بسم الله الرحمن الرحیم

تحـریم تنبـاکو و مشـروطیت

پیـــامـــدها و عبرتها

«مشعلی فراروی ملت ایران»

غلامعلی عباسی فردویی

فیپا

تقدیم به:

ساحت مرجعیت و زعامت انقلابی شیعه حضرت آیة اللّه حاج میرزا محمد حسن شیرازی قدس سره و بنیانگذار نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران حضرت امام خمینی قدس سره و شهید مظلوم انقلاب مشروطه حضرت آیة اللّه حاج شیخ فضل اللّه نوری قدس سره و شهیدان انقلاب اسلامی، بویژه برادر شهیدم علی اکبر رنجبر که به پاس حمایت از حریم امامت و فقاهت شیعه، به جوار حقّ شتافت و میهمان سفرهٔ رحمت واسعهٔ الهی گردید.

نگارنده

فهرست مطالب

عنوان **صفحه**

سخن نخست ۱۳

فصل اول: فرمان مشروطیت

فرمان مشروطه ۱۹
زمینه‌های رویش و پیدایش نهضت ۲۱
ناصرالدین شاه ۲۳
امیر کبیر ۲۴
اصلاحات امیر کبیر ۲۶
اصلاحات اداری ۲۷
ناصرالدین شاه بعد از عزل امیر کبیر ۳۴
عامل اجتماعی ۳۶
عامل سیاسی ـ فرهنگی (بیگانه گرایی) ۴۳
عامل خارجی ـ فرهنگی (مدل و الگوپذیری) ۵۱
نقش مطبوعات در تحولات فرهنگی ـ سیاسی ۵۶
نقش مدارس جدید ۵۷
کتاب و چشمه قلم ۵۸
کمیته یا سازمان مخفی ۶۳
عامل مذهبی (رهبران دینی) ۶۵
سید جمال الدین، ستارهٔ شرق ۷۳

۱. مبارزه با خودکامگی مستبدان ۷۸
۲. مجهز شدن به علوم و فنون جدید ۷۸
۳. بازگشت به اسلام نخستین ۷۸
۴. ایمان و اعتماد به مکتب ۷۹
۵. مبارزه با استعمار خارجی ۸۱
۶. اتحاد اسلام ۸۳
۸. مبارزه با خود باختگی در برابر غرب ۸۵
سید جمال الدین و ایران ۸۶

فصل دوّم: تحریم تنباکو

تحریم تنباکو ۹۷
امضای قرارداد تنباکو ۱۰۳
آغاز مخالفت‌ها ۱۰۷
اوج مخالفت‌ها در شهرهای ایران ۱۱۱
۱. فارس و نهضت تنباکو ۱۱۱
۲. آذربایجان و نهضت تنباکو ۱۱۲
۳. اصفهان و نهضت تنباکو ۱۱۶
شور در بعضی از شهرها ۱۱۷
۴. تهران و نهضت تنباکو ۱۱۸
چشم‌ها به سوی سامرا ۱۲۰
نمکی بر زخم ملت ۱۳۴
فروغ آسمانی ۱۳۵
بازتاب حکم در داخل و خارج ایران ۱۴۰
عکس العمل شاه و دربار ۱۴۳

بازتاب عمل دولت ۱۴۶
تهدیدات امین السلطان ۱۴۹
امین السلطان و فسخ امتیاز ۱۵۲
لغو امتیاز داخله ۱۵۳
پاسخ منفی علما ۱۵۵
میرزای شیرازی و استمرار حکم ۱۵۸
ضیافت سفیر روس ۱۶۰
تصمیم به تبعید میرزای آشتیانی ۱۶۳
شورش در تهران ۱۶۴
تصمیم میرزا به خروج ۱۶۵
طلیعهٔ پیروزی ۱۷۰
پیک صلح ۱۷۴
امام جمعه ۱۷۹
درایت میرزای شیرازی ۱۸۳
سرانجام اطمینان حاصل شد ۱۸۴
لغو حکم تحریم ۱۸۴
بازتاب پیروزی ۱۸۶
تشکر مرحوم میرزای شیرازی از شاه ۱۸۷
عکس العمل روس و انگلیس ۱۹۲

فصل سوم: رویش و خیزش مشروطیت

رویش و خیزش مشروطیت ۱۹۷
زمینهٔ قیام مردم ۱۹۸
تحصن در حرم حضرت عبد العظیم ۲۰۲

هجرت کبری به قم و مقدمات آن ۲۰۸
پناهجویی به بارگاه حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام ۲۲۴
قم، دژ محکم انقلاب ۲۲۶
تهران پس از هجرت ۲۲۸
دریچهٔ وابستگی ۲۲۹
بازتاب هجرت علماء در تبریز ۲۳۱
صدور فرمان مشروطه ۲۳۵
تدوین نظامنامهٔ انتخابات: ۲۳۶
افتتاح مجلس ۲۳۷
قانون اساسی مشروطه ۲۳۹
متمم قانون اساسی ۲۴۲
فرجام خونین ۲۴۴
حزب دموکرات و حزب اعتدالیون ۲۴۵
آشفتگی و ترور ۲۴۶
پیامدهای مشروطیت ۲۴۹

فصل چهارم: اسلامیّت نهضت

اسلامیت نهضت ۲۵۷
تکیه علما بر مبانی دینی ۲۶۱
چراها و عبرت‌ها ۲۶۵
نهضت مشروعه ۲۶۷
پاسخ چراها ۲۷۲

فصل پنجم: آفتهای نهضت

۱. نفوذ اندیشه‌های بیگانه ۲۷۵
۲. فرصت طلبان ۳۱۳
۳. نبود طرح اجرایی ۳۱۵
۴. روزنامه‌ها و نشریات ۳۱۸
۵. پیدایش انجمن‌ها و گروهها ۳۲۰
۶. دخالتهای روس و انگلیس در ایران ۳۲۱

فصل ششم: تحلیل و تفسیر امام خمینی ﷺ از این دو حادثهٔ بزرگ در تاریخ معاصر ایران

نهضت تنباکو از منظر امام خمینی ﷺ ۳۳۱
انقلاب مشروطه از منظر امام خمینی ﷺ ۳۳۶
پیامدهای مشروطه در گفتار امام ﷺ ۳۳۹
عبرتهای مشروطه فراروی مردم ۳۴۴
پیام بیداری ۳۵۹

فصل هفتم: انقلاب شکوهمند اسلامی

انقلاب شکوهمند اسلامی ۳۶۷
اهداف انقلاب ۳۷۱
پند تاریخ ۳۷۲
فرجام مبارک ۳۷۳
روز شمار مهمترین وقایع انقلاب مشروطه (۱۲۹۰ ـ ۱۲۸۵ ش) ۳۷۵
سال ۱۲۸۵ شمسی ۳۷۵
سال ۱۲۸۶ شمسی ۳۷۷

سال ۱۲۸۷ شمسی..... ۳۸۱
سال ۱۲۸۸ شمسی..... ۳۸۵
سال ۱۲۸۹ شمسی..... ۳۸۹
سال ۱۲۹۰ شمسی..... ۳۹۱
کتابنامه..... ۳۹۵

سخن نخست

تاریخ گذشتگان و سرنوشت آنان کتابنامه‌ای است که از آن فروغ مسیر آیندگان ساطع است. قرآن کتاب برین هدایت، قصص گذشتگان را چون مشعلی فراروی آیندگان می‌نهد و سرنوشت آنان را بیان می‌دارد تا آیندگان مسیر رشد و تعالی خویش را فرا گیرند. نقش آموزه‌های تاریخی چنان است که امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام به فرزندش امام حسن علیه‌السلام چنین می‌فرماید: «**أیْ بُنَی إنّی و إنْ لَمْ اَکُنْ عُمِّرْتُ عُمُرَ مَنْ کانَ قَبْلی، فَقَدْ نَظَرْتُ فی اَعْمالِهِمْ وَ فَکَّرْتُ فی اَخْبارِهِمْ، وَ سِرْتُ فی آثارِهِمْ حَتّیٰ عُدْتُ کَأَحَدِهِمْ، بَلْ کَأَنِّی بِمَا انْتَهَی اِلَیَّ مِنْ اُمُورِهِمْ، قَدْ عَمِّرْتُ مَعَ أَوَّلِهِمْ اِلیٰ آخِرِهِمْ، فَعَرَفْتُ صَفْوَ ذٰلِکَ مِن کَدَرِهِ و نَفْعَهُ مِنْ ضَرَرِهِ، فَاسْتَخْلصْتُ لَکَ مِنْ کَلِّ أَمْرٍ نِخیلَهُ وَ تَوَخَّیْتُ لَکَ جَمیلَهُ وَ صَرَفْتُ عَنْکَ مَجْهُولَهُ**»[1]؛ پسرم! هر چند من به اندازهٔ همهٔ آنان که پیش از من بوده‌اند نزیسته‌ام، ولی در کارهاشان نگریسته و در سرگذشته‌هایشان اندیشیده، و در آنچه از آنان مانده رفته و دیده‌ام؛ تا چون یکی از ایشان گردیده‌ام؛ بلکه با آگاهیی که از کارهایشان به دست آورده‌ام گویی چنان است که با نخستین تا آخرینشان به سر برده‌ام. پس از آنچه ـ دیدم ـ روشن را از تار و سودمند را از زیانبار باز شناختم و برای تو از هر چیز زبدهٔ آن را جدا ساختم، و نیکویی آن را برایت جستجو کردم، و آن را که شناخته نبود از دسترس تو به دور انداختم»[2].

---

۱. نهج البلاغه، نامه ۳۱، ترجمه دکتر سید جعفر شهیدی، صص ۲۹۸ – ۲۹۷.

۲. همان.

بدون تردید سرزمین ایران با مردمانی فهیم و آگاه در گذر زمان شاهد فرازها و فرودهای بسیار بوده است. در میان این مردمان در هر عصر و زمانی ستارگانی با نورافشانی خود راهبر و راهنمای مردم این سامان بوده‌اند. طبیعت ایرانی طبیعتی سرشار از عطوفت و مهربانی، عشق و محبت و جسارت و بی باکی است. این زمینه‌های سرشار از لطف باریتعالی به مردمان این سرزمین، در هر دوره‌ای از دوران گوهرهای نابی پدید آورده است؛ که برای بشریت افتخار محسوب می‌شود. این گوهرهای ایرانی که در عرصه‌های متمادی منشأ حماسه‌ها و ایثارها و جانفشانی‌ها بوده‌اند، آنقدر فراوانند که در ادبیات این سرزمین حماسه سرایان بسیاری ظهور یافته‌اند. این طبیعت ایرانی از هنگامی که با روح اسلامی تجددی دوباره یافت حماسه‌ها و ایثارها و افتخارها با محوریت اسلام تجلی یافت. و در هر زمانی از زمانها که این ولایت به ولایت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام پیوست، در تاریخ این سرزمین برگهای زرّینی ورق خورد. مطالعهٔ این اوراق زرّین تاریخ ایران فرصتهایی بس مفصّل و فراخ می‌طلبد و حتّی برای نگارش و باز پیدایی آن کتابها و مجموعه هایی بسیاری می‌توان نوشت. به هر حال در دوران معاصر این سرزمین رخدادهای بزرگی به وقوع پیوسته است که هر کدام به نوبهٔ خود در پدید آوردن انقلاب اسلامی ایران سهمی به سزا داشته‌اند. از این رو حوادث قرن اخیر و به خصوص نهضت مشروطه با ریشه‌ها و پیامدهای مثبت و منفی آن کتابی است آموزنده که باید آن را پیش رو نهاد و ورق به ورقش را مطالعه کرد. از این تاریخ می‌توان بارقه‌های رهایی بخش را پیش روی پویندگان حقیقت یاب نهاد. در این دوره حوادث بزرگ و سرنوشت سازی رخ داده که مرور آنها می‌تواند ما را برای پیمودن راه خودمان کمک فرماید. قرن گذشته دوران ناتوانی این مملکت بود. مقدرّات کشور در معرض زد و بندهای دو دولت قوی روس و انگلیس قرار داشت. در تمام مدت، روس و انگلیس جز مطامع و نیّات استعمارگر خود هیچ هدفی نداشتند و در این راه پایبند هیچ قانونی نبودند. رقابتی پیگیر در میان بود و گاه نیز

برای محو و نابود کردن حقوق مالی، سیاسی و اجتماعی ایران با یکدیگر توافق می‌کردند. در کشاکش این ماجراهای سیاسی کارنامهٔ بسیاری از زمامداران و رجال سیاسی، فرهنگی این کشور سیاه است.

با وجود این شبستان تاریک، ستارگانی پر فروغ بر این آسمان درخشیده‌اند که از آن جمله فقیه حکیم، امام المجتهدین حضرت آیة الله حاج میرزا حسن شیرازی و روحانی مجاهد سید جمال‌الدین اسدآبادی و.... را می‌توان نام برد. در عرصهٔ سیاست نیز شخصیت‌های خدوم و بزرگی چون قائم مقام اول (میرزا عیسی) و قائم مقام دوم فرزندش میرزا ابوالقاسم قائم مقام و میرزا تقی خان امیرکبیر را که به پاسداشت حفظ استقلال، عزّت و عظمت این کشور در مسلخ بیدادگران ذبح شدند، می‌توان نام برد. با وجود این چهره‌های سیاسی و با کفایت، آنچه شاکلهٔ اصلی رجال سیاسی را شکل می‌داد افرادی بودند که پیشاهنگان فرهنگ ترویج فساد، رشوه خواری، وابستگی و مزدوری از بیگانه بودند. ابوالحسن خان شیرازی، محمد علی خان، فرزندان فرمان فرما یعنی شاهزادگان قاجار، الهیار خان آصف الدوله و فرزندش محمد حسن خان سالار، آقا خان نوری و دیگر چهره‌های وابسته تحت الحمایه انگلیس افراد دون صفتی بودند که سکّان‌دار کشتی سیاست در ایران به حساب آمده‌اند.

از سویی دیگر چهره‌های فرهنگ‌ساز این عصر چون ملکم خان، مستشار الدوله، آخوند زاده، طالب‌اف و تقی‌زاده از جمله کسانی هستند که از سرچشمهٔ فرهنگ غرب و شرق نوشیدند و پیکرهٔ فرهنگ این کشور را به ویروس اجنبی پرستی مبتلا ساختند. این مزدوران و حقوق بگیران انگلیس که نامشان در اوراق سیاه بایگانی‌ها و اسناد دولتی ضبط شده است کشور ایران را تا لبهٔ پرتگاه سوق دادند. قسمتی از آن تجزیه و قسمتی دیگر از آن نیز در اختیار روس و انگلیس افتاد. چیزی که در ذهن اینان نمی‌گذشت منافع مملکت و حقوق ملت ایران بود. در این بازار گرم روس و انگلیس پرستی وجود کسانی که از خزانهٔ اجانب پول می‌گرفتند و به حمایت

بیگانگان به مقامات عالیهٔ دولتی رسیدند فراوان بودند.

اثر حاضر کاوشی در نهضت تحریم تنباکو و انقلاب مشروطه با پیامدها و زمینه‌های رویش آن دو حادثه است تا با تحلیل و تبیین آن دو حادثه فروغی فرا روی مردم امروز کشور ما قرار گیرد و افق‌های جدیدی را برای خواننده گشوده شود تا انقلابی را که هزینهٔ سنگینی برای آن پرداخت شده است چون کتابی فرا روی مردم نهاده و از به فراموشی سپردن آن حوادث بیم دهد. و نسل حاضر اعم از رجال سیاسی، مذهبی و جوانان را به نگرش آن حوادث فرا خواند. نسلی که به عبرتهای آن انقلاب بسیار نیازمند است.

بدون شک قضاوت پیرامون رجال امروزی در قلم مورّخان آینده خواهد بود. از این رو گفته‌اند: «تاریخ را همواره یک صفحه در میان باید نوشت تا آیندگان بتوانند با تحقیقات خویش صفحات سفید آن را پر کنند»[1].

در پایان مراتب امتنان و قدرشناسی خود را از تأیید و راهنمایی استاد حوزه و دانشگاه جناب حجة الاسلام و المسلمین حاج شیخ احمد عابدی دام عزّه العالی و دانشمند معزّز جناب حجة الاسلام اسماعیل محمدی کرمانشاهی و نیز از محقّق تاریخ پژوه، دانشمند معزّز جناب آقای حسن ابراهیم‌زاده اعلام می‌دارم.

از خداوند متعال توفیق تأیید، سلامتی و بهروزی برای این عزیزان مسئلت می‌نمایم.

غلامعلی عباسی فردویی

زمستان ۱۳۸۵ ش.

---

۱. حقوق بگیران انگلیس در ایران، ص ۴.

فصل اول

فرمان مشروطیت

فرمان مشروطه

روز چهارده جمادی الثانی سال ۱۳۲۴ هـق فرمانی از سوی مـظفرالدیـن شـاه صادر شد که آن را می‌توان نقطهٔ عطفی در روند حرکت سیاسی ملت ایران دانست. متن فرمان چنین است:

«جناب اشرف صدر اعظم، از آنجا که حضرت باری تعالی «جل شأنه» سر رشتهٔ ترقی و سعادت ممالک محروسهٔ ایران را به کف با کفایت ما سپرده و شخص هـمایون مـا را حـافظ حقوق قاطبهٔ اهالی ایران و رعایای صدیق خودمان قرار داده، لهذا در این موقع که رأی و ارادهٔ همایون ما بدان تعلق گرفت که برای رفاهیت و امنیت قاطبهٔ اهالی ایران و تشیید و تأیید مبانی دولت، اصلاحات مقتضیه به مرور در دوایر دولتی و مملکتی به موقع اجرا گذارده شود؛ چنان مصمّم شدیم که مجلس شورای ملی، از منتخبین، شاهزادگان و عـلما و قـاجاریه و اعـیان و اشراف و ملاکین و تجار و اصناف به انتخاب طبقات مرقومه در دارالخلافه تهران تشکـیل و تنظیم شود که در مهام امور دولتی و مملکتی و مصالح عامه مشاوره و مداقّهٔ لازم را به عمل آورده و به هیئت وزرای دولتخواه ماکه در اصلاحاتی که برای سعادت و خوشبختی ایران خواهد شد، اعانت و کمک لازم را بنماید و در کمال امنیت و اطمینان عقاید خود را در خیر دولت و ملت و مصالح عامه و احتیاجات قاطبهٔ اهالی مملکت به توسط شخص اول دولت به عرض برساند که به صحهٔ همایونی موشّح و به موقع اجراء گذارده شود.

بدیهی است که به موجب این دستخط مبارک، نظامنامه و ترتیبات این مجلس و اسباب و لوازم تشکیل آن را موافق تصویب و امضای منتخبین. از این تاریخ ترتیب و مهیا خواهید نمود که بصحّهٔ ملوکانه رسیده و بعون الله تعالی مجلس شورای مرقوم که نگهبان عدل ماست افتتاح،

و به اصلاحات لازمهٔ امور مملکت و اجراء قوانین شرع مقدس شروع نماید. و نیز مقرر می‌داریم که سواد دستخط مبارک اعلان و منتشر نمایید تا قاطبهٔ اهالی از تیات حسنهٔ ما که تماماً راجع به ترقی دولت و ملت ایران است، کما ینبغی مطلع و مرفه الحال، مشغول دعاگویی و دوام این دولت و این تخت بی زوال باشند»[1].

صدور این فرمان، تحولی بنیادین در تاریخ سیاسی ـ مذهبی ایران و طلیعهٔ انقلاب آرامی است که مشروطه نام گرفت.

این انقلاب با همهٔ پیامدهای مثبت و منفی‌اش حرکتی نو، تعالی بخش و بالنده در تاریخ معاصر ملت ایران بود.

---

۱. تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی، بخش ۱، صص ۱۲۰ – ۱۱۹؛ تاریخ تحولات سیاسی و روابط خارجی ایران، دکتر سید جلال الدین مدنی، ج ۲، صص ۱۲۰ – ۱۱۹.

زمینه‌های رویش و پیدایش نهضت

سالیان طولانی بلکه قرنها می‌گذرد، حوادث و وقایع بزرگ و کوچک، تلخ و شیرین اتفاق می‌افتد، تعاملات سیاسی و فرهنگی گوناگونی، رخ می‌دهد تا تحولی بزرگ و انقلابی فرهنگی ـ سیاسی پدید می‌آید. از این رو باید علل و عوامل پیدایش انقلاب مشروطه را در رخدادها و حوادث پیش از انقلاب، که در طول سالیان متمادی به وقوع پیوست جستجو کرد.

طلیعه بیداری و اندیشه تحول در کتابنامه فرهنگی ـ سیاسی مشروطه به زمان سلطنت فتحعلی شاه و پیروزی روس بر ایران و تحمیل دو قرارداد گلستان و ترکمنچای باز می‌گردد. در این دوران است که مصلحان و میهن دوستان ایرانی کشور را در تنگنا دیده و خواستار تحول و برون رفت از آن نابسامانی بودند. عباس میرزا، ولیعهد و نایب السلطنه فتحعلی شاه از این نابسامانی و رکود گله‌مند، بلکه دردمند است و بنا به نقل ژوبر فرستادهٔ ناپلئون چنین می‌گوید: «نمی‌دانم این قدرتی که شما را بر ما مسلط کرده چیست؟ همانا موجب ضعف ما و ترقی شما چه می‌تواند باشد. شما در فنون جنگیدن و فتح کردن و به کار بردن تمام قوای عقلیه متبحرید و حال آنکه ما در جهل غوطه ور و به ندرت آتیه را در نظر می‌گیریم.... اجنبی حرف بزن بگو چه باید بکنم که ایرانیان را هشیار نمایم....»[1].

اگر مصلحانی چون میرزا ابوالقاسم قائم مقام در زمان محمد شاه برای اصلاح امور قیام می‌کند چون او خود مقام وزارت عباس میرزا را بر عهده داشت و تلخی آن

---

۱. سفرنامه ژوبر، ترجمه محمود هدایت، ص ۹۵.

شکست‌ها و ناکامی‌ها و رکود کشور را چشیده بود و میرزا تقی خان امیر کبیر نیز پرورش یافته قائم مقام بود. ولی بعضی از تاریخ نگاران مشروطه دورهٔ طولانی سلطنت ناصرالدین شاه و تحولات آن را زمینهٔ رویش و پیدایش نهضت مشروطه دانسته و در این رابطه چنین نگاشته‌اند:

احمد کسروی نویسندهٔ کتاب «تاریخ مشروطه ایران» چنین می‌نویسد: «.... اینان از پیش آمدها چیزی یاد نگرفتند. شکست‌های پیاپی فتحعلی شاه در برابر روس و شکست‌های محمد شاه و ناصرالدین شاه در برابر انگلیس به ایران زیان بسیار رسانید، و از بزرگی آن بسیار کاست، ولی پادشاهان قاجاری و تودهٔ ایرانیان را بیدار نگردانید، فتحعلی شاه و محمد شاه و ناصرالدین شاه بی آنکه رفتار خود را دیگر کنند پی هم آمدند و رفتند و مردم نیز چشم بسته و نا آگاه در زیر دست آنان روز گذراندند و تنها در سالهای باز پسین پادشاهی ناصرالدین بود که اندک تکان و بیداری در توده پدیدار گردید»[۱].

و نیز ناظم الاسلام کرمانی در کتاب «تاریخ بیداری ایرانیان» که آن را باید اولین مجموعه مدون از وقایع و حوادث مربوط به انقلاب مشروطه ایران دانست، از وقایعی سخن به میان آورده که هر چند آنها را با عنوان «علل و ریشه‌های انقلاب» معنون ننموده است؛ ولی با توجه به روش فصل بندی و طرز نگارش و ترتیب منطقی و سریال زمانی که در این نوشته‌ها رعایت شده است نشان می‌دهد که نویسنده زمینهٔ رویش و رستاخیز ملت ایران را به دوران سلطنت ناصرالدین شاه مربوط دانسته، و واقعهٔ اعطای انحصار دخانیات از طرف شاه به یک شرکت انگلیسی و پیامدهای آن را نخستین نشانهٔ بیداری مردم ایران دانسته است»[۲].

به هر روی باید عصر ناصری و دورهٔ طولانی سلطنت ناصرالدین شاه را با مجموعه تحولات و رخدادهای آن نقطه عطفی در روند بیداری مردم ایران و

---

۱. تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی، بخش یکم، ص ۸.

۲. تاریخ بیداری ایرانیان، تألیف: ناظم الاسلام کرمانی «مقدمه»، صص ۱۲۸ - ۱۲۵.

پیدایش نهضت مشروطه دانست. بنابراین می‌طلبد که با نگاهی به دوره سلطنت ناصرالدین شاه و تحولات آن علل و عوامل پیدایش مشروطه و رستاخیز اسلامی مردم ایران را ارزیابی
نماییم.

ناصرالدین شاه

در عصر سلطنت ناصرالدین شاه دو افق پدیدار گشت. یک افق که دورهٔ بسیار کوتاهی راگذراند و آن دورهٔ صدارت میرزا تقی خان امیر کبیر بود که از آن افق فروغ استقلال و اصلاح‌طلبی بر ایران و ملت آن پرتو افکند و امید به آیندهٔ خوب و ایران آباد فروغ و فروز دیدگان مردم گردید.

به راستی یکی از خوشبختی‌های ناصرالدین شاه در آغاز سلطنتش وجود میرزا تقی خان امیر کبیر بود که چون ناخدایی آگاه و با درایت موج گریز و موج ستیز سکاندار کشتی ادارهٔ کشور شد. آن مرد مقتدر توانست در آن محیط آشفتهٔ و در میان طوفانهای تشنج سیاسی و فتنه‌ها و قیامهای خانها و شاهزادگان و شورشهای گوناگون به قوّهٔ تدبیر و عزم راسخ و ارادهٔ آهنین خود اساس سلطنت شاه را محکم و برقرار سازد.

ناصرالدین شاه که به عنوان ولیعهد در تبریز و زیر نظر حمایت و تربیت میرزا تقی خان زندگی می‌کرد، چون خبر فوت محمد شاه را شنید با تدبیر و حمایت میرزا تقی خان راهی تهران شد و روز ۲۱ ذی القعده به تهران رسید و فردای آن روز رسماً تاجگذاری کرد[۱]. شاه به سبب حسن کفایت و لیاقت وی او را با لقب اتابک اعظم به مقام صدارت برگزید و میرزا تقی خان اندکی بعد به لقب «امیر کبیر» ملقب گردید[۲]. شاه در آغاز سلطنت خواهان استقلال کشور و اصلاحات داخلی بود؛ چون او

---

۱. میرزا تقی خان امیر کبیر، تألیف: عباس آشتیانی، ص ۱۰۳.
۲.همان، ص ۱۰۴.

تربیت شدهٔ میرزا تقی خان امیر کبیر بود. از این رو همراه و یاور صدر اعظم بود. اصلاحات امیر کبیر در دورهٔ کوتاه صدارتش نسبت به تنظیم امور مالی، لشکری و کشوری افق جدیدی را در مقابل دیدگان رجال میهن دوست و اصلاح طلب ایران گشود و آنان را متوجه خرابی وضع اداری و اجتماعی مملکت نمود و حتی بذر استقلال و اصلاح طبی را در جان شاه افشاند.

امیر کبیر

میرزا تقی خان از روستای هزاوه از قرای فراهان از توابع اراک، و فرزند محمد قربان فراهانی بود. به مناسبت مجاورت قریه مهر آباد فراهان ـ که اصل خاندان قائم مقام از آنجا بود ـ با هزاوه، این مرد در شمار خدمتگزاران قائم مقام اول و قائم مقام دوم در آمد و به پاس امین بودن سمت آشپزی در این خاندان را یافت.

امیر کبیر حدود سالهای ۱۲۱۴ - ۱۲۱۰ هـ ق متولد شد و از کودکی در خاندان قائم مقام فراهانی «سید الوزاء میرزا ابوالقاسم» که مقام وزارت عباس میرزا ولیعهد فتحعلی شاه و صدارت عظمی سلطنت محمد شاه قاجار را دارا بود، به سر می‌برد ودر همان حال که زیر دست پدر خودبه امور آشپزخانه رسیدگی می‌کرد با اطفال خردسال خاندان قائم مقام محشور و همبازی بود. و بـه واسـطهٔ هـوش فـطری و درایتی که از خود نشان داده بود، قائم مقام را بر آن داشت که در تعلیم و تربیت وی نهایت سعی و مراقبت را بنماید.

میرزا تقی خان با ذوق سرشار و هوش خدادادی خود در فراگرفتن علوم و دانش زمان کوشید و بر افق علم و خرد و سیاست و درایت نیکو درخشید. از همان کودکی فروغ نبوغ از سیمایش ساطع بود. چنانکه روزی قائم مقام در سیمایش نظر افکند و گفت: «فرزند! تو در آتیه مشاغل بزرگی را اشغال خواهی کرد و روزی خواهد رسید که در باریکترین مواقع ـ اگر خائنین و مغرضین مزاحمت نشوند ـ کشتی طـوفانی

مملکت را از گرداب پریشانی و هلاکت نجات خواهی داد»[۱].

چون میرزا ابوالقاسم قائم مقام به منصب صدارت محمد شاه رسید، میرزا تقی خان را به برادر زادهٔ خود میرزا اسحق سپرد و دربارهٔ او این گونه سفارش کرد: «الحق، یکاد زیتها یضیء» در حق قوهٔ مدرکه‌اش صادق است «فَاللّٰهُ خَیْرٌ حٰافِظاً وَ هُوَ اَرْحَمُ الرّٰاحِمین». خلاصه این پسر ترقیات دارد و قوانین بزرگ به روزگار می‌گذارد، باش تا صبح دولتش بدمد»[۲].

و در نامه‌ای دیگر او را چنین توصیف می‌کند: «....گوی سبقت از همزهٔ استفهام می‌رباید، پای تفوق بر فرق لام ابتدا می‌گذارد، فرقدین را شسع نعلین خود نمی‌شمارد، سخن در اوج فلک الافلاک دارد»[۳].

بیگانگان نیز میرزا را ستوده‌اند. دکتر پولاک در وصفش چنین گفته: «میرزا تقی خان مظهر وطن پرستی بود؛ یعنی همان اصلی که در ایران مجهول است. آنچه می‌دادند و او نمی‌گرفت، خرج معدوم کردن وی شد»[۴].

واتسون نیز درباره امیر می‌گوید: «نسل ایران را نمی‌توان به کلی سست و فرسوده شمرد؛ چه این نسل می‌تواند مردی چون میرزا تقی خان را به وجود آورد. او در میان رجال مشرق زمین که تاریخ جدید نام آنان را ثبت کرده مقام بی همتایی را داراست. امیر نظام همان کسی است که «دیوژن» دیوجانس در روز روشن با چراغ در پی او می‌گشت. او سزاوار است که به نام انسان واقعی یعنی اشرف مخلوقات خداوندی به شمار آید»[۵].

۱.زندگانی میرزا تقی خان امیر کبیر، حسین مکی، ص ۴۶.

۲.همان.

۳.ایران در دورهٔ سلطنت قاجار، علی اصغر شمیم، ص ۱۶۱.

۴.امیر کبیر و ایران، فریدون آدمیت، ص ۱.

۵.حقوق بگیران انگلیس در ایران، ص ۸؛ امیر کبیر و ایران، فریدون آدمیت، مقدمه.

اصلاحات امیر کبیر

میرزا تقی خان امیر کبیر زمانی به صدارت کشور رسید که امور لشکری و کشوری به کلی خراب و سازمان داخلی کشور کاملاً از هم گسیخته بود. از نظر مالی خزانهٔ دولت در اثر بی کفایتی حاج میرزا آقاسی تهی، و هزینه و در آمد کشور نابرابر بود، مالیاتها به واسطه شورش و اغتشاشات وصول نمی‌گشت و از نظر سیاسی هرج و مرج و ملوک الطوایفی در سراسر کشور حکمفرما بود. حاکمان در شهرستانها هر یک خود را پادشاهی می‌دانسته برخی از ایلات و عشایر دست به شورش و طغیان زده و از اطاعت حکومت مرکزی سرپیچی می‌کردند.

از نظر امنیت نیز عبور و مرور کاروانها و مسافرین در راهها به واسطهٔ ناامنی به حدی رسیده بود که هیچ کس تأمین جانی و مالی نداشت، حتی عبور و مرور در کوچه‌های تنگ و تاریک پایتخت در شب و حتی در روز خالی از خطر نبود.

از نظر قضایی نیز اوضاع کشور روی هم رفته خراب و بی نظم بود و بست‌نشینی جای عدل و قانون را گرفته بود.

از نظر سیاست خارجی نیز دیگ طمع همسایگان از هر طرف برای دخالت در امور ایران و غصب قسمت هایی از کشور در جوش و خروش بود»[1].

در این هنگامه خطر و در میان این طوفان بلا، امیر زمام امور کشور را به دست گرفت.

امیر که اوضاع خراب و تشکیلات ویران و از هم پاشیدهٔ کشور را به خوبی می‌دانست، از همان آغاز صدارت به اصلاح امور اقدام کرد و به عزل و نصب مدیران کشوری و لشکری پرداخت. برای هر مقامی بهترین فرد موجود را که می‌شناخت برگزید و رشتهٔ کار را به او سپرد.

---

۱. میرزا تقی خان امیر کبیر، حسین مکی، ص ۸۵

اصلاحات اداری

سیاست داخلی امیر کبیر جلوگیری از نفوذ درباریان، قطع حقوق‌های گزاف، تمرکز امور اداری، وصول مالیاتها، درآمدهای دولت و تنظیم بودجه ـ که تا آن زمان در ایران سابقه نداشت ـ و ایجاد تعادل بین درآمد و هزینه دولت و تشکیل سپاه منظم، سرکوب شورشیان و متمردین ایلات، و بسط معارف و علم و اقتباس از دانش و علوم جدید بود.

۱. اصلاح امور مالی: در انتظامات داخلی ابتدا از نظم بخشیدن به امور مالی شروع کرد. امیر از یک سو با خزانهٔ خالی و هرج و مرج امور مالی و تمرد والیان از پرداخت مالیات و عوارض مواجه بود و حدود یک میلیون تومان کسر بودجه داشت و از سوی دیگر، پرداخت تعهدات مالی سنگین زمان محمد شاه و حقوق‌های کلان درباریان را بر عهده داشت. لاجرم با کمک معتمدان و با نیروی نظامی جدیدی که ترتیب داده بود، مالیاتهای عقب افتاده را وصول و کلیهٔ مستمریهای گزاف درباریان راکه بدون استحقاق می‌گرفتند، از بودجه حذف نمود و با توجه به اصل اعتدال و اقتصاد اسلامی که صرفه جویی محور آن است در اندک زمانی بین در آمد و هزینه کشور تعادل برقرار ساخت[۱].

۲. اصلاح امور قضایی: امیر پس از رسیدن به مقام صدارت به اصلاح امور قضایی اقدام کرد. ابتدا با فرمانی مسئلهٔ بست و بست‌نشینی که در آن زمان گسترش بسیار یافته بود قانونمند ساخت.

سپس توانست به وسیلهٔ محاضر و فتوای مجتهدین بزرگ جلو داوریهای ظالمانه را بگیرد. او از علمای بزرگ و پرهیزکار دعوت کرد تا با حضور در محاضر شرع جلو نفوذ صاحبان قدرت را بگیرند. به عنوان مثال، شیخ عبدالحسین اصفهانی راکه از روحانیون با تقوای اصفهان بود و به دیانت علم و پرهیزکاری شهره بود، به عنوان حاکم شرع شهر تهران منصوب گردانید[۲].

---

۱. امیرکبیر و ایران، فریدون آدمیت، صص ۱۲۰-۱۰۸؛ میرزا تقی‌خان امیرکبیر، حسین مکی، صص ۹۰ـ ۸۶.

۲.میرزا تقی خان امیر کبیر، حسین مکی، صص ۱۰۴-۱۰۳؛ امیر کبیر و ایران، فریدون آدمیت، صصص ۱۳۷-۱۳۲.

۳. تأسیس دایرهٔ آگاهی: امیر برای آگاهی از جزئیات امور و رفتار حکام و نظامیان دور و نزدیک و احاطه بر کارهای کشوری، ادارهٔ آگاهی بسیار قوی و نیرومندی را تأسیس کرد.

کارآگاهان وی دائماً در گوشه و کنار کشور تمام وقایع را از کلی و جزئی برای او می‌نوشتند. از این رو احاطهٔ کاملی بر احوال و اوضاع کشور حتی دور افتاده‌ترین نقاط کشور داشت.

جاسوسان امیر به قدری دقیق و سریع کار می‌کردند که رعب و هیبت وی در دل همهٔ مدیران دولت و امرای لشکر و عاملان مالیات جا داشت و مردم عوام نسبت کرامت به او می‌دادند. عدل و امنیت در سایهٔ تدبیر او چنان حاکم شد که در شهرهای دور از پایتخت نیز جرأت نداشتند ریالی زیادتر بگیرند و یا در آن شهر یا محله‌ای از آن کسی به دیگری ناسزا گوید و یا مست گردد و به دیگران اهانت کند. کار به جایی رسید که اگر سه نفر با هم می‌نشستند، درباره امور شخصی خود سخن می‌گفتند، ولی اگر یکی از آنان می‌خواست راجع به دولت و امور کشور سخنی بگوید، آن دو نفر دیگر فوراً کنار می‌کشیدند و می‌پنداشتند که امیر نزد آنان حاضر است.

به هر روی نفوذ تحقیقاتی و کنجکاوی این اداره به تمام معنی در سراسر کشور حکم‌فرما بود و بالنتیجه از جزیی‌ترین وقایع کشور و حوادث اجتماعی و سیاسی و دخالت عمال و کارگزاران بیگانه اطلاعات صحیح داشت[1].

۴. اصلاح وضع نظام: امیر کبیر پس از این اصلاحات، به اصلاح ارتش پرداخت؛ چون ارتش را روح کشور می‌دانست و معتقد بود که اگر ملتی بخواهد نیرومند باشد باید ارتش مقتدر و قوی داشته باشد. او بیشتر توان خود را صرف ارتش و موسسات لشکری می‌نمود.

اغلب روزها صبح زود به سربازخانه‌ها می‌رفت و از آمادگی نیروها و سلاح‌های

۱.همان، صص ۱۴۳ - ۱۴۲، ۱۰۵ - ۱۰۴.

آنان بازدید می‌کرد. از حقوق آنان، وضع غذای آنان و نیز رفتار افسران با آنان پرسش می‌نمود. اگر با خبر می‌شد افسری به سربازی تعدی کرده سخت او را مجازات می‌کرد[۱].

امیر به امور ارتش آگاهی کامل داشت. چون خود مدتها در آذربایجان زیردست محمد خان زنگنه «امیر نظام» سمت لشکر نویسی داشت و نیز با هیأتهای نظامی اعزامی از فرانسه و انگلستان از نزدیک آشنا بود و معتقد بود که باید ارتش به فنون نظامی روز جهان مجهز گردد. از این رو در زمان صدارت خود به تحقق این آرمان همت گماشت و در ارتش، اصلاحاتی را بدین شرح انجام داد: «برقرار کردن حقوق معین برای افسران و سربازان، ایجاد کارخانه اسلحه سازی، تهیه اونیفورم و لباس مخصوص و متحدالشکل از پارچهٔ بافت ایران، گروه بندی و طبقه بندی ارتش به سبک نظام اروپا، تهیه و نشر رسالات و کتب در زمینهٔ فنون نظامی، بنای عمارت توپخانه در تهران، ساخت سربازخانه‌ها و مراکز نظامی در خارج پایتخت و سایر شهرستانها و مراکز مهم سوق الجیشی، سعی در تهذیب اخلاق و روحیه سربازان و جلوگیری آنان از ستم و تجاوز به اموال مردم، تمرین و تعلیمات نظامی همه روزه، معین کردن طبیب برای هر هنگ، و....»[۲].

۵. توسعه فرهنگ: امیر کبیر را باید بانی و مؤسس فرهنگ نوین ایران دانست. او بود که با تأسیس دارالفنون و انتشار کتب فنی و علمی و اعزام دانشجو به اروپا و استخدام معلمان اروپایی و انتشار روزنامهٔ «وقایع اتفاقیه» فروغ فرهنگ استقلال طلبانه و اصلاح گرانهٔ خود را جلوه‌گر ساخت. بنای دارالفنون که نقشه آن به وسیلهٔ میرزا رضا مهندس تهیه شده بود، به سال ۱۲۶۶ قمری آغاز شد و یک سال به طول کشید.

پس از ساخت، امیر هیأتی از معلمان اتریشی را برای تدریس در دارالفنون

۱.میرزا تقی خان امیر کبیر، حسین مکی، ص ۹۲.

۲.همان؛ ایران در دورهٔ سلطنت قاجار، علی اصغر شمیم، ص ۱۶۵.

استخدام نمود. این گروه به سال ۱۲۶۸ هجری قمری به تهران رسیدند. در این جمع «کاپیتان زاتی» استاد مهندسی، «کارنوتا» استاد عملیات نظامی در رشتهٔ نظام و دکتر «پولاک» استاد داروسازی بودند.

دارالفنون دارای هفت شعبهٔ پیاده نظام، توپخانه، مهندسی، سواره نظام، پزشکی و جراحی، دارو سازی، معدن‌شناسی بود و هر یک از استادان اروپایی یکی از محصلین اعزامی در ایران به اروپا را که به ایران بازگشته بودند، برای مترجمی خود انتخاب کردند.

علاوه بر رشته‌های فوق، تاریخ و جغرافیا، طبیعی، ریاضی، زبان فرانسه نیز در دارالفنون تدریس می‌شد. کارخانهٔ شمع کافور سازی و آزمایشگاه فیزیک و شیمی و داروسازی و نیز یک چاپخانه و یک کتابخانه از موسسات وابسته به دارالفنون بود[۱].

به دستور امیر، روزنامهٔ «وقایع اتفاقیه» نیز تأسیس و منتشر گردید. اولین شماه آن ۲۵ ربیع الثانی ۱۲۶۷ هـ‌ق در تهران منتشر شد. این روزنامه هفتگی و چاپ آن سنگی و دارای دو یا سه ورق بود[۲].

۶. مسائل اقتصادی: امیر به خوبی می‌دانست که اگر ایران بخواهد ترقی کند، باید صادرات کشور افزون و از واردات مصرفی حتی المقدور کاسته شود تا از طریق افزایش صادرات بر ارز کشور افزوده گردد.

او پایهٔ سیاست اقتصادی ایران را بر اصل «حمایت اقتصاد ملی» نهاد. وضع اقتصادی کشور ایجاب می‌کرد که از صنعت داخلی حمایت شود و دولت پشتیبان تولید داخلی باشد. زیرا دولت ضعیفی چون ایران برای آنکه بتواند در مقابل همسایگان قوی و حریص خود مقاومت کند، ناگزیر باید حامی جدی صنایع داخلی باشد و به وسایل ممکن میزان تولید داخلی را بالا ببرد و از خطر رقابت خارجیان بکاهد. اقدامات مهم امیر در این زمینه عبارتند از: تأسیس کارخانه‌های

۱.امیر کبیر و ایران، فریدون آدمیت، صص ۱۵۰ - ۱۴۶.

۲.همان، صص ۱۶۱ - ۱۶۰.

تصفیه شکر و قند سازی در مازندران، بلور سازی در تهران، اصفهان و قم، کاغذ سازی در تهران، حریر بافی در کاشان، تهیه ماهوت چلوار و کارخانه نخ ریسی و امثال آن. از دیگر اقدامات او اعزام صنعتگران و کارگران فنی به ممالک اروپایی برای کارآموزی و تأسیس نمایشگاه کالای صنعتی ایران در تهران بود. اجرای این سیاست اقتصادی را در چهار بخش توسعه و ترویج صنایع، استخراج معادن، بسط فلاحت و کشاورزی و توسعهٔ تجارت پی ریزی کرد[1].

۷. سیاست خارجی: میرزا تقی خان مظهر یک سیاست ملی بود. او معتقد به روابط دوستی و احترام متقابل با همهٔ دولتهاو در هم شکستن قیودی بود که بر اثر معاهدات و قراردادهای سابق بر دولت و ملت ایران تحمیل شده بود و نیز در پی اصلاح وضع سفارتخانه‌های ایران در سایر کشورها و جلوگیری از نفوذ خارجیان در ایران و بر انداختن اصول جاسوسی و خدمتگزاری به بیگانه و ریشه کن کردن فرهنگ بیگانه پرستی از دستگاه حاکمهٔ ایران بود.

برای انجام اهداف فوق که روی هم رفته موجب عظمت ایران و قدرت سیاسی کشور در داخل و خارج و سبب توسعه و تعمیم نفوذ دولت مرکزی در سراسر کشور بود، با عزمی راسخ و هوش و ذکاوتی خدادادی اقدام کرد.

در رابطه با روسیه او سعی داشت که اختلاف و کدورتی روی ندهد و نیز با انگلیس‌ها روش دوستانه‌ای پیش گرفت. هرگز نمی‌خواست بهانه به دست آنان بدهد که به کار شکنی علیه دولت اقدام کنند. ولی با وجود این روابط حسنه و حسن سلوک، هنگام دخالت آنان در امور ایران با قدرت در مقابل آنان می‌ایستاد و به جد می‌کوشید که از دخالت اجانب در امور ایران بکاهد و به مداخلات آنان پایان دهد. هنگام دخالت وزیر مختار انگلیس و روس در باب «سالار» پاسخ امیر به آن دو بسیار دندان شکن بود.

وقتی انگلیس خواست به بهانهٔ منع برده فروشی در خلیج فارس قدرت خود را

۱.همان، صص ۲۴۳ – ۲۱۸؛ میرزا تقی امیرکبیر، حسین مکی، صص ۹۸ – ۹۴.

گسترش دهد و آنجا را قبضه کند، امیر در مقابل آنان ایستاد و نقشهٔ آنان را نقش بر آب کرد. به روسها نیز به کرّات تو دهنی زد. مثلاً هنگامی که روسها می‌خواستند بر اساس اجازه‌ای که از میرزا آقاسی گرفته بودند و نیز به موجب قرارداد ترکمنچای پایگاهی برای اهداف خود با نام بیمارستان و تجارتخانه بسازند، امیر در مقابل آنان ایستاد و از بنای آن جلوگیری کرد[1].

بالنتیجه، اصلاحات امیرکبیر در دورهٔ کوتاه صدارتش برای کشور افقی جدید گشود. و فروغ این اصلاحات در مقابل دیدگان رجال میهن دوست و اصلاح طلب ایران قرار گرفت و آنان را متوجه اوضاع نابسامان و خراب مملکت نمود. حتی بذر استقلال و اصلاح‌طلبی را در جان شاه افشاند. هر چند این بذر در درون جان شاه گندید و نابود شد.

افسوس! هنگامی که امیرکبیر بر مسند صدارت ایران تکیه زد و از مرز ترکیه تا سر حد هندوستان را تحت نظم و اطاعت در آورد، دنیا آماده تحول و انقلاب بود. ایران اگر می‌خواست و اگر شاهان قاجار می‌گذاشتند، می‌توانست خود را از وضع فلاکت بار آن زمان نجات دهد و برای زندگی در جهان مدرن خود را آماده کند. ولی افسوس که نگذاشتند! همزمان با نقشه‌های اصلاحی امیر در ایران، مصلحان و اندیشمندان ژاپن نیز طرح هایی برای ترقی و برون رفت از وضع نابسامان ژاپن ارائه کردند. امپراتوران ژاپن مشوق مصلحان اندیشمند خود شدند و ژاپن را در مسیر رشد و تعالی قرار دادند، ولی شاهان ایران با رجال لایق و مردان سیاست خود با کینه و عداوت برخورد کرده و آنان را از میان برداشتند. امپراتوران ژاپن به انقلاب اجتماعی، علمی و فرهنگی مملکت خود کمک کردند و شاهان قاجار مردان اندیشمند و کاردان را در مسلخ بیداد و جهل خود کشتند و با هر گونه تحول و برون رفت از اوضاع نابسامان خود مبارزه کردند.

---

۱. امیرکبیر و ایران، فریدون آدمیت، صص ۲۵۵-۲۴۸؛ میرزا تقی خان امیرکبیر، حسین مکی، صص ۱۵۳-۱۵۲.

نتیجه آن شد که در اندک مدتی ژاپن همدوش دول بزرگ وارد عرصهٔ جهان شد و ایران روز به روز ضعیف و ناتوان گردید.

با تبعید و قتل امیر کبیر ایران مردی را که در سیاست داخلی مظهر ترقی و تعالی و در سیاست خارجی نمایندهٔ سیاست ملی و مقاومت علیه استعمار بود به یکباره از دست داد.

مردی که می‌خواست پادشاه جوان را طوری تربیت کند که پیوسته در اندیشهٔ ملت باشد و خود را وقف خدمت به ملت خویش کند.

مردی که می‌خواست ایران آباد و آزاد و قوی و پیش رفته پدید آورد که محور عظمت و سیاست خاور میانه باشد و در تحولات جهان سرنوشت ساز باشد.

امیر در نیل به اهداف خود ناکام ماند، ولی اصلاحات او چون مشعلی فروزان فرا روی مردم ایران قرارگرفت و بر خلاف پندار برخی از تاریخ نگاران مشروطه[1] دهها سال بعد در انقلاب مشروطه مؤثر افتاد.

سرانجام دست ستم درباریان فاسد و خیانت کاران بیگانه پرست با جهل و استبداد شاه به هم‌گره خورد و درخت عمر امیر و امید ملت ایران را قطع کرد.

شاه روز پنجشنبه نوزدهم محرم ۱۲۶۸ هـ.ق امیر را از مقام صدارت عزل کرد و روز چهارشنبه بیست و پنجم محرم نیز به موجب دستخطی امیر را «از پیشکاری دربار همایون و مداخله در امور داخله و خارجه و منصب امارت نظام و لقب اتابکی و کل مناقب دیگر که به او محول گردیده بود، خلع و معزول نمود. و او را به کاشان تبعید و در تاریخ ۱۸ ربیع الاول ۱۲۶۸ هـ.ق در حمام فین کاشان به قتل رساند»[2].

---

۱. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، مهدی ملکزاده، ج ۱، ص ۱۴۴.

۲. میرزا تقی خان امیر کبیر، عباس اقبال آشتیانی، صص ۳۲۵ – ۳۱۰؛ میرزا تقی خان امیر کبیر، حسین مکی، صص ۳۶۷ – ۳۴۸؛ امیر کبیر و ایران، فریدون آدمیت، صص ۵۰۲ – ۴۶۳.

ناصرالدین شاه بعد از عزل امیر کبیر

شاه پس از سه روز از عزل امیر کبیر آقا خان نوری را که تحت الحمایه انگلیس بود به صدارت برگزید. جانشین امیر کبیر از زمره کسانی بود که یک عمر شهرت به بیگانه پرستی داشت و برای چنین روزی در آستین انگلیس ذخیره شده بود[۱].

او دشمن امیر بود و با اصلاحات و سیاست ملی او دشمنی داشت.

آثار فقدان امیر به زودی در دستگاه حکومت و تعامل با سایر دول ظاهر شد. داخل گرفتار اضطراب و پریشانی گردید و همسایگان طماع، افزون طلب و زیاده خواه گردیدند.

از عزل امیر چیزی نگذشته بود که میرزا جعفر خان مشیر الدوله که با مأمورین روس و انگلیس در کمیسیون سرحدی ایران و عثمانی بود، به اعتمادالدوله نوشت: «حضرات خیالات خود را بالا برده‌اند، چنان می‌دانند که هر نوع حکم از تهران بخواهند به آسانی خواهند آورد».

با موازین سیاست بین المللی این امر کاملاً طبیعی بود که روس و انگلیس حالا انتظارات خود را بالا ببرند. چه در مباحث سیاسی حریف همیشه زمینه را می‌سنجد، اگر طرف نیرومند و مدافع حقوق ملی و منافع ملت باشد خواه نا خواه توقعات محدود می‌شود؛ ولی اگر او سیاست بازی مصنوعی و خودرو باشد و به کمک و حمایت بیگانه به قدرت رسیده باشد، البته از او انتظارات دیگری می‌رود. او باید هزینهٔ حمایت و خدماتی که او را به آن مقام رسانده است بپردازد.

پاسخی که میرزا آقا خان نوری به مشیرالدوله می‌دهد مفسر همین معناست و نشان می‌دهد که روس و انگلیس پس از امیر کبیر به ایران با نظر حقارت می‌نگریسته‌اند»[۲].

ناصرالدین شاه نیز که در آغاز سلطنت در اثر تدبیر و تربیت امیر کبیر خواهان

۱.میرزا تقی خان امیر کبیر، عباس اقبال آشتیانی، صص ۳۱۹ – ۳۱۸.

۲.امیر کبیر و ایران، فریدون آدمیت، صص ۴۹۱ – ۴۹۰.

تعالی و اصلاح امور کشور بود به تدریج دگرگون شد و لباس خودکامگی و استبداد بر تن کرد.با آنکه هیأت وزیران برگزید ولی هیچ وزیر و مدیر عالی رتبه‌ای جرأت نداشت در امور مهم کشور بدون اجازه شاه تصمیم بگیرد. همگی او را تواناترین رجل سیاسی کشور و سایهٔ خدا می‌دانستند، اطاعت از فرمان او را واجب و به منزلهٔ اطاعت از فرمان خدا می‌دانستند. بدین ترتیب در حقیقت زمام کلیهٔ امور کشور در دست شخص شاه قرار گرفت.

او به فراست دریافته بود که اطرافیانش همگی مردم بی شخصیت و نوکر مآب هستند[۱].

میرزا علی خان امین الدوله در خاطرات سیاسی خود تحت عنوان «سیمای ناصرالدین شاه» چنین می‌نگارد: «این خلقت تمام و شخص کامل که با جوانی و سلطنت متعبد و پارسا بود، پس از عزل و فنای میرزا تقی خان امیر کبیر دست خوش متملقین و پیشخدمتان و اصحاب خلوت شد که برای حصول یک مقصود نا لایق و تحصیل یک مبلغ بی مقدار به گزاف و مبالغه پایهٔ تملق را از اندازه بیرون می‌بردند و به نیت فتح الباب مداخلات خودشان به کارهای مملکتی شاه را به تصرفات مستبده در امور دولت تحریص می‌کردند».

و در جای دیگر نیز می‌نویسد: «بالجمله شاه (ناصرالدین شاه) را با آن هوش و استقامت و نزاکت خلقی، مجازگویی و تملقات نزدیکان چنان معیوب کرد که عقل و تجربت خود را بر تمام مردم راجح می‌دید و رفته رفته لجاج و استبداد در وجود مبارکش ریشه بست. خاصان خلوت که طرف انس و اعتماد شاه بودند، در این هنگام که رئیس کل و صدر اعظم مستقل در کار نبود... نفاذی در کار و تصرفاتی در امور یافته، خود را با شاه هم زانو می‌دیدند و با اکابر وزرا همتر از می‌دانستند».

کار نفوذ عملهٔ خلوت در مزاج شاه و مداخلات آنان در امور مملکت به پایه‌ای رسید که در اواسط سلطنت ناصرالدین شاه وجود آبدار شاهی موجب ترس و

۱.ایران در دورهٔ سلطنت قاجار، صص ۲۰۴ - ۲۰۳.

وحشت یکی از متنفذترین رجال دربار ناصرالدین شاه گردیده بود.

امین الدوله در این باره داستان نگرانی دوستعلی خان معیر الممالک را از ابراهیم آبدارشاهی می‌نگارد[۱].

گذشته از عمله خلوت حرمسرای شاه نیز در عرصهٔ اداره کشور صاحب قدرت بودند و گاه بزرگان و شاهزادگان برای حفظ مقام و موقعیت خود به آنان متوسل می‌شدند[۲].

بدون تردید، حوادث و رخدادهای دوران طولانی سلطنت ناصرالدین شاه زمینهٔ پیدایش نهضت مشروطه گردید. اینک به بررسی و ارزیابی آن علل و عوامل می‌پردازیم.

عامل اجتماعی

از عوامل اصلی انقلاب، مشارکت توده‌های مردم در تغییر ارزشهای مسلط بر جامعه است که کم و بیش با خشونت همراه بوده و نوک تیز آن متوجه نظام سیاسی حاکم می‌باشد در نهضت عدالت طلب مردم ایران «مشروطه» باید دنبال شرایط اجتماعی مردم ایران و اوضاع و احوال سالهای بسیاری باشیم که استبداد سلاطین و سیاست استعماری آن را پدید آورد و تلخی آن را مردم باگوشت و استخوان خود حس کردند.

می‌توان گفت جرقه‌های نهضت از همان آغاز به قدرت رسیدن قاجار زده شد. چون با توجه به بی کفایتی آن سلاطین و وابستگی آنان به دول بیگانه، دست پلید استعمار و استبدادگلوی مردم ایران را به سختی فشرد. هم نان از سفرهٔ آنان بربود، و هم دست و پای آنان را به زنجیر بیداد محکم بست. از این رو مردمِ به ستوه آمده آماده طغیان و انقلاب گردیدند.

به راستی شرح حال مردم آن دوران از زبان دو مجتهد آگاه و عادل شنیدنی است.

۱.همان، صص ۳۳۴ - ۳۳۳.

۲.همان، ص ۳۳۵.

مرحوم حاج محمد صادق قمی متوفای ۱۲۹۸ه.ق در نامه‌ای که به ناصرالدین شاه می‌نگارند وضع موجود را چنین گزارش می‌کنند: «... به طور تحقیق بدانند که دسته دسته، دستخطها در دست مردم مظلوم مانده به هیچ کس دسترسی ندارند، هرگاه ثبتی از دستخطهای مبارک بر دارند، بعد از مدتی از انجام آنها جویا شوید، مشهود خواهد شد که این مظلومین به حالت اولی باقی هستند. ملهوف و مظلوم وارد می‌شوند، مأیوس و محروم مانده، مقروض و مغموم مراجعت می‌کنند....

ضبط ضیاع و عقار و حفظ جلال و وقار و اصلاح امورات و توجه به دهات و قنوات خود مجال نمی‌دهد اعانت مظلومی یا اعانت ملهوفی کنند به عرض کسی گوش نمی‌دهند؛ بدهند، ملتفت نمی‌شوند؛ بشنوند جواب نمی‌گویند؛ بگویند ناحساب می‌گویند.

ای کاش به این نا حساب هم مستعد باشند....

این امنا غیر از کارهای خود هیچ امر را کار نمی‌دانند و به درد احدی نمی‌رسند....

بر این مشت رعایا رحم کنید، از دست رفتند، فریاد رس ندارند. چیزی برای ایشان باقی نمانده است. بضاعت و سرمایه که هزار رعیت به آن تعیش می‌کنند اسباب یک اطاق شد و ملکی که هزار نفر با آن نان می‌خورند به خرج طویلهٔ امیری و وزیری رفت. چه بلایی شدند بر جان و مال مسلمین؟!

در قسمت پایانی نامه بعد از بیان مظالم حکام و ایادی سلطنت چنین می‌نگارد: «الله الله من هؤلاء الامناء و الوزراء، الله الله فی الرعایا فانّهم ودایع الرحمان و خزائن السلطان، و ما علینا الا البلاغ «اعدلوا هو اقرب التقوی»[1].

و نامه‌ای نیز در آستانهٔ پیروزی مشروطه در سال ۱۳۲۴ ه.ق از سوی مرحوم آیة الله طباطبایی به مظفرالدین شاه ارسال شد که با وجود فاصله دهها ساله میان این دو نامه، گویی هر دو یک فریاد و یک خروشند و پرتو یک حقیقتند که از گوهر تابناک

۱. خواندنیهای مطبوعات رژیم پیشین در آینهٔ خواندنیها، شماره‌های ۷۲ - ۷۱، صص ۳۲۰ - ۳۱۴.

دو عالم وارسته منعکس شده‌اند. اینک قسمتی از نامهٔ آیة الله طباطبایی:

«... نمی‌گذارند اعلیحضرت بر حال مملکت و خرابی و خطرات آن و پریشانی رعیت و ظلم ظلمه از حکام و غیرهم و قضایای ناگوار واقعه مطلع شوند؛ متصل عرض می‌کنند مملکت آباد و منظم و دور از خطر، رعیت راحت و آسوده به دعاگویی مشغول و قضیّهٔ ناگواری واقع نشده و نمی‌شود.

اعلیحضرتا! ممکلت خراب، رعیت پریشان و گدا، دست تعدی حکام و مأمورین بر مال و عرض رعیت دراز، ظلم حکام و مأمورین اندازه ندارد، از مال رعیت هر قدر میلشان اقتضاء کند می‌برند، قوهٔ غضب و شهوتشان به هر چه میل و حکم کند از زدن و کشتن و ناقص کردن اطاعت می‌کنند.

این عمارت و مبلها و وجوهات و املاک در اندک زمان از کجا تحصیل شده، تمام مال رعیت بیچاره است. این ثروت همان فقرای بی مکنت است که اعلیحضرت برحالشان مطلعید در اندک زمان از مال رعیت صاحب مکنت و ثروت شدند.

پارسال دخترهای قوچانی را در عوض سه ری گندم[1] که نداشتند بدهند گرفته، به ترکمنها و ارامنهٔ عشق آباد به قیمت گزاف فروختند[2]، ده هزار رعیت قوچانی از ظلم به خاک روس فرار کردند هزارها رعیت ایران از ظلم حکام و مأمورین به ممالک خارجه هجرت کرده به حمالی و فعلگی گذران می‌کنند و در ذلت و خواری میمیرند.

بیان حال این مردم را از ظلم ظلمه با این مختصر عریضه ممکن نیست. تمام این قضایا را از اعلیحضرت مخفی می‌کنند و نمی‌گذارند اعلیحضرت مطلع شده، در مقام چاره بر آید. حالت حالیه این مملکت اگر اصلاح نشود عنقریب این مملکت جزء ممالک خارجه خواهد شد.

البته اعلیحضرت راضی نمی‌شود در تواریخ نوشته شود در عهد همایونی ایران به باد رفت اسلام ضعیف و مسلمین ذلیل شدند.

---

۱. هر ری چهار من می‌باشد.

۲. ر.ک: تاریخ انقلاب ایران، ج اول، ص ۲۲۷.

... وضع نان و گوشت که قوت غالب مردم است و مابه الحیوة خلقند، بسیار مغشوش و بد است، بیشتر مردم از این دو محرومند. اعلیحضرت همایونی اقدام به اصلاح این دو فرمودند. بعضی خیر خواهان حاضر شدند، افسوس آنها که روزی مبلغ گزاف از خباز و قصاب می‌گیرند نمی‌گذارند این مقصود حاصل و مردم آسوده شوند.

حالِ سرباز که حافظ دولت و ملت اند بر اعلیحضرت مخفی است. جزیی جیره و مواجب را هم به آنها نمی‌دهند. بیشتر به عملگی و فعلگی قوتی تحصیل می‌کردند آن را هم غدغن نمودند. همه روز جمعی از آنها از گرسنگی میمیرند. برای دولت نقصی از این بالاتر تصور نمی‌شود»[1].

این دو نامه نیم قرن با هم فاصله دارند، ولی هر دو از یک واقعیت تلخ گفتگو و گزارش دارند. طباطبایی در نطق‌های آتشین خود نیز از بیداد حاکم سخن می‌گفت. در یکی از منابر خود چنین گفت: «... ای گروه مسلمانان و اهل تهران! هیچ وقت دست از اتحاد بر ندارید که نتیجهٔ آن بسیار و ثمر آن بی شمار است.

بر همه آشکار است که امروزه تعدیّات وزرا و عمال دیوان از حد گذشته، کسی مالک جان و مال خود نیست. هر روز چندین نفر از مظلومین نزد من شکایت می‌نمایند، تحمل جور و ظلم بیشتر از این بر ما روا نیست.

خداوند ما را آزاد آفریده. چرا این قدر در قید اسارت باشیم....

بدتر از همه ظلم فرنگیان بر سر ما بار شده. آیا می‌دانید مسیو نوز بلژیکی که در گمرک است چه تعدیاتی به ما می‌کند؟»[2]

در این دوران ستم و ظلم بیداد می‌کرد. شاه خودکامه و بی خبر از همه چیز بر مردم حکومت می‌کرد و شاهزادگان کشور را میان خود تقسیم کرده بودند. عدلیه در مملکت وجود نداشت، حاکم هر شهری قاضی آن شهر بود.... در هر شهری یک

---

۱. تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی، بخش یکم، صص ۸۶ - ۸۵.

۲. تاریخ انقلاب ایران، ج ۱، هاشم محیط مافی، چاپ اول، سال ۱۳۶۳، تهران، ص ۸۸.

داروغه بود به منزلهٔ رئیس نظمیه.

انبار دولتی را هم به عنوان زندان می‌ساختند که برای متمردین آماده بود. به راستی سیاه چالی وحشتناک بود که انواع شکنجه‌ها از غل و کند و زنجیر در آن موجود بود.

زندانیان را با زنجیر به هم می‌بستند و فقط روزی یک مرتبه برای قضای حاجت با همان وضع از آن حفره خارج می‌شدند. کمتر کسی بود که از آنجا جان به در می‌برد.

انواع شکنجه‌ها و مجازاتهای وحشیانه در آن دوره معمول بود.

علاوه بر «قهوهٔ قجری»و «اشکلک»* به بعضی از محبوسین به زور آب فراوان می‌آشامیدند و آنگاه محل خروج ادرار آنان را مسدود می‌ساختند. آن فرد در چنین حالی اگر پول داشت مبلغی می‌داد و خلاص می‌شد، وإلاّ باید می‌مرد. سر مقصر را می‌تراشیدند دور آن خمیر گرفته، روغن داغ کردهٔ در حال غلیان را روی سر او می‌ریختند و یا اینکه با پاره‌های آهن گداخته او را داغ می‌کردند، و یا او را گچ می‌گرفتند و یا در تنور گداخته می‌افکندند، و یا او را معلق آویزان کرده و از وسط نصف می‌کردند، یا متهم را جلو لوله توپ می‌گذاشتند و بدن آن شخص را قطعه قطعه به هوا پراکنده می‌ساختند و.... به هر روی هزاران آدمهای بی‌گناه در بیغوله‌ها و چاههای حکومت قجر مردند و استخوانهای آنان خاک شد[1].

علاوه بر شکنجه، توهین و تحقیر و اهانت و فحش نیز رواج داشت.

شاهان قاجار و حاکمان منصوب آنان به همه توهین می‌کردند، حتی شاه صدر اعظم خود را نیز با عنوان چاکر و نوکر مدح می‌کرد.

در زمان سلطنت ناصری ایالات و حکومتهای بزرگ ایران میان شاهزاده‌ها و

---

*. یعنی چوب لای انگشتان شخص می‌گذاشتند و چنان فشار می‌دادند که خون از نوک انگشتان بیرون می‌آمد. تاریخ انقلاب ایران ،ص ۴۸.

۱. تاریخ انقلاب ایران، ج اول، هاشم محیط مافی، صص ۶۳ - ۵۹.

فرزندانشان تقسیم می‌شد. هر شاهزاده که حاکم ایالتی می‌شد بیش از هزار نفر از اشخاص گرسنه، ولگرد و غارتگر را از تهران همراه خود می‌برد. این عده دیناری مواجب و حقوق نداشتند. در آن ایالت از مردم باج‌گیری «قولوق» می‌کردند، هم اعاشه می‌کردند و هم مقداری از آن را برای آینده خود ذخیره می‌نمودند. شاهزادگان به محض ورود به محل حکومت خود برای ترساندن مردم چند نفر از مقصرین یا حتی بی گناهانی را که بی پشت و پناه بودند با شدیدترین وجه ممکن چون شقه کردن، گوش بریدن، جلو توپ گذاشتن می‌کشتند*.

سیاست ناصرالدین شاه در مملکت داری و انتظامات مملکت این بود که در ایالات به افراد با نفوذ و قدرتمند چون خوانین منطقه خلعت و لقبی می‌داد و با نیروی او منطقه را کنترل می‌کرد. در صورت تمرد یکی از این خوانین با خان‌های دیگر او را سرکوب می‌کرد. او همیشه میان خوانین ایران آتش اختلاف را شعله ور ساخته تا آنان نتوانند علیه او متحد شده و اقدامی کنند.

امنیت نیز در جامعه نبود. لوطیها و داشها شهر را اداره می‌کردند. در تبریز هر محله یک نفر لوطی داشت و در آن شهر دو نفر معروف بودند که به نام تیمور و دیگری به نام صلاح اوغلی.

تیمور مرد شجاعی بود و عده‌ای نیز دور او بودند. حسنعلی خان امیر نظام که پیشکار ولیعهد و حاکم تبریز بود هر چه خواست تیمور را دستگیر نماید نتوانست.

در اغلب شهرها از این قبیل لاتها بودند که سلب امنیت و آرامش از مردم می‌کردند. حکومت وقت قدرت جلوگیری نداشت و مشغول عیاشی و خوشگذرانی خود بود. روزی نبود که در شهرها عده‌ای به دست این شرورها کشته نشوند. در تهران که پایتخت مملکت بود، در هر محله چند داش و شرور حکومت می‌کردند. عده‌ای را دور خود جمع کرده و «پاطوقی» تشکیل می‌دادند. تمام اهالی

---

*. همان، صص ۴۳ - ۴۱.

محل باید به آنان باج بدهند و این گروه قداره بندان محل بودند.

نا امنی چنان بود که زنها روز میان کوچه و بازار به ندرت دیده می‌شدند. مردها نیز از یک ساعت به غروب به خانه رفته از ترس قداره بندان بیرون نمی‌آمدند[۱].

غول گرسنگی و نا امنی بیداد می‌کرد. هر قسمت از کشور تیول شاهزاده‌ای بوده و او با اهالی آن محل چون غلامان و بندگان رفتار می‌کرد.

مرزهای کشور نیز نا امن بود، با وجود آنکه ناصرالدین شاه قشونی مرکب از شصت هزار سرباز و فرمانده داشت.[۲] ولی این قشون توانایی دفع دشمن نداشتند، چون سرباز لخت و گرسنه چگونه بجنگد؟

از این رو چون شیخ عبیدالله به تحریک عثمانی گروهی از کردهای مسلح را به گرد خویش جمع کرد و به آذربایجان حمله کرد، قشونی وجود نداشت که جلو آن را بگیرد. عبیدالله با لشکر جرارش که حدود سی هزار نفر بود شهرها و روستاهای منطقه را یکی پس از دیگر غارت کرده و اهالی آن‌را با فجیعترین شکل ممکن به قتل رساند. بچه‌های شیر خواره را با سر نیزه‌های خود به هوا بلند می‌کردند و روی سرنیزه‌ها جان می‌دادند. چون خبر به ناصرالدین شاه رسید و از او خواستند که دفع آنان بکند گفت: «مشغول تجهیزات هستیم».

سرانجام عبیدالله با لشکر خون آشامش به میاندوآب، در فاصلهٔ هشت فرسخی شهر تبریز رسید. مردم تبریز به وحشت افتادند؛ چون می‌دانستند که ولیعهد «مظفرالدین شاه» با نیروهای موجود در شهر نمی‌توانند شهر را از غارت و کشتار آن جرار حفظ کنند. از این رو از عشایر غیور منطقه آذربایجان خواستند که به یاری آنان بیایند. غیور مردان عشایر با نیروی مردمی خود به شیخ عبیدالله و لشکر خون ریزش تاختند و آن گروه یاغی و یغماگر را تا خاک عثمانی عقب راندند[۳].

---

۱. همان، ص ۴۴ - ۴۳.
۲. همان، ص ۴۱.
۳. همان، صص ۴۷، ۴۶.

عامل سیاسی ـ فرهنگی (بیگانه‌گرایی)

دوران قاجار را می‌توان عصر نفوذ بیگانگان در ایران و ارکان حکومت دانست و در این جمع نقش انگلستان برجسته‌تر است. اگر چه طلیعه نفوذ انگلیس در ایران را می‌توان زمان شاه عباس و جنگ او با پرتغالیها دانست.

تاورنیه چنین گزارش می‌دهد:

هرگز شاه عباس به تنهایی نمی‌توانست هرمز را فتح نماید و این کمک انگلیسی‌ها بود که موجب این پیروزی شد؛ چون ایرانیان نیروی دریایی نداشتند، انگلیس در نبرد با پرتغالیها ایران را یاری کرد بدان شرط که هر چه از عواید گمرک حاصل گردد نصف آن از شاه ایران و نصف دیگر آن از انگلیسی‌ها باشد... هرمز فتح شد. پس از فتح، مطابق معاهده و قرارداد رفتار کردند هر چه غنیمت بود نصف کردند، انگلیسی‌ها سهم خود را در کشتی بزرگی قرار داده با شصت لوله توپ، به لندن فرستادند.

نه شاه ایران و نه انگلیسی‌ها به عهدنامه عمل نکرده و مواد آن را نقض کردند[1].

اگر چه به ظاهر فتح و پیروزی نصیب ملت ایران گردید، ولی جای پای انگلیس در ایران باز شد و بذر فساد و فتنه را در سرزمین سیاسی و فرهنگی ایران افشاند و در عصر قاجار آن بذرها به ثمر نشست.

آغاز نفوذ سیاسی ـ فرهنگی انگلیس در ایران هماهنگ با آغاز سلطنت فتحعلی شاه قاجار است و این نفوذ ویرانگر استعماری در تمام دوران سلطنت قاجار در ایران استمرار داشت. افرادی در این دوران با پناهندگی به سفارت انگلیس و یا تحت الحمایة قرارگرفتن آنان از سوی آن دولت، در تأمین منافع آن کشور و خیانت به ایران تلاش جدی نمودند.

باگسترش بست نشینی به سفارتخانه‌ها و مراکز مربوط، به دول خارج آنان با پناه دادن خود به خیانت کاران دخالت خویش را در امور کشور آشکار ساختند. در این

---

۱. سفرنامه تارونیه، صص ۶۸۸ - ۶۸۵.

میان انگلیس از این فرصت کمال استفاده را کرد و بر اساس فرمانی از شاه تمام کارمندان و تابعین نمایندگی بریتانیا (انگلیس) چه ایرانی یا غیر ایرانی از امنیت و حمایت دولت انگلستان برخوردار شدند که نمی‌بایست بدون اطلاع وزیر مختار انگلیس مجازات شوند.

بدین ترتیب خائنان به کشور در سایهٔ حمایت انگلیس قرار گرفتند و بر اساس فصول معاهدهٔ سال ۱۸۵۷ پاریس، دولت انگلیس خود را ذی حق می‌دانست که از هر یک از اتباع ایران، حتی اگر در خدمت سفارت یاکنسولگری انگلیس هم نباشند حمایت کند.

بر اساس این قرارداد افرادی خود را تحت الحمایه قرار می‌دادند و از طرف سفارت ابلاغی به این شرح صادر می‌شد:« تا آن زمان که عالی جناب نسبت به شاه وفا دارند با تحت الحمایگی و صیانت آنان موافقت می‌گردد»[۱].

چهره‌هایی چون «ظل السلطان»* که یکی از خوانین بختیاری بود و نیز شیخ خرمشهر «محمرّه» از این نوع حمایت برخوردار بودند. حمایت انگلیس از زرتشتیان به سال ۱۸۸۲ م موجب شد که مالیات از آنان برداشته شود. در سال ۱۸۷۳ هنگام سفر ناصرالدین شاه به لندن وزارت خارجهٔ انگلیس ترتیب ملاقات «سر موسی» و گروهی از هیأت مدیرهٔ جمعیت یهودیان را با شاه داد و شاه قول داد که نسبت به یهودیان ایران رفتاری بهتر داشته باشد.

در سال ۱۸۹۶ بر اساس فرمان وزارت خارجه، وزیر مختار انگلیس در ایران موفق شد با دخالت خود از مسلمان شدن سی درصد از یهودیان فارس جلوگیری کند.[۲]

حمایت انگلیس ازگروه زیادی از ارامنهٔ آذربایجان و صدور فرمان ولیعهد، مبنی

---

۱. ر.ک: تاریخچهٔ بست و بست نشینی، عباس خالصی، صص ۱۰۳ – ۱۰۲؛ حقوق بگیران انگلیس در ایران، اسماعیل رائین، صص ۴۰۵ – ۳۸۰.

*. این ظل السلطان غیر از مسعود میرزای ظل السلطان است که پسر ناصرالدین شاه بوده و بر اصفهان، فارس و لرستان حکومت می‌راند.

۲. همان.

بر به رسمیت شناختن تحت‌الحمایه شدن آنان، این گروه تحت‌الحمایه انگلیس و سربازان بی‌جیره و مواجب آن دولت شدند.

از سوی دیگر، چون روسها ارامنه را تحت الحمایه خود می‌دانستند زمینه اختلاف و کشمکش این دو قدرت در ایران شد.

از این رو دوران سلطنت قاجار را باید با عنوان «تحت الحمایه» مزین نمود. اینک به بعضی از آن خائنان به کشور و ملت اشاره می‌گردد:

۱. میرزا ابوالحسن خان شیرازی، حاکم شوشتر. فتحعلی شاه در آغاز سلطنتش با او جنگید و او را اسیر به تهران آورد و قصد داشت به زندگی ننگینش خاتمه دهد؛ ولی دست تقدیر از آستین شفاعت و وساطت بیرون آمد. عده‌ای از درباریان او را از مرگ نجات دادند. او به شیراز تبعید شد و با کمک انگلیسها از راه بصره به هند رفت و در بمبئی اقامت گزید.

در سال ۱۲۲۳ هـ.ق صدر اصفهانی عفو او را از شاه تقاضا کرد و از هند به ایران آمد. سال بعد به عنوان ایلچی مخصوص به اتفاق «جمیز موریه» منشی سفارت انگلیس راهی لندن شد. و در آنجا به لژ فراماسونری راه یافت. از او پذیرایی شایانی شد و به لقب عالی جناب ملقب گردید. مهماندار مخصوص او «سرگور اوزلی» سفیر پادشاهی انگلیس بود. او در دربار ایران به کمک «اوزلی» نفوذ فراوان یافت و عده‌ای از درباریان را نیز به دام فراماسونری انداخت.

از انگلیس حقوق ماهیانه دریافت می‌کرد و رسماً به عنوان جاسوس خیانت پیشه‌ای در آمد و مدت ۳۵ سال خدمتگزار صدیق انگلستان بود[۱].

فتحعلی شاه این جاسوس خائن را به عنوان وزیر خارجه منصوب کرد و تا مرگ شاه به سال ۱۲۵۰ هـ.ق این سمت را به عهده داشت.

با روی کار آمدن محمد شاه و صدارت میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی آن خائن به بست حضرت عبدالعظیم حسنی پناهنده شد، و تا قائم مقام زنده بود از

---

۱. همان، ص ۱۱۰.

بست حضرت عبدالعظیم بیرون نیامد. پس از مرگ قائم مقام و روی کار آمدن حاجی میرزا آقاسی با تأمین حاجی آقاسی از بست خارج شد و بار دیگر به سمت وزارت خارجه منصوب شد و تا سال ۱۲۶۲ به جاسوسی و خیانت مشغول بود که زندگی ننگ بارش به پایان رسید[۱].

۲. اللهیارخان آصف الدوله و تمام افراد خانواده‌اش، از نوکران سر سپردهٔ انگلیس و تحت الحمایه آن دولت بودند و از زمان فتحعلی شاه همواره مصدر مقامات مهم این کشور بودند. سالار، پسر آصف الدوله یاغی شد، ولی به همت و کاردانی امیرکبیر فتنهٔ او سرکوب شد. وقتی که نشانه‌های شکست سالار آشکار شد، «شیل» سفیر انگلیس و «پرنس دالگورگی» سفیر روسی می‌خواستند با وساطت میان امیر و سالار صلح برقرار سازند که امیر کبیر پاسخ داد: «فعلاً این اقدام منافی مقام و حیثیت دولت ایران می‌باشد... اگر در این اقدام بیست هزار قشون ما تلف گردد به مراتب بهتر است که این شهر به وسیلهٔ دخالت‌های اجانب سر تمکین فرود آورده و تسلیم شود»[۲].

آصف الدوله همان کسی است که متهم بود دختران قوچان را به تحریک ترکمانهای یموت به اسارت برده و یا در مقابل مقداری گندم به آنان فروختند. به موجب این اتهام پس از استقرار مشروطه در عدلیه محاکمه شد[۳].

۳. از چهره‌های وابسته و تحت الحمایه حسینعلی میرزا فرمانفرما بود که با تکیه به قدرت انگلیس مدتها در فارس حکومت کرد و از پرداخت مالیات به دولت مرکزی امتناع ورزید. او عملاً خطهٔ فارس را مستقل ساخته، به ادارهٔ آن مشغول بود. در وصیت‌نامه خویش خطاب به فرزندانش آنها را رسماً تحت الحمایهٔ انگلیس قرار داد.

---

۱. ر.ک: حقوق بگیران انگلیس در ایران، صص ۴۳ – ۱۷.

۲. حقوق بگیران انگلیس در ایران، صص ۱۴۷ – ۱۳۰.

۳. تاریخ انقلاب ایران، هاشم محیط مافی، ص ۲۲۷، ۳۲۱، ۳۲۲ و ۳۳۰ – ۳۲۵.

البته پس از فتحعلی شاه تمام این وابستگان به اجنبی توسط قائم مقام فراهانی قلع و قمع شدند. پسران فرمانفرما به یاری کنسول انگلیس در شیراز از راه بوشهر و بصره از کشور خارج و به بغداد اعزام شدند و سپس راهی انگلستان گردیدند.

شاهزادگان فراری که از اقتدار قائم مقام فراهانی از ایران خارج و به دولت انگلیس پناهنده شده بودند، نامه‌ای به پادشاه و لرد پالمرستون «نخست وزیر» وقت انگلیس نوشتند و تقاضای پناهندگی سیاسی نمودند. دولت انگلیس بلا درنگ تقاضای پناهندگی آنان را پذیرفت و یک دسته از مأموران دولتی را به استقبالشان فرستاد و برای هر یک حقوق ماهیانه معین نمود. از جمله نقاط دیدنی که به شاهزادگان نشان داده شد، سازمان فراماسونری لندن بود.

رضا قلی میرزا در این باره می‌نویسد: «یوم پنجشنبه غرهٔ ربیع الثانی ۱۲۵۳ این جانب و اخوان و میرزا ابراهیم شیرازی و خواجه اسعد «ترجمان» سه ساعت به غروب مانده به جمع فرمیسیان (فرماسونری) در آمدیم تا چهار ساعت از شب گذشته در آن محفل بوده از اسرار و علوم آن فن شریف با بهره گشته..... حمد خدای را که آنچه بایست از اسرار فرامیسن حالی گردید[1].

خاندانهای وابسته و تحت الحمایهٔ دیگری نیز در ایران بوده‌اند که به کار جاسوسی و خیانت مشغول بودند و در زمان مناسب خدمت شایان خود را به دولتهای بیگانه انجام داده‌اند. از جمله خاندان نواب که مدت ۲۰۰ سال حقوق بگیر انگلیس در ایران و هندوستان بودند.

این خاندان نزدیک به یک قرن با عناوین وکیل الدولهٔ انگلیس، منشی سفارت انگلیس، وزارت امور خارجه و سفارت ایران در خارج به انجام وظیفه مشغول و به ارباب خود خدمت می‌کردند.

۴. آقا خان نوری: او در دوران سلطنت محمد شاه وزیر جنگ بود. در این زمان بود که انگلیس به فکر نفوذ بیشتر در ارکان سلطنت ایران افتاد، و روابطی را با بعضی

---

۱. حقوق بگیران انگلیس در ایران، صص ۱۵۶ - ۱۵۲.

از درباریان برقرار ساخت و در این راستا بسیار موفق گردید.

از جمله عوامل سرسپرده‌ای که در مدت کوتاهی جزء عمال انگلیس در ایران در آمد، میرزا آقا خان بود که حتی تابعیت انگلستان را پذیرفت، و در سایهٔ قدرت و نفوذ انگلیس به هرگونه جنایت و خیانت دست یازید.

او حلقهٔ ارتباط دیگران با انگلیس بود و در زمان مناسب دستورهای ارباب را به بهترین شکل در دربار و مدیریت کشور پیاده می‌کرد. از آن جمله توانست ارتباط سفارت با مهد علیا مادر ناصرالدین شاه را بر قرار سازد، و اخبار محرمانهٔ دربار به واسطهٔ او به سفارت برسد. در یکی از شبها که میرزا آقا خان نوری برای دادن گزارش و اخبار محرمانه به سفارت انگلیس رفته بود، هنگام خروج از سفارت به دستور صدر اعظم حاجی آقاسی دستگیر و با پای پیاده به منزل صدر اعظم برده شد.

حاجی دستور داد او را در طویله‌ای حبس کنند. روز بعد او را با همان لباس مبدلی که پوشید بود تا او را نشناسند، در حضور امنای دولت به جرم جاسوسی چوب زدند و بعد او را به کاشان تبعید نمود.

پس از مرگ محمد شاه و عزل حاجی آقاسی از مقام صدارت، میرزا آقا خان نوری از کاشان به تهران آمد و از کاردار سفارت انگلیس تقاضا کرد به او اجازهٔ ورود به شهر را بدهد. با وجود مخالفت و جلوگیری میرزا تقی خان امیرکبیر و بدون اطلاع ناصرالدین شاه او به تهران آمد و مستقیماً به سفارت انگلیس رفت و خودرا در پناه سفارت قرار داد.

میرزا تقی خان امیرکبیر با شدت تمام به مقابله پرداخت، ولی کاردار سفارت با کمک مهد علیا که با میرزا آقا خان رابطه داشت به وساطت پرداخت و سرانجام موفق شد این نوکر مارک دار انگلیس را با جلال و شکوه فراوان به قصر سلطنتی ببرد.

همسر وزیر مختار انگلیس «خانم شیل» می‌نویسد: «از آن پس آقا خان نوری رسماً به تابعیت انگلیس در آمد و واسطهٔ مهد علیا و سفارت شد، و هر دو سعی

می‌کردند تا طرفداری شاه را از انگلیس زیادتر کنند»[۱].

وقتی کار جاسوسی و رسوایی میرزا آقا خان نوری بالاگرفت، امیر کبیر تصمیم گرفت که او را مجازات کند و از تهران تبعید کند.

وزیر نظام، برادر میرزا آقا خان نوری در این باره چنین می‌گوید: «چون بلای ناگهانی میرزا تقی خان امیر کبیر که از جانب حضرت اقدس شاهنشاه مصدر امور جمهور خلایق بود با رأی کج و طریقهٔ لج در فکر جان و دور نمودن ما بندگان از خانمان افتاد، لابد دولت انگلیس را از آن بئس المرید که فعال ما یرید بود ممکن انس و استیناس خود نموده، با حالت پناه به آن پناه بردیم و از لوح خاطر خود نقش عافیت ستردیم»[۲]. و این بار نیز وزیر مختار انگلیس رسماً و علناً به یاری میرزا آقا خان شتافت و با ارائه سند رسمی تابعیت انگلستان، او را از تبعید و زندان نجات داد.

وزیر مختار طی نامهٔ ۲۱ژوئن ۱۸۵۰ میلادی خود به نخست وزیر انگلستان «لرد پالمرستون» حمایت علنی خویش را از آقا خان نوری چنین توجیه کرده است: «به علت آنکه میرزا آقا خان آدم زیرک و فتنه انگیزی است، امیر نظام از او بدش می‌آید و هیچ بعید نیست که به دستاویزی او را توقیف و اموالش را ضبط کند. اگر چنین موضوعی اتفاق افتد ضربه سختی به مقام و شهرت سفارت انگلیس وارد خواهد شد.

از این رو وظیفهٔ خود می‌دانم که به حمایت میرزا آقا خان نوری برخیزم و مانع شوم که نسبت به او رنج و آزاری برسد. در این باره از هیچ اقدامی کوتاهی نخواهم کرد»[۳].

فریدون آدمیت پیرامون او می‌نویسد: «میرزا آقا خان در واقع جاسوس انگلستان در دربار ناصرالدین شاه بود»[۴].

---

۱. همان، صص ۲۸۰ – ۲۴۸.
۲. همان، ص ۲۵۴.
۳. همان، ص ۲۵۵.
۴. همان، ص ۲۵۴.

پس از عزل امیر کبیر از مقام صدارت، آقا خان نوری با کمک سفارت انگلیس و مهد علیا برای صدر اعظمی کاندیدا شد و مورد قبول ناصرالدین شاه واقع گردید، ولی او تابعیت انگلستان داشت و باید ابتدا مسأله تابعیت او حل گردد. میرزا آقا خان نیز میان خوف و رجا بود که از یک سو به آیندهٔ خود بیمناک بود و می‌خواست درزمان خطر در پناه انگلستان باشد، ولی نمی‌خواست تابعیت انگلستان را از دست بدهد؛ و از سوی دیگر ممکن نبود صدر اعظم ایران رسماً انگلیسی باشد.

سرانجام با توجه به علاقهٔ او به صدر اعظمی، مجبور شد نامه‌ای به سفیر انگلیس بنویسد و از او خواهش نماید تا تابعیت او را لغو کند. نامه‌ای بدین منظور به سفیر ارسال کرد: «چون شاه می‌خواهد مرا صدر اعظم کند لذا استدعا دارم این بنده را از تابعیت دولت انگلیس معاف فرمایید».

و سفیر انگلیس بی شرمانه در حاشیهٔ نامه او نوشت: «افتخار تابعیت دولت انگلیس بیشتر از تاج کیان است»[1].

تحقیر و اهانت به مردم ایران از اهداف دولت انگلیس بود. در نهضت مشروطه، چون نمایندهٔ سیاسی روس اقبال بست نشینان را به سفارتخانهٔ انگلیس دید، پنداشت که انگلیسیان مردم را از پناهنده شدن به دستگاه تزار مانع شده‌اند. کاردار انگلیس به دیدار همقطار روس رفت و به شوخ طبعی خاص انگلیسی گفت: نه فقط میل ندارد این بستیان را که باغ سفارت را خراب کرده‌اند در انحصار خویش بگیرد، خوشوقت می‌شود که چند هزار آنان را هدیه نماید[2].

روح پلید وابستگی و سرسپردگی، اعیان و بزرگان کشور را چنان از خود بیگانه ساخته بود که کاملاً در خدمت منافع بیگانه بودند و مدیریت کشور از این فرهنگ در رنج بود.

پولاک، طبیب مخصوص دربار ناصرالدین شاه احوال شاهزادگان و درباریان

---

۱. همان، ص ۲۵۷.

۲. ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، فریدون آدمیت، ص ۱۶۶.

کشور را چنین گزارش می‌دهد: «عموها و دایی‌ها، عمه‌ها و خاله‌ها، برادران و سایر خویشان شاه در پناه و حمایت روس‌ها و انگلیس‌ها بودند.

برادر شاه، عباس میرزا که حدود چهارده سال دارد و به شرکت در فتنهٔ بابیها مظنون است، فقط در پناه و حمایت سفارت انگلستان توانست جان خود را از خطر برهاند و نیز میرزا آقاخان نوری زندگی‌اش را مدیون انگلیس است»[1].

عامل خارجی ـ فرهنگی (مدل و الگوپذیری)

در پیدایش نهضت مشروطه، تحولات و رشد کشورهای اروپایی و نیز بعضی از کشورهای آسیایی مانند ژاپن بسیار مؤثر بود.

قرن شانزدهم آغاز انقلاب صنعتی در اروپاست و کشورهای اروپایی پس از «رنسانس» و در قرن هفدهم و هجدهم و نوزدهم به پیشرفت‌های چشم افروزی نائل شدند. وجود چهرهایی از ایرانیان در این کشورها آنان را به این فکر انداخت که آن همه توسعه و پیشرفت را در کشور ایران منعکس نموده و از این راه مردم ایران را به سرنوشت خود و تحول‌گرایی هدایت کنند.

آغاز این جریان نیز به همان دوران فتحعلی شاه باز می‌گردد. جمعی که مدتی در خارج کشور زندگی می‌کردند یا آنهایی که مسافرتهایی به اروپا داشتند، یا روزنامه‌هایی که به فارسی در دیگر کشورها به وسیله ایرانیان منتشر می‌شد، یا افرادی که با تحصیلات جدید آشنایی پیدا کرده بودند، در ایجاد فکر جدید سهم داشتند. البته این فعل و انفعال و بازتاب، محصول یک ماه و یک سال نبود، بلکه سالها این روند ادامه داشت. زمانی تدریجی و غیر محسوس بود و در دوره‌ای شدّت و شتاب گرفت.

ارتباطی که بلافاصله پس از قتل آقا محمد خان از طریق نمایندگان اعزامی

---

۱. سفرنامهٔ پولاک، ترجمهٔ کیکاووس جهانداری، بخش ۲، ص ۳۲۶.

انگلستان و فرانسه حاصل شد، اثر گذاری کرد و بارقه هایی را در اذهان پدید آورد[۱].

نامه هایی که ناپلئون به فتحعلی شاه نوشته و هیأت سیاسی نظامی که اعزام داشت بذرهای آغازین رسوخ فرهنگ غرب در ایران بود.

رشد و توسعهٔ اروپا گاهی شاه و درباریان را به شگفتی وا می‌داشت و از خود سؤال می‌کردند که چه باید بکنند؟

«ژوبر» فرستادهٔ ناپلئون به دربار فتحعلی شاه در سفرنامهٔ خود مطالبی را از قول عباس میرزا «ولیعهد» نقل می‌کند که نشان می‌دهد در مقابل تحولات اروپا عکس العمل‌هایی از جانب مصادر امور ایران دیده می‌شده است.

عباس میرزا به ژوبر می‌گوید: «نمی‌دانم این قدرتی که شما را بر ما مسلط کرده چیست؟ همانا موجب ضعف ما و ترقی شما چه می‌تواند باشد؟

شما در فنون جنگیدن و فتح کردن و به کار بردن تمام قوای عقلیه متبحرید، و حال آنکه ما در جهل غوطه ور و به ندرت آتیه را در نظر می‌گیریم.

مگر جمعیت و حاصل خیزی و ثروت مشرق زمین از اروپا کمتر است؟ یا آفتاب که قبل از رسیدن به شما به ما می‌تابد تأثیرات مفیدش در ما کمتر است؟ یا خدایی که مراحمش بر جمیع ذرات عالم یکسان است خواسته شما را بر ما برتری می‌دهد؟ گمان نمی‌کنم.

اجنبی حرف بزن! بگو چه باید بکنم که ایرانیان را هشیار نمایم؟ آیا مانند تزار روسیه که تاج و تخت خود را ترک گفته و به تماشای شهرهای شما آمده، من هم باید ترک ایران و این دم و دستگاه را بگویم؟ یا به دامان عاملی متوسل شده آنچه در خور فهم شاهزاده‌ای است از او بیاموزم».

ژوبر می‌افزاید: «این سؤالات عدیده مرا متحیر ساخت؛ چه در عثمانی جز مردمان جاهل و بی فهم یا کسانی که معلومات سطحی مختصری داشتند را ندیده بودم»[۲].

---

۱. تاریخ تحولات سیاسی، ج ۲، ص ۱۰.

۲. سفرنامه ژوبر، ترجمه: محمود هدایت، ص ۹۵.

روشن است که از همان آغاز تحولات و توسعهٔ کشورهای اروپایی در ایران منعکس می‌شده و بازتاب آن در دربار مورد تحلیل و تفسیر واقع می‌گشت.

از این روست که ناصرالدین شاه هم مثل تزار روسیه اقدام به مسافرت به اروپا کرد.

میرزا حسین خان سپهسالار از اولین ایرانیان شیفتهٔ غرب بود. او اساس کار را بر مبنای نزدیکی با دول غرب به خصوص با انگلیس قرار داد. از این رو با آن کشور قرارداد ننگین «رویتر» را منعقد ساخت. قراردادی که بر اساس آن کلیهٔ خطوط راه آهن ایران و تراموا و کلیهٔ معادن ایران ـ به استثنای معادن طلا و نقره و سنگهای قیمتی ـ و نیز گمرکات و آبیاری اراضی و احداث قنوات و کانالها به مدت هفتاد سال به «بارون رویتر» واگذار گردید. قراردادی که حتی موجب اعتراض نمایندگان پارلمان انگلیس شد و به گفتهٔ «لورد کرزن» یک چنین امتیاز بزرگ و بی سابقه‌ای به منزلهٔ بخشش نامه‌ای بود که از طرف کشور ایران به یک انگلیسی داده می‌شد و باید اعتراف کرد که اگر انگلیس توانسته بود این بازی را به آخر رساند نه تنها شاه ایران مات شده بود؛ بلکه تزار روسیه هم به جای خود میخ کوب می‌شد. علاوه چون مفاد قرارداد در مجلس عوام انگلیس مورد بحث قرار گرفت کلمات «فوق العاده و خطرناک» دربارهٔ آن به کار رفت.

«رابرت لاو» وزیر دارایی انگلیس نتوانست از این بخشش نامه دفاع کند. این رسوایی بزرگ و غیر قابل بخشش که با پرداخت چند هزار لیره رشوه از طرف صاحب امتیاز به شاه قاجار و میرزا حسین خان سپهسالار صورت گرفت نه تنها مردم ایران را بهت زده کرد، بلکه به گفتهٔ «سر هنری راویلسون» در وقتی که این امتیاز نامه چاپ و در دنیا منتشر گشت، دیده شد که دارای چه مزایای بی شمار است و در واقع تمام منابع ثروتی و صنعتی و فلاحتی سرتاسر یک مملکت به دست یک انگلیسی افتاده است. هیچ کس قادر نبود این موضوع را پیش بینی کند که روزی یک چنین امتیازنامهٔ مهمی به دست یکی از اتباع دولت انگلیس توسط صدر اعظم ایران بیفتد.

به هر حال، این قرارداد نقطهٔ بسیار سیاهی در کارنامهٔ سیاسی سپهسالار است و چنان رسوایی آفرید که در مقابل خروش و هیجانات عمومی مردم شاه که خود شریک جرم بود به ناچار صدر اعظم را عزل کرد[۱].

وقتی سپهسالار به صدارت رسید، تصمیم گرفت ناصرالدین شاه را به اروپا ببرد و پیشرفتهای دول اروپا را به او نشان دهد. ناصرالدین شاه از چنین سفری طولانی بیم داشت و نگران بود و نیز از پیشوایان مذهبی می‌ترسید. آخر مسافرتی به اروپا با هزینهٔ سنگین و با پول قرضی چه توجیهی داشت. از سوی دیگر مردم فقیر کشور که به دنبال لقمه نانی شب از روز نمی‌شناختند. بر این اساس، شاه در هر فرصتی و در هر ملاقاتی که با علما داشت ضرورت مسافرت خود را یادآور می‌شد تا زمینه را برای چنین سفر طولانی و پر هزینه آماده کند.

اولین مسافرت او بهار سال ۱۲۹۰ هـ.ق صورت گرفت. این در زمانی بود که بیش از نیمی از سلطنت پنجاه ساله خود را پشت سر گذاشته بود. ناصرالدین شاه این مسافرت را از طریق قفقاز و مسکو و سن پطرز بورگ انجام داد. میرزا حسین خان سپهسالار و جمع دیگری از درباریان در التزام رکاب او بودند[۲].

در سال ۱۲۹۴ بنا بر پیشنهاد سپهسالار، ناصرالدین شاه مسافرت دوم اروپا را انجام داد[۳].

با وجود غربزدگی سپهسالار و دلدادگی او به اروپا خصوصاً انگلیس، او خواهان ترقی و رشد همه جانبهٔ ایران بود. شاه را به اروپا برد تا از نزدیک شاهد تحولات و ترقیات آن کشورها بوده و به فکر درمان دردهای بی‌شمار کشور بر آید. ولی افسوس با وجود خیر اندیشی صدر اعظم و هزینه‌های سنگین این مسافرتها و اعطای چند نشان، ثمرهٔ دیگری برای کشور نداشت، بلکه آثار منفی این مسافرتها بسیار بود.

---

۱. حقوق بگیران انگلیس در ایران، صص ۱۳ - ۱۲.

۲. تاریخ تحولات سیاسی، سید جلال الدین مدنی، ج ۱، صص ۳۸۴ - ۳۸۳.

۳. همان، ص ۳۹۹.

ناصرالدین شاه کسی نبود که بتواند به عمق تحولات اروپا آگاه گردد و از لحاظ تکنیک و صنعت در کشور تحولی ایجاد کند. حد اعلای کار ناصرالدین شاه توجه به ظواهر و زرق و برق آن کشورها بود. از این رو می‌توان آثار سفر را منفی ارزیابی کرد. چون علاوه بر هزینهٔ سنگین سفر، نزدیکی ایران به انگلیس موجب نگرانی روسیه شد و ایران وجه المصالحهٔ دو دولت گردید و قرارداد «گروباچف ـ گرانویل» بین روس و انگلیس مربوط به مسائل ترکمنستان و افغانستان منعقد شد. این قرارداد آثار شومی را برای ایران به ارمغان آورد[۱].

سپهسالار مردی نیک سیرت، کریم النفس و متدین بود. او نخستین کسی بود که در ایران یتیم خانه ایجاد کرده و در ارتباط با قحطی سال ۱۲۸۸ مرکزی را در قلعه نصرت آباد (جلالیه یا امجدیه) دایر کرد و فقرا و بینوایان را در آن گرد آورده و برای آنان قوت روزانه مقرر کرد[۲]. و همچنین با توجه به معاشرت‌های طولانی و آمیزش و اختلاتی که از اول جوانی تا آخر عمر با مردمان مختلف اروپایی داشت، در مجالس و محافل و مهمانی‌های رسمی و فرنگی خود را از بسیاری از اعمال نکوهیده بر کنار داشته، ممنوعات شرعی را همواره رعایت می‌کرد[۳]. با وجود این افسوس که این ارتباط و مدل پذیری به جای آنکه منجر به تعامل فرهنگی گردد، موجب رسوخ فرهنگ غرب و غربزدگی در ایران شد و فرهنگ وابستگی در این کشور را نهادینه ساخت.

آنان غافل بودند که غرب در سایهٔ رویکرد به دانش و خرد، بر غول جهل پیروز گردیده و به بهروزی و کامیابی رسیده است، بلکه غرب ابتدا از مشرق زمین الگو گرفته؛ چون هزار سال مشعل فروزان دانش و ابداع بر بام مشرق زمین فرا روی انسانها می‌درخشید. در آن زمان اروپا غرق در خرافات بود. دانشمندان اروپا به پاس

---

۱. همان، صص ۴۰۴ – ۳۹۹؛ تاریخ مدرسهٔ عالی سپهسالار، ابوالقاسم سحاب.

۲. شرح حال رجال ایران، مهدی بامداد، ص ۴۱۵.

۳. تاریخ مدرسه عالی سپهسالار، ابوالقاسم سحاب، ص ۲۹؛ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، مهدی ملکزاده، ج ۱، ص ۱۰۱.

تحصیل و تحقیق خود در شعله‌ها می‌سوختند و یا باور خود را انکار می‌کردند چون کپلر و کپرنیک و گالیله و ... ولی وجود صدها شخصیت علمی آسمان مشرق زمین را نور باران ساخته بود. بر این بام فروغ سیمای: ابوریحان بیرونی، محمد بن زکریای رازی، جابر بن حیان، ابو علی سینا، فارابی، ابن رشد، حسن بن موسی خوارزمی، و ابن هیثم و صدراها می‌درخشید، و مشرق زمین گهوارهٔ تمدن و دانش بود[1].

نقش مطبوعات در تحولات فرهنگی ـ سیاسی

روزنامه‌ها از جمله وسایل اصلی انتقال فکر در نیمهٔ دوم قرن ۱۳ بود. چنانچه اولین شماره روزنامه میرزا صالح شیرازی در ۲۵ محرم ۱۲۵۳ به نام «اخبار وقایع دار الخلافه» منتشر شد و بر خلاف اسمش ماهنامه بود. «وقایع اتفاقیه» به ابتکار امیر کبیر به صورت هفتگی منتشر شد و در سال ۱۲۸۲ روزنامهٔ «وطن» به دو زبان فارسی و فرانسه از سوی میرزا حسین خان سپهسالار منتشر گردید و در سال ۱۲۹۵ روزنامهٔ «اطلاع» انتشار یافت.

روزنامهٔ «فرهنگ» از سال ۱۲۹۶ در اصفهان و با حمایت ظل السلطان فرزند شاه منتشر گردید و در سال ۱۳۰۰ روزنامهٔ «شرف» نشر یافت. در دورهٔ مظفرالدین شاه روزنامهٔ «شرافت» در سال ۱۳۱۴ منتشر گردید و شش سال ادامه داشت. در سال ۱۳۱۶ روزنامهٔ «خلاصة الحوادث» منتشر گردید. این روزنامه‌ها جنبهٔ دولتی داشتند. ادامهٔ انتشار و تغییر و تبدیل عنوان آن منوط به اذن شاه و دربار بود.

در سال ۱۳۱۶ نخستین روزنامه غیر دولتی به نام «ادب» در داخل کشور انتشار یافت، ولی در خارج از کشور پیش از این تاریخ روزنامه هایی منتشر گردید. روزنامهٔ «اختر» در سال ۱۲۹۲ در سرزمین عثمانی شروع به انتشار نمود و نیز میرزا ملکم خان ناظم الدوله پس از اخراج از خدمت دولت ایران در سال ۱۳۰۷ روزنامهٔ قانون را در مسیر انتقاد از دولت ایران در انگلستان منتشر نمود و در این نگارش سید

---

۱. تاریخ جراید و مجلات ایران، ج اول، ص ۲.

جمال الدین اسد آبادی هم به او پیوست*.

مؤید الاسلام، روزنامهٔ «حبل المتین» را در سال ۱۳۱۱ در کلکته انتشار داد و روزنامهٔ «ثریا» به سال ۱۳۱۶ و «پرورش» در سال ۱۳۱۸ در مصر منتشر شدند. روزنامه هایی که در خارج منتشر می‌شدند غالباً جنبهٔ انتقادی نسبت به دولت ایران داشته و مردم را به حقوقی که باید داشته باشند آشنا می‌نمودند. از سوی دیگر این روزنامه‌ها در بازتاب ترقیات کشورهای اروپایی و نیز عقب افتادگی و مشکلات دولت و ملت ایران مطالب فراوانی را القاء می‌کردند[1].

نقش مدارس جدید

از سوی دیگر مدارس جدید نیز زمینه ساز رسوخ افکار غرب شدند، از تشکیل دارالفنون در سال ۱۲۶۶ و تدریس معلمین اتریشی آن تا ۱۳۰۵ که میرزا حسن رشدیه به ایجاد دبستان در تبریز مبادرت نمود. البته امین‌الدوله در تهران نیز مدرسه‌ای به نام رشدیه تأسیس نمود که مدیریت آن با میرزا حسن رشدیه بود[2] و در سال ۱۳۱۱ نیز مدرسهٔ مظفریه تأسیس شد.

البته حاجی میرزا یحیی دولت آبادی بیش از دیگران در تأسیس مدارس ملی کوشش نمود. او سی سال عمر خود را صرف تربیت فرزندان ایران کرد و سهم مهمی از ثروتی را که داشت در این راه مصرف نمود. از جمله مدارسی که تأسیس کرد مدرسهٔ «ادب» و مدرسهٔ «سادات» بود. بانیان مدرسهٔ سادات مخارج تحصیل و لباس و غذای دانش‌آموزان این مدرسه را می‌دادند[3].

باری، پیش از نهضت مشروطیت مدارس در ایران تأسیس شد، به طوری که در

---

*. سید جمال‌الدین از هر وسیلهٔ ممکن در راه نشر فرهنگ اسلام و مبارزه با وابستگی و خودباختگی امت اسلامی استفاده کرد.

۱. تاریخ تحولات سیاسی، ج ۲، صص ۱۳ - ۱۱؛ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، مهدی ملکزاده، ج ۱، صص ۱۰۷ - ۱۹۳.

۲. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۱، ص ۱۱۷.

۳. همان، ص ۱۱۸.

سال ۱۳۲۳ در آستانهٔ انقلاب مشروطیت تنها در تهران ۳۶ مدرسه دائر بود. این روند موجب گردید نسلی از تحصیل کرده‌ها و نخبگان جامعه در جریان نهضت منشأ اثر باشند، ولی افسوس که این قشر روشنفکر و تحصیل کرده و تجدّد خواه ارتباطی با تودهٔ مردم نداشتند و غالباً متعلّق به خانواده‌های اشراف و اعیان بودند و طبعاً نمی‌توانستند آن گونه که باید درد محرومین جامعه را لمس نمایند.

کسانی چون رشدیه، میرزا حسین خان سپهسالار، میرزا علیخان امین الدوله، میرزا ابوالقاسم ناصر الملک، میرزا یوسف خان مستشارالدوله، میراز ملکم خان، صنیع الدوله و...[1] از اعیان و اشراف بودند. البته کسانی چون طالبوف تبریزی و زین العابدین مراغه‌ای با آثار خود در تنویر اذهان مردم کوشیدند؛ ولی افسوس که آموزه‌های آنان التقاطی بود. طالبوف نجارزاده‌ای تبریزی بود و توانست ارتباط خود را با تودهٔ مردم برقرار کند. او در مقالات، نشریات و کتابهای خود کلمات قانون، دموکراسی، آزادی، حکومت ملی را بسیار به کار برده است.

کتاب و چشمه قلم

بدون تردید، در جمع روشنفکران، آنان که با قلم آشنا بودند توانستند تأثیر بیشتری را در بیداری و آگاه شدن مردم ایران داشته باشند. طالبوف و زین‌العابدین مراغه‌ای و ملکم خان از این جمله‌اند. کتابهایی از قبیل سیاحت نامه ابراهیم بیک، سفینهٔ طالبی و مسالک المحسنین در افکار مردم آن زمان تأثیر گذاشته و آنان را به سمت مبارزه کشانده است[2].

در این آثار ترقیّات و شکوفایی اقتصادی ـ اجتماعی، سیاسی اروپا به رخ مردم ایران کشیده می‌شد و توسعه و تحولات ژاپن به عنوان یک کشور آسیایی، مورد توجه مردم ایران بود. در کتاب سیاحتنامه ابراهیم بیک، مؤلف در ترسیم تحولات

---

۱. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ملکزاده، ج ۱، صص ۱۸۴ - ۱۷۴.

۲. تاریخ تحولات سیاسی، دکتر سید جلال الدین مدنی، ج ۲، صص ۱۵ - ۱۴.

ژاپن قلم فرسایی کرده و چنین نگاشته است: «باید دانست که ملت ژاپن در ظلمت جهل و خرافات دنیه غرق و گرفتار خوی بهیمیت مطلقه، و ابداً از انسانیت واقف نبودند و هیچ راهی به عالم علم و تمدن نداشتند.

همگی پیرو خرافات و موهومات اسلاف بی مغز و افسانه دروغین و داستانهای باستانی بودند.

پدید آمدن نوع خود را که اشرف مخلوقات است از برای قبول تمدن و خدمت به عالم انسانیت و کشف حقایق و رموز مدنیت و سیاست نمی‌پنداشتند؛ بلکه چون سایر امم جهالت پرست خلقت خود را برای تن پروری و کامرانی می‌دانستند.

همین که سلطنت به «میکادوی اعظم» حالیه رسید.... در سن ۱۵ سالگی به تخت سلطنت بر آمد. اصلاحات لازمه را که موافق اقتضای آن زمان بود به موقع اجرا گذاشت...

انگلیس را لازم است تخته از خارج ابتیاع نموده، کشتی بسازد. روس هم محتاج گندم است از خارج آورده نان بخورد. فرانسه صد و پنجاه سال است که در عمل شَعر بافی شهرت داشته، ولی محتاج ابریشم از خارج است. این ملت شیر خواره آنقدر نمانده که از جهت خوبی و ارزانی شعر بافی فرانسه را عقب نشانند آن هم از ابریشم خود. اگر انسان در این عمل اندک تأمل کند هر آینه خواهد دانست در زمان قلیل، خدای قادر به این مشت خاک تا درجه‌ای قابلیت و استعداد بخشیده که به تشریف شریف « ﴿وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾ مباهی و سر افراز آمده است ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ را جهت آنها فرموده است»[1].

این کتاب چون آینه‌ای در مقابل دیدگان مردم و ضرب المثل‌ها و داستانهایش نقل محفل مردم ایران بود. مطالبش مردم دوران قبل از مشروطیت را به کنجکاوی واداشته، در بسیاری از خانه‌ها تا نیمهٔ شب این کتاب خوانده می‌شد. در این کتاب زین‌العابدین مراغه‌ای، مفاهیم ارزشی، خردورزی، عدالت‌طلبی، آزادی و آزادگی و

---

۱. سیاحتنامهٔ ابراهیم بیک، ج ۲، صص ۲۴۸ – ۲۴۵.

عشق به علم و قلم را که از معارف مکتب اسلامی است، از زبان میکادوی اعظم، امپراطور ژاپن و سایر تمدّن آفرینان اروپا نقل کرده و نظام آن کشورها و رشد و توسعه مردمش را با این عناوین مزیّن ساخته است.

البته در جای جای سیاحتنامه، مفاهیم بلند و ارزشی که نه تنها ایران بلکه عمل به آنها بشر را رستگار ساخته و قلّه بلند کامیابی را بر زیر قدمهای انسان می‌کشانده نقل کرده است. در بخشی از گفتار خود چنین نگاشته: «باید همه جا داد بزنید و فریاد بلند کنید که خداوند عالمیان حضرت فخر کائنات و افضل موجودات علیه و آله اکمل التحیات را به رسالت مأمور فرمود که ریشهٔ ظلم را از روی زمین براندازد، و اساس قسط و عدل را محکم سازد»[1].

در جای دیگر می‌نگارد: «اگر رسول خدا ﷺ از شما بپرسد که ای وزرای ایران و ای رؤسای ملت، کو شریعت من، کو اسباب جهاد شما، کو مجاهدین شما، کو ایمان شما که من حب وطن را ردیف آن قرار دادم، چه جواب عرض خواهید کرد؟ و چه عذر خواهید آورد؟!

هر گاه یک دوست و یا دشمن از شما بپرسد که چه مانع شد که در این مدت پنجاه شصت سال سلطنت که بی منازعهٔ خارجه، در نهایت استقلال و راحتی حکم می‌راندید نتوانستید از این بیست و پنج کرور جمعیت ایران بیست و پنج نفر را تربیت کنید که بتوانند به طور لایق از عهدهٔ ادارهٔ گمرکات مملکت برآیند تا محتاج نشوید که از فرنگستان ملل خارجه را به مواجب گزاف کرایه کرده به گمرک خانه‌های خود بگذارید، چه جواب خواهید گفت؟[2]

مراغه‌ای در جای دیگر سیاحتنامه اشاره می‌کند که فرنگیان هر چه قانون خوب دارند از اسلام گرفته‌اند: «فرنگیان آنچه قانون خوب دارند همه را از کتب مقدسه اسلام گرفته‌اند، اکثرشان از قرآن مجید و احادیث شریفه، و بیانات منیفهٔ حضرت

---

۱. سیاحتنامه ابراهیم بیک، زین العابدین مراغه‌ای، ج ۱، ص ۱۰۷، چاپ قاهره.
۲. همان، ص ۶۹.

امام المتقین اسد الله الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام، و کتب فقهیهٔ اسلامیان است، زیراکه در دین نصاری احکامی نبوده است و نیست. در قوانین ایشان هر چه مضر به عالم مدنیت واقعی و منافی با عوالم بلند انسانیت است از خودشان می‌باشد»[1].

این کتاب و نظایر آن در فرهنگ سازی انقلاب مشروطیت نقش مهمی داشتند و در آن زمان مردم را از خواب غفلت بیدار کردند و به مردمی که در آتش ظلم و نا امنی می‌سوختند؛ سایهٔ شوم فقر بر آنان گسترده بود فریاد زدند آنان را به آنچه باید به او باز گردند متوجه ساختند.

به مردم آموختند که اسلام چنین ذلت پذیری را بر نمی‌تابد. قرآنی که هدف از رسالت همهٔ پیامبران خدا علیهم‌السلام را اقامهٔ قسط می‌داند، آیا می‌پذیرد این همه مظالم و ستم را؟ این همه نا امنی و فساد را؟ هرگز! ولی افسوس مجموعه‌ای از رجال نالایق با القاب «الدوله» و «السلطنه» آتش به خانمان مردم افکنده‌اند. موج القاب در ایران طنین افکنده چون: عزالدوله، شهاب الدوله، نصر الدوله، معز الدوله، مستشارالدوله، شجاع الدوله، صنیع الدوله، طبیب الدوله، حکیم الدوله، شعاع الدوله، عزیز الدوله، افتخار الدوله، مظفرالدوله، ظفر الدوله، حشمة الدوله، شریف الدوله، ظهیر الدوله، معین الدوله، معظم الدوله، مکرم الدوله، نصرة الدوله، حسام الدوله، سهام الدوله، یمین الدوله، یسار الدوله، آصف الدوله، ارفع الدوله، اقبال الدوله، مشیر الدوله، مدبر الدوله، وکیل الدوله، جلال الدوله، جمال الدوله، مجد الدوله، نجم الدوله، کوکب الدوله، مشکوة الدوله، مصباح الدوله، مؤید الدوله، ضیاء الدوله، مهندس الدوله، معمار الدوله، ضرغام الدوله، حاجب الدوله، دربان الدوله، ناظم الدوله، منطق الدوله، نقیب الدوله، خطیب الدوله، ادیب الدوله، رکن الدوله، ممتحن الدوله، معتمد الدوله، بهاء الدوله، احتشام الدوله، رمح الدوله، زکی الدوله، رضی الدوله، صارم الدوله، صمصام الدوله، قوام الدوله، صدر الدوله،

---

۱. همان، ص ۸۷.

صدیق الدوله، خازن الدوله، قادر الدوله، وزیر الدوله، نیر الدوله، ساعد الدوله، محقق الدوله و...

و القابی چون: مؤتمن السلطان، امین السلطان، کاتب السلطنة، مشاور السلطنة، ظفر السلطنة، حسام السلطنة، نایب السلطنة، دبیر السلطنة، اعتضاء السلطنة، مجیرالسلطنة، شحنة السلطنة، شجاع السلطنة، شعاع السلطنة، افتخار السلطنة، علاء السلطنة، وقر السلطنة، عضد السلطنة، مقتدر السلطنة، اعتصام السلطنة، مستنصر السلطنة، ارفع السلطنة، اقبال السلطنة، عماد السلطنة، ساعد السلطنة...

و القابی چون: «شرف الملک، عز الملک، افتخار الملک، اعتماد الملک، انتصارالملک، اعزاز الملک، مدبر الملک، معزّ الملک، عضد الملک، شجاع الملک، ذکاء الملک، بیان الملک، بنان الملک، معین الملک، احتشام الملک، عدل الملک، نصرة الملک، اقبال الملک، حکیم الملک، طبیب الملک، فیلسوف الملک، مسیح الملک، سهام الملک، قوام الملک، خازن الملک، علاء الملک، دبیر الملک، بهاء الملک، ضیاء الملک، نظام الملک، ظهیر الملک، سیف الملک، شمشیر الملک، معتمد الملک، ناظم الملک، سراج الملک، وکیل الملک، نجم الملک، حشمة الملک، مشیر الملک، مشکوة الملک، صنیع الملک، شهاب الملک، سحاب الملک، یمین الملک، لسان الملک، صدق الملک، صدیق الملک، ناصر الملک، ناصح الملک، عمید الملک، عماد الملک، ساعد الملک و عناوین چون: «امین دربار، امین شورا، امین خلوت، امین حضرت، امین حضور، امین دیوان، امین نظام، امین لشکر، امین حرم، امین خاقان، امین همایون، امین الوزاره، اعتماد الوزاره، نایب الوزاره، معین الوزاره، اعتضاء الوزاره، امیرنظام، مشیر نظام، وزیر نظام، شجاع نظام، مشرف نظام[1].

با وجود این همه عنوان و القاب، نه ملکی باقی مانده بود نه مملکتی و نه سلطانی و سلطنتی. حضور و نفوذ اجنبی و فقر و ظلم کشور را لبریز ساخته بود.

---

۱. همان، صص ۶۲ - ۶۱.

کمیته یا سازمان مخفی

دیگر از عوامل زمینه ساز نهضت مشروطه شکل‌گیری کمیته‌ها و گروه‌های مخفی بود. اگر چه بذر این تشکل‌ها پیش از دوران سلطنت مظفرالدین شاه بود؛ ولی در دوران سلطنت او بود که این تشکیلات به وجود آمده و بعضی از این انجمن‌های مخفی با سیستم غرب و متّکی به تشکیلات فراماسونری بود، و دسته‌ای نیز با چهار چوب مذهبی و رهبری علما فعالیت می‌کردند.

ابتدا در تهران و بعد در شهرهای بزرگ این گروهها شکل گرفتند.

در ذی الحجه ۱۳۲۲ انجمن مخفی بنا به پیشنهاد آیة الله سید محمد طباطبایی به وجود آمد. این انجمن نظام نامه‌ای داشت و اعضای آن را «فدایی» می‌نامیدند. اعضای انجمن سوگند یاد کردند که در راه به دست آوردن عدالتخانه فعالیت کنند. بحثهای مخفی انجمن پیرامون نوع حکومت جمهوری یا مشروطه بود؛ ولی محور اصلی گفتگوها برقراری عدالتخانه بود[۱].

گروه دیگری که قبل از انقلاب شکل گرفت و در تحولات نهضت، پیش از انقلاب و بعد از آن بسیار مؤثر بود انجمن ملی بود که اعضای آن حدود ۶۰ نفر از رجال سیاسی ـ مذهبی و منور الفکرهای غرب‌گرا بود. ملکزاده در تاریخ خود ۵۴ نفر از اعضای این انجمن را نام می‌برد[۲].

کمیتهٔ اجرایی آن ۹ عضو داشت که هر هفته تشکیل جلسه می‌داد. این انجمن با دو روحانی مبارز نهضت، حضرت آیة الله طباطبایی و بهبهانی (قدس سرهما) در ارتباط بود.

این انجمن پس از تشکیل، اولین جلسهٔ خود را در باغ میرزا سلیمان خان میکده، در اطراف میزی که در وسط باغ نهاده بودند و روی آن به وجود قرآن مزیّن بود دایر نمود. سید جمال الدین از زیر عبای خود یک پرچم ایران که روی آن با خط درشت و زیبایی نوشته شده بود «قانون ـ عدالت» بیرون آورد و در کنار قرآن مجید گذاشت.

---

۱. تاریخ تحولات سیاسی، ج ۲، صص ۶۸ – ۶۷. ۲. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۲، ص ۲۳۹.

آنگاه هر یک از اعضای انجمن با احترام و شوق فراوان پیش آمده با یک دست قرآن مجید و با دست دیگر پرچم ایران را بلند کرده و در مقابل خداوند سوگند یاد کردند، که در کتمان اسرار جمعیت بکوشند و یک دل و جان در راه به دست آوردن قانون و عدالت و برچیدن دستگاه ظلم و بیداد تلاش کنند.

پس از خاتمه مراسم سوگند، اعضای انجمن با چشمان اشک آلود که فروغ شادمانی از آن ساطع بود، یکدیگر را چون یاران مهربان در بر گرفتند و بر گونهٔ هم بوسه عشق و وفاداری زدند. چون مقداری از تب و تاب و هیجان جمعیت کاسته شد، ملک المتکلمین جماعت را به سکوت دعوت کرد و چنین گفت: «برادران وقت تنگ است و دشمن در کمین، ما جان خود را در کف نهاده و تقدیرات آیندهٔ ایران عزیز را عهده دار شده‌ایم. باید زودتر شروع به کار کرد و از فرصت استفاده نمود و آرزوهای دیرینه را که در دلهای همهٔ ما نهفته است تحقق بخشیم»[۱].

پس از او سید جمال الدین بر پا خاست و چنین گفت:«ای یاران صمیمی و دوستان عدالت و آزادی، ایران بر سر دو راهی مرگ و حیات است و انتخاب یکی از این دو راه در دست شماست یا باید مستقل و سرافراز و آزاد زیست و یا باید به بندگی و محو شدن تن داد»[۲].

پس از او، عبدالخالق سدهی و آقا میرزا محسن صحبت کردند. آنگاه حاج شیخ مهدی که ریاست جلسه را عهده دار بود چنین گفت: «در آنچه گفته شد همهٔ ما هم صدا و هماهنگیم. امتحانی که در سالهای گذشته داده‌ایم کافی است. ثبات قدم و پایداری ما در راه استقرار عدالت ثابت است. پس آنچه پیرامون این مسائل بگوییم صرف وقت و حماسه سرایی است. آنچه لازم است پیرامون آن گفتگو کنیم و تصمیم بگیریم این است که به چه وسیله می‌توان این دستگاه فاسد و ستمگر را واژگون و کاخ عدالت را به جای آن بنا کنیم». پس از او دولت آبادی ابراز داشت: «مشکل ما در این است که آزادیخواهان حقیقی و طرفداران حکومت قانون بسیار

---

۱. همان، صص ۲۴۰ - ۲۳۷.
۲. همان.

کمند؛ و آنان که به آن اصل معتقدند نیرو و قدرت ندارند....»[۱].

سپس چند نفر از حاضران بیاناتی ایراد کرده و در نتیجه قطعنامه‌ای در هیجده ماده تنظیم و صادر شد»[۲].

البته با تأمل در این مواد هیجده گانه، نفوذ و رسوب فرهنگ غربی کاملاً آشکار است و همین جریان پس از پیروزی زمینهٔ اختلافات گردید و آتش فتنه و فساد را برافروخت.

ملکزاده می‌نگارد: چون تشکیل مجمع عمومی در هر هفته خالی از خطر نبود و بدون تردید جلسه‌ای با آن جمعیت از دیدهٔ جاسوسان دولت مخفی نمی‌ماند، تصمیم گرفته شد که ۹ نفر از میان اعضای انجمن با این اسامی: «ملک المتکلمین، سید جمال واعظ، سید محمد رضا مساوات، سید اسدالله خرقانی، شیخ الرئیس ابوالحسن میرزا، آقا میرزا محسن، میرزا سلیمان خان میکده، حاجی میرزا یحیی دولت آبادی، میرزا محمد علیخان نصرة السلطان» انتخاب و با عنوان کمیتهٔ انقلاب معرفی شدند[۳].

ولی به نظر می‌رسد این کمیته همان کمیته اجرایی است که در آغاز مطلب به آن اشاره شد و دو کمیته انتخاب نشد که یکی اجرایی و دیگری به نام کمیته انقلاب باشد[۴].

عامل مذهبی (رهبران دینی)

از جمله عوامل بسیار مؤثر در زمینه سازی و رخداد نهضت عدالت‌طلبی و تعالی خواه مردم ایران، معرفت دینی و فرهنگ شیعی ـ اسلامی مردم این سرزمین بود.

---

۱. همان، ص ۲۴۱.
۲. همان، صص ۲۴۳ – ۲۴۲.
۳. همان.
۴. همان؛ تاریخ تحولات سیاسی، سید جلال الدین مدنی، ج ۲، صص ۶۹ – ۶۸.

گرچه در دوران قاجار ظلم و ستم، تجاوز و تعدی، فساد و نا امنی، سراسر کشور را در برگرفته بود؛ ولی عاملی که توانست این متغیرهای منفی را در هم بیامیزد و به جرقه هایی مبدل ساخته و آتشفشان نهضت را در این کشور فروزان سازد، اسلام و رهبران دینی آن بودند. چون مردم ایران از سرچشمهٔ زلال مکتب اسلام و تشیع علوی سیراب بودند. آنان آموزه‌های علم اندوزی، امنیت و آرامش‌طلبی، تعالی خواهی، آزادگی، استقلال‌طلبی، عدالت جویی را از وحی و سنت فراگرفته بودند.

چون اسلام عزیز بود که بزرگترین تمدن اسلامی را پدید آورده و در سرزمین فاقد اصول انسانی، مدینهٔ فاضله را بنیان نهاد و هزار سال فروغ علم و اندیشه و ابداع، از افق سرزمین شرق، خاصه ممالک اسلامی می‌درخشید.

از این رو با توجه به آن سیاهبختی که مردم ایران را فراگرفته بود، خردورزان ایران تنها راه نجات ملت و مملکت را بازگشت آنان به فرهنگ اصیل اسلامی دانسته و مردم را به اسلام فرا خواندند.

در گفتار سخنوران و کتاب‌های تألیف شده، آرمان خواهی اسلامی مطرح شد، برخی با نیش و طنز و مثل و داستان[1] و بعضی دیگر با گفتار و نوشتار صریح علاج درد بی درمان مردم را بازگشت به اسلام و معارف آن بیان کردند.

گزارش حوادث کوچک و بزرگ رخ داده در آن عصر دلیل و برهان بر این مدعاست. چون هر کجا خروش و فریاد و حرکت بود در رأس آن چهره‌ای روحانی می‌درخشید، و طلایه داران آن حرکت ظلم ستیز و مخالف وابستگی اهل ایمان بودند.

حادثهٔ گریبایدوف که یکی از نقطه‌های روشن این حرکت استقلال طلبانه و ضد ظلم است به رهبری شخصی روحانی به نام میرزا مسیح مجتهد، رخ می‌دهد؛ چون نخستین سفیر امپراطوری غالب و پیروز «روسیه» باید درسی بیاموزد که برای دیگران نیز الگو گردد.

---

۱. به سیاحتنامه ابراهیم بیگ اثر زین العابدین مراغه‌ای مراجعه گردد.

گریبایدوف به عنوان اولین سفیر از سوی روسیه راهی ایران شد، سفیری از سوی کشوری به ظاهر پیروز و غرامت‌گرفته، به کشوری به ظاهر شکست خورده و غرامت پرداخته.

او با عجب و تکبّر و شکوه و تشریفات تمام، به ایران اعزام شد. هدایای بسیار گرانبهایی به همراه داشت تا بزرگی خود و کشورش را در چشم شاه و درباریان نشان دهد.

امپراطور روسیه برای آنکه در دربار تهران دست نیرومند و مؤثری داشته باشد، نخستین سفیر دائمی خود را با جلال و شکوه فراوان به تهران فرستاد و ۳۵ عضو روسی سفارت و یک دسته قزاق برای پاسبانی به همراه وی به ایران اعزام داشت. سفیر برای نشان دادن اقتدار خود، هدایای گرانبهایی از طرف تزار روس برای فتحعلی شاه و عباس میرزا و حتی تحفه‌های نفیسی برای برخی از پسران و برادران پادشاه به همراه آورد که از جمله: چهل چراغهای بسیار مجلل و بزرگی بود که هم اکنون چند عدد آنها در تالار موزه کاخ گلستان باقی است.

هنگامی که خبر رسیدن «گریبایدوف» به مرز ایران رسید، عباس میرزا «نایب السلطنه» نظر علی خان افشار ارومی را که از اعیان آذربایجان بود به مهمانداری او به مرز جلفا فرستاد و سفیررا با احترام فوق العاده وارد تبریز کرد[1].

چون در عهدنامه قید شده بود که دولت روسیه می‌تواند برای کارهای تجاری خویش در ایران کنسول هایی داشته باشد، گریبایدوف بدون مشورت با دولت ایران، در بدو ورود به ایران یکی از اعضای سفارت را به عنوان کنسول مأمور رشت کرد.

این اقدام سفیر روسیه، آن هم در روزهای اولیه، اختلافاتی بین ایران و سفیر مغرور و مستبد آن دولت به وجود آورد. زیرا معلوم شد که سفیر می‌خواهد با خشونت و بی اعتنایی به دولت و قوانین ایران، کارهای سفارت را انجام دهد. این

---

۱. همان، ص ۱۶۴.

اقدام او خواه نا خواه اهانت به دولت ایران و استقلال این کشور بود.

گریبایدوف روز پنجم رجب ۱۲۴۳ هجری قمری «۱۸۲۷ م» وارد تهران شد.

شاه به محمد خان فرمانده سواران افشار دستور داد تا مهمانداری او را عهده‌دار شود.

دو نفر از درباریان به نامهای میرزا محمد علی خان کاشانی پیشکار علی شاه «پسر فتحعلی شاه و حاکم تهران» و محمد ولی خان قاسملوی افشار را نیز مأمور استقبال از او کرد. به این ترتیب روز بعد وقتی سفیر وارد شد میرزا ابوالحسن خان شیرازی وزیر امور خارجه، و علی خان دولو ایل خانی قاجار و نایب نسقچی باشی «رئیس تشریفات دربار» و میرزا فضل الله مازندرانی مستوفی به خانهٔ او رفته و تبریک ورود گفتند»[1].

سفیر مغرور از بادهٔ پیروزی، بدون ملاحظهٔ تشریفات دربار و بدون اجازه به حضور شاه رسید، گویا می‌خواست نشان دهد که نمایندهٔ کشور پیروز جنگ است.

همراهان او نیز با خشونت و مست در بازار و معابر ظاهر شده و به مردم اهانت می‌کردند. او از شاه تا رعیت را به دیدهٔ حقارت می‌نگریست. با رفتار خود استقلال ایران را به سخره و استهزاء گرفته بود.

پس از ورود به تهران موضوع استرداد فراریان قفقازی و گرجی را به روسیه پی‌گیری کرد. اصرار سفیر بر این موضوع بدون تشویق و القائات ارامنهٔ همراه او نبود.

در آن موقع عده‌ای از اهالی گرجستان به خصوص زنان گرجی که از زمان کریم خان زند و آقا محمد خان قاجار به عنوان اسیری به ایران آورده بود و بعد به اجبار یا به دلخواه مسلمان گشته و سپس به تزویج اشخاص مختلف در آمده بودند.

این اشخاص بیشتر در خانهٔ رجال و معروفین ایران زندگی می‌کردند و اکثر آنان دارای فرزند بودند. گریبایدوف در این مورد نامه‌ها نوشت و تهدیدها کرد و

---

۱. همان، ص ۱۶۵.

سماجت‌ها نمود[۱]. گذشته از این او توسط مأمورین به تجّار و بازرگانان دارالخلافه بدرفتاری را شروع کرد و به بهانهٔ این که گرجستانی در خانهٔ شماست بدون اذن و اجازهٔ امنای دولتی ایران مأمورین خود را از ارامنه و روسها به خانه‌های مسلمانان می‌فرستاد و ایشان خود سر داخل خانه‌های مردم شده اظهار می‌داشتند که باید نمایندگان ما جمیع زنان آن خانه را دیده اگر زن ازگرجستان باشد به خانهٔ سفیر برده تا ایلچی (سفیر) بالمشافهه تحقیق رضا و عدم رضا در ماندن یا نماندن او در مملکت ایران نماید. و مکرّر این حرکت از گریبایدوف صادر شد و از اناثیه (زنان) اهل اسلام به این نحو به خانهٔ خود برده شبها نگهداری می‌کرد[۲].

عزت پور در کتاب خود این داستان ذلت بار را چنین بازگو کرده: «کمی بعد از امضای معاهدهٔ ترکمن چای نویسندهٔ مشهور روسی «گریبایدوف» برای تقاضای استرداد اسرای جنگی گرجستان و ارمنستان به تهران آمد. این شخص مردی خشن و بد رفتار بود. روزی می‌خواست دو خانم تازه مسلمان را جبراً از منزل آصف الدوه بیرون آورد. این قضیه سبب بلوای عمومی و بستن بازار و اعتراض شدید علما گردید و گریبایدوف در متن همین بلوا کشته شد»[۳].

در خلال این احوال و پس از یک سلسله رفتار این چنین، یکی از خواجه‌های مقرّب حرمسرای فتحعلی شاه که سمت «ناظر حرمخانه پادشاهی» را داشت، به نام آغا یعقوب به واسطهٔ اختلاف حسابی که پیدا کرده بود و در حسابهای حرمخانه پنجاه هزار تومان کسری داشت از فرصت به دست آمده و قدرت نمایی گریبایدوف سوء استفاده کرد و به سفارت روسی پناهنده شد.

آغا یعقوب از ارامنهٔ گرجستان بود که سی سال قبل او را به اسارت به تهران آورده و پس از اخته کردن جزء خواجه‌های حرمسرا در آمده بود.

آغا یعقوب با اطلاعاتی که از حرمسرای دربار فتحعلی شاه داشت و همچنین

---

۱. همان، ص ۱۶۶.
۲. همان، ص ۱۶۷؛ تاریخ نو، جهانگیر میرزا، ص ۱۲۱.
۳. تاریخ نو، عزت پور، ج ۳، ص ۱۰۵.

چون با شاهزادگان و رجال و معروفین آشنایی به هم رسانده بود و به اندرون رفت و آمد می‌کرد، صورتی از زنان گرجی تهیه کرد و به گریبایدوف داد. از جمله اسامی دو نفر از زنان ارمنی که در خانهٔ اللهیارخان آصف الدوله بودند جزء این اسامی بود.

گریبایدوف به آصف الدوله و اشخاص دیگری که «طبق گزارش آغا یعقوب» زنان گرجی در خانهٔ آنها بودند پیغام فرستاد و خواست زنها را برای استعلام و بازجویی از این که آیا مایل به رفتن به روسیه هستند یا نه، نزد او بفرستند.

آغا یعقوب نیز که می‌دید دولت ایران در تعقیب رسیدگی به حسابهای اوست و از طرف دیگر حامی خود را سفیر دولت روسیه پیروز در یک کشور شکست خورده می‌دید، جسور شده و مکرر به مقامات دولت ایران فحاشی و هرزگی می‌کرد و نیز نسبت به دین اسلام توهین و جسارت می‌نمود[۱].

حرکات و رفتار سفیر بیش از بیش موجب نارضایی دربار ایران شد. کم‌کم دولت و ملت دریافتند که سفیر برای ایران استقلال و شرفی قائل نیست. او خود را امیر و شاه ایران می‌دانست.

از سوی دیگر حبس کردن زنان مسلمان گرجی در سفارت به دستور گریبایدوف، علما و مردم نجیب و ناموس‌مند ایران را سخت آزرده کرد.

ناموس اسلامی دستخوش تدبیرات بیگانه بود و آغا یعقوب به اسلام اهانت می‌کرد. علما از این حادثه سخت عصبانی بودند. در جمع علما حاج میرزا مسیح مجتهد چندین مرتبه به سفیر روس پیام فرستاد، ولی سفیر اعتنا نکرد.

بی توجهی سفارت به پیام عالم روحانی و اصرار بر نگه داشتن زنان مسلمان در سفارت موجب تعطیلی عمومی شد[۲].

ظل السلطان حاکم تهران در نامه‌ای که برای عباس میرزا نایب السلطنه فرستاده در این باره می‌نویسد: «آغا یعقوب به اطمینان حمایت ایلچی ناسزاها به شرع و دین اسلام گفت و به علما و فضلا دشنام داد، استخفافها به دولت قاهره و استهزاءها

---

۱. حقوق بگیران انگلیس در ایران، ص ۱۶۸.
۲. تاریخ تحولات سیاسی، ج ۱، ص ۲۲۶.

به خلق ایران نمود که اهل شهر اعم از عالم و عامی رنجیدند و طاقت نیاوردند[۱].

علما و مجتهدین در روز دوم شعبان سال ۱۲۴۴ (۷ فوریه ۱۸۲۹) به رهبری میرزا مسیح مجتهد در مسجد اجتماع کردند و اعلام داشتند که اجحافات و تعدیات و اقدامات خلاف رویه مأمورین سفارت روس مردم را به ستوه آورده است. اجتماع کنندگان تصمیم گرفتند هیأتی به نمایندگی مردم نزد شاهزاده علی شاه حاکم تهران بفرستند و به وی اطلاع دهند اگر سفیر روس آغا یعقوب و دو نفر زن مسلمان را تسلیم مقامات ایران نکند، مردم مستقیماً اقدام کرده و آنان را از سفارت خارج خواهند کرد.

حاکم تهران تقاضاهای هیأت اعزامی را به اطلاع سفارت روس رساند، ولی گریبایدوف حاضر نشد این تقاضاها را اجابت کند. وقتی اجتماع کنندگان در مسجد از بی اعتنایی سفیر روس اطلاع یافتند سیل جمعیت سنگین و نا راضی و متعصّب به تهییج میرزا مسیح به سمت سفارت روانه گشت[۲].

در زد و خوردی که بین مردم و قزاقان نگهبان سفارت روی داد با شلیک گلوله یکی از محافظان سفارت، پسر بچهٔ چهارده ساله‌ای که جزء جمعیت بود کشته شد. با کشته شدن آن بچه بر هیجانات جمعیت افزوده و کشته را به مسجد بردند. این خبر سراسر تهران را فرا گرفت. توده‌های مردم از مساجد تهران به حرکت در آمد نزدیک به سی هزار نفر به سفارت حمله بردند و آن را در محاصره گرفتند.

خبر هجوم مردم به فتحعلی شاه رسید. علی شاه ظل السلطان، فرزند شاه و حاکم تهران مأمور شد از وقوع هر حادثه‌ای جلوگیری کند. چند هزار کشیکچی دولتخانه و مستحفظین ارگ و سربازان شاهی در صدد پراکنده ساختن مردم بر آمدند؛ ولی مردم با آنها نیز به مقابله برخاستند. گریبایدوف بحران را شدید و وضع را خطرناک دید تازه از خواب بیدار شد. دستور داد آغا یعقوب و زنها را از سفارت خارج کنند. مردم زنها را به خانه حاجی میرزا مسیح مجتهد فرستادند و آغا یعقوب خائن را در همان میان از بین بردند.

---

۱. همان، ص ۱۷۲.
۲. همان.

سیل جمعیت خروشان و عصبانی که مدتها هتک و حرمت شکنی سفیر را نسبت به استقلال و دین و ناموس کشور دیده بودند، با وجود دفاع شدید نگهبانان سفارت و سنگر بندی و شلیک گلوله و دخالت مأمورین، سرانجام سفارت را در هم کوبیدند.

گریبایدوف و همهٔ اعضای سفارت در این یورش عمومی کشته شدند. تنها «مالتسوف» دبیر اول سفارت و شش نفر دیگر که در گوشه‌ای پنهان شده بودند از معرکه جان به در بردند که در مراجعت به روسیه به نفع ایران و به ضرر سفیر مغرور و خشن کشور خود شهادت دادند و اعمال او را سبب خشم و غضب مردم دانستند. آنچه در این حادثه می‌درخشد، نقش غیرت دینی مردم است چون شاه و سربازان او نیز به حمایت سفارت آمدند.

علی شاه ظل السلطان، حاکم تهران به دستور شاه مأمور جلوگیری از هر حادثه و حفظ جان سفیر شد. ولی مردم به پاس حمایت از حریم اسلام در مقابل سربازان دولتی ایستادند.

نویسندهٔ ناسخ التواریخ می‌نویسد: «ولی مردم با آنها به خشونت رفتار کردند و گفتند آنجا که پای دین در میان باشد، ما از دولت دست باز داریم.

اینک این تیغ‌های آخته را از بهر دشمنان دین افراخته‌ایم. اگر شما حمایت دشمن کنید، حشمت شما نگاه نداریم، و نخست این تیغ‌ها را بر شما برانیم... و صریح گفتند که اگر دولت به خلاف رأی ما فرمان دهد، جمهوراً از پادشاه روی برتابیم و با او نیز مدافعه کنیم[۱].

برخی دربار را در بروز این حادثه مقصر می‌دانستند. زنان در آن روز فریاد می‌زدند و به فرزندان فتحعلی شاه می‌گفتند: «بروید زنان خود را تسلیم روسها کنید. چنین رفتاری لایق ریشی است که پدر شما هر روز با آب گلاب آن را معطر می‌کند»[۲].

---

۱. حقوق بگیران انگلیس در ایران، صص ۱۷۶ – ۱۷۵.

۲. تاریخ سیاسی و دیپلماسی ایران، دکتر علی اکبر بینا، ص ۲۵۲.

سید جمال الدین، ستارهٔ شرق

گفته شد که بستر رویش و پویش فرهنگ بیداری و نهضت عدالت‌طلبی مردم ایران، فرهنگ شیعی ـ اسلامی مردم این سرزمین بود. از این رو، هر حرکت تعالی بخش که در این کشور رخ داد بر تارک آن، سیمای یک رهبر روحانی می‌درخشد و از این چهره‌های پر فروغ سید جمال است که بدون تردید سلسله جنبان نهضتهای صد سالهٔ اخیر اوست.

او بود که بیدار سازی را در کشورهای اسلامی آغاز کرد، دردهای اجتماعی مسلمین را با واقع بینی خاصی بازگو نمود، و راه اصلاح و چاره‌جویی را نشان داد. نهضت سید جمال، هم فکری بود و هم اجتماعی. او می‌خواست رستاخیزی در اندیشهٔ مسلمانان و نیز نظام زندگی آنان پدید آورد. او در یک شهر و یک کشور و حتی در یک قاره توقف نکرد، آسیا و اروپا و آفریقا را زیر پا گذاشت. در هر کشور با گروههای مختلف در تماس بود. در برخی کشورهای اسلامی عملاً وارد ارتش شد تا در دل سپاهیان نفوذ نماید. مسافرت سید به کشورهای مختلف اسلامی و بازدید آنها از نزدیک سبب شد که آن کشورها را از نزدیک بشناسد، و ماهیت جریانها و شخصیتهای این کشورها را به دست آورد.

جهان پیمایی سید و توقف نسبتاً طولانی‌اش در کشورهای غربی او را به آنچه در جهان پیشرفته می‌گذشت و به ماهیت تمدن اروپا و نیت سردمداران آن تمدن آشنا ساخت.

سید جمال در نتیجهٔ تحرک و پویایی، هم زمان و جهان خود را شناخت و هم به

دردهای کشورهای اسلامی که داعیهٔ علاج آنها را داشت دقیقاً آشنا شد[۱].

سید جمال مهمترین و مزمنترین درد جامعه را استبداد داخلی و استعمار خارجی تشخیص داد و با این دو به شدت مبارزه کرد و سرانجام در این راه جان باخت.

او برای مبارزه با این دو عامل فلج کننده، آگاهی سیاسی و شرکت فعالانهٔ مسلمانان را در سیاست واجب و لازم شمرد و برای تحصیل مجد و عظمت از دست رفتهٔ مسلمانان و به دست آوردن مقامی در جهان که شایستهٔ آن هستند، بازگشت به اسلام نخستین و در حقیقت حلول مجدد روح اسلام واقعی را در کالبد نیمهٔ مردهٔ مسلمانان، فوری و حیاتی می‌دانست.

بدعت زدایی و خرافه شویی را شرط آن بازگشت می‌شمرد، وحدت مسلمانان را تبلیغ می‌کرد و دستهای مرئی و نامرئی استعمارگران را در نفاق افکنی‌های مذهبی و غیر مذهبی می‌دید و رو می‌کرد.

از خصوصیات بارز سید آن بود که در اثر آشنایی نزدیک با جامعهٔ شیعه و با جامعه سنی تفاوت و دوگانگی وضع روحانیت شیعه را با روحانیت سنی به خوبی درک کرده بود.

او می‌دانست که روحانیت سنی یک نهاد مستقل ملی نیست و در مقابل قدرتهای استبدادی و استعماری قدرتی به شمار نمی‌رود.

روحانیت سنی وابسته به حکومتهایی است که خود قرنها آن را به عنوان «اولوالامر» به جامعه معرفی کرده است؛ لهذا در جامعهٔ تسنّن به سراغ علما نمی‌رفت، بلکه مستقیماً به سراغ مردم می‌رفت. از نظر او علمای دینی سنی از جهت این که بشود به عنوان پایگاه ضد استبداد و ضد استعماری از آنها بهره جست امتیاز خاصی ندارند، بلکه مانند سایر طبقاتند.

---

۱. نهضتهای اسلامی در صد سالهٔ اخیر، استاد شهید مرتضی مطهری، ص ۱۴.

ولی روحانیت شیعه چنین نیست. روحانیت شیعه یک نهاد مستقل است، یک قدرت ملی است، همواره در کنار مردم و در برابر حکمرانان بوده است. از این رو سید جمال در جامعهٔ شیعه اول سراغ علما رفت و به آگاه سازی آنها پرداخت. این طبقه را بهترین پایگاه برای مبارزه با استعمار و استبداد تشخیص داد.

از مضمون و محتوای نامه هایی که سید به علمای شیعه خصوصاً نامه‌اش به پیشوای بزرگ، مرحوم حاج میرزا حسن شیرازی «اعلی الله مقامه الشریف» و نامهٔ دیگرش که به صورت بخشنامه به سران علمای معروف و برجستهٔ شیعه در عتبات و در تهران و مشهد و اصفهان و تبریز و شیراز نوشته است این مدعا کاملاً پیدا و آشکار است.

سید جمال تشخیص داده بود که در روحانیت شیعه اگر احیاناً افرادی رابطهٔ نزدیک با مستبدان زمان خود داشته‌اند، وابستگی خود را با روحانیت و مردم و دین حفظ کرده‌اند و از آن اصل که در فقه مطرح است یعنی «استفاده از پایگاه دشمن به سود مردم» پیروی کرده‌اند و اگر احیاناً افرادی بوده‌اند که واقعاً وابسته بوده‌اند جنبهٔ استثنایی داشته‌اند؛ و لهذا مردم شیعه پیوند محکم خود را با روحانیت شیعه در طول تاریخ نگسسته‌اند[1].

مرحوم استاد محیط طباطبایی می‌نویسد: «سید صریحاً گفته که علمای ایران در انجام وظایف خود کوتاهی نکرده‌اند و این مأمورین دولت ایران بوده‌اند که همواره اسباب زحمت و درماندگی و عقب افتادگی مردم و کشور را فراهم کرده‌اند.

موقعی که در تهران می‌زیست به هیچ وجه تظاهری مخالف مذاق روحانیون از او سر نزد بلکه بر عکس، پیوسته می‌کوشید با علما حسن تفاهم داشته باشد. رسالهٔ نیچریهٔ او که هنگام ورود به ایران، تازه در بیروت به عربی ترجمه شده و انتشار یافته بود، نسخه هایی از آن به دست آورده و به طلاب و فضلا اهدا می‌کرد، و در مجلس

---

۱. همان، صص ۱۶ - ۱۵.

ملاقات با مدرسین معقول و منقول سعی می‌کرد سخنی که از آن حس غرور و خود پسندی شنیده بشود، گفته نشود.

چنانچه شنیده‌ام به مرحوم «جلوه» در ملاقات اول که از سید پرسیده بود «شنیدم شما در مصر کلمات شیخ را تدریس می‌کرده‌اید» برای اینکه خفض جناحی کرده باشد، جواب مناسبی داده بود که مرحوم جلوه را بر ضد خود بر نیانگیزد.[1]

روش سید جمال در قبال روحانیت شیعه تأثیر فراوانی داشت. در جنبش تنباکو نقش آن سید جلیل مشهود است که چگونه مردم با رهبری روحانیت بپا خاستند و مشتی آهنین بر دهان استبداد داخلی و استعمار خارجی زدند. و نیز بذر بیداری را در ارتباط با نهضت مشروطه افشاند؛ نهضتی که به رهبری و تأیید علما صورت گرفت.

باری، سید جمال شخصیتی به وسعت مرزهای فرهنگی جهان اسلام داشت. او از لحاظ فکری خود را متعلق به هیچ محل و طایفه‌ای نمی‌دانست و از این گونه قیود آزاد بود.

به دنبال افکار آزادی ـ اسلامی خود می‌رفته و در سفرهای دور و دراز خود جز در پی مقصود واحدی نبوده است، و آن مقصود عبارت بود از آزادی و سربلندی مسلمانان و این هدف برای او از هر چیز برتر بود. در این راه از هیچ گونه فداکاری و کوشش خودداری نمی‌کرده است.

در عثمانی برای سربلندی و نجات عثمانیان، در مصر برای نجات مصریان و در هندوستان برای رهایی بخشیدن دولت آن زمان از کشمکش و زور گویی‌های دولت‌های خارجی و آزادی مردم از ستم عمال حکومت؛ ولی در همه جا با نیرنگهای عجیب و غریبی مواجه شد و دست‌های ناپیدایی بر سینهٔ او زده است.

چنان که در هر مملکت او را با آغوش باز و عزّ و احترام می‌پذیرفته‌اند و پس از چندی او را با ذلت و مشقت طرد می‌کرده‌اند. و کسانی را که حول و حوش او

---

۱. نقش سید جمال الدین در بیداری مشرق زمین، صص ۴۰ - ۳۹.

بوده‌اند، به عذاب و شکنجه و حبس و تبعید می‌انداختند. با این وجود، تصمیمات و افکار تازه و انقلابی سید از لوح ضمایر پاک نمی‌شده است.

اگر مدتی یاران او محکوم به خاموشی می‌شدند، در انتظار فرصت بودند تا دوباره کارهای خود را از سر بگیرند.

از این روست که بر جریدهٔ تاریخ قرن اخیر اسلام و مسلمین و در دفتر وقایع مربوط به مساعی انسان در طی این مدت در راه آزادی و حریت نام سید جمال‌الدین ثبت است و بسیاری از کسانی که خواسته‌اند در طی این مدت علم آزادی و استقلال بر دوش بگیرند خود را منتسب به سید جمال‌الدین دانسته‌اند....

شهرت سیاسی او مربوط به دوران اقامت او در پاریس و لندن است؛ چه در آن بلاد فرصت مناسب یافت که فعالیت خود را به عنوان اتحاد اسلامی رونق بخشد.[۱] او جامعه اسلامی را در یک کلیت می‌نگریست و به ایران نیز دیدگاه ویژه داشت.

دردهای جامعهٔ اسلامی را چنین تشخیص داد:

۱. استبداد حکام؛

۲. جهالت و بی خبری تودهٔ مسلمان و عقب ماندن آنها از کاروان علم و تمدن؛

۳. نفوذ عقاید خرافی در اندیشهٔ مسلمانان و دور افتادن آنها از اسلام نخستین؛

۴. جدایی و تفرقه میان مسلمانان؛

۵. نفوذ استعمار غربی.

سید می‌دانست که پیکر جامعهٔ اسلامی از این دردها رنج می‌برد. از این رو در پی درمان این دردها بر آمد.

او از همهٔ وسایل ممکن چون، مسافرتها، تماسها، سخنرانیها، نشر کتاب و مجله، تشکیل حزب و جمعیت، حتی ورود و خدمت در ارتش بهره جست.

سید چارهٔ دردهایی که تشخیص داده بود در این می‌دانست:

---

۱. تاریخ تحولات سیاسی، ج ۱، ص ۴۰۷؛ اطلاعات ۲۸ هزار روز تاریخ ایران و جهان، موضوع سید جمال الدین.

۱. مبارزه با خودکامگی مستبدان

حال این مبارزه را چه کسی باید انجام دهد؟ مردم.

مردم را چگونه می‌توان وارد میدان مبارزه کرد؟ آیا از این راه که به حقوق پامال شده‌شان آگاه گردند؟

بدون شک این کار لازم است ولی کافی نیست.

پس چه باید کرد؟

کار اساسی این است که مردم ایمان پیدا کنند که مبارزهٔ سیاسی یک وظیفهٔ شرعی و مذهبی است. تنها در این صورت است که تا رسیدن به هدف از پای نخواهند نشست. مردم در غفلتند که از نظر اسلام سیاست از دین و دین از سیاست جدا نیست. پس همبستگی دین و سیاست را باید به مردم تفهیم کرد.

اعلام همبستگی دین و سیاست و اعلام ضرورت شرعی آگاهی سیاسی برای فرد مسلمان و ضرورت دخالت او در سرنوشت سیاسی کشور خودش و جامعهٔ اسلامی یکی از طرحهای سید برای چاره جویی دردهای موجود بود.

سید به ستیز با مستبدان زمان خود برخاست، پیروان خود را به مبارزه تحریک کرد تا آنجا که قتل ناصرالدین شاه به تحریک او منتسب شد.

۲. مجهز شدن به علوم و فنون جدید

ظاهراً سید جمال در این زمینه هیچ اقدام عملی از قبیل تأسیس و تشکیل مدرسه یا انجمنهای علمی انجام نداده، بلکه پاسخ او به این نیاز آن بوده که در پرتو گفتار و نوشتار خود مردم را به مجهز شدن به علوم و فنون جدید فرا می‌خوانده است.

۳. بازگشت به اسلام نخستین

از دیدگاه سید بازگشت مسلمانان به اسلام نخستین، بازگشت به قرآن و سنت معتبر و سیرهٔ سلف صالح است.

سید در بازگشت به اسلام تنها بازگشت به قرآن را مطرح نکرده است، زیرا او به خوبی می‌دانست که خود قرآن رجوع به سنت را لازم شمرده و بـه عـلاوه او بـه خطرات «حسبنا کتاب الله» که در هر عصر و زمانی به شکلی بهانه برای مسخ اسلام شده است، کاملاً پی برده بود.

۴. ایمان و اعتماد به مکتب

سید در نشریات و خطابه‌های خود کوشش داشت مسلمانان را عـمیقاً مـؤمن سازد که اسلام قادر است به عنوان یک مکتب و یک ایدئولوژی مسلمانان را نجات و رهایی بخشد و به استبداد داخلی و استعمار خارجی پایان دهد و بـالاخره بـه مسلمانان عزت و سعادت ارزانی دارد.

مسلمانان باید مطمئن باشند که برای تأمین سعادت خود نیاز به مکتب دیگری ندارند.

از این رو در آثار و نوشته‌های خود به ذکر مزایای اسلام می‌پرداخت.

عقل و برهان و استدلال، حکمت و خردورزی را که آموزه‌های وحیانی اسلام است گوشزد می‌کرد، شرافت فرد و قابلیت او برای رسیدن به اوج تعالی و مکارم «به جز نبوت و امامت خاصّه» را می‌آموخت، علم و عمل را که جوهرهٔ اسلام است آموزش می‌داد، جهاد و مبارزه را که فرمان الهی است مطرح می‌کرد. اصلاح و مبارزه با فساد را که آرمان اسلام است تعلیم می‌داد، امر به معروف و نهی از منکر که دستور قرآن است یادآوری می‌کرد، عزت و پرهیز از ذلت را که فرهنگ قرآن و خصیصهٔ مؤمنان است یاد می‌داد، مسؤولیت انسان را که از دیدگاه دینی ترجمان انسانیت اوست بازگو می‌نمود.

بر توحید اسلامی و اینکه اسلام توحید را جز بر مبنای یقینی برهانی نمی‌پذیرد؛ و اینکه توحید برهانی و استدلالی ریشه سوز همهٔ عقاید باطله است تکیهٔ فراوان

داشت[۱]. معتقد بود باید جامعهٔ معتقد، اساسی‌ترین معتقداتش را با نیروی برهان و یقین، نه ظن و تخمین و نه تعبد و تقلید به دست آورد. و زیر بار خرافه و اوهام نرود.

پس باید مردم را به توحید برهانی دعوت کرد تا احترام و اعتبار عقل از نظر دینی برای آنها مسلّم و مسجل گردد.

به همین جهت سید برای فلسفه الهی اسلامی ارزش قائل بود. فلسفه تدریس می‌کرد و پیروان خویش را به آموختن حکمت الهی اسلامی تشویق می‌کرد.

شاگرد وفادارش «محمد عبده» را به مطالعه فلسفه وادار نمود. گویند: «عبده دو دستنویس از «اشارات» بوعلی به خط خود نوشته، و یکی را به ستایش از سید پایان داده است.

ظاهراً در اثر همین تشویق سید بود که عبده به چاپ و نشر برخی کتب فلسفی پرداخت. نجات «بوعلی» و همچنین «البصائر النصیریه» ابن سهلان ساوجی و علی الظاهر قسمتی از **«منطق المشرقیین»** بوعلی را برای اولین بار چاپ و نشر کرد.

احمد امین در کتاب **«ضُحی الاسلام»** می‌گوید: **«تری ذلک فی عهد الفاطمی، و العهد البویهی و حتی فی العصور الاخیرة...»**.

فلسفه با فکر شیعی سازگارتر است تا فکر سنی.

بعد این چنین دلیل می‌آورد: «در زمان فاطمیان که شیعه بودند و بر مصر حکومت می‌کردند، فلسفه در مصر رواج داشت. با رفتن فاطمیان و حلول روح سنی، فلسفه از مصر رخت بر بست. در عصر اخیر سید جمال که گرایش شیعی داشت به مصر آمد، بار دیگر فلسفه در مصر رواج یافت»[۲].

و باز به دنبال همین برنامه که می‌خواست اسلام را مکتب و ایدئولوژی جامع و بی نیاز کننده معرفی کند، به دفاع از انتقادهایی که از اسلام در اروپا می‌شد پرداخت.

---

۱. نهضتهای اسلامی در صد ساله اخیر، استاد شهید مرتضی مطهری، صص ۲۲ - ۲۱، با کمی تفاوت.

۲. ضُحی الاسلام، احمد امین، ج ۱، ص ۱۹۱.

در اروپا علیه اسلام تبلیغ می‌شد که اسلام دین جبری و قضا و قدری است و آزادی فرد را نفی می‌کند و علت انحطاط مسلمانان اعتقاد آنان به قضا و قدر جبری و کور است.

می‌گفتند: «اسلام ضد علم است، دوری مسلمانان از علم را باید در تعلیمات خود اسلام جستجو کرد. سید در مجله «**عروة الوثقی**» در مقاله‌ای مستقل از نظریهٔ اسلام دربارهٔ قضا و قدر دفاع کرد و آن را در شکل اسلامی‌اش نه تنها عامل انحطاط ندانست، بر عکس عامل ترقی و تعالی شمرد.

همچنین به ارنست رنان، فیلسوف فرانسوی معاصرش که به اسلام تاخته بود و آن را ضد علم و عامل انحطاط مسلمین می‌دانست پاسخ داد[1].

۵. مبارزه با استعمار خارجی

مبارزه با استعمار خارجی اعم از استعمار سیاسی که در مسائل داخلی کشورهای اسلامی دخالت می‌کرد، و استعمار اقتصادی که منجر به کسب امتیازات ظالمانه و غارت کردن منابع مالی و اقتصادی جهان اسلام می‌شد، و استعمار فرهنگی که به نوعی فرهنگ زدایی از نظر فرهنگ اسلامی می‌پرداخت و آنها را به آنچه خود داشته و دارند بی اعتقاد می‌کرد، و بر عکس فرهنگ غربی را یگانه فرهنگ انسانی و سعادتبخش معرفی می‌کرد. تا آنجا که برخی روشنفکران مسلمان را معتقد ساخت که اگر شرقی می‌خواهد متمدن شود باید از فرق سر تا ناخن پا فرنگی شود، خطش خط فرنگی، زبانش زبان فرنگی، طرز لباس پوشیدنش همان طرز لباس پوشیدن فرنگی، آدابش، مراسمش، تشریفاتش، ادبیاتش، عقایدش، فلسفه‌اش، هنرش و اخلاقش همه فرنگی شود.

سید طرح همبستگی دین و سیاست را برای دو جبهه لازم دانست:

۱. جبهه استبداد داخلی

---

۱. ر.ک: اسلام و علم، سید هادی خسروشاهی؛ نهضتهای اسلامی در صد سالهٔ اخیر، صص ۲۴ – ۲۳.

۲. جبهه استعمار خارجی.

کوشش فراوان داشت که شعور مذهبی مسلمانان را برای مبارزه با استبداد و استعمار بیدار سازد وبرای این برنامه نسبت به هر برنامهٔ اصلاحی دیگر حق تقدم قائل بود.

کوششهایی که بعدها متقابلاً از طرف عمال استعمار در جهت جدایی دین و سیاست «سکولاریسم» به عمل آمد که به نام «عَلمانیّت» معروف شد و آتاتورک را قهرمان بزرگ آن باید به شمار آورد، برای مقابله با همین طرح بود.

اندیشهٔ علمانیت را در جهان عرب مسیحیان عرب تبلیغ کردند واضح است که اگر همبستگی دین و سیاست اصل مسلم شناخته شود مسیحیان عرب نقشی در جامعه نخواهند داشت. ولی تنها مسیحیان عرب نبودند که اندیشهٔ «علمانیّت» را تبلیغ می‌کردند، عده‌ای از مسلمانان نیز سخت طرفدار آن بودند، آن هم مسلمانان روشنفکر متدین، چرا؟

این مسلمانان در حقیقت از یک جریان دیگر رنج می‌بردند و آن این که در جهان تسنن به حکم این که خلفا و سلاطین را «اولوالامر» می‌دانستند و اطاعت آن‌ها را از جنبهٔ دینی واجب می‌شمردند همبستگی دین و سیاست به صورت در خدمت گرفتن دین از طرف سیاست بود. آنان که طرفدار جدایی دین از سیاست بودند، این چنین جدایی را می‌خواستند. یعنی می‌خواستند خلیفهٔ عثمانی یا حاکم مصر صرفاً یک مقام دنیایی شناخته شود نه یک مقام دینی، و وجدان مذهبی و ملی مردم در انتقاد از او آزاد باشد.

و این سخنی درست بود.

همبستگی دین و سیاست که امثال سید جمال مطرح می‌کردند به معنی این نبود که به قول «کواکبی» استبداد سیاسی به خود قداست دینی بدهد، بلکه بر عکس به معنی این است که تودهٔ مسلمانان دخالت در سرنوشت سیاسی خود را یک وظیفه و مسؤولیت مهم دینی بشمارد.

همبستگی دین و سیاست به معنی وابستگی دین به سیاست نیست، بلکه به معنی وابستگی سیاست به دین است.

عده‌ای از مسلمانان عرب که از جدایی دین از سیاست حمایت می‌کردند نمی‌خواستند دخالت توده را در سیاست به عنوان یک وظیفهٔ دینی انکار کنند، بلکه می‌خواستند اعتبار دینی و مذهبی مقامات سیاسی را نفی نمایند. البته جدایی دین و سیاست، به مفهومی که آتاتورک قهرمان آن بود ترکیه را به بدبختی کشانید و به شکلی که در ایران عملی شد به معنی بیرون کردن دین از صحنهٔ سیاست بود.

چنانکه می‌دانیم وابستگی دین به سیاست به مفهومی که در بالا طرح شد یعنی مقام قدسی داشتن حکام، اختصاص به جهان تسنن دارد. در شیعه هیچ گاه چنین مفهومی وجود نداشته است.

تفسیر شیعه از «اولوالامر» هرگز به صورت بالا نبوده است[1].

۶. اتحاد اسلام

ظاهراً ندای اتحاد اسلام را در برابر غرب اولین بار سید جمال بلند کرده است. اگر چه بعضی نادر را پیشقدم دانسته‌اند[2].

منظور از اتحاد اسلام، اتحاد مذهبی نبود؛ بلکه منظور اتحاد جبهه‌ای و سیاسی بود، یعنی تشکیل صف واحد در مقابل دشمن غارتگر.

سید به مسلمانان هشدار می‌داد که «روح صلیبی» همچنان در غرب مسیحی، بالاخص در انگلستان زنده و شعله ور است. غرب علی رغم اینکه با ماسک آزاد منشی، تعصب را نکوهش می‌کند خود در دام تعصب «خصوصاً تعصب مذهبی علیه مسلمانان» سخت گرفتار است. سید، علی رغم آنچه فرنگی مآبان تعصب را نکوهش می‌کنند مدعی بود تعصب بد نیست؛ بلکه مانند هر چیز دیگر افراط و

---

۱. نهضتهای اسلامی، صص ۲۶ – ۲۴.

۲. نقش سید جمال در بیداری شرق زمین، استاد محیط طباطبایی، صص ۹۴ – ۸۵.

تفریط و اعتدال دارد. افراط در تعصب که در انسان حس جانبداری بی منطق و کور ایجاد می‌کند بد است، اما تعصب به معنی «تصلب» و غیرت حمایت از معتقدات معقول و منطقی نه تنها بد نیست، بلکه بسیار نیکو است. سید می‌گفت: «اروپائیان چون اعتقاد دینی مسلمانان را استوارترین پیوند میان آنان می‌بینند، می‌کوشند تا با نام مخالفت با تعصب، این پیوند را سست کنند، ولی خود بیش از هر گروه و کیش، به تعصب دینی گرفتارند.

گلادستون، ترجمانی است از روح پطرس راهب، یعنی باز نمای جنگهای صلیبی[۱].

واقع بینی سید پس از حدود نیم قرن به خوبی آشکار شد.

آنگاه که افسر اروپایی فرمانده ارتش یهود در جنگ اول اعراب و اسرائیل بیت المقدس را از مسلمانان گرفت و تحویل یهودیان داد و دولت صهیونیستی اسرائیل تشکیل شد گفت: «الان جنگهای صلیبی پایان یافت».

رواج اندیشهٔ قومیت پرستی و ملیت گرایی و به اصطلاح ناسیونالیسم که به صورتهای پان عربیسم، پان ایرانیسم، پان ترکیسم و... در کشورهای اسلامی با وسوسهٔ استعمار تبلیغ شد و همچنین سیاست نزاعهای مذهبی شیعه و سنی، و همچنین قطعه قطعه کردن سرزمین اسلامی به صورت کشورهای کوچک و قهراً رقیب و ایجاد مرز فتنه‌ها همه برای مبارزه با آن اندیشهٔ ریشه کن کننده استعمار یعنی «اتحاد اسلامی» بوده و هست[۲].

۷. دمیدن روح پرخاشگری و مبارزه و جهاد به کالبد نیمه جان جامعهٔ اسلامی

سید جمال که می‌خواست مسیح وار بار دیگر روح اسلام راستین را به پیکر مسلمین بدمد و غیرت اسلامی آنان را به جوش آورد، اصل فراموش شدهٔ جهاد را پیش کشید و فراموش شدن این اصل را عامل بزرگی برای انحطاط مسلمین تلقی کرد.

---

۱. سیری در اندیشه سیاسی عرب، ص ۱۰۲.

۲. نهضتهای اسلامی در صد سالهٔ اخیر، صص ۲۸ – ۲۷.

اگر روح صلیبی هنوز در رگ و پیوند غربی هست، چرا مسلمانان روح جهادی خود را از یاد ببرند؟

مؤلف کتاب «سیری در اندیشه‌های سیاسی عرب» در این رابطه چنین نگاشته:«سید انگلستان را نه تنها قدرتی استعماری، بلکه دشمن صلبی مسلمانان می‌دانست و معتقد بود که هدف انگلستان نابودی اسلام است».

چنانکه یک بار نوشت: انگلستان از این رو دشمن مسلمانان است که اینان از دین اسلام پیروی می‌کنند. انگلستان همیشه با نیرنگهای گوناگون می‌کوشد تا بخشی از سرزمینهای اسلامی را بگیرد و به قومی دیگر بدهد. گویی شکست و دشمن کامی اهل دین را خوش دارد و سعادت خویش را در زبونی آنان و نابودی دار و ندارشان می‌جوید. یک نتیجهٔ بینش ضد انگلیسی سید جمال تمایل او به این بود که اسلام را دین پیکار و سخت کوشی بداند و از این رو، به فریضهٔ جهاد بسیار تأکید کند. به نظر او، در برابر حکومتی که مصمم به نابودی اسلام است مسلمانان راهی جز توسل به زور ندارند[1].

۸. مبارزه با خود باختگی در برابر غرب

مسلمانان در قرن سیزدهم هجری و نوزدهم میلادی، یا از آنچه در غرب می‌گذشت بی خبر بودند، و یا اگر سفری به غرب رفته بودند و کم و بیش از آنچه در جهان پیشرفتهٔ غرب می‌گذشت آگاه بودند سخت مرعوب یا مجذوب آن بودند و از اینکه شرق اسلامی بتواند در برابر غرب مسیحی به نحوی چه به شکل رقابت، و چه به شکل مبارزه قد علم کند مأیوس بودند.

می‌گویند ناصرالدین شاه در بازگشت از یکی از مسافرتهای فرنگ، به صدر اعظم خود گفت: «صدر اعظم، ما هرگز به غرب نخواهیم رسید. تو فقط کاری بکن تا من زنده هستم صدایی از کسی بلند نشود[2]».

---

۱. سیری در اندیشه‌های سیاسی عرب، صص۱۰۲-۱۰۱؛ نهضتهای اسلامی در صد سالهٔ اخیر، صص ۲۹ – ۲۸.
۲. نهضتهای صد سالهٔ اخیر، ص ۲۹.

سید جمال الدین و ایران

گذشته از این که سید در یک طرح کلی درد جامعهٔ اسلامی را شناخته و در پی درمان آن بود، به ایران نظری ویژه و خاص داشت.

با توجه به هوش و ذکاوت ایرانیان امیدوار بود که فروغ بیداری بر این ملت پرتو افکند.

سید زمانی که در خارج بود با گفتار و نوشتار خود ایرانیان خارج از کشور را مجذوب ساخته و آرمان‌های اسلامی سید کم و بیش به ایران منتقل و منتشر می‌شد و یا لااقل افراد خاص کشور از دیدگاههای اسلامی سید آگاهی داشتند.

سید جمال الدین دو بار به ایران آمد[1] و از نزدیک با وضع مردم و کشور آگاه شد. او مردی دلیر بود. خودکامگی شاه و سودجویی امین السلطان را نکوهش کرده و مردم را علیه آن شورانید.

سید جمال با گفتار و نامه‌های خود، طبقات مختلف کشور را مخاطب قرار داد.

در نطق‌های هیجانی و شورانگیز خود پرده از مظالم شاه و اطرافیان او بر می‌داشت بخشی از یک خطابهٔ شورآفرین او چنین است: «ای ایرانیان! ای برادران و هموطنان عزیز! تا کی باید این رخوت موذی شما را در خواب نگه دارد؟ دیگر خواب بس است. رخوت و سستی کافی است. سر بر آرید. چشمهایتان را بگشایید، به اطراف خود نظر افکنید و بنگرید که جهان چگونه متمدن گشته است. همهٔ وحشیان آفریقا و سیاهان زنگبار به سوی تمدن، علم، کار و ثروت پیش می‌روند. به

---

۱. تاریخ مشروطهٔ ایران، احمد کسروی، بخش یک، ص ۱۱.

همسایگان خود نگاه کنید که تا دویست سال پیش در وضعی بدتر از وضع امروز ما بودند که نامی از آنها نمی‌بریم (منظور روسیه) بنگرید که اکنون همه چیز دارنـد. روزهای گذشته همه چیز داشتیم و اکنون همه را از دست داده‌ایم.

اکثر فرمانروایان جهان به ویژه آسیا به ما به صورت ملتی بزرگ نگاه می‌کردند و از این رو به ما احترام می‌نهادند. شاه ما شاهنشاه نامیده می‌شد. و امروز تا بدان حد تنزل نموده‌ایم که همسایگان شمالی و جنوبی هم اکنون معتقدند که مملکت مـا مستملک آنهاست و هر وقت بخواهند می‌توانند آن را بین خود تقسیم کنند.

وضع واقعی ایران وطن عزیزم... ما می‌پرسیم لشکر ما کجاست؟ به ما جواب می‌دهند لشکر نداریم. می‌پرسیم توپ و تفنگ ما کجاست؟ باز همان جواب به ما داده می‌شود. نه شؤون مالی به طور صحیحی اداره می‌شود و نه دولت با مسمایی داریم .

هر که بتواند، دیگری را لخت می‌کند و هر چه دلش خواست دستور می‌دهد. نه پلیس واقعی داریم و نه شهرداری. فاقد قوانین و نظام تجارتی هستیم.

در سراسر ایران یک کارخانه متعلق به خود نداریم. زیرا دولت شما موی دماغ بوده و به هر جا بو می‌کشد که پولی هست دست خود را به روی آنها نهاده و بـه عناوین درست یا نادرست پول را از شما بیرون کشیده است. مثلاً کارخانه شکر، نساجی، شیشه سازی و غیره را مثال می‌زنیم.

حتی پارچهٔ لحاف ما هم از خارج وارد می‌شود. در تمام ایران تنها یک فرسخ راه آهن داریم که آن هم در دست روسهاست.

تاریخ به ما می‌گوید که در کاشان دوازده هزار دستگاه ابریشم بافی داشتیم. حال آن که امروز به زحمت پنجاه دستگاه وجود دارد.

همهٔ اینها به علت استبداد و فقدان عدالت و قانون است[1]».

سید جمال طلایه‌دار راه بیداری و آزادی ملت ایران است و با توجه به معرفت

---

۱. تاریخ تحولات سیاسی، مدنی، ج ۱، صص ۴۰۸ - ۴۰۷ در پاورقی.

دینی مردم ایران آنان را به حرکت و بالندگی فرا می‌خواند و علما و رهبران دینی را مشعلداران این راه می‌شناخت. از این رو در نامه‌ای که به علمای بزرگ ایران فرستادند چنین نگاشته‌اند: «ای قرآنیان، ای نگاهبانان ایمان، ای پشتیبانان دین، ای یاوران شرع مبین، ای لشکریان پیروز خدا و سرکوب کنندگان گمراهان، جناب حاجی میرزا محمد حسن شیرازی و....

توده، دل بسته به علما و گوش به فرمان رؤسای دینی است. هر چه بگویند می‌پذیرد، در نظر توده فرمان علما رد شدنی نیست، و هر چه بخواهند تغییر پذیر نخواهد بود.

دانشمندان هم پیوسته همت خود را صرف نگهبانی دین نموده، نه غفلت می‌ورزند، نه فریفته می‌شوند، نه مغلوب هوی و هوس خواهند شد.

اروپائیان نیز از موقعیت علما مطلع بوده و پیوسته منتظر تحول و مراقب فرصتند. راستی هم اروپایی‌ها خوب پیش بینی کرده‌اند؛ زیرا هرگاه علما با ابهتی که در نظر عوام دارند، نباشند توده با میل و رغبت به کفار پیوسته، و برای این که خود را از چنگ این دولت نجات بدهد زیر پرچم آنها در می‌آید.

از چنگ دولت ورشکسته‌ای که قدرت خود را از دست داده، از چنگ دولتی که انصاف را فراموش کرده و سازش با ملت را پشت گوش انداخته، دولتی که از اقتدار و نفوذ خود نه شرافتی تحصیل کرده و نه جانی را حفظ نموده، نه باری از دوش ملت برداشته است.

... از وقتی که این شاه بی قیمت گمراه روی کار آمده، در تحقیر علما و سلب اختیارات آنها می‌کوشد و از فرط علاقه‌ای که به استبداد و توسعهٔ دایرهٔ ظلم وجود دارد، نفوذ کلمهٔ علما را با امر و نهی خود کم نمود. آنها را با خواری تمام از شهرستانها تبعید کرد و نگذاشت به ترویج دین قیام نمایند. دسته‌ای را از مراکز اقامت خودشان به تهران آورد و آنان را مجبور به سکونت در این شهر نمود. همین که میدان برایش خالی شد بندگان خدا را مقهور ساخت. شهرها را ویران نموده، از

هر سیاهکاری خودداری نکرد. هر گناهی را علناً مرتکب شد. آنچه از خون فقرا و بیچارگان مکیده بود صرف هوا و هوس خود ساخت و اشک در چشمان یتیمان جاری کرد. حالا دیگر جنونش گل کرده و طمع پستش به هیجان آمده. نه دینی دارد که جلوگیرش باشد، نه عقلی که سرزنشش نماید، نه شرافت نفسی که مانعش شود، پست فطرتی و ناپاک طینتی وادارش نموده کشور اسلامی را به بهای اندکی بفروشد.

اروپایی‌ها هم فهمیده‌اند حالا وقت آن است که بدون جنگ و نزاع مالک ایران شوند. فهمیده‌اند علمایی که از اسلام و قلمرو دین دفاع می‌کردند قدرت خود را از دست داده و نفوذشان کاسته شده است. از این رو هر دولتی به طمع یک قطعه از این آب و خاک دهان گشود...

ای رهبران ملت، اگر این فرعون را به حال خودش بگذارید و جلو دیوانه بازی او را نگیرید و او را از تخت گمراهی پایین نکشید کار می‌گذرد و علاج مشکل می‌شود و چاره غیر ممکن می‌گردد.

شما یاوران خدائید، جان‌های شما که از شریعت خدایی سرشار است شما را از هر هوا و هوسی که موجب تیرگی و اختلاف کلمه باشد نگاه می‌دارد»[1].

در نامهٔ دیگری می‌نگارد: «مرا در این جهان چه در غرب باشم و چه در شرق مقصدی نیست جز آن که در اصلاح دنیا و آخرت مسلمان بکوشم و آخر آرزویم آن است که چون شهدای صالحین خونم در این راه ریخته شود[2]».

این مرد بزرگ که بدون شک برخاستهٔ کشور ماست، در تحول اوضاع ادبی و اجتماعی و سیاسی کشورهای خاورمیانه نفوذ مستقیم داشته و سر رشتهٔ غالب اصلاحات و تحولات اجتماعی این ناحیه، با افکار و اعمال او پیوستگی پیدا می‌کند[3].

---

۱. نقش سید جمال الدین اسد آبادی در بیداری مشرق زمین، محمد محیط طباطبایی، صص ۲۱۲ – ۲۰۸.
۲. همان، ص ۱۸۹.
۳. همان، ص ۱۳۱.

ولی نقش بارز آن در مشروطیت ایران و زمینه سازی برای آن رخداد، بسیار بارز و آشکار است. آقای محیط طباطبایی پیرامون او می‌نگارد: «به همین نظر پس از سی سال کوشش در زندان طلایی عبدالحمید محبوس و معدوم شد، ولی تخم‌های کشته او در ایران و عثمانی و مصر و هند و افغانستان جوانه زد و ده سال بعد از مرگ او در وطن او ایران نهضت مشروطه آغاز و انجام پذیرفت...

سید جمال الدین در تاریخ ایران عامل ظهور تحولی شد و ملت ما را به راهی رهبری کرد که پس از آن در پیچ و خم‌های آن راه به سوی زندگانی افضل گام بر می‌دارد و هر روزی انتظار دارد که به صورتی بهتر و حالتی برتر در آید.

من چهرهٔ سید جمال الدین اسد آبادی را برگزیده‌ام؛ زیرا عکس چهرهٔ او را در قانون اساسی و مطبوعات و فرهنگ جدید و همهٔ تشکیلات اساسی حکومت مشروطهٔ وطن خود می‌نگرم و عقیده دارم که خدمتی که او به ایران کرده از نظر ارزش بالاتر از خدمتی بوده که نادر و اردشیر و یعقوب لیث و شاه اسماعیل به تاریخ ایران کرده‌اند، در ردیف خدمت هوخشتر مادی و آرشاک پرثوی محسوب می‌شود...

سید جمال الدین با تیغ زبان و نوک قلم خود زمینه سازی کرد و شالودهٔ اصلی قبول حکومت مشروطهٔ جدید را در ذهن علمای روحانی مملکت فراهم آورد و در روزی که علمای بزرگ تهران و عتبات در صدر نهضت مشروطه قرار گرفته بودند، معلوم شد حسن ظن و حدس صائب سید جمال الدین دربارهٔ عنصر مشروطه ساز ایران به خطا نرفته بود و از حرکت تمرد تنباکو تا مهاجرت به قم و پشتیبانی علما از مشروطه خواهان در برابر کودتای باغ شاه همه جا روح او راهنمای کسانی بود که هر یک در مقام مقتدی الانامی قرار دارند[1].

سید جمال خواهان اصلاح جامعه اسلامی بود و جامعه ایده آلش در جامعهٔ اسلامی خلاصه می‌شود که وحدت بر سراسر آن حاکم باشد، اختلافات نژادی، زبانی، منطقه‌ای، فرقه‌ای، بر اخوت اسلامی آنها فائق نگردد و وحدت معنوی و

---

۱. همان، صص ۵۲ - ۵۱.

فرهنگی و ایدئولوژیکی آنها را آسیب نرساند، مردم مسلمان مردمی باشند آگاه و عالم و واقف به زمان و آشنا به فنون و صنعت عصر، و آزاد از هرگونه قید استعمار و استبداد؛ تمدن غربی را با روح اسلامی نه با روح غربی اقتباس نمایند. اسلام حاکم همان اسلام نخستین باشد بدون پیرایه‌ها و ساز و برگها که بعدها در طول تاریخ به آن بسته شده است. روح مجاهدت به مسلمانان بازگردد، احساس عزت و شرافت نمایند و زیر بار ظلم و استبداد و استعباد نروند»[۱].

مطالعه مبارزات سید جمال الدین دو محور را همواره نشان می‌دهد. یکی محور کلی و عمومی که اختصاص به ایران و هند و افغان و مصر و یا اختصاصی به یک زمان خاص ندارد.

در محور عمومی از اتحاد اسلام سخن می‌گوید و با استعمار مبارزه و ضدیت دارد، مرز خاصی نمی‌شناسد و در تقویم خاصی نیز نمی‌گنجد، زمان و زمین را در هم می‌نوردد. در این افق است که خود را متعلق به سرزمین خاص نمی‌شناسد، به یک فرم لباس مقید نمی‌شود و در یک جا اقامت دائمی نمی‌نماید.

محور دیگر تلاش و فعالیت سید جمال الدین مقطعی و موضعی و مربوط به یک سرزمین خاص بود. بر افق اول است که نام پر فروغ سید جمال الدین همراه همهٔ نهضتهای سیاسی، اجتماعی و ادبی و فلسفی و تربیتی و انقلابی مشرق اسلامی چشم افروز است[۲].

سید با فکر روشن و توانا و ارادهٔ نیرومند و عقیده ثابت و زبان گویا و قلم نیرومند کاری را در خاور میانه عملی ساخت که در مناطق دیگر جهان بدون کمک توپ و تفنگ میسر نمی‌شد[۳]. بلکه افکار سید مرزهای خاورمیانه را در هم نوردید و سیطرهٔ فکر آزادیخواهانهٔ او در آسیا طنین افکند و چهره هایی چون محمد علی، شوکت علی، محمد اقبال، جناح شعلهٔ انقلاب خویش را از پرتو فروغ اندیشه‌های این

---

۱. نهضتهای اسلامی در صد ساله اخیر، ص ۳۲.
۲. نقش سید جمال الدین اسدآبادی، ص ۴.
۳. همان، ص ۵۲.

ابرمرد افروخته‌اند؛ و گلبانگ مقدس آزادی و استقلال که از تمامی شرق و شمال غرب و سایر اکناف هند برخاست همه از آن دستگاهی بود که سرانگشت پاک سید جمال الدین اسدآبادی رشته‌های تابناک آن را در هشتاد سال پیش به نوازش در آورده است[۱].

نقش سید جمال در تحقق مشروطیت نقشی بارز است. او نخستین فرد ایرانی بود که ملت ایران را به انقلاب و اقدام دسته جمعی برای تغییر شکل حکومت مطلقه به مشروطه فرا خواند[۲].

او دو بار به دعوت شاه به ایران آمد. نخست در سال ۱۳۰۳ قمری دورانی است که در اوج شهرت قرار گرفته. بسیاری از مبارزات را پشت سر گذاشته، اطلاعات وسیع و همه جانبه از اوضاع جهان دارد. مریدان فراوانی در کشورهای مختلف اسلامی نهضت او را پیگیری می‌کنند و هر کجا قدم می‌گذارد جمع زیادی برای شنیدن پیامش اجتماع می‌کنند و مجذوب سخنانش می‌شوند.

ناصرالدین شاه در سیاحت اروپا آوازهٔ شهرت درخشان او را می‌شنود و به ایران دعوتش می‌کند. در شیراز و اصفهان و تهران از او استقبال می‌شود. در اصفهان اعتراض او به ظل السلطان است. در این مرحله، توقف سید در ایران طولانی نیست. مقاماتی به او پیشنهاد می‌شود، ولی او نمی‌پذیرد. در ملاقات شاه می‌گوید: در هر کجا بوده و باشم هدفم ترقی و عظمت اسلام و مسلمین است. هر گاه پادشاهی را موافق ببینم به قدر توان مساعدت و همراهی با اهداف خیر خواهانهٔ سلطان خواهم نمود. خرابی ایران و ذلت اهالی آن تماماً از خود شهریار است.

سید در این ملاقات شاه را مهیای پذیرش اصلاحات می‌کند، ولی اندکی بعد هیأت حاکمه اصلاح ناپذیری خود را ثابت می‌کند[۳].

به پاس تبلیغاتی که داشت دربار ناصرالدین شاه از او نگران می‌گردد. او خود نیز

---

۱. همان، ص ۷۲.
۲. همان، ص ۲.
۳. تاریخ تحولات سیاسی، ج ۲، ص ۳۸.

احساس خطر کرده و با کسب اجازه ایران را به سمت روسیه ترک نمود.

مرحله دوم حضور سید در ایران مربوط به سال ۱۳۰۷ قمری است. بار دیگر به دعوت شاه در ملاقات وین این سفر تحقق می‌یابد. شاه در آخرین مسافرت به اروپا مجدداً از شهرت سید به شگفت آمده و با مسرت تمام او را ملاقات کرد و از او دعوت به ایران نمود، ولی به دلیل رفتار نامطلوب مسافرت گذشته، سید نپذیرفت. سرانجام با اصرار شاه و تعهد به عدم توجه به سخنان اطرافیان رضایت او را جلب کرد و دو ماه پس از بازگشت شاه، سید از راه روسیه به ایران وارد شد.

این بار سیمای انقلابی این مرد سخن و اندیشه و افکار بیشتر نمایان شد.

در مدت توقف در تهران حرفهای ناگفته و ناشنیده را با خطابه‌های خود به مردم تفهیم نمود. به سرعت از آزادی و اسلام، مهرورزی و حق‌طلبی سخن گفت. مردم را شیفته خویش نموده و تخم آزادی را در سرزمین جان محرومین و بیچارگان ایرانی کاشت. به اوضاع خراب ایران شوریده و امتیازات داده شده به خارجیها را به باد انتقاد گرفت. از بیکاری مردم نالید، بر ظلم حکام اعتراض کرد و اصلاح امور را خواستار شد.

کم‌کم زمزمه از مردم برخاست. عبارت شاه ظالم است؛ ملت فروش است و مملکت را بر باد داده است، بر زبان مردم جاری شد. شور و غوغا برخاست. شاه عیاش و شهوت پرست است، وزرا خائن‌اند، دزدند، رجّاله‌اند، آبادانی و رونق کشور را نمی‌خواهند. مردم از یکدیگر سؤال می‌کردند: بیت المال مسلمین کجاست؟ لشکر کجاست؟ تجارت کو؟ اسلحه کو؟ معارف ما کو؟ این عناوین پیامهای سخنان سید بودند. وقتی شاه می‌گوید سید از من چه می‌خواهی؟ فرمود: «یک جفت گوش شنوا». درباریان بار دیگر دست به سخن چینی و سعایت زدند و شاه را به سید بدبین کردند[1].

این افکار و اندیشه‌ها در مکتب سید جمال شکوفا شد. این مرد بزرگ که بدون

---

۱. تحولات سیاسی، ج ۲، ص ۴۰.

شک برخاسته از کشور ایران بود، در تحول اوضاع ادبی و اجتماعی و سیاسی کشورهای خاور میانه نفوذ مستقیم داشت و سر رشته اغلب اصلاحات و تطورات اجتماعی این ناحیه با افکار و اعمال او پیوستگی دارد[۱]. نقش او در پیدایش نهضت انقلابی عدالت خواهی و تعالی‌طلبی ملت ایران بسیار بارز است.

اندیشه‌های سید جمال در سه محور خلاصه می‌شد:

۱. تبدیل شیوهٔ حکومت از استبداد به مشروطه و برقراری قانون به جای رسوم و اوامر.

۲. از میان بردن آثار تفرقهٔ مذهبی و احیای روح وحدت اسلامی.

۳. مبارزه علنی و بی‌رحمانه با نفوذ استعماری انگلیس که دشمن شماره یک اسلام و قرآن بود[۲]. سید با آموزش‌های خود توانست این فرهنگ را ایجاد کند که مبارزه سیاسی یک وظیفهٔ شرعی و مذهبی است. دکترین سید را می‌توان اعلام همبستگی دین و سیاست و اعلام ضرورت شرعی آگاهی سیاسی برای فرد مسلمان و ضرورت دخالت او در سرنوشت سیاسی کشور خود و جامعهٔ اسلامی دانست.

ازاین رو تأثیر اندیشه‌های او در تمام تحولات جهان اسلام در سدهٔ اخیر نمایان است و تأثیر شگفت او در رخداد نهضت عدالت‌طلبی و تعالی خواهی مردم ایران (مشروطه) روشن و مبرهن است. او بذر افشانی کرد و ایده‌ها را پدید آورد. مردم را آگاه کرد و جامعه را آمادهٔ تحول نمود. و با بصیرت الهی خود تحول و تغییر نظام را در ایران پیش بینی می‌کرد و خبر از جنبش و انقلاب می‌داد. آخر ممکن است جامعه‌ای بیمار پس از آن‌که طبیب او را به دردش آگاه کرد به سراغ درمان نرود، فقر و فلاکت در جامعه بیداد می‌کرد از این رو باید نظام حاکم بر این جامعه تغییر کند، و هر گونه تغییری باشد بهتر از وضع موجود خواهد بود، در اندیشهٔ سید خواست ملت ایران تحول بود، چون این پیامی بود که از حنجرهٔ هزاران خانه خراب و خانه خراب شده‌ها به گوش می‌رسید.

---

۱. نقش سید جمال الدین اسد آبادی، ص ۱۳۱. ۲. همان، ص ۱۶۲.

فصل دوّم

تحریم تنباکو

تحریم تنباکو

یکی از وقایع مهم تاریخ ایران در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه بدون شک تشکیل «هیأت شاهنشاهی دخانیات ایران» در لندن و تحصیل حق انحصاری «مینوپل» توتون و تنباکوی این مملکت توسط هیأت مزبور و تأسیس اداره «رژی» در تهران است که قیام ایرانیان با رهبری مرجعیت شیعه و فتوای زعیم رشید میرزا حسن شیرازی بنیان آن را ویران ساخت و از آن کما بیش نتایج نیک و بدی در احوال مردم کشور ما ناشی گردیده است.

حکم تحریم توتون و تنباکو که از طرف مرحوم رئیس المسلمین حاج میرزا محمد حسن شیرازی از سامرا صادر و در تهران توسط میرزا محمد حسن آشتیانی اجرا گردید از دو منظر قابل دقت و ارزیابی است:

یکی آنکه مردم تا چه پایه مطیع اوامر و احکام علمای دینی خود بوده و ایشان تا چه حد در مردم صاحب نفوذ کلمه و قدرت معنوی محسوب می‌شوند که این رخداد چون میدان مانوری فروغ این نفوذ را آشکار ساخت و موجی که از حکم برخاست در سراسر کشور طنین افکند. عموم مردم دست از استعمال دخانیات برداشتند و کسانی که کمال اعتیاد را به این مواد داشتند و معمولاً در هر شبانه روز چند دفعه به آن دود دلی از سینه بیرون می‌دادند با برگ خشک شده مو علاج اعتیاد خود کرده و نقض حکم علمای اعلام را که در حکم محاربه با امام زمان بود، هرگز روا نمی‌داشتند.

دوم: آنکه قیام ملت و پیروزی مردم که در راه القای امتیاز دخانیات نصیب مردم

و علما شد، این افق را روشن ساخت که با مقاومت و قیام و پافشاری بـه خـوبی می‌توان از اعمال خودسرانه دستگاه استبداد جلوگیری نمود. همین پیروزی چون مشعلی فرا روی مردم قرارگرفت تا آینده مردم بر ضد امین السلطان و عین الدوله در زمان مظفرالدین شاه قیام کنند و مطالبهٔ عـدالت خـانه نـمود و سـرانـجام رخـداد مشـروطیت تـحقق یـابد و بـر بـام سـیاسی اجـتماعی ایـن کشـور سـتاره انـقلاب مشروطیت طلوع کند[1].

در ایران مهمترین و اولین مقاومت منفی در «واقعهٔ رژی» رخداد و دادن امتیاز توتون و تنباکو به انگلیس و تحریم آن از طرف علمای روحانی و در پی آن شورش مردم ایران که بالاخره منجر به لغو این انحصار شـد از وقـایع بسـیار مـهم اواخـر سلطنت ناصرالدین شاه قاجار است و باید آن را طلیعه بیداری مردم ایران برای به دست آوردن حقوق خود بر ضد بیگانگان و خودکامگی و استبداد پادشاهان ایران دانست. کسروی در تاریخ خود چنین می‌نگارد: «این را می‌توان نخستین تکانی در تودهٔ ایران شمرد، و این اگر چه با دست علما بود و هـمچشمی در هـمسایه بـی هنایش نبود، خود پیش آمد ارجداری است و باید در تاریخ یاد آن بماند»[2].

پرفسور برون می‌گوید: «واقعهٔ انحصار تنباکو را باید مبدأ تاریخ بیداری و آغاز دوره و مرحله نوین ایران در حوادث اجتماعی دانست».

نیز احمد قاسمی در مجله مردم می‌نگارد: «آنچه در اینجا مورد نظر می‌باشد این است که ملت ایران برای اولین بار در مقابل شاهان قاجار ایستاد و در ایسـتادگی خویش پیروز شد. بدیهی است که این پیروزی در حوادث بعدی بدون تأثیر نبود».

ناظم الاسلام کرمانی هم در مقدمه تاریخ بیداری ایرانیان می‌نویسد: «نتیجه این شد که امتیاز مرتفع باشد و شش کرور خسارت کمپانی را دولت قبول کرد و ایـن

---

۱. تاریخ بیداری ایرانیان، مقدمه، ناظم الاسلام کرمانی، صص ۶۰ – ۱۹؛ تحریم تنباکو، ابراهیم تیموری، مقدمه به قلم دکتر عباس اقبال.

۲. تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی، بخش یکم، ص ۱۷.

اولین قرضی بود که دولت ایران به خارجه مدیون شد. اگر چه این خسارت به ایران وارد آمد، لکن در عوض ملت ایران به خود آمده و اندکی رو به بیداری کرد. چه از این ارتفاع امتیاز رژی، ملت ایران دانست که می‌شود در مقابل سلطنت ایستاد و حقوق خود را مطالبه کرد»[۱].

ملکزاده نیز در کتاب خود پیرامون عظمت این واقعه می‌نگارد: «بدون تردید انقلابی که در نتیجهٔ واگذاری انحصار دخانیات ایران به یک شرکت انگلیسی رویداد یکی از بزرگترین حوادث دورهٔ سلطنت پنجاه ساله ناصرالدین شاه بود و این نهضت عمومی که صرفاً جنبهٔ مذهبی داشت در تحولاتی که سپس در ایران روی داد و به انقلاب مشروطیت منتهی شد تأثیر به سزایی داشت»[۲].

به هر روی رخداد فرمان تنباکو و توتون «مینوپل» لازمهٔ سفر سوم ناصرالدین شاه به اروپاست. شاه در ماه شعبان ۱۳۰۶ هجری قمری برای سومین بار عزم سفر اروپا نمود.

این سفر نیز مانند سفرهای قبل ظاهراً برای دیدن شکوفایی و ترقیات کشورهای اروپا و مخصوصاً تماشای اکسپوزیسیون پاریس «نمایشگاه کالا در پاریس» بود.

البته مقاصد دیگری نیز داشت که از همه مهمتر دیدار با امپراطور روس بود.

انگلیس در این سفر از شاه و همراهان با گرمی و صمیمیّت استقبال کرد و نسبت به همراهان خصوصاً اعتماد السلطنه و مجد الدوله و امین خلوت و صدیق السلطنه و ناصرالملک به ویژه امین السلطان که نفوذ خاصی در شاه داشت مهربانی‌ها کرد و ملکه انگلستان «ویکتوریا» به هر یک نشانهایی اعطا کرد که هیچ کدام انتظار آن را نداشتند. چنانکه به امین السلطان نشان «حمام» از بزرگترین نشانهای انگلیس با حمایل و زنجیر طلا و به اعتماد السلطنه نشان درجه دوم «سنت ژرژ» و به سایرین

---

۱. تاریخ بیداری ایرانیان، مقدمه، ناظم الاسلام کرمانی، صص ۶۰ - ۱۹؛ تحریم تنباکو، ابراهیم تیموری، صص ۱۱-۱۰.

۲. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، دکتر مهدی ملکزاده، ج ۱، ص ۹۵.

نشان «سنت میشل» را داد[۱].

در مدت اقامت ناصرالدین شاه در انگلستان به او پیشنهادهایی شد که از جمله امتیاز توتون و تنباکوی ایران بود. اجرای این پیشنهاد را به عهده یکی از مهمانداران تیم همراه شاه به نام «ماژور جرالد تالبوت» از مشاورین و نزدیکان «لردسالیز بوری» نخست وزیر انگلیس که مردی شیرین سخن و زیرک بود واگذار کرد.

ظاهراً مذاکره دربارهٔ واگذاری انحصار توتون و تنباکوی ایران به انگلیس در شهر «براتین» آغاز شد. زیرا هنگامی که ناصرالدین شاه در نقاط مختلف انگلستان گردش می‌کرد، اعتماد السلطنه با «ماژور تالبوت» مدت یک هفته در این شهر اقامت کرد، و تالبوت در این مدت دربارهٔ توتون و تنباکوی ایران و چگونگی انحصار آن در این کشور از اعتماد السلطنه تحقیقاتی کرد و اعتماد السلطنه هم چون در این موضوع مطالعاتی داشت مجموعه اطلاعات خود را صاف و پوست کنده در دسترس او گذارد. و مستر تالبوت با آگاهی تمام با امین السلطان و دیگران وارد مذاکره شد»[۲].

شاهزاده ملک آرا که خود شاهد و ناظر جریانات بوده و از حقایق امر اطلاع کامل داشته پیرامون این قرار داد چنین می‌گوید: «از جمله کارهایی که اعلیحضرت شاه به صلاحدید وزرای خود در فرنگستان کرد این بود که انحصار تنباکو و توتون ایران را به قیمتی نازل بدون شرایط به یک کمپانی انگلیسی فروخت و حال آنکه لازم بود شرایط لازمی را در این عمل بگذارد و قیمتی گزاف هر ساله بگیرد، ولی چون کمپانی مبلغ گزافی به اطرافیان شاه داد و هیچ کس که ممکن بود منشأ اثری شود، نماند، الا آنکه پول گرفت. لذا همگی تصدیق و تحسین نمودند و کمپانی در ضمن شرایط متقبل شده بود که سالی بیست و پنج هزار لیرهٔ انگلیسی به شاه بدهد و در خارج شرطنامه هم قرار شد که مخفیانه به علی اصغر خان و بعضی دیگر مبلغی را بدهد».

شاه که از رذالت طبع از یک تومان نمی‌گذشت همین که اسم سالی بیست و پنج

---

۱. تنباکو، ابراهیم تیموری، صص ۲۴ – ۲۳.
۲. همان، ص ۲۵.

هزار لیره را شنید هوش از سرش پرید و فوراً قرارنامه را امضا کرد.

انگلیسی‌ها هم به ایران آمده و مانند دولتی که ایران را فتح کرده است به تمام بلاد مأمور فرستادند...در هر بلدی سوار گرفتند که اجرای احکام آنها را نماید و سوارها را با پول کافی و اسلحهٔ جدید مسلّح نمودند»[۱].

بنابراین انگلیسی‌ها با زحمات و صرف پول زیادی به منظور خود رسیدند و به طوری که در آن وقت شهرت داشت کمپانی رژی در حدود چهار صد هزار تومان به امین السلطان و کامران میرزا نایب السلطنه و سایر درباریان رشوه داد.

دکتر فوریه پزشک مخصوص ناصرالدین شاه در کتاب خود به نام «سه سال در دربار ایران» در این باره می‌نویسد: «شرکت انگلیس این امتیاز را با دادن رشوه‌های گزاف که به دو میلیون فرانک بالغ می‌شود گرفته و حق این است که تحصیل آن به این خرج می‌ارزیده است»[۲].

مستر تالبوت پس از ورود به تهران در سفارت انگلیس ساکن شد. چند روز اول ورود او به طور مخفی بود و هیچ کس جز اعضای سفارت و امین السلطان از آمدن تالبوت اطلاعی نداشت. پس از چند روز صورت امتیاز نامه را که اصول آن قبلاً تهیه شده بود به کمک «ولف» وزیر مختار انگلیس «سفیر» در تهران نوشتند و با کمی جرح و تعدیل امین السلطان آن را برای امضا نزد ناصرالدین شاه برد و منافع آن را دوباره با زبانی چرب و نرم گوشزد کرد و بیست و پنج هزار لیره‌ای را که صاحب امتیاز برای امضا پیشکش می‌داد به رخ ناصرالدین شاه کشید، و اضافه کرد گذشته از این مبلغ هر ساله پانزده هزار لیره و یک چهارم منافع کمپانی به خزانه شاه پرداخت خواهد شد.

سرانجام ناصرالدین شاه پیشنهاد امین السلطان را پذیرفته و امتیازنامه را امضا کرد و تقدیر نامه‌ای نیز جهت حسن خدمت به صدر اعظم امین السلطان عطا نموده

---

۱. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، مهدی ملکزاده، ج ۱، ص ۹۶ - ۹۵.

۲. تحریم تنباکو، تیموری، ص ۲۸.

و خلعتی گرانبها به او بخشید[1].

بدون تردید، شاه با امضای این سند ورقی سیاه به کارنامهٔ خود افزود و کتابنامهٔ سلطنت در این کشور سیاهتر شد.

استقلال کشور به خطر افتاد و رعیت ایران مزدور اجنبی و بیگانه شد و داغ ننگی بر پیشانی این کشور نمایان گردید.

---

۱. همان، ص ۲۷.

امضای قرارداد تنباکو

سرانجام قراردادی ننگین با پانزده فصل، که هر فصل آن سند رسوایی برای ناصرالدین شاه بود، به این شرح تنظیم شد:

«فرمان تنباکو و توتون» مینوپل

خرید و فروش و ساختن در داخل کشور و خارج، کل توتون و تنباکو که در ممالک محروسهٔ ایران به عمل آورده می‌شود تا انقضای مدت پنجاه سال از تاریخ امضای این انحصارنامه به ماژور تالبوت و شرکای خودشان مشروط به شرایط ذیل مرحمت و واگذار فرمودیم.

فصل اول: صاحبان امتیاز نامهٔ متعهد می‌شوند که در سال مبلغ پانزده هزار لیره انگلیسی به خزانهٔ دولت علیه بپردازند، اعم از آنکه از امتیازی که با ایشان داده شده است نفعی ببرند یا ضرر، و این مبلغ را کمپانی دخانیات در آخر هر شش ماه مقسطاً خواهد پرداخت.

فصل دوم: صاحبان امتیازنامه، محض تعیین مقدار تنباکو و توتون که در ایران عمل می‌آید حق دارند که از زارعین آنها اطلاعات لازمه بخواهند و دولت اعلیحضرت شاهنشاهی به حکام ولایات امر و مقرر خواهند فرمود که آنها به جهت حصول این اطلاعات از زارعین توتون و تنباکو، اسباب تسهیل فراهم آورند. و به جز صاحبان امتیازنامه، احدی حق نداشته و نخواهد داشت که به جهت خرید و فروش توتون و تنباکو و سیگارت و سیگار و انفیه و مثله، اجازه کتبی به احدی بدهد.

اشخاصی که الحال توتون و تنباکو را خرده فروشی می‌کنند می‌توانند به این

تجارت مداومت نمایند، ولی شرایط بر این است که از کمپانی دخانیات در این باب اجازه حاصل نمایند.

فصل سوم: از آنچه عاید کمپانی می‌شود مخارجی که به توسط کمپانی شده به علاوه پنج در صد کسر می‌شود و پس از وضع مخارج و پنج درصد هر چه باقی ماند و عاید خالص می‌شود سه ربع آن هم راجع به کمپانی خواهد بود، و یک ربعش باید به خزانه دولت پرداخته شود و محض این فقره دولت علیه ایران حق دارد که رسیدگی به امور حسابیه کمپانی نموده، تدقیقات لازمه را به عمل بیاورد.

فصل چهارم: جمیع اسباب و آلات لازمه به دخانیات که صاحبان امتیازنامه به ایران می‌آورند از جمیع رسوم گمرکی و هر گونه مالیات معاف خواهند بود.

فصل پنجم: حمل و نقل توتون و تنباکو به ایران ممنوع است، مگر در صورتی که صاحبان این امتیازنامه اجازه بدهند. ولی مسافرین می‌توانند مقداری از توتون و تنباکو به جهت استهلاک لازمه شخصی خودشان همراه داشته باشند.

فصل ششم: صاحبان امتیاز متعهد می‌شوند که تمامی مقدار توتون و تنباکو که در ایران حاصل می‌شود و قابل استهلاک باشد نقداً ابتیاع نمایند، اما در باب قیمت آنها باید مابین صاحبان امتیازنامه و زارع موافقت و رضای طرفین ملحوظ شود و در ظهور اختلاف در قیمت از طرفین یک نفر حکم انتخاب گردیده هر قیمتی که آن حکم معین نماید باید طرفین آن قیمت را قبول کنند.

فصل هفتم: دولت علیه ایران تعهد می‌فرمایند که بر رسوم گمرک و سایر عوارضی که تاکنون از توتون و تنباکو و سیگار و سیگارت و انفیه گرفته می‌شد از روز امضای این امتیازنامه تا پنجاه سال به هیچ وجه نیفزایند و صاحبان امتیاز نامه هم متقبلند که آنچه را که دولت علیه ایران تا به حال از دخانیات مالیات و رسومات می‌گرفت به دولت علیه ایران بپردازد.

فصل هشتم: کسانی که از شرایط حالیه تخطی نمایند گرفتار کیفر سخت خواهند شد و هر کس که معلوم شد بدون اجازهٔ کمپانی توتون و تنباکو و سایر دخانیات

فروخته است مورد تنبیه سخت خواهد گردید و جریمه خواهد شد. دولت علیه ایران وعده می‌دهند که به صاحبان امتیازنامه در جمیع کارهای متعلقه به دخانیات کمک و تقویت فرمایند و کمپانی نیز از طرف خود وعده می‌دهد که از شرایط این امتیاز نامه به هیچ وجه تخطی و تجاوز ننمایند.

فصل نهم: صاحبان امتیاز نامه مختار خواهند بود که تمام حقوق و امتیازی را که به ایشان مرحمت شده است با تعهدات و غیره خود به هر کس که بخواهند واگذار نمایند، مشروط بر این که قبل از وقت در این باب به دولت علیه اطلاع بدهند.

فصل دهم: زراع توتون و تنباکو که متعهد می‌شوند که بـه نـزدیک‌ترین گـماشتهٔ کمپانی از مقدار توتون و تنباکوی محصول خودشان بلا درنگ اطلاع بدهند تا این که به این واسطه صاحبان امتیاز نامه بتوانند تعهد خود را که در فصل ششم مسطور است به انجام رسانده به مهلت جزیی ابتیاع نمایند.

فصل یازدهم: صاحبان امتیازنامه حق ندارند که در ایران زمینی تحصیل نمایند، مگر آنچه را که به جهت انبار و ملزومات کار لازم است.

فصل دوازدهم: زراع دخانیات ذی حق خواهند بود که از توتون و تنباکویی که به کمپانی می‌فروشند تنخواهی به رسم مساعده و بیعانه دریافت نمایند و این فقره موافق قراری خواهد بود که با دولت علیه ایران به اتفاق خواهند داد.

فصل سیزدهم: هرگاه از روزی که این امتیازنامه امضا شده است تا مدت یک سال، کمپانی دخانیات تشکیل نیافته باشد یا آنکه به کارهای راجعهٔ خود شروع نکند، حکم این امتیاز نامه از درجهٔ اعتبار ساقط و باطل خواهد بود، مگر در صورتی که عوایقی برای اقدام در کار روی دهد به واسطهٔ جنگ یا چیز دیگر از این قبیل.

فصل چهاردهم: در صورتی که فیمابین دولت علیه ایـران و صـاحبان امـتیازنامه اختلافی ظاهر شود فصل و ختم آن اختلاف به رأی یک نفر حکم که از سوی طرفین معین می‌شود رسانیده و او حکم خواهد نمود. ولی هرگاه در انتخاب حکم طرفین هم عقیده نبوده و در این باب اختلاف رأی واقع شود باید یک نفر از سفرای دول

اتازونی و آلمان و اتریش که در تهران اقامت دارند قطع گفتگو را بنمایند و هر چه او حکم کند طرفین باید قبول نمایند.

فصل پانزدهم: این امتیازنامه که نسختین است بـه امـضای اعـلیحضرت اقـدس شاهنشاهی موشح گردید و وزارت امور خارجه دولت عـلیه ایـران آن را تـصدیق نموده و مابین دولت علیه ایران و ماژور تالبوت مبادله شده است و مضمون فارسی آن محل اعتنا خواهد بود.

مورخه پنجشنبه بیست و هشتم رجب ۱۳۰۷، مطابق بیستم مارس ۱۸۹۰ محل مهر و امضای سرهانری ولف سفیر انگلیس[۱].

این سند ذلت بار به امضای شاه رسید و فرمان اجرای آن صادر شد. سندی که استقلال کشور را به سخره گرفته بود.

قراردادی که از عنوانش «مینوپل» تا فصولش بذر فتنه، فساد، مزدوری اجنبی، نفوذ بیگانه، جاسوسی، ایجاد پایگاه فساد و سلاح در این کشور را به همراه داشت.

---

۱. تاریخ بیداری ایرانیان، ناظم الاسلام کرمانی، مـقدمه، صـص ۵۳ – ۵۱؛ تـحریم تـنباکـو، ابـراهـیم تـیموری، صص۳۲ – ۲۹ ؛ تحریم تنباکو، حاج شیخ رضا زنجانی، صص ۴۸ – ۴۵ با کمی اختلاف در متن فصلها.

آغاز مخالفت‌ها

وقتی که از طرف شاه مجلسی منعقد گردید تا اولیای ملت و دولت در آن حاضر شده و پیرامون موضوع بحث کنند، مجلس در سرای نایب السلطنه منعقد گردید. بزرگ علمای اعلام دارالخلافه، جناب آقای آشتیانی، با جناب آقای سید علی اکبر تفرشی و جناب آقای شیخ فضل الله نوری و جناب آقای امام جمعه ، و جناب آقا سید محمد رضا و جناب آخوند ملا محمد تقی کاشانی در آن مجلس حاضر شدند و از سوی دولت نیز نایب السلطنه و وزیر اعظم آقای امین السلطان، و امین السلطنه، و امین الدوله و مشیر الدوله و قوام الدوله و فخر الدوله، حاضر گردیدند و از جانب ناصرالدین شاه صورت فرمان امتیاز نامه را به میان گذارده که بر حسب امر شاه شما که علمای شریعت و اولیای ملتید صورت امتیازنامه را ملاحظه بفرمایید. در خصوص قرارداد، هر گونه تعهد و شرطی که دولت به موجب مواد این قرارداد بر خلاف مقاصد شریعت ملتزم گردیده تغییر بدهید. آنگاه شروع به خواندن امتیازنامه کردند. کلمهٔ آغازین که عنوان فرمان امتیازنامه بود کلمهٔ «مینوپل» بود.

علما از معنی این کلمه پرسش نمودند. پاسخ دادند این کلمه لفظی است خارجی که به معنای انحصار است. مینوپل یعنی انحصار معامله تنباکو و توتون برای صاحب این امتیاز، آن‌گونه که معامله این اجناس حق مخصوص اوست و هیچ کس بدون اذن و اجازهٔ صاحب امتیاز حق معامله ندارد. صاحبان این اجناس جبراً باید جنس خود را به او بفروشند و به دیگری نمی‌توانند بفروشند.

علما گفتند: «این التزام و جبر و انحصار خلاف احکام شریعت، و اصول مسلمهٔ و حقوق حقّه ملت است **«الناس مسلطون علی اموالهم»** اگر بنا بر اصلاح دارید، ابتدا این عنوان را تغییر دهید». دولتیان به کوشش افتادند تا بتوانند با چرب زبانی و صورت سازی یک نحو کلاه شرعی بر سر این امتیاز بگذارند، ولی علما سخت ایستاده و گفتند: ما پیغمبران شرع و شریعت آور نیستیم تا بتوانیم حرامی را حلال کنیم و بر عکس بلکه وظیفهٔ ما علمای اسلام بیان حلال و حرام است. حکمی که در این خصوص مقرر گشته همان بود که بیان شد و سرانجام پایداری علما درهای هر گونه خوش رقصی را بر اولیای دولت بست[1].

به هر روی این «قرارداد» از آغاز تا پایانش، توتون و تنباکو فروشی نبود، بلکه در اصل فروش کشور بود.

فصل دوم قرارداد رعیت ایران را در اختیار کمپانی قرار می‌داد.

فصل چهارم آن به کمپانی اجازه می‌داد که اجناس خود را بدون گمرک و بازرسی وارد کند هر چه می‌خواهد باشد و این دالانی برای واردکردن اسلحه به ایران شد..

از این رو چون قرارداد رژی لغو شد و بطلان آن رسماً اعلام گردید، چند صندوق که دارای علامت «کمپانی رژی» و به نام صاحب امتیاز بود به یکی ازگمرکخانه‌های جنوبی ایران رسید.

نمایندهٔ صاحب امتیاز می‌خواست صندوقها را مثل گذشته بدون بازرسی از گمرک خارج کرده و به تهران حمل کند، ولی مأمورین گمرک به بهانهٔ این که امتیازنامه لغو شده و دیگر حق ندارید چیزی را بدون بازرسی ازگمرک خارج نمایید، صندوقها را مصادره کرده و هر قدر نماینده انگلیس بیشتر اصرار ورزید مأمورین جدی‌تر شدند. حتی نمایندهٔ انگلیس می‌خواست رشوهٔ کلانی بدهد، ولی مأمورین گمرک نپذیرفتند.

سرانجام قرار شد مراتب را به تهران گزارش کرده و منتظر پاسخ باشند. از تهران

---

۱. تاریخ بیداری ایرانیان، ناظم الاسلام کرمانی، مقدمه، صص ۵۰ - ۴۹.

جواب آمد صندوقها را باز کنند و پس از رسیدگی و آگاهی ازمحتویات آن اجازهٔ ترخیص بدهند.

هنگامی که جعبه‌ها گشوده شد معلوم گشت که اصرار انگلیسها بی مورد نبوده است؛ زیرا جعبه‌ها پر بود از تفنگ و فشنگ و نارنجک و باروت بی دود و غیره.

وقتی این خبر به تهران رسید از طرف دولت دستور ضبط آنها صادر شد و به سفیر انگلیس اعتراض شد. کشف این سلاحها عکس العمل بدی داشت و چنانچه گمان می‌رفت در همه جا شایع شد که انگلیسها برای تسخیر شهرهای ایران سلاح وارد می‌کردند»[1].

گذشته از سیل اسلحه که پنهانی وارد کشور می‌شد، در این زمان از طرف فرنگیان عدهٔ زیادی مبلغ که در حدود صد هزار زن و مرد بوده‌اند به ایران آمده و مرکز تبلیغ خود را تهران قرار دادند. و سپس به نقاط دیگر کشور کوچ کرده و در هر نقطه از ایران به تبلیغ دین مسیح پرداختند. کلیساها ساخته شدو برای پیشرفت خود بیمارستانها ساخته و دختران مسلمان را که تا آن روز زیر پردهٔ عصمت بودند برای پرستاری استخدام کرده و آنان را بی حجاب به امور پرستاری وا می‌داشتند.

در همین زمان عده‌ای نیز از کشاورزان انگلیس به عنوان کارکنان کمپانی به ایران آمدند و به قول دکتر فوریه «لقمه چرب و نرمی پیدا شده بود و رسیدن به آن رنج و خرج سفر می‌ارزید» این عده از طرف کمپانی به شهرها و نقاط مختلف کشور فرستاده شدند»[2].

آری قراردادی ذلت بار با لوازم خائنانه‌اش به امضای شاه رسید و این کشور را به ثمن بخس در اختیار کمپانی رژی قرار داد. قراردادی ننگین بار که طوق بردگی و اسارت را بر گردن این ملت نهاد.

از طرف کمپانی مأمورینی گماشتند تا مفاد قرارداد اجرا گردد. اعلام کردند که هیچ کس حق ندارد بیش از اندازهٔ مصرف شخصی خود آن هم حداکثر بیست سیر

---

۱. تحریم تنباکو، تیموری، ص ۲۲۰.
۲. همان، ص ۴۲.

توتون و تنباکو خریداری کند. برای متخلفین نیز مجازاتهای سختی مقرر گردید. چون هنوز آغاز کار بود و عده‌ای از مردم از این دستورها و مقررات آگاهی نداشتند و بعضی نیز به این مقررات توجهی نمی‌کردند. مأمورین کمپانی که عدهٔ زیادی ایرانی را هم به مزدوری استخدام کرده بودند به مجازات متخلفین پرداختند و به مردم آسیب مالی و جانی فراوانی وارد کردند»[1].

این امتیازنامه با فصل‌های ذلت بارش داغ ننگی بر سیمای ناصرالدین شاه گشت.

خدا می‌داند که اگر قیام مرجعیت شیعه و فتوای تحریم از سوی حضرت آیة‌الله حاج میرزا محمد حسن شیرازی ﷺ نبود بر سر این کشور و مردمش چه می‌آمد.

آیا امروزه نامی از این کشور بزرگ بر روی اطلس جهان باقی مانده بود؟

البته علما به پا خواستند. چون این پیشوایان آئین محمدی صلی الله علیه و آله و سلم همیشه در دفاع از کیان ایران بزرگ پیشقدم بوده‌اند.

در تهران علما به رهبری آیة الله میرزا حسن آشتیانی به پا خاستند و در سایر شهرها نیز مردم با رهبری روحانیت قیام کردند.

---

۱. همان، ص ۴۳.

اوج مخالفت‌ها در شهرهای ایران

۱. فارس و نهضت تنباکو

فارس در این زمینه پیشتاز بود. چون بیش از سایر بلاد مورد توجه صاحبان امتیاز بود.

در ماه رمضان سال ۱۳۰۸ قمری وقتی مأمورین انگلیسی کمپانی رژی به نزدیکی شهر شیراز می‌رسند، جمع زیادی از مردم شهر به رهبری و هدایت حاج سید علی اکبر فال اسیری شیرازی که به واسطهٔ شجاعت و قوّه بیانش در میان علمای شیراز موقعیتی ویژه داشت در مسجد وکیل شیراز جمع شدند و بنای داد و فریاد را گذاردند. حاج سید علی اکبر هم به منبر رفته بیاناتی را علیه دولت و صاحب امتیاز ایراد کرد و در پایان شمشیری از زیر عبا در آورده و اظهار داشت: «موقع جهاد عمومی است. ای مردم بکوشید تا جامهٔ زنان نپوشید. من یک شمشیر و دو قطره خون دارم. هر بیگانه‌ای که برای انحصار دخانیات به شیراز بیاید شکمش را با این شمشیر پاره خواهم کرد و گریه کنان از منبر پایین آمد».

وقتی خبر به نمایندگان کمپانی رسید، در بیرون شهر توقف کرده و جرأت نکردند وارد شهر شوند. این خبر به سفارت انگلیس در تهران تلگراف شد. سفیر به دامان امین السلطان متوسل شده و او میرزا رضا خان قوام الملک را که بزرگ ایلات خمسه فارس بود مأمور نظم و امنیت شیراز کرد.

قوام الملک هم به پاس عداوت و خصومتی که با سید علی اکبر داشت بلا درنگ عده‌ای از مأمورین خود را به طرف مسجد وکیل اعزام کرد و شورش مردم را فرو نشاند.

قوام الملک پس از قلع و قمع مردم بـه امـین السـلطان تـلگراف کـرد و اجـازه خواست تا آن سید مجاهد را تبعید کند.

امین السلطان موافقت کرد، ولی قوام الملک از ترس مردم و یاران سید جرأت نداشت که سید را دستگیر نماید و مترصد فرصت مناسب بود. از قضا سید علی اکبر در آن هنگام هر روز صبح برای تقویت مزاج، شیر بز می‌نوشید و به بیرون شهر می‌رفت و مدتی پیاده روی می‌کرد. در یکی از روزها هنگامی که همراه یکی از یاران خود در خارج شهر به سیاحت مشغول بود، عده‌ای از سواران قوام المـلک او را دستگیر کرده، عبا و عمامه‌اش را از سرش برداشته یک کلاه نمدی بر سر او گذاردند و با سرعت تمام او را به طرف بوشهر بردند. بعد از چند روز توقف در بوشهر او را سوار کشتی کرده و به بصره فرستادند[1].

۲. آذربایجان و نهضت تنباکو

بر خلاف فارس که از توتون و تنباکوی خوبی برخوردار بود، آذربایجان از تولید کنندگان عمدهٔ محصول دخانیات نبود. مقدار بسیار کمی توتون آن هم در حوالی کردستان به دست می‌آمد که چندان قابل توجه نبود.

ولی صدور توتون و تنباکوی شیراز و کاشان و اصفهان و سایر بلاد ایران به خارج از کشور وسیلهٔ تجار آذربایجان صورت می‌گرفت. از این رو، از همان آغاز نهضت، جزء طلایه داران انقلاب بودند و چون منتشر گردید که مرحوم میرزا حسن شیرازی ـ که اعظم علمای زمان بود ـ بـا امـتیازنامه بـه مـخالفت بـرخـاسته، و نـامه‌ای بـه ناصرالدین شاه ارسال کرده و دادن انحصار توتون و تنباکو به خارجیها را بر خلاف مذهب دانسته مردم آذربایجان که از احساسات مذهبی بالایی برخوردار بـودند، یک باره دست به شورش زدند.

لذا وقتی خبر حرکت نمایندگان «رژی» به تبریز رسید، مردم دکانها را بسته و در

---

۱. همان، صص ۷۲ - ۷۱.

اطراف حاج میرزا جواد آقا تبریزی جمع شدند و حدود بیست هزار نیروی مسلح برای مقابله با هر پیش آمدی آماده کردند. آگهی‌های کمپانی را که بـه در و دیـوار چسبانده شده بود پاره کرده و اعلامیه هایی بر علیه کمپانی به در و دیـوار تـبریز چسباندند. و طرفداران کمپانی را تهدید به قتل کردند.

امیر نظام گروسی، والی آذربایجان سخت به وحشت افتاد. خانوادهٔ خود را به «باسمنج» دو فرسنگی تبریز نزد قشون روس فرستاد و خود مشغول فرو نشـاندن انقلاب تبریز گشت. نمایندگان و بزرگان تبریز تـلگرافـهایی را بـه تـهران مـخابره و انحصار توتون و تنباکو را مخالف با قرآن و دستورهای اسلام دانسته و از ناصرالدین شاه لغو آن را خواستند. ضمناً تهدید کردند که اگر تقاضای آنان مورد قبول واقـع نگردد، با سلاح از حقوق خویش دفاع خواهند کرد.

ناصرالدین شاه که از واقعه تبریز آشفته بود با نزدیکان خود برای جلوگیری از آشوب به مذاکره پرداخته و چاره‌جویی کرد.

بعضی پیشنهاد کردند که با قشون نظامی مخالفین را سرکوب کند؛ ولی شاه با این پیشنهاد موافقت نکرد و آخر الامر قرار شد یکی از رجال بزرگ دولت به تبریز رفته و منافع و محاسن امتیازنامه را برای مردم شرح دهد و مـوافـقت مـردم و عـلما بـه خصوص حاج میرزا جواد آقا مجتهد را جلب نماید. و اگر موفق به جلب موافقت آنان نشد در صورت امکان میان آنان بذر نفاق بیفشاند، تا آب گل آلود گشته و صید ماهی برای صیادان شیاد امکان‌پذیر باشد.

ناصرالدین شاه برای انجام این مأموریت اعتمادالسلطنه را پـیشنهاد کـرد، ولی امین السلطان گفت: اعتماد السلطنه از طرفداران دولت روسیه، و غوغای تبریز نیز به دستیاری مأمورین این دولت است[1].

از این رو شاه را منصرف کرد و امین خلوت را پیشنهاد نمود. ناصرالدین شاه اورا شایسته ندانسته و آقا علی آشتیانی ملقب به امین حضور به خاطرش رسید، فوراً

---

۱. همان، ص ۷۶.

قرآنی از بغل بیرون آورده به امین السلطان داد تا استخاره کند، استخاره خوب آمد.

دستور احضار امین حضور و صدور فرمان مأموریت صادر شد و امین حضور با گرفتن چهار پنج هزار تومان خرج سفر و دستورهای لازم عازم تبریز گردید.

وقتی خبر عزیمت امین حضور به تبریز رسید، مردم به تظاهرات و اعلام تنفر خود از او و مأموریتش پرداختند. کاغذ بزرگی را به نشان فرمان شاه به گردن سگی بسته و او را در میان شور و غوغای عمومی در شهر گرداندند.

امین حضور هم تا دو فرسنگی تبریز آمد، ولی جرأت نکرد وارد شهر شود. تا آنکه مظفرالدین میرزا «ولیعهد» با خبر گردید. با کالسکهٔ خود نزد امین حضور رفت و او را سوار کالسکهٔ خود کرده پهلوی خود نشاند و وارد تبریز نمود.

امین حضور پس از دو روز توقف در تبریز اجازهٔ ملاقات با میرزا جواد آقا تبریزی را کسب کرد.

امین حضور خودش این دیدار را چنین توصیف می‌کند: «بعد از حصول اطمینان از جان، به خانهٔ مجتهد رفتم. تمام کوچه‌ها و بامها و خانهٔ مجتهد مملو از مردم مسلح بود. تمام، تفنگ مارتین در دست و طپانچه در کمر و قطار فشنگ بسته بودند. به خدمت مجتهد رسیده با این حال اظهار هیچ مطلبی را جایز ندیدم، هدایا را رسانیده دست مجتهد را بوسیده بیرون آمدم»[1].

وقتی ناصرالدین شاه از طرز رفتار مردم تبریز با امین حضور با خبر گردید، به مظفرالدین میرزا «ولیعهد» و امیر نظام گروسی والی آذربایجان تلگراف کرد: چرا با داشتن سرباز و اسلحه کافی، شورشیان را سرکوب نمی‌کنید و آنان را به رگبار نمی‌بندید.

امیرنظام که مردی دانشمند و فهیم بود و از امتیازنامه هم راضی نبود، در اجرای فرمان شاه با ولیعهد به مخالفت برخاست و به بهانه این که، عده‌ای از سربازان با شورشیان همراهند و از سوی دیگر تمام مردم مسلح هستند از انجام فرمان شاه

---

۱. همان، صص ۷۷ - ۷۶.

امتناع ورزید و حتی حاضر به استعفا شد.

امین السلطان نیز که با او سابقهٔ خوبی نداشت از فرصت پیش آمده سوء استفاده کرد و او را متهم به همراهی با شورشیان نموده و به تهران احضار نمود و شاه او را عزل کرد.

صاحب امتیاز که از این جریان آگاه شد پیشنهاد کرد که حاضر است مأمورین ادارهٔ «رژی» را از خود مردم آذربایجان انتخاب کند، و نیز امتیازاتی برای آنان در نظر گرفت و از بعضی از حقوق خود صرفنظر کرد، ولی مردم تبریز زیر بار این حرفها نرفته و جواب رد دادند.

سرانجام ناصرالدین شاه که این وضع را این گونه دید دستور داد موقتاً کمپانی از آذربایجان صرفنظر کند و ادارات خود را در نقاط دیگر ایران تشکیل دهد تا پس از تجهیز نیرو، مردم آن سامان را به اطاعت وا دارد.

گرچه به ظاهر آذربایجان آرام شد، ولی هنوز خطر، فراروی دولت بود و چون آتشِ زیر خاکستر، ممکن بود هر لحظه شعله ورگردد. از این رو شاه بسیار ناراحت و پریشان بود.

دکتر فوریه در یادداشتهای خود چنین می‌نگارد: «نگرانیهایی که شاه از جانب تبریز دارد حالی برای او جهت رفتن به شکار نگذاشته است. به همین علت بدون این که احساس خستگی کند تمام اوقات خود را تا امروز به قدم زدن در باغ گذرانده است... شاه که مثل روزهای گذشته غمگین است در باغ به قدم زدن مشغول است و حال روحی را دارد که به عذابی گرفتار آمده باشد. وقتی که از «سلطنت آباد» کسل می‌شود به «صاحبقرانیه» که در این ایام بی سکنه و غم‌انگیز است می‌رود. این پانزده روز اخیر کار دائمی شاه همین بوده است»[1].

---

۱. تحریم تنباکو، ص ۷۸، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، مهدی ملکزاده، ج ۱، ص ۹۶ - ۹۵ ؛ تایخ مشروطهٔ ایران، احمد کسروی، بخش یکم، صص ۱۶ - ۱۵.

۳. طلفهان و نهضت تنباکو

پس از تبریز، اصفهان (اسپهان) به تکان آمد[۱]. علمای اصفهان از طلایه داران این حرکت بودند. اولین کسانی هستند که خرید و فروش دخانیات را ممنوع اعلام کردند و به مقاومت منفی پرداختند. علمای روحانی اصفهان در میان مردم آن سرزمین نفوذشان بسیار بود. مرحوم آیة الله حاج شیخ محمد تقی، معروف به «آقا نجفی» در این جمع می‌درخشید و ریاست علما را بر عهده داشت.

پس از آنکه نمایندگان کمپانی «رژی» در اصفهان مستقر شدند تجار و تنباکو فروشان به ظل السلطان حاکم اصفهان (فرزند شاه) شکایت کردند و چون نتیجه‌ای نگرفتند به علما متوسل شده و چاره کار را از آنان خواستند. علمای اصفهان خرید و فروش و استعمال دخانیات را ممنوع اعلام کردند و از مرحوم میرزای شیرازی ﷺ نیز تقاضای تأیید این حکم را کردند.

هر چند که در خارج از اصفهان کسی از آنان اطاعت نکرد، ولی اکثر مردم اصفهان از آنان پیروی کرده و از استعمال توتون و تنباکو خودداری کردند.

از این موضوع مأمورین کمپانی به وحشت افتادند. به تهران تلگراف کردند و از اولیای دولت خواستند به حکومت اصفهان دستور دهند که آنان را یاری نماید.

از سوی دولت به مرحوم آقا نجفی تلگراف تهدیدآمیزی مخابره شد و به حکومت دستور دادند به هر وسیله مردم را ساکت کرده و علما را وادار کنند حکم اباحه استعمال دخانیات را صادر نمایند و در صورت سرپیچی آنان را از اصفهان تبعید نمایند؛ و اگر مردم به پا خاستند و قیام کردند آنان را با قدرت سرکوب نمایند.

ظل السلطان با علمای اصفهان مذاکره کرد و از آنان خواست که حکم به اباحه کنند، ولی علما مقاومت کرده، زیر بار نرفتند. ظل السلطان چون دید که مذاکره به جایی نمی‌رسد شروع به تهدید کرد. لیکن هر چه فشار ظل السلطان بیشتر می‌شد علما در تقاضای خود مبنی بر لغو امتیاز پا فشاری بیشتر می‌کردند. از جانب دولت

---

۱. تاریخ مشروطهٔ ایران، احمد کسروی، بخش یکم، ص ۱۶.

فشار بر علما شدّت گرفت به گونه‌ای که عده‌ای از آنها از روی ناچاری از اصفهان هجرت کردند.

مرحوم آقا منیر الدین که از علمای مبرز اصفهان بود شبانه به قصد زیارت عتبات عالیات از اصفهان خارج شد و یکسره به سامرا رفت. او به حضور مرحوم آیة الله میرزا محمد حسن شیرازی شرفیاب شد و جریان را برای او شرح داد. ظل السلطان برای همکاری مردم و تجار با کمپانی «رژی» از هیچ اقدامی فروگذار نکرد، ولی اقدامات او هیچ اثری نبخشید.

برخی از تجار تنباکوهای خود را میان فقرا تقسیم کردند و به «رژی» نفروختند. یکی از تجار معتبر اصفهان که حاضر نبود تنباکوهای خود را به شرکت بفروشد از سوی مأمورین «رژی» مورد تهدید واقع شد و تصمیم گرفتند که تنباکوهای او را توقیف کنند. او یک روز مهلت خواست و شبانگاه ۱۲ هزار کیسهٔ تنباکوی خود را به میدان برده و نفت روی آن ریخت و آنها را آتش زد. صبح که انگلیسی‌ها آمدند جز مشتی خاکستر ندیدند. اقدام این تاجر مسلمان بر کمپانی رژی اثر عجیبی بخشید.

پرفسور ادوارد برون می‌نویسد: «علو طبع و دانش این تاجر میهن دوست را وصف کردن آسان نیست که چگونه با کمال متانت و آرامش بدون هیچ تظاهری برای مخالفت با انحصار «رژی» سرمایهٔ مهمی را آتش زد و عملاً نشان داد که این شرکت بر خلاف میل و مصلحت ایرانیان است و حکم پیشوایان مذهب برای عموم مسلمین حتمی الاجراست»[1].

شور در بعضی از شهرها

در شهرهایی چون قزوین، کاشان، یزد، مشهد، کم و بیش شورش و تظاهرات بر پا شد.

در مشهد مردم به رهبری روحانیت چون: مرحوم حاج شیخ محمد تقی

---

۱. تحریم تنباکو، تیموری، ص ۸۰.

بجنوردی و حاج میرزا حبیب مجتهد شهیدی و دیگران به پا خاستند و به بهانهٔ ورود مأمورین رژی دکانها را بسته و بازار را تعطیل کردند.

۴. تهران و نهضت تنباکو

مردم ایران چشم به تهران دوخته بودند. کسروی می‌نگارد: «و پس از آن «اصفهان» در تهران شور و جنبش پیدا گردید... و در تهران میرزا محمد حسن آشتیانی و دیگران پا در میان داشتند»[۱].

علمای تهران از همان ابتدا واگذار کردن انحصار توتون و تنباکو به خارجیان را مخالف مذهب و استقلال مملکت دانسته و مخالفت خویش را اعلام کردند. به خصوص آیة الله حاج میرزا حسن آشتیانی* رئیس علمای ایران چند نوبت با امین السلطان و ناصرالدین شاه ملاقات نمود. معایب و مضار این قرارداد راگوشزد آنان کرد؛ ولی امین السلطان و ناصرالدین شاه به بهانه آنکه امضای شاه معتبر و طرف آن دولت انگلیس است به گفته و تقاضای او گوش نکردند.

مردم تهران در جوش و خروش بودند. تجاری چون حاج محمد کاظم ملک التجار و حاج محمد حسن امین الضرب هماهنگ کنندهٔ مخالفت‌های مردمی بودند. هر چه مهلت و وعده امتیازنامه نزدیکتر می‌شد جوش و خروش مردم بیشتر می‌شد.

شبها در مساجد و خانهٔ تجار و علما جلساتی تشکیل می‌شد. نطقها و خطابه هایی علیه دربار ایراد می‌گردید. وقتی خبر نارضایی و اعتراضات مردم از سایر

---

۱. تاریخ مشروطهٔ ایران، احمد کسروی، بخش یکم، ص ۱۶.

*. حاج میرزا حسن آشتیانی ساکن تهران از اعاظم علما و مجتهدین و اصولین این قرن بود که بعد از استادش شیخ اعظم حاج شیخ مرتضی انصاری (اعلی الله مقامه) تاکنون ما بین علمای شیعه هیچ کس به تبحر و احاطهٔ او در علم اصول و فقه و سعهٔ اطلاع او از جمیع جزئیات و شقوق مسائل آن فن نیامده است. حاشیهٔ بسیار عالمانهٔ او بر فرائد الاصول «رسائل» شیخ انصاری در سال ۱۳۱۵ قمری در تهران به چاپ رسید. وفات او روز بیست و هشتم جمادی الاولی سنه ۱۳۱۹ در تهران روی داد و تمام اهالی تهران در تشییع جنازهٔ او شرکت کرده و شهر یک پارچه تعطیل شد و مردم در کوچه‌ها و خیابانها زار زار می‌گریستند.

شهرها به تهران رسید، مردم در عزم خود راسختر شدند. اغلب امین السلطان را دلال و مجرم درجه اول این پرونده شناخته و آشکارا و نهان به او ناسزا می‌گفتند.

ناصرالدین شاه به نایب السلطنه «کامران میرزا» که حکومت تهران با او بود دستور داد رهبران نهضت را توقیف کند.

دکتر فوریه اوضاع تهران را چنین یادداشت می‌کند: «در همین تهران هم نارضامندی علنی است و هر روز کاغذهای تهدیدآمیز حتی به اندرون نیز می‌رسد و گفتگوهایی از توطئه بر ضد جان شاه در میان هست....

احوال بر این منوال است و هیچ کس نمی‌داند که چه خواهد شد. همین قدر مسلم است که صورت خوشی نخواهد داشت. شاه نگران و امین السلطان مضطرب است و اشخاصی را که من معمولاً ملاقات می‌کنم به آینده امیدی ندارند. وزیر جنگ نایب السلطنه مأمور شده است که تمام درهایی را که به قصر سلطنتی راه دارد جز چهار در که حفظ آنها آسان است، بگیرد. حتی از توقیف بعضی اشخاصی که بالاخره شاه به آن رضا داده صحبت در میان است»[1].

---

۱. تحریم تنباکو، تیموری، ص ۸۵.

چشم‌ها به سوی سامرا

در ایـن روزگـار سـامرا مـرکز زعـامت و مـرجـعیت جـهان تشـیع است و امـام المجتهدین حضرت آیة الله حاج میرزا محمد حسن شـیرازی* «قـدس سـره» بـر

*. مرحوم میرزای شیرازی از علمای معروف امامیه است که در قرن سیزدهم و آغاز قـرن چـهاردهم هـجری می‌زیسته است.

نام او محمد حسن و پدرش میرزا محمود بود. در تاریخ ۱۲۳۰ قمری در شیراز به دنیا آمد و در تاریخ دوشنبه هشتم شعبان ۱۳۱۲ در سامره وفات کرد. مردم جنازهٔ او را به دوش گرفته و تا نجف اشرف تشییع نمودند و در آن مکان مقدس دفنش نمودند.

میرزا محمد حسن شیرازی «قدس سره» در شش سالگی به فراگیری علوم پرداخت و از همان کودکی آثار نبوغ در سیمای او آشکار بود. به سرعت مراحل و مراتب مختلف تحصیل خود را سپری کرد؛ به طوری که در هفده سالگی چون دیگر، در شیراز استادی پیدا نمی‌شد که از وجودش استفاده کند ناچار به اصـفهان کـه در آن روز «دارالعلوم» دینی بود هجرت کرد و نزد علمای بزرگی مانند: شیخ محمد تـقی اصـفهانی «صـاحب حـاشیه بـر معالم» و میرزا محمد حسین خاتون آبادی تحصیلات خود را ادامه داد. هنوز به بیست سالگی نرسیده بود کـه مجتهد جامع الشرایط شد و بعد از فوت استاد خود حاج شیخ محمد تقی ریاست حـوزهٔ عـلمیه را در دست گرفت. در سال ۱۲۵۹ هجری قمری به عتبات عالیات رفت و در نجف اشرف اقامت گـزید. چـندی در درس صاحب جواهر حاضر شد و پس از فوت صاحب جواهر در محضر درس شیخ مرتضی انصاری (قدس سره) که یکی از نوادر روزگار است حضور یافت. بعد از فوت حاج شیخ مرتضی انصاری (قدس سره) او به اجماع علمای دینی به ریاست دینی و مرجعیت عامه برگزیده شد و چهره تابناکش بر آسمان مرجعیت در جهان تشیع درخشید و حکم و فتوایش نفوذ عمومی یافت. میرزای شیرازی در سال ۱۲۹۱ به سامرا مهاجرت کرد و حوزه تـدریس خود را آنجا قرار داد. ازاین رو سامرا که قبل از آن، مرکز قتل و آزار شیعیان بود دارالامان جهان تشیع شد. بعد از واقعه «رژی» و صدور حکم تحریم تنباکو و در هم شکسـتن سـیاست اسـتعماری انگـلیس در ایـران، مـیرزای شیرازی شهرت جهانی یافت و آیة الله مجدد نام گرفت. از کارهای بزرگ او این که در سامرا مدرسهٔ بزرگی بنا کرد که به نام آن بزرگوار مشهور است، و نیز دار الایتامی تأسیس نمود که در آن زمان بی سابقه بود. همچنین بر شط سامرا پلی بنا کرد که در آن روزگار هزار لیرهٔ عثمانی هزینه آن شد. می‌توان گفت که حضور آن بزرگوار نقطه عطفی در تاریخ سیاسی، مذهبی اجتماعی سامرا بود.

کرسی رهبری شیعهٔ تکیه زده و همه به او دل بسته‌اند. او اعقل و افقه علمای زمان خود بود و همگان از علما و مردم پیرو اویند.

وقتی علمای ایران که از اقدامات خود نتیجه نگرفتند، به سوی او دست کمک دراز کردند و از محضر مبارکش تقاضای استمداد و یاری نمودند. بزرگان و تجار نیز با تلگراف یاری آن بزرگوار را خواستار شدند.

سید جمال الدین اسدآبادی نیز در بصره توسط حاج سید علی اکبر فال اسیری نامه‌ای مبسوط برای میرزا ارسال و دشمنی‌های انگلیس و نیز جنایت‌های ناصرالدین شاه را در آن یاد آور شد. اینک متن آن:

بسم الله الرحمن الرحیم

حق را بگویم. من دوست داشتم این نامه را «اگر چه به نام شخص خاص ارسال شده» به عموم علما تقدیم کنم. چون علما در هر نقطه‌ای طلوع نموده و هر نحوی که رشد کرده‌اند و هر کجا یافت شوند جانی هستند که در پیکر دین محمد صلی الله علیه و آله دمیده شده است. این نامه درخواست عاجزانهٔ ملت اسلام است که به ساحت زمامدار عظیم الشأن حوزه که زمام ملت را در کف گرفته‌اند تقدیم می‌دارد.

پیشوای دین! پرند درخشان انوار ائمه، پایتخت دیانت، زبان گویای شریعت، جناب حاجی میرزا محمد حسن شیرازی خدا قلمرو اسلام را به او محفوظ دارد و نقشهٔ شوم کفار پست فطرت را به واسطهٔ وجود او به هم زند ـ خدا نیابت امام زمان علیه السلام را به تو اختصاص داده و از میان طایفهٔ شیعه تو را برگزیده و زمام ملت را از طریق ریاست دینی به دستت داده و حفظ حقوق ملت را به تو واگذارده و بر طرف ساخت شک و شبهه را از دلهای مردم جزء وظایف تو قرار داده است. چون تو وارث پیغمبرانی، سر رشته کارهایی را به دستت سپرده که سعادت این جهان و رستگاری آن جهان بدان وابسته است.

خدا کرسی ریاست تو را در دلها و خردهای مردم نصب نموده تا به وسیلهٔ آن ستون عدل محکم شود و راه راست روشن گردد و در مقابل این بزرگی که به تو

ارزانی داشته، حفظ دین و مدافعه از جهان اسلامی را نیز در عهده‌ات نهاده است؛ تا آنجا که به روش پیشینیان به فیض شهادت نائل شوی.

ملت اسلام، پست و بلند، شهری و بیابانی، دارا و نادار، به این عظمت خدایی اقرار نموده و در مقابل این بزرگی زانو به زمین زده سر تعظیم خم می‌کند.

ملت اسلام در هر پیش آمدی به تو متوجه شده و در هر مصیبتی چشمش را به تو دوخته است. سعادت و خوشبختی رستگاری و رهـایی خـود را در دست تـو می‌داند. آرزوهایش به تو بسته است و آرامشش تویی. با این حال اگر برای مدتی که از یک چشم به هم زدن پیشتر نبوده ـ و از گردش یک پهلو تجاوز نکند ـ ملت را به حال خود گذاشته و به آنها توجه داشته باشی اکفارشان پریشان می‌شود دلهاشان از بیم به لرزه در می‌آید و پایهٔ ایمانشان سست می‌گردد.

چرا؟ چون تودهٔ نادان در معتقدات خود جز استقامت و ثبات قدمی که طبقهٔ دانا در عقایدش نشان می‌دهد دلیلی ندارد. هر گاه طبقهٔ علما در انجام وظیفه‌ای که بر عهده دارند سستی کنند یا در نهی از منکر کوتاهی نمایند، تودهٔ مردم دچار تردید و بدگمانی شده و هر کسی از دین بیرون رفته و به عقاید اولیهٔ خود بر می‌گردد و از راه راست منحرف می‌شود.

پس از این مقدمات، یاد آور می‌شوم که ملت ایران، با همهٔ مشکلات سختی که دامن گیرش گشته، مشکلاتی که سبب شده است کفار بر کشور اسلامی دست یافته و بیگانگان به حقوق مسلمانان دست بیندازند، و با این حال تو را ساکت دیده و می‌بینند.

با مسؤولیت بزرگی که بر عهده داری به یاری آنها بر نمی‌خیزی، از خرد بیگانه شده و مشاعرش را از دست داده، و در سر دو راهی شک و یقین، انکار و قبول مانده است. نمی‌داند چه کند، و راهش از کدام سمت است؟ مانند مسافری که در شب تاریک خط سیر خود را گم کرده، گاهی از چپ و گاهی از راست می‌رود، در وادی پهناور خیالات گوناگون متحیّر مانده، چنان دچار یأس و نومیدی شده و چنان راه

چاره به رویش بسته است که نزدیک است گمراهی را به رستگاری ترجیح دهد و از شاهراه سعادت منحرف شده اسیر هوا و هوس گردد!

ایرانیان همگی مات و مبهوت مانده از هم می‌پرسند: چرا حضرت حجة الاسلام در مقابل این حوادث سکوت نموده است؟ کدام پیش آمد ایشان را از یاری دین باز داشته، چرا از انجام وظیفه پهلو تهی می‌کند؟ چه شده که دین و اهل دین را از نظر انداخته و آنها را زیر دست کفار رها نموده تا هر طور که دلخواهشان هست با آنها بازی کنند و به هر چه می‌خواهند فرمان دهند.

برخی مردم سست عقیده دربارهٔ شما نیز بدگمان شده خیال می‌کنند هر چه به آنها گفته‌اند دروغ بوده و دین افسانه‌های به هم آمیخته و دام گسترده‌ای است که مردم دانا به وسیله آن نادانان را صید می‌کنند.

چرا؟ چون آنها می‌بینند ـ و همین است ـ همهٔ مردم در برابر تو تسلیم‌اند. همه فرمانبردارت هستند، امر تو در جامعهٔ مسلمانان نافذ است، هیچ کس در مقابل فرمانت گردن فرازی نمی‌کند، اگر بخواهی می‌توانی با یک کلمه ـ کلمه‌ای که از دل مرد حقیقت بیرون آمده و بر سینه اهل حقیقت می‌نشیند ـ افراد پراکنده را جمع کنی و با متّحد ساختن آنان دشمن خدا و دشمن مسلمانان را بترسانی و شر کفار را از سرشان بر طرف نمایی، این رنج و مشقتی را که دامنگیرشان شده است از آنان دور کنی، از این زندگانی سخت نجاتشان داده به زندگانی گوارا و دل پذیری نائل سازی، تا دین در نظر اهل دین بزرگ و ارجمند جلوه نماید و اسلام با داشتن چنین پیشوایی در نظر ملت محبوب گشته و مقام شامخی داشته باشد.

حق را باید گفت. تو رئیس پیشوای مکتب شیعه هستی. تو همانند جان در تن همهٔ مسلمانان جاری و روانی. هیچ کس جز در پناه تو نمی‌تواند برای نجات ملت برخیزد و آنها نیز به غیر از تو اطمینان ندارند.

اگر برای گرفتن حق قیام کنی، همه به پشتیبانی تو برخاسته؛ آنگاه افتخار و سربلندی نصیبشان خواهد شد؛ ولی اگر به جای خود بنشینی مسلمانان هم متوقف

شده زیر دست می‌شوند؛ ممکن است وقتی کار به این صورت بماند و مسلمانان پیشوای خود را خاموش دیده و ببینند آنها را چون گلهٔ بدون شبان رها کرده، این خاموشی را برای خود عذری پندارند، به خصوص وقتی می‌بینند که رئیس مذهب در یک اقدامی که همهٔ مسلمانان آن را واجب دانسته و خطر حتمی در پرهیزش می‌دانند، سستی می‌نماید. ـ حفظ دین دینی که آوازهٔ آن تا دورترین نقاط جهان رفته و نام نیکش به‌گوش همه رسیده است ـ آیا چه کسی برای این کار سزاوارتر از مردی است که خدا در قرن چهاردهم از میان همه او را انتخاب کرده و برهان دین و حجت بر مردمان قرار داده است؟! پیشوای بزرگ! پادشاه ایران سست عنصر و بد سیرت گشته، مشاعرش ضعیف شده. بد رفتاری را پیش گرفته، خودش از ادارهٔ کشور و حفظ منافع عمومی عاجز است؛ ازاین رو زمام کار را به دست مرد پلید و بدکرداری داده که در محضر عموم به پیغمبران علیهم‌السلام بد می‌گوید، به مردم پرهیزکار تهمت می‌زند، به سادات بزرگوار توهین می‌نماید. با وعاظ مانند مردم پست رفتار می‌کند. از اروپا که برگشته، پرده شرم را پاره کرده و خودسری را پیش گرفته بی پرده باده گساری می‌نماید، با کفار دوستی می‌ورزد با مردم نیکوکار دشمنی می‌کند، این رفتار شخصی و خصوصی اوست. اما آنچه به زیان مسلمانان انجام داده این است که قسمت عمدهٔ کشور و در آمد آن را به دشمنان فروخته که به تفصیل عبارت است از:

۱. معدن‌ها و راههایی که به معدن‌ها منتهی می‌شود و هم چنین خطوطی که از معادن به نقاط مهمهٔ کشور متصل است.

۲. کاروانسراهایی که در اطراف خطوط شوسه بنا می‌شود «در تمام کشور» به انضمام مزارع و باغستانهایی که در اطراف این راهها واقع است.

۳. رود کارون و مسافرخانه هایی که در دو طرف این رود «تا منتهی الیه آن» ساخته می‌شود و همچنین مراتعی که تابع این رودخانه است.

۴. راه از اهواز تا تهران و آنچه از ساختمانها و مسافرخانه‌ها و باغستانها و مزارع که در اطراف آن واقع است.

۵. تنباکو و آنچه لازمهٔ این محصول است ـ از مراکز کشت زارها، خانه‌های نگهبانان و متصدیان حمل و نقل و فروشنده‌ها ـ هر کجا واقع شده و هر جا ساخته شود.

۶. جمع آوری انگور به منظور ساختن شراب و هر چه از دکان و کارخانه لازم دارد (در تمام کشور).

۷. صابون، شمع و شکر و کارخانه هایی که لازمهٔ آنهاست.

۸. بانک ـ چه میدانی بانک چیست؟ ـ بانک عبارت از این است که زمام ملت را یک جا به دست دشمنان اسلام داده و مسلمانان را بندهٔ آنها نموده و سلطنت و آقایی کفار را بر آنها بپذیرند.

آن وقت این خائن احمق برای این که ملت را راضی کند دلیل پوچی برای کردار زشت خود اقامه کرده و می‌گوید این معاهده موقتی است که مدتش از صد سال تجاوز نخواهد کرد.

به راستی چه برهانی برای رسوایی خیانت کاران از این بهتر؟

نصف دیگر مملکت را هم به عنوان حق السکوت به دولت روسیه داده (اگر ساکت شود) آن هم عبارت است از: مرداب رشت و راه انزلی تا خراسان و آنچه از خانه‌ها و مسافرخانه‌ها و باغستانها تابع این راه است.

ولی دولت روسیه به دماغش خورده و این هدیه را نپذیرفته است.

او در صدد است اگر این معاهده‌ای که به تسلیم کشور منتهی می‌شود به هم نخورد خراسان را مستعمرهٔ خود کرده و به آذربایجان و مازندران نیز دست بیندازد، این اولین نتیجهٔ سیاست این مرد احمق است. خلاصه این مرد تبهکار کشور ایران را این طور به مزایده گذاشته و خانه‌های محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و ممالک اسلامی را به بیگانه می‌فروشد، ولی از پست فطرتی و فرومایگی که دارد به قیمتی کم، و وجه اندک حاضر به فروش می‌شود. بله وقتی پست فطرتی و حرص با خست و دیوانگی آمیخته شود چنین خواهد شد.

تو ای پیشوای دین! اگر به کمک ملت بر نخیزی و آنها را جمع نکنی و کشور را با قدرت خود از چنگ این گناه کار بیرون نیاوری، طولی نخواهد کشید که مملکت اسلامی زیر اقتدار بیگانگان در می‌آید. آن وقت است که هر چه می‌خواهند می‌کنند و هر حکمی دلشان خواست می‌دهند. اگر این فرصت از دست برود و این معاهده‌ها در حیات تو صورت گیرد در صفحهٔ روزگار و صفحات تاریخ نام نیکی نخواهی داشت.

تو میدانی علمای ایران هم، سینه‌هایشان تنگ شده و منتظر شنیدن یک کلمه از تو هستند (کلمه‌ای که سعادت و نجات‌شان در آن می‌باشد) چطور جایز است کسی که خدا این قدرت را به او داده کشور و ملت را به این حال بگذارد.

باز به عنوان یک نفر آگاه به حجة الاسلام می‌گویم: «دولت عثمانی هم از قیام شما خوشحال شده و در مبارزه با این تبهکار به تو کمک خواهد کرد. زیرا دولت عثمانی می‌داند مداخلهٔ فرنگیان در نقاط ایران و نفوذشان در این کشور به زیان کشور او نیز خواهد بود. از طرفی وزرا، فرماندهان ایرانی هم با این نهضت موافق و خوشحالند، زیرا آنان نیز از این مقاولاتی که جدیداً بناست صورت بگیرد ناخشنودند. با نهضت تو فرصتی خواهند یافت که این مقاوله‌ها را به هم زنند.

علما اگر چه از فشار این مرد احمق خائن به شدت انتقاد کرده‌اند، ولی آن‌گونه نیست که بتوانند هماهنگ گشته و ریشهٔ فساد را بر کنند، چون این بزرگان از حیث مایهٔ علمی و ریاست و نفوذ در میان مردم در یک رتبه و مقام نیستند و حاضر هم نمی‌شوند بعضی با بعضی دیگر پیوسته و با هم هم آهنگ شوند تا یک اتحاد حقیقی و قدرت اجتماعی که بتواند دفع دشمن نموده و کشور را حفظ نماید ایجاد کنند.

هر کس به محور خودش می‌چرخد و به تنهایی یا با هم، مبارزه می‌کنند.

این تشتّت آرا علت اصلی عدم قدرت بر مقاومت و موجب پیشرفت کارهای نامشروع می‌باشد.

ولی شما «ای پیشوای بزرگ» نظر به توانایی و نفوذ کلمه‌ای که داری در همهٔ آنها مؤثر خواهی بود، دلهای پراکنده آنها را متحد خواهی کرد. این اختلاف کلمه را از میان بر می‌داری و به واسطهٔ تو قدرت‌های اندک بسیار خواهد شد. یک کلمهٔ تو سبب ایجاد وحدتی می‌شود که این بلاهای محیط به کشور را بر طرف سازد و دین اسلام را حفظ نموده و جامعه دینی را نگاه دارد. پس همه با تواند و تو نزد خداوند و مردم مسؤولی.

باز می‌گویم علما و پرهیزکاران در نتیجهٔ دفاع فردی که از دین نمودند؛ از این مرد سرکش رنج فراوان بردند که در تاریخ بی نظیر است.

چون می‌خواستند بلاد مسلمین را از شر اجانب حفظ کنند، هر گونه تحقیر و رسوایی را تحمل کردند.

مسلماً پیشوای مذهب از رفتار زشتی که جاسوسان کفر و یاوران شرک با دانشمند پرهیزکار واعظ توانا حاج ملا فیض الله دربندی نمودند، آگاهند و نیز از بدرفتاری که به محضر دانشمند مجتهد و نیکوکار حاجی سید علی اکبر شیرازی نمودند مطلعند، و نیز از کتک و حبس و کشتار پیشوایان ملت که از آن جمله: جوان پاکدامن میرزا محمد رضای کرمانی است و این مرد بی دین او را در زندان تا پای مرگ برد، و نیز فاضل ارجمند حاجی سیاح و میرزا فروغی و میرزا محمد علیخان و فاضل قانونگذار اعتماد السلطنه.

اما فجایعی که این پست فطرت نسبت به خودم مرتکب شده به گونه‌ای است که جگرهای اهل ایمان را پاره ساخته و دلهایشان را قطعه قطعه می‌کند و حتی موجب وحشت کفار و بت پرستان خواهد شد. این مرد فرومایه موقعی که من با حالت بیماری در حضرت عبدالعظیم پناهنده بودم دستور زندانی شدنم را داد. از حضرت عبدالعظیم تا تهران مرا روی برف ـ با اهانتی که ما فوق آن قابل تصور نیست ـ حرکت دادند. البته اینها پس از غارت اموالم بود «انا لله و انا الیه راجعون» از تهران باز یک دسته از کوچک ابدال‌های دربار، مرا سوار اسب بارکشی کرده و خودشان

سوار اسب‌های راهوار، من بیمار را در زمستان سرد با این حال تا خانقین حرکت دادند و از... والی درخواست کردند مرا به بصره تبعید نماید. زیرا می‌دانست اگر مرا در عراق آزاد و به حال خود بگذارند نزد تو پیشوای مذهب آمده، و گزارش شاه و اوضاع کشور را به تو گفته و بدبختی هایی را که این مرد زندیق برای ملت ایران آماده کرده شرح خواهم داد.

و تو را به یاری دین و فریاد رسی مسلمانان خواهم خواند. او می‌دانست اگر من و تو یک جلسه با هم مصاحبه کنیم، دیگر نمی‌تواند وزیر ملت‌کش و کشور خراب کن خود را نگه دارد و کفر را ترویج کند.

باز از جمله کارهای او که به پست فطرتی او افزود این بود که برای فرو نشاندن هیجان احساسات عمومی، من و هوا خواهانم را که فقط بر اساس انگیزهٔ دین در مقام دفاع از کشور و حقوق ملت بودیم به طایفهٔ بابی‌ها نسبت داد. همچنانکه زبان بریده در آغاز شهرت داد که من ختنه نشده‌ام ـ وا اسلاما ـ این ناتوانی چیست؟ این سستی برای چه؟ چگونه ممکن است دزد بی سر و پا و فرومایه‌ای مسلمانان کشور اسلامی را به اندک بهایی بفروشد و به علما و سادات اعتنا نکند و به فرزندان «مرتضی علیه السلام» بهتان به این بزرگی ببندد و یک دست قوی نباشد تا برای تسکین خاطر مؤمنین این ریشهٔ گندیده را کنده و انتقام آل پیغمبر ﷺ را بگیرد.

چون از شما دور هستم به تفصیل شکایت نمی‌کنم، و چون مجتهد و عالم حاجی سید علی اکبر عازم بصره بود به من گفت نامه‌ای به رئیس مذهب بنویسم و این مقاصد را یاد آور شوم. من هم گفته او را پذیرفته و این نامه را می‌نویسم و می‌دانم خدا به دست تو گشایشی خواهد داد»[1].

این نامه برگ زرّینی در کارنامهٔ مجاهدات سید جمال‌الدین اسد آبادی است. آفاق نامه به تعداد کرانه‌های فرهنگی ـ سیاسی ـ اجتماعی ایران است.

---

۱. نقش سید جمال الدین در بیداری مشرق زمین، دکترمحمد محیط طباطبایی، صص ۲۰۷ - ۱۹۷؛ تحریم تنباکو در ایران، نوشتهٔ نیکی ر.کری، ترجمهٔ شاهرخ قائم مقامی، صص ۹۲ - ۸۴.

چون منشوری اوضاع سیاسی، اقتصادی اجتماعی ایران را در مقابل دیدگان پیشوای بزرگ طراحی می‌کند. پرده از خیانتها و توطئه‌های انگلیس بر می‌دارد و زمینه‌های نفوذ آن دولت را در ایران بر می‌شمارد. از خیانتهای شاه و دربار پرده بر می‌دارد. از آینده سیاهی که فرا روی ملت ایران است پرده برداری می‌کند، مصیبتی که جهان اسلام را در بر گرفته بیان می‌دارد. از روس و چپاول و توطئه او سخن می‌گوید. و آنان را سرزنش می‌کند[۱]. و پیشوای جهان تشیع امام المجتهدین حاج میرزا محمد حسن شیرازی ﷺ را به یاری و قیام می‌خواند.

بدون شک ارسال این نامه در تصمیم الهی و فتوای تحریم حضرت آیة الله مؤثر بود. سید جمال الدین اسد آبادی که در اروپا بوده و بر امور جهان و سیاست‌های انگلیس آشنایی کامل داشت زیانهای قرارداد رژی را به خوبی می‌دانست.

البته در زمان ناصرالدین شاه انعقاد این قراردادهای استعماری از شاهکارهای آن شاه است.

پیش از این هم در قراردادی که به نام قرارداد رویتر مشهور است[۲] خیانت و وطن فروشی شاه و دربار آشکار شده بود. قراردادی که وقتی متن آن منتشر شد معلوم شد که حاوی تسلیم دربست و غیرعادی کلیه منابع صنعتی یک کشور پادشاهی به خارجیان است که حتی در عالم باور نمی‌شد، حتی امتیازی به مراتب کمتر از آن در تاریخ واگذار شده باشد[۳].

باری، نامه‌های علما و بزرگان ایران و نیز روشنفکران خارج از کشور هر روز برای مرحوم آیة الله شیرازی ﷺ ارسال می‌شد و از محضرش تقاضای تحریم حکم خرید و فروش و استعمال دخانیات را داشتند؛ ولی مرحوم میرزای شیرازی مردی دور اندیش و بسیار با کیاست بود، و بدون شک به تأییدات الهی مؤید. ازاین رو او

---

۱. تحریم تنباکو در ایران، نیکی.. کری، ترجمهٔ شاهرخ قائم مقامی، صص ۹۲ - ۸۴.

۲. Baron Julius dreuter.

۳. تحریم تنباکو در ایران، کری، ترجمهٔ شاهرخ قائم مقامی، ص ۶.

نمی‌خواست تصمیمی بگیرد که منجر به ضعف قدرت ناصرالدین شاه و جداشدن شاه از ملت و در نتیجه وابستگی شاه به خارجیان و لاجرم نفوذ بیشتر آنان گردد، ولی با وجود همهٔ این امور، مسأله قراردادرژی چنان ذلت بار و خطر آفرین بود که آن بزرگوار تصمیم به مبارزه گرفت و مخالفت با دربار و شاه را تجویز کرد.

گروهی از شاگردان و پیروان میرزا «قدس سره» که در سامره بودند، معتقد بودند که میرزا نباید در این کار دخالت کند، چون ممکن است موجب تحقیر و توهین به میرزا، و حتی منجر به از بین رفتن او گردد، و چون وجود میرزای شیرازی و قدرت او قدرت اسلام است حفظ او از هر چیز واجب‌تر است. بنابراین نباید در این کار دخالت کند. گروه دیگر که اکثریت شاگردان و یاران حضرت آیة اللـه را تشکیل می‌دادند، به عکس معتقد بودند عدم دخالت میرزا در این امر خطیر و حیاتی موجب تسلط خارجیان بر یک کشور مسلمان شده و ممکن است به نابودی ملت ایران منجر گردد. از این رو میرزا باید دخالت کند و ناچار است برای لغو این انحصار هرچه سریعتر حکم تحریم را صادر کند.

مرحوم میرزای شیرازی ﷺ خیلی عاقل و دور اندیش‌تر از آن بود که آنان فکر می‌کردند. نه به میل گروه اول رفتار کرد و نه مطابق عقیدهٔ گروه دوم؛ بلکه راهی الهی و مدبرانه را پیش گرفت و سرانجام پیروز شد.

میرزای شیرازی ﷺ برای اولین بار در تاریخ نوزدهم ذی الحجة سال ۱۳۰۸ هجری قمری از سوی کامران میرزا نایب السلطنه، تلگرافی به ناصرالدین شاه ارسال کرد و از او خواست که از اعمال منافی صریح قرآن مجید دست بردارد. و نیز توهینی راکه نسبت به سید علی اکبر فال اسیری شیرازی شده جبران نماید[1]. و همچنین تلگرافی از سوی مرحوم میرزای شیرازی ﷺ به نایب‌السلطنه مخابره می‌شود و از تلگرافی که به ناصرالدین شاه کرده او را آگاه می‌سازد. این تلگراف توسط نایب السلطنه به نظر ناصرالدین شاه می‌رسد. هر چند شاه به آن ظاهراً

---

۱. تحریم تنباکو، تیموری، ص ۸۷.

اهمیتی نمی‌دهد، ولی هراس و ترس بر شاه مستولی می‌شود. دستور می‌دهد ارسال تلگراف مخفی بماند و جز چند نفر از خاصان دربار آگاه نشوند. همچنین به میرزا محمود خان مشیرالوزرا کارپرداز ایران در بغداد ابلاغ کنند که فوراً به سامرا رفته و به حضور حضرت آیة الله میرزای شیرازی حاضر شود و از منافع و فواید امتیازنامه میرزا را آگاه نمایند و نیز از زیان‌هایی که متوجه دولت ایران می‌شود اگر قرار داد لغو گردد او را آگاه نماید.

مشیرالوزرا به سامرا رفت و مفصلاً با مرحوم میرزا گفتگو و مذاکره کرد. خلاصهٔ گفتار او عبارت بود:

۱. وضع ایران مانند سابق نیست و برای حفظ استقلال و رهایی آن از دست دولت قوی پنجهٔ روس باید به دول بزرگ اروپا نزدیک شد تا از مخاطرات در امان ماند.

۲. بر زمامداران ایران واجب و لازم است که در تکمیل و تقویت قشون بکوشند و نقایص لشکری و کشوری را رفع نمایند. برای نیل به این مقصد این مقدار مالیاتی که گرفته می‌شود به هیچ رو کافی نیست. دولت ناچار است برای به دست آوردن عایدات از راههای دیگر اقدام کند.

۳. قراردادی که با کسی بسته شده و به امضای پادشاه رسیده، به خصوص که طرف خارجی خبر آن را در تمام دنیا منتشر ساخته، چگونه می‌توان آن را به هم زد؟ آیا معتبر نشمردن امضای پادشاه موجب وهن و حقارت دولت و ملت نخواهد بود؟

۴. اکنون فسخ و ابطال این قرارداد برای دولت ممکن نیست، چون صاحب امتیاز آن را به چندین دولت نقل و تحویل داده، به طوری که طرف این قرارداد فعلاً چند دولت بزرگ است و دولت ایران را یارای مقابله با آنان نیست. (منظور از چند دولت چند نفر غیر انگلیسی است که در شرکت دخانیات صاحب سهمی بودند).

۵. مهمتر از همه آنکه فسخ این امتیازنامه محتاج به چندین کرور خسارت است.

حال آن که دولت ایران از لحاظ مالی سخت در تنگنا قرار دارد[۱].

این گفتگوها نتیجه معکوس بخشید و هر چه مشیرالوزرا بیشتر از منافع قرارداد سخن می‌گفت میرزا در لغو آن اصرار بیشتری می‌ورزید.

در پایان میرزای شیرازی به مشیرالوزرا گفت: «نگذارید کارتان به آنجا کشد که وقتی ملجاء شوید و بخواهید دست توسل به دامان ملت بزنید، ملت را دیگر دامانی نمانده باشد. هنوز تا وقت است، اگر دولت نمی‌تواند رفع غائله و فتنه کند به ملت واگذار کند تا خود، در صدد دفع این فتنه اقدام کند. دولت اگر از جواب عاجز است، ملت عاجز نیست و از عهدهٔ خصم پیروز بیرون می‌آید».

وقتی مشیرالوزرا دوباره از ضعف دولت و ملت ایران سخن گفت و ناتوانی ایران را در مقابل انگلیس به رخ میرزا کشید، حضرت آیة الله با آنکه هیچ ادعایی نداشت و از متانت فوق العاده‌ای برخوردار بود در حالی که رقت به او دست داده بود فرمود: «اگر دولت از عهده بر نمی‌آید، من به خواست خدا آن را به هم می‌زنم»[۲].

مشیرالوزرا نتیجهٔ گفتگو و مذاکره را به تهران مخابره کرد.

از سوی دیگر، سیل نامه‌ها به سوی سامرا در جریان بود. از جانب میرزا حسن آشتیانی نامه هایی به سوی آن حضرت ارسال گردید. مرحوم میرزا حسن شیرازی دو سه نامه در جواب مکاتبات میرزای آشتیانی ارسال کرده و او را از طرف خود وکیل نمود که با ناصرالدین شاه ملاقات کرده و از او بخواهد انحصار توتون و تنباکو را لغو نماید. ولی شاه از پاسخ مثبت خودداری کرد.

بار دیگر برای روشن کردن ذهن شاه، مرحوم آیة اللّه میرزای شیرازی ﷺ در اوایل ربیع الثانی ۱۳۰۹ هـ.ق به وسیلهٔ نایب السلطنه تلگرافی برای شاه مخابره می‌کند که بخشی از آن عبارت است: «... سابقاً دعاگو عریضه‌ای تلگرافاً در باب مفاسد مداخلهٔ خارجه در داخلهٔ مملکت ایران به حضور مبارک عرض نموده بود. جوابی از جانب اولیای قوی شوکت دوست نقل نمودند که کاشف بود از این که به مفاسد

---

۱. همان، صص ۹۰ - ۸۹.
۲. همان.

اجرای این امور، حق التفات نفرمودند و چون اغماض از آن منافی رعایت حقوق اسلام بود لهذا ثانیاً به عرض حضور مبارک می‌رساند که مفاسد انفاذ این امور به مراتب اعظم از مفاسد صرفنظر از آنهاست. کدام مفسده با اختلال قوانین ملت و عدم استقلال سلطنت و تفرقهٔ کلمهٔ رعیت و یأس آنان از مراحم ملوکانه برابری می‌کند؟

چگونه می‌شود که در قرون متطاوله اولیای دین مبین و سلاطین مسلمین «شکر الله تعالی مساعیهم» اتلاف نفوس و بذل اموال خطیر در اعلای کلمه اسلام فرمودند، به اندک فایده با ترقب ترتب مفسدهٔ، از تمام اغماض نموده و کفره را بر وجوه معایش و تجارت آنها مسلط کرد....»[۱].

ناصرالدین شاه که از نفوذ میرزای شیرازی «قدس سره» در میان مردم آگاه بود و می‌دانست اگر مخالفت میرزا با شاه آشکار شود و مردم را به مبارزه او برانگیزد نتیجهٔ آن زوال سلطنت او خواهد بود، فوراً بدون هیچ درنگی در جواب مرحوم میرزای شیرازی ﷺ تلگرافی مخابره کرد و در تلگراف خود از ارسال نامه‌ای به میرزا خبر داد که هرگز نوشته نشد[۲].

ناصرالدین شاه سخت مضطرب بود. با سفرای انگلیس و روس چند نوبت ملاقات کرد و چارهٔ کار را از آنان خواست. انگلیس‌ها خود نیز نگران بودند و اوضاع ایران را به نفع خود نمی‌دیدند. لذا سفیرخود «سردرو مندوولف»[۳] را که مدت دو سه ماه بود مریض شده بود احضارکرده و شخص تازه نفسی را به نام «سرلاسل» به جای او برگزید. روسها نیز به جای دالکورکی که یک نفر نظامی بود، سفیر جدیدی به ایران اعزام داشتند تا حافظ منافع آنان در ایران باشد.

همهٔ راهها برای ناصرالدین شاه مسدود بود. چه کند؟ اگر بخواهد امتیاز را لغو نماید پولهایی را که خود گرفته و نیز درباریان به عنوان رشوه گرفته بودند چگونه

---

۱. همان، ص ۹۷.
۲. همان، ص ۹۹ - ۹۸.
۳. Sir Dru Mand Wolf.

پرداخت کند و اگر امتیاز انحصار به قوت خود باقی باشد با مردم چگونه رفتار کند؟

او می‌دانست این رخداد به هر شکلی خاتمه یابد زیانش متوجه شخص اوست. اگر امتیاز را فسخ کند، رشوه‌هایی را که درباریان گرفته‌اند باید جبران نماید و اگر با مردم به مبارزه برخیزد سلطنت او تهدید و یا نابود خواهد شد.

چون به بقای سلطنت بیشتر می‌اندیشید، حاضر شده بود برای لغو قرارداد با انگلیسی‌ها مذاکره کند، ولی امین السلطان با او مخالفت کرده و لغو انحصار را بر خلاف شؤون و اقتدار سلطنت می‌دانست و شاه را منصرف گردانید. از سوی دیگر انگلیسی‌ها را تحریک کرد که زیر بار مذاکره نروند.

نمکی بر زخم ملت

دراین دوران غمبار که مردم ایران همه گرفتار بودند و کشور به سوی انقلاب و بحران پیش می‌رفت، انگلیسی‌ها که از اوضاع مردم ایران اطلاع داشتند و ناخشنودی مردم را با دیدگان خود می‌دیدند، به پاس امضای ناصرالدین شاه و زور و زر خود، به موفقیت کار خود امیدوار بوده و با جدیت تشکیلات خویش را توسعه دادند.

در یکی از شبهای اواخر ماه ربیع الثانی ۱۳۰۹ پس از اعلانی از طرف کمپانی مبنی بر آنکه: «پس ازگذشتن مهلت مقرّر خرید و فروش توتون و تنباکو در داخله و خارجه منحصر به کمپانی خواهد بود و هر کس بر خلاف آن رفتار کند علاوه بر آنکه اجناس او به نفع شرکت ضبط می‌شود، مجازات نیز خواهد شد» در محل شرکت واقع در باغ ایلخانی «خیابان فردوسی» جشنی به افتخار تحقق امتیازنامه بر پاگشت و تمام سفرا و نمایندگان کشورهای بیگانه مقیم تهران و رجال و اعیان دعوت شدند و با خیالی آسوده و آرامش خاطر، به خوشی و کامرانی در آن بنای تازه ساز و مجلل مشغول شدند همهٔ حضار، خوردند و آشامیدند، شادی و مستی کردند و به ریش ملت بیچارهٔایران خندیدند.

فروغ آسمانی

موج استفتآت به سوی سامرا روان بود. صدها بلکه هزارها نامه و تلگراف بـه محضر میرزا ارسال شد. مفهوم همه یکی بود. از او می‌خواستند که تکلیف مردم را روشن کند. پیام مردم این بود: «حجة الاسلاما، مرجع الاناما ادام الله ظلکم العالی، با وضعی که در بلاد اسلام در ارتباط با تنباکو پیش آمده فعلاً کشیدن قـلیان چـه صورت دارد؟ تکلیف مسلمانان چیست؟ مستدعی است که تکلیف مسلمانان را مشخص فرمایید»[1].

سرانجام فروغ حق تجلی کرد و صبح ظفر دمید بـه تأییـدات الهـی و عـنایات خاص حضرت امام زمان «عجل الله تعالی فرجه» و در هاله‌ای از قدس و نورانیت از زلال فقه حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام قطره‌ای بر قلم مبارک اسوهٔ پاکی و فقاهت، حضرت امام المجتهدین و رئیس الملّة و الدین حاج سید محمد حسن شیرازی قدس‌سره جاری و حکمی را بر چهرهٔ کاغذی رقم زد که چون کوکب دری بر تارک فـقاهت شیعه درخشید: «**بسم الله الرحمن الرحیم. الیوم استعمال تنباکو و توتون بای نحو کان فی حکم محاربه با امام زمان (عج) است. حرّره الاحقر محمد حسن الحسینی**».

این حکم در خانهٔ کوچکی در شهر سامرا نـوشته شـد و ایـران را در التـهاب و انقلاب فرو برد.

اواخر ماه ربیع الثانی در تـهران شـایع شـد کـه حکـمی در خـصوص حـرمت استعمال دخانیات از سوی میرزای شیرازی قدس‌سره صادر و نزد حاج شیخ محمد تقی

---

۱. همان، ص ۱۰۳.

اصفهانی فرستاده شده است. انتشار این خبر هر چند اغلب مردم در صحت آن تردید داشتند موجب وحشت و ترس مسؤولین دولت و امتیازنامه شد.

عده‌ای از مردم برای آنکه از صحت خبر آگاه شوند به سوی پستخانه و تلگرافخانه رفتند؛ ولی سیمهای تلگراف یا به عمد و یا به واسطهٔ بارندگی برف و باران قطع بود. دولتیان بارندگی را عامل قطع ارتباط اعلام کردند.

از این رو مردم به انتظار قاصد پست بودند تا از صحت این خبر سرنوشت ساز و هیجان آفرین آگاه شوند. دیگر موضوع مخالفت با امتیازنامه تنها دفاع از استقلال و کیان کشور نبود، بلکه یک تکلیف شرعی شده و همه منتظر بودند تا ببینند که نایب امام زمان «عجل الله تعالی فرجه» چه حکمی صادر کرده است تا فرمان حضرتش را امتثال نمایند. به خاطر بارندگی و خراب بودن راهها پست هم با تأخیر انجام وظیفه می‌کرد و چند روزی کارش به تأخیر افتاد؛ چند روزی که چون سال بر مردم گذشت.

سرانجام روز پنجشنبه اول جمادی الاولی ۱۳۰۹، ۳ دسامبر ۱۸۹۱ و ۱۲ آذر ۱۲۷۰ فرا رسید. قاصد پست پاکتی را که حاوی بهترین مژده برای مردم فلکزدهٔ ایران بود و به نام حاج میرزا حسن آشتیانی «قدس سره» ارسال شده بود نزد آیة الله برد. هیچ کس از مضمون آن آگاه نبود مأمورین دولت به شدت مراقب بودند تا اقدامی از کسی سر نزند.

مرحوم میرزا حسن آشتیانی با کیاست و درایت تمام زمینه نشر و پخش این حکم را فراهم کرد. در آغاز ورود نامه آن را به هیچ کس نشان نداد. ولی هنوز ظهر نشده صدور فتوا از طرف میرزا و ارسال آن برای مرحوم آشتیانی پخش شد، گویی فرشتگان به یاری مردم آمده بودند. در عرض چند دقیقه در تمام شهر، بازار و مساجد و مجامع منتشر گردید. خطبا و گویندگان، با صدای بلند آن را می‌خواندند و مردم را به امتثال و فرمانبری از حکم فرا می‌خواندند.

مردمی که مدتها انتظار صدور چنین حکمی را داشتند و از فکر تسلط خارجی و ورشکستگی و به هم خوردن کار و کاسبی می‌سوختند، از شنیدن خبر شورانگیز

صدور این حکم بی اندازه خوشحال و مسرور شدند؛ گویی بـه بـزرگترین آرزوی دیرین خود رسیده بودند.

مأمورین حکومت از طرف امین السلطان و نایب السلطنه حاکم تهران دسـتور داشتند که به هر وسیلهٔ ممکن از انتشار حکم جلوگیری کنند. هر کس آن را می‌خواند مزاحمش می‌شدند و اگر رونوشتی از آن را نزد کسی می‌یافتند مورد مؤاخذه قرار می‌گرفت؛ ولی با وجود همهٔ سختگیری‌ها و مزاحمتها آن‌گونه که معروف است در همان بعد از ظهر روز اول حدود صد هزار نسخه از حکم نوشته و در جای جای تهران و شهرها فرستاده شد.

انتشار این حکم را مردم یک وظیفه شرعی و ملی خود می‌دانسـتند. هـر کس مختصر سوادی داشت در حد توانایی خود نسخه‌هایی از حکم می‌نوشت، و اگر خواندن و نوشتن نمی‌دانست «میرزا نویسی» را پیدا کرده و با دادن پول او را وادار می‌کرد چند نسخه از آن بنویسد تا در این جهاد مقدس شریک شده و از پاداش آن بهره‌مند گردد. از طرف علما و تجار نیز این حکم به تمام شهرهای ایران مخابره شد و همه جا چون تهران، از حکم استقبال نموده و پیروی کردند.

هر رئیس و بزرگ خانه، محل، طایفه و... افراد را به متابعت از حکـم دعـوت می‌کرد، و همه تسلیم فرمان مرحوم میرزا بودند. به راستی دست خدا آشکارا با این حکم بود.

شاه از نفوذ معنوی مرحوم میرزا و متابعت مردم بیمناک بود.

دکتر فوریه در یادداشتِ روز اول جمادی الاول چنین می‌نگارد: «شاه برای این که ترک عادت نکند؛ یا به قصد انصراف خیال از جانب امر دخانیات عازم دوشان تپه شد .اما چه فایده که به قول شاعر: «نگرانی به ترک اسب او نشسته و با او چهار نعل می‌تاخت».

معمول این بود که هر وقت شاه از پایتخت خارج می‌شد، صدر اعظم نیز ملتزم رکاب بود. اما این بار بر خلاف عادت صدر اعظم در تهران ماند و شاه تنها به دوشان

تپه آمد. فتوایی از عتبات رسیده و به مردم امر شده است که برای برچیدن بساط کمپانی از استعمال دخانیات خودداری کنند.

این فتوا با انضباط تمام رعایت شده، تمام توتون فروشان دکانهای خود را بسته و تمام قلیانها را برچیدند. و احدی نه در شهر و نه در میان نوکرهای شاه در اندرون او لب به استعمال دخانیات نمی‌زدند»[1].

روز دوم جمادی الاولی یعنی روز بعد، در تهران و حومه کسی نبود که از حکم تحریم آگاه نباشد. در تمام قهوه خانه‌ها، ادارات دولتی و حتی حرمسرای شاه و سربازخانه‌ها قلیان‌ها و چپق‌ها را جمع آوری کردند؛ به طوری که در عصر روز جمعه دود سیگار و چپق و قلیان در هیچ نقطه‌ای از پایتخت دیده نمی‌شد. مردمی که در سر هر کوی و برزن با دود تنباکو و توتون، دود دلی بیرون می‌دادند در آن هوای سرد بخار دهان آنان بود که با آه دل آنان آمیخته و به آسمان می‌رفت.

داش مشتی‌ها و اوباش که از انجام مناهی و معاصی روگردان نبودند، و در محضر عموم مرتکب گناه می‌شدند، همگی چپقهای خود را شکسته و خرده تکه‌های آن را در جلو عمارت کمپانی انباشتند و با ناسزا به کمپانی «رژی» فریاد می‌زدند: «من شراب را آشکارا می‌خورم و از هیچ گناهی باکی ندارم، ولی چپق را تا «آقای میرزا» حلال نکند دم نخواهم زد. من عرق را به امید شفاعت صاحب الزمان «عجل الله تعالی فرجه الشریف» می‌خورم، چپق را به چه امید بکشم».

در آبدارخانه و حرمسرای شاه تمام خواجه‌ها و غلامان قلیانها و سرقلیانها را شکسته، برای آگاهی شاه جلو خوابگاه او قرار دادند.

خانمی که از منسوبین شاه بود و به حرم رفت و آمد می‌کرد حکایت کرد: شاه نزد انیس الدوله که ملکهٔ او و بسیار مورد توجه او بود رفت، در حالی که کلفت‌های انیس الدوله مشغول جمع کردن قلیانهای مزین به طلا و نقره، بودند و خود انیس الدوله نظارت می‌کرد.

---

۱. همان، صص ۱۰۵ - ۱۰۴.

شاه از انیس‌الدوله پرسید: «خانم! چرا قلیانها را جمع آوری می‌کنید؟» جواب داد: «برای آنکه قلیان حرام شده است.» ناصرالدین شاه چهره در هم کشیده و با تغیّر گفت: «چه کسی حرام کرده است؟» ملکه پاسخ داد: «همان کس که مرا به تو حلال کرده است.» شاه هیچ نگفت و برگشت. و برای آنکه مبادا به حرمتش آسیبی برسد، بعد از آن به هیچ یک از نوکران خود دستور نداد برای او قلیان بیاورند و در تمام دربار قلیانها را جمع کردند.

عباس میرزا ملک آرا در شرح حال خود می‌نویسد: «روز جمعه دوم جمادی الاولی ۱۳۰۹ در دوشان تپه یک فرسخی تهران اسب دوانی بود، و شاه هم تشریف داشتند و جمعیت بسیار تماشایی بود. هیچ کس جرأت نکرد قلیان همراه بر دارد. من آن روز در چادر کامران میرزا نایب السلطنه بودم، یک قلیان آوردند، نایب السلطنه کشید و به هر کس تعارف کرد هیچ کس قبول ننمود. بعد گفت: برای من هم نیاورند»[1].

۱. همان، ص ۱۰۸.

بازتاب حکم در داخل و خارج ایران

سراسر کشور چون تهران، مردم استعمال توتون و تنباکو را با ایمان و عقیده‌ای که هیچ انتظار نمی‌رفت ترک کردند؛ حتی یهودیها و مسیحیان نیز از کشیدن دخانیات خودداری نمودند. فرق دیگر مسلمانان چون شیخیه و دیگران از حکم متابعت کردند.

ناظم الاسلام کرمانی در مقدمهٔ تاریخ بیداری چنین می‌نگارد: «شنیدم در کرمان از حاج محمد خان، رئیس شیخیه تکلیف را استعلام کرده بودند. در جواب گفته بود: «ما با متشرعه در فروع اختلاف داریم. در امور سیاسی البته اطاعت حکم را بنمایند». و اول خودش قلیان را ترک کرد.

در تهران در سفارتخانه نیروهای مسلمان کارمند سفارتخانه، از خدمات دخانی امتناع کردند. البته عذر آنان را خواستند و اخراجشان کردند[1].

در خارج از ایران تمام شیعیان به خصوص در بین النهرین از این حکم پیروی کردند.

رهبر مسلمانان قفقاز روسیه نیز اعلام کرد که مسلمانان آن کشور از حکم پیروی کرده و از استعمال دخانیات خودداری کنند. دولت روسیه به این بهانه در مناطق مسلمان نشین استعمال تنباکو و توتون را در قهوه خانه و سایر مجامع عمومی ممنوع اعلام کرد[2].

---

۱. تاریخ بیداری ایرانیان، مقدمه: ناظم الاسلام کرمانی، ص ۲۱.

۲. تحریم تنباکو، ابراهیم تیموری، ص ۱۰۹.

حکم میرزا «قدس سره» چنان نافذ بود که گویی معجزه‌ای اتفاق افتاده است.

شخصی از یک روحانی سؤال کرد: «مقداری تنباکو خریده و در آفتاب برای خشک کردن پهن کرده[۱]. اگر بروم آنها را جمع کنم و در کیسه بریزم آیا کلمهٔ «استعمال» شامل این می‌شود؟ برخی دیگر که سخت معتاد بودند می‌پرسیدند: «آیا استعمال گرد غوره و چایی به جای تنباکو در قلیان جایز است؟» شخصی دیگر شیشهٔ قلیان سرشکستهٔ خود را داده بود تا سر آن را حلقهٔ برنجی بزند. وقتی که رفت شیشهٔ قلیان را پس بگیرد دید آن را نساخته و مشغول ساختن «حقهٔ وافور» است. علت را پرسید: گفت: «چون کشیدن قلیان حرام است». گفت: «مگر کشیدن تریاک حلال است؟» سازنده گفت: «اگر حلال نیست ولی توبه بردار است، ولی قلیان کشیدن قابل توبه نیست»[۲].

استعمال دخانیات منفور عام و خاص مردم شد و از گناهانی به شمار می‌رفت که توبه‌پذیر نبود و مرتکب آن به حدی در نظر مردم زشت و منفور بود که به هیچ روی قابل بخشایش نبود[۳].

حکم میرزای اعظم همهٔ جانها را مسخر کرده بود و فرمانش رنگ و بوی فرمان سلیمانی داشت که جن و انس و حوش و... از آن پیروی می‌کردند.

به راستی انقلابی بزرگ بود. نمایندگان و سفرای دول بیگانه که در تهران بودند از این که مردم با دو کلمهٔ حکم میرزا به این زودی عادت دیرین خود را ترک کرده سخت در شگفتی بودند و به کشورهای خود تلگراف کرده اتحاد و هماهنگی و ایمان مردم ایران را ستودند.

گزارشهای آن دوران جدّاً شگفت‌انگیز است.

شخصی از یکی از شهرها به مخاطب خود در تهران این چنین گزارش می‌دهد: «مسلّم قلیان کش در این شهر، از روزه خور ماه رمضان به مراتب کمتر است. همهٔ

---

۱. همان، ص ۱۰۹.
۲. همان، ص ۱۰۹.
۳. همان، ص ۱۰۹.

مردم حتی مشتی‌ها و جماعت بی مبالات که کارهای ناشایست دیگر را انجام می‌دهند از کشیدن قلیان پرهیز می‌کنند و می‌گویند این حکم رئیس دین ماست. به راستی تأثیر این حکم از آیات الهی است. انبیای بزرگ مدتهای طولانی مردم را دعوت می‌کردند. فقط عده‌ای محدود از آنان پیروی می‌کردند، ولی حکم مرحوم میرزا را همگان پذیرفتند. دیگری گزارش می‌دهد: «در چندی قبل حکمی در خصوص حرمت استعمال دخانیات منسوب به حضرت مستطاب حجة الاسلام و المسلمین آیة الله فی العالمین، خلیفة حجة الله علی الخلق اجمعین آقای میرزا ارواحناه فداه از تهران به این شهر ارسال شد. حقیقت تفصیل پیشرفت این حکم مبارک در این شهر تماشا دارد. حیف تشریف ندارید ملاحظه بفرمایید که این مردم همه از مؤمن گرفته تا فاسق و فاجر، نوکر و ارباب، کاسب و تاجر این حکم مبارک را پذیرفتند و با چه عشق و عطش استقبال آن کردند. قهوه خانه لال و کر و بی قلقله و شور، و مجالس روضه و فاتحه در کمال راحت و آسودگی و سهولت بی دود شکل می‌گیرند؛ خدا کند که این مردم دیگر بار مبتلا به این دود که جزئی از دخان اصحاب اخدود است نگردند. حق سبحانه و تعالی سایهٔ بلند پایهٔ حضرت حجة الاسلام را بر سر اهل ایران و ملت شیعه مستدام بدارد»[1].

---

۱. همان، ص ۱۱۲.

عکس‌العمل شاه و دربار

شاه می‌خواست خطر را کم رنگ نشان داده و تهران را آرام و بی خطر جلوه دهد. از این رو او از دوشان تپه به جاجرود رفت تا در جنگل مصنوعی آنجا که خودش پدید آورده بود به خوش گذرانی و شکار کبک مشغول گردد.

دکتر فوریه در یادداشت روز ۸ جمادی الاول خاطرات خویش را چنین می‌نگارد: «با وجود این که در تهران طوفان حوادث در حال سر کشیدن بود و با این که سفیر روس به شاه کاغذ نوشته و مراجعت او را برای حفظ جان اروپائیان لازم و عاقبت را وخیم شمرده، باز شاه از دوشان تپه به جاجرود حرکت کرد و به سفیر پیغام داد که مسأله چندان مهم نیست و صدر اعظم می‌تواند از بروز هر حادثه‌ای جلوگیری کند»[1].

شاه دو هفته‌ای در جاجرود توقف کرد. و مأمورین ویژه هر روز دو سه بار بین تهران و جاجرود رفت و آمد بودند وگزارشات صدر اعظم و نایب السلطنه را برای شاه می‌بردند و نیز دستورات شاه راگرفته و به آنها ابلاغ می‌کردند، ولی کم‌کم اوضاع وخیم شد و هیچ انتظار نمی‌رفت که کار به اینجا بکشد. شاه دریافت که اوضاع آن گونه نیست که او پیش بینی می‌کرد. برای کنترل اوضاع خود به تهران آمد.

درباریان و در رأس آنان صدر اعظم، همراه با کمپانی «رژی» به توطئه پرداخته و با دادن پول برخی از روحانی نماها را اجیر کردند تا در میان مردم منتشر سازند این حکم جعلی است و از سوی ملک التجار جعل شده است.

---

۱. همان، ص ۱۱۲.

امین السلطان او را به قزوین تبعید کرد. بعضی نیز می‌گفتند این حکم از طرف خود میرزا حسن آشتیانی صادر شده. بعضی چون اعتماد السلطنه صدور حکم را از سوی سید جمال دانسته که به نظر میرزا رسانده و نظر او را جلب کرده است[۱]. بعضی نیز برای کم رنگ کردن تأثیر حکم و نفوذ معنوی آن می‌خواستند صدور حکم را به تحریک خود شاه بدانند و نظریه خود را این گونه مدلل می‌کردند: «پس از آنکه ناصرالدین شاه امتیاز دخانیات را به دولت انگلیس واگذار نمود، چندی نگذشت که دولت روس نیز خواستار امتیازی شد. شاه دانست که قافیه را باخته و این عمل مسلسل وار کشور را به تاراج خواهد داد. شاه مدتی جواب روس را به تأخیر انداخت و پیوسته در اندیشه راه چاره‌ای بود. تا این که به خاطرش رسید علاء الدوله را در خلوت دیده و از او بخواهد که فردا در حضور درباریان بیا و برای رفتن به عتبات و تعمیر مقبرهٔ پدرت از من مرخصی بخواه. من از رفتن تو ممانعت می‌کنم، ولی تو دست از عجز و اصرار بر مدار تا آنکه از روی بی میلی مرخصی دهم. آنگاه بدون درنگ به گونه‌ای که کسی آگاه نشود خدمت میرزای شیرازی می‌شتابی و سلام مرا به وی رسانده، می‌گویی من در دادن امتیاز دخانیات مرتکب اشتباه بزرگی شده‌ام و راهی جز تحریم دخانیات به حکم شما باقی نیست و باید در این خصوص با من به مکاتبه پرداخته، میرزا حسن آشتیانی را نیز از ماجرا آگاه سازید.

علاء الدوله، امر شاه را اطاعت کرده و میرزای شیرازی که حق را به جانب شاه دید به دستور وی عمل کرد[۲].

به راستی این داستان را که «معیر الممالک» ساخته و پرداخته خنده آور است. و بدون شک بعد از شکست شاه و لغو قرارداد رژی، برای حفظ آبرو و حیثیت شاه ساخته شده است و با حقیقت هیچ ارتباطی ندارد؛ زیرا وقایع نگارانی که حوادث و رخدادهای آن روزها را ثبت کرده‌اند، بر چنین داستان و قصه‌ای می‌خندند. همه

---

۱. همان، صص ۱۱۳ - ۱۱۲.
۲. همان، ص ۱۱۳.

نوشته‌اند که از همان آغاز که این امتیاز به انگلیس‌ها داده شد و ضرر و زیانهای بسیار بزرگ آن زبان زد خاص و عام گردید مرحوم میرزای شیرازی﵀ با دادن امتیاز دخانیات به خارجی‌ها مخالفت کرد و نامه‌ها و تلگرافهایی را برای ناصرالدین شاه و نایب السلطنه ارسال کرد، و نیز نامه‌ای در پاسخ امام جمعهٔ تهران فرستادند و در تمام خواستار لغو «انحصار تنباکو» شدند.

در ملاقات با مشیرالوزراء که از سوی ناصرالدین شاه نزد او رفته بود تا با بیان فواید قرارداد و نیز ضررهای آن در صورت لغو، میرزا را با خود همراه و یا لااقل آن حضرت سکوت کنند، ولی مرحوم میرزای شیرازی﵀ فرمودند: «من به خواست خدا آن را بر هم می‌زنم».

همچنین بعد از لغو انحصار آن حضرت در پاسخ تلگراف علمای تهران فرمودند: تا نیل به اطمینان کافی، ابقاء و استمرار حکم باقی است.

از سوی دیگر، در همان زمانی که اوضاع ایران آشفته بود روزی مرحوم سید محمد اصفهانی نزد مرحوم میرزا محمد تقی شیرازی که هر دو از شاگردان مبرز میرزا محمد حسن شیرازی بودند، رفته و از او می‌خواهد که با هم نزد میرزای شیرازی بروند و تقاضای تحریم توتون و تنباکو را بنمایند. میرزا محمد تقی می‌گوید: «میرزا خودش تکلیف خویش را بهتر می‌داند». ناچار سید محمد اصفهانی تنها می‌رود و میرزا را به خلوت طلبیده این موضوع را با او در میان می‌گذارد و می‌گوید: شما در این کار قصور می‌کنید و حکم تحریم را صادر نمی‌نمایید؟! اگر می‌ترسید که این قضیّه به نابودی شما تمام شود، مگر خون شما از خون حضرت حسین بن علی «علیهما السلام» گرانبهاتر است که در راه حق و دفاع از دین شهید شد؟

میرزا که این سخنان را شنید مدتی سکوت کرده، خیره به سید محمد اصفهانی نگریست. بعد با یک حال غیر عادی فرمود: «نه من به یاری خدا دخالت کردم و

حکم تحریم را هم دو روز پیش نوشتم و به تلگرافخانه فرستادم»[۱].

هنگامی که شایع شد این حکم جعلی است، جناب میرزا حسن آشتیانی و سایر علمای معروف تهران آن خبر را تکذیب کرده و اعلام داشتند حکم تحریم از طرف خود میرزای شیرازی «قدس سره» صادر شده و عده‌ای هم مستقیماً از محضر آقا صحت حکم را پرسیدند، از جمله مرحوم حاج شیخ فضل الله نوری که در اواسط ماه جمادی الاولی تلگرافی به سامرا مخابره کرد و به دستور میرزای شیرازی «قدس سره» مرحوم حاج میرزا حسین نوری «رحمة الله علیه» این تلگراف را در جواب مخابره کرد: «جناب شریعتمدار آقا شیخ فضل الله نوری سلمه الله تعالی از تهران جمعی سؤال نموده‌اند از حکم حضرت حجة الاسلام در خصوص دخانیات، عجب است. بلی حکم صادر و مجدداً هم دستخط مبارک با پست می‌رسد. حسین النوری»[۲].

بازتاب عمل دولت

پس از صدور حکم از سوی میرزای شیرازی «قدس سره» و انتشار آن در ایران و بازتاب عمومی مردم، دولتیان در ابتدا کوشیدند که حکم را مجعول و مردم را به صدور آن بدگمان کنند که به توفیقی نرسیدند. پس از آن کوشیدند تا بتوانند در صفوف متحد مردم و علما رخنه کرده و میان آنان تفرقه ایجاد کنند. از این رو به امر ناصرالدین شاه کامران میرزا نایب السلطنه، حاج میرزا حسن آشتیانی را به منزل خود دعوت کرد. میرزای آشتیانی به گمان این که نایب السلطنه برای او دامی گسترده این دعوت را نپذیرفت؛ ولی مجدداً نایب السلطنه چند نفر را نزد میرزا فرستاده و با اصرار زیاد معظم له را دعوت می‌کرد. به ناچار میرزا دعوت را پذیرفت و صبح روز بعد به خانهٔ کامران میرزا رفت و تا ظهر با او گفتگو و مذاکره کرد.

---

۱. تحریم تنباکو، ابراهیم تیموری، ص ۱۱۶؛ تحریم تنباکو، حاج شیخ رضا زنجانی، صص ۱۳۳ - ۱۳۲.
۲. تحریم تنباکو، ابراهیم تیموری، ص ۱۱۶.

خلاصهٔ گفتار آن که، نایب السلطنه کوشش می‌کند میرزای آشتیانی را از عقیدهٔ خود مبنی بر مخالفت با «قراردادرژی» منصرف کند. به او می‌گوید: «اقدامات شما تاکنون بر خلاف مقاصد دولت و شاه بوده است، تاکنون هیچ‌گاه بین ملت و دولت جدایی نبوده و نخواهد بود. چرا شما کوشش می‌کنید بین آنان جدایی و تفرقه ایجاد کنید؟»

میرزای آشتیانی در جواب اظهار داشت: «ملت همیشه پشتیبان دولت بوده و خواهد بود، و علمای شریعت حافظ و نگهبان ملت و دولتند و آنچه تاکنون از سوی علما رخ داده است برای خیر و صلاح ملت و دولت بوده است».

آنگاه نایب السلطنه از صحت و سقم حکم تحریم جویا می‌شود؟

میرزا حسن آشتیانی در پاسخ می‌گوید: «بلی، این حکم از حضرت حجةالاسلام صادر شده است و مخالفت با این حکم به یقین مخالفت با امام زمان علیه‌السلام است؛ و در حقیقت این گونه حکم بلکه اشد از این حکم را تلگراف نخستین جنابشان متضمّن بود و حال آن که شما اولیای دولت به آن ترتیب اثر ندادید»[1].

درباریان، نایب السلطنه به مرحوم میرزا می‌گوید: «بسیار خوب این حکم از طرف میرزای شیرازی «قدس سره» صادر شده. او یک مجتهد است و شما هم مجتهد. دولت از شما خواهش می‌کند با حکم میرزای شیرازی «قدس سره» مخالفت کرده و حکم به اباحهٔ دخانیات کنید».

میرزا حسن آشتیانی از این سخن برآشفته و با تغیّر و عصبانیت از منزل نایب السلطنه خارج شد[2].

سپس به دامان علمای دیگر متوسل شدند؛ ولی پاسخ همه منفی بود، و همه فرمانبری خود را از حکم مرحوم میرزای شیرازی «قدس سره» لازم می‌دانستند.

امین السلطان چند نفر از رجال، از جمله علاء الدوله را به عراق فرستاد تا به کمک مشیرالوزراء کارپرداز ایران در بغداد در صدد تطمیع علمای عراق بر آیند.

---

۱. تحریم تنباکو، تیموری، ص ۱۲۱.
۲. تحریم تنباکو، ابراهیم تیموری، ص ۱۲۱.

شاید بتوانند میان صف علما اختلاف ایجاد کنند و برخی حکم به جواز و حلیت تنباکو و توتون نمایند.

ولی علمای بزرگ نجف چون مرحوم میرزا حبیب الله رشتی و فاضل اردکانی و حاج میرزا حسین تهرانی و مرحوم شرابیانی و مامقانی «رحمة الله علیهم» که از چهره‌های برتر آن حوزه بودند و طرف شبهۀ اعلمیت با میرزای شیرازی «قدس سره» بودند، گفتند: آنچه میرزای شیرازی فرموده‌اند فتوی نیست، بلکه حکم است و اطاعت آن بر همه لازم است[1].

و نیز عالم بزرگوار شیخ زین العابدین مازندرانی که مقیم کربلای معلی بود در پاسخ تلگراف امین السلطان که گفته بود: «من مقلد شما هستم و تکلیف من با صدور حکم تحریم میرزای شیرازی چیست؟ پاسخ داد: «هر چه میرزای شیرازی امر فرموده برای همه مطاع است»[2].

از این رو ترفند امین السلطان و دربار کارساز نشد و نتوانست در صفوف علمای دین و پیشوایان مذهب اختلافی ایجاد کند.

شاه که هنوز در جاجرود بود دستور داد مجلسی از علمای ملت و رجال دولت در منزل نایب السلطنه تشکیل شود و راه حلی برای ختم این مشکل پیدا کنند.

علمای حاضر در این جلسه عبارت بودند از حضرات: مرحوم میر سید زین‌العابدین امام جمعۀ تهران، مرحوم شیخ فضل الله نوری، سید علی اکبر تفرشی، سید محمد رضا طباطبایی، آخوند ملا محمد تقی کاشانی و سید عبدالله بهبهانی. از دولتیان هم امین‌السلطان، امین السلطنه، امین الدوله، مشیر الدوله، قوام الدوله و مخبر الدوله در این مجلس حضور داشتند.

مرحوم میرزا حسن آشتیانی در این مجلس حاضر نشد. هر چه به او اصرار کردند زیر بار نرفت. این امر موجب رنجش خاطر ناصرالدین شاه شد. ابتدا امین السلطان و دربارۀ منافع «امتیاز نامه» و مطابق بودن آن با شرع و این که باید علما با دولت

---

۱. همان، ص ۱۲۰.
۲. همان، ص ۱۱۹.

همراهی کنند، سخن گفت. سپس «امتیاز نامه» را مطرح و علما را مخاطب قرار داده و گفت: «بر حسب امر همایونی شما که علمای دین و اولیای ملتید، امتیازنامه را ملاحظه فرموده، و هرگونه تعهد و شرطی که به موجب مواد این قرارداد بر خلاف مقاصد ملت و احکام شریعت ملتزم گردید، تغییر دهید».

آنگاه شروع به خواندن «امتیازنامه» کرد. قبل از هر چیز از طرف علما معنی «مینوپل» که در صدر فرمان نوشته شده بود پرسیده شد. امین السلطان گفت: «این کلمه لفظی فرنگی است و معنای آن انحصار است». بگو مگو میان علما آغاز شد و گفتند: همین التزامی که از این امتیازنامه برای مردم ایجاد می‌گردد خلاف احکام شریعت اسلام و مخالف اصل «الناس مسلطون علی اموالهم» است. در دین اسلام مالک در مال خود صاحب اختیار است. و به جبر و قهر نمی‌توان آن را مجبور به خرید و فروش مالش نمود. باید این کلمه حذف گردد.

به این دلیل، گفتگو میان علما و دولتیان بالا گرفت. دولتیان در پی آن بودند تا شاید راهی پیدا کنند که بگویند امتیازنامه بر خلاف اسلام نیست و به اصطلاح کلاه شرعی بر سر این قرارداد بگذارند.

علما گفتند: «ما که پیغمبران شریعت آور نیستیم تا بتوانیم حرامی را حلال و حلالی را حرام کنیم. وظیفه ما فقط بیان حلال و حرام شریعت اسلام است»[1].

تهدیدات امین السلطان

امین السلطان که دید با مسالمت و مذاکره نمی‌تواند به هدف خود برسد شروع به تهدید کرد و گفت: «آقایان بی پرده بگویم. اعلیحضرت همایون شاهنشاهی صریحاً فرموده‌اند تغییر و تبدیل در این عهدنامه از هیچ رو، برای دولت ممکن نیست. این معنی محال و ممتنع است. شما ازاین معنی قطع نظر نموده فکر دیگر بکنید»[2].

---

۱. همان، ص ۱۲۲.
۲. همان.

علما هم که این سخنان را شنیدند اظهار داشتند: «ما هم بی پرده می‌گوییم. حرام شریعت را از هیچ رو نمی‌توان حلال نمود. مساعدت با دولت در خصوص این عهدنامه از ما نیز محال و ممتنع است. اگر مقصود دولت از تشکیل این مجلس آن است که «حکم تحریم» برداشته شود شما می‌دانید که ما را در این رابطه دخالتی نبوده و نیست از جانب رفیع الجوانب، حضرت حجة الاسلام که نایب الامام است و حکم جنابشان دربارهٔ مجتهد و مقلد نافذ و واجب الاتباع است، در سامرا حکمی به منع استعمال دخانیات، شرف صدور یافته، و این حکم چون برق لامع در کمتر از نصف روز در همه جا شایع و همگان اطاعت کردند و ما نیز چون سایر مردم اطاعت نمودیم.

مشیرالدوله در پی سخنان امین السلطان، به علماگفت: این امر برای شما خوب نیست و مخالفت با دولت عاقبت خوش نخواهد داشت.

تهدید مشیرالدوله بر علماگران آمد. سید علی اکبر تفرشی سخت بر آشفت و با تغیّر گفت: «این سخنان نا مربوط چیست، چه معنی دارد، می‌فهمید چه می‌گویید؟» سایر علما نیز شروع به پرخاش کردند و برای اولین بار، در حضور رجال بزرگ دولت سخنانی گفتند که هیچ انتظار آن را نداشتند.

سید محمد رضا طباطبایی به امین السلطان گفت: «باید انحصار دخانیات لغو شده و خسارت دولت را باید کسانی بپردازند که از انگلیسی‌ها رشوه گرفته‌اند و با دست به نایب السلطنه و مشیرالدوله و دیگران اشاره نمود. در این هنگام قوام الدوله چهره در هم کشید و گفت: «برداشتن این امتیازنامه محال و ممتنع است».

سید علی اکبر تفرشی گفت: گویا رئیس دخانیات و رژی شما هستید.»

امین السلطان برای آنکه جو مجلس را آرام کند و این سخنان را شوخی جلوه دهد به ظاهر تبسمی کرد و گفت: «خیر، ایشان جناب قوام الدوله وزیر امور خارجه می‌باشند.

در پایان سید محمد رضا طباطبایی گفت: «به هر حال اگر این حکم را دولت داده است که باید به امضای ملت باشد، و اگر شخص شاه داده که... حقی نداشته و ندارد»[۱].

این مذاکرات بر امین السلطان و سایرین بسیار گران آمد. ولی به روی خود نیاوردند و موضوع صحبت را عوض کردند. بحث را به صحت و سقم حکم معطوف ساختند.

عموم علما صحت حکم را تأیید کردند و برای صحت گفتهٔ خود به اولین تلگراف میرزای شیرازی «قدس سره» به ناصرالدین شاه استدلال کردند و گفتند: حکمی را که این تلگراف در بر دارد به مراتب شدیدتر از حکم جدید است؛ زیرا در آن تلگراف عمل انحصار را مخالف صریح قرآن و محاربه با خدای متعال اعلام داشته و حال آن که در این حکم مخالف و جنگ با امام زمان «علیه السلام» می‌داند[۲].

چون سخن از تلگراف اول مرحوم میرزای شیرازی به ناصرالدین شاه به میان آمد نایب السلطنه که بیم و ترس سراسر وجود او را گرفته بود پرسید: «این تلگراف نزد کی و در کجا بوده است؟»

شیخ شهید حاج شیخ فضل الله نوری گفت: «نزد من است و از سامرا برای من فرستاده شده است.»

او نمی‌دانست که تلگرافی که از سوی میرزای شیرازی توسط نایب السلطنه برای ناصرالدین شاه مخابره شده و به زعم آنان محرمانه و در نهایت خفا بوده، رونوشتی از آن تلگراف از سامرا برای شیخ فضل الله نوری ارسال شده است[۳].

---

۱. همان، ص ۱۲۳.
۲. همان، ص ۱۲۳.
۳. همان، ص ۱۲۴.

امین السلطان و فسخ امتیاز

نتیجهٔ گفتگو و مذاکرات این شد که امین السلطان (وزیر اعظم) از طرف علما متعهد شد که اقداماتی برای فسخ و ابطال امتیاز انحصار انجام دهد، و تا حد ممکن برای به هم زدن انحصار بکوشد، به شرط آنکه علما هم پس از لغو انحصار حکم اباحهٔ استعمال دخانیات را صادر و آن را اعلام نمایند.

لغو امتیاز داخله

امین السلطان با ناصرالدین شاه که در جاجرود بود دیدار و با او مذاکره کرد. و نیز با سفارت انگلیس و رئیس شرکت صحبت کرده و قرار شد کمپانی از حق انحصار توتون و تنباکو در ایران صرفنظر کند و فقط صادرات و واردات دخانیات ایران با این شرکت باشد.

در این رابطه قراردادی آماده و به امضای امین السلطان و صاحب امتیاز می‌رسد و تصمیم نهایی موکول به آمدن ناصرالدین شاه به تهران و مذاکرهٔ شرکت با لندن می‌شود.

پس از یک هفته روز جمعه ۱۶ جمادی الاولی ۱۳۰۹، ۲۷ آذر ۱۲۷۰ شمسی باز مجلسی در منزل نایب السلطنه، با شرکت افراد و با حضور حاج میرزا حسن آشتیانی که در مجلس اول حاضر نشده بود تشکیل شد.

در آغاز، امین السلطان شرحی از وطن پرستی و کوششها و مذاکرات چند روزهٔ خود با انگلیسی‌ها بیان داشت و گفت: «بعون الله تعالی و به برکت استعانت امام زمان «عجل الله تعالی فرجه» و به یمن توجهات آن حضرت علیه السلام نتیجه حاصل، و قرار بر این شد که امتیاز از داخلهٔ مملکت ایران بالمره برداشته شود، که هیچ کسی در ایران در خصوص دخانیات مقهور نباشد. از زارع تا دکاندار عموماً چون سابق با تمام آزادی و در کمال اختیار داد و ستد کنند. و اما مسأله خارجه، تنباکوی ایران جز به ممالک عثمانی به جایی دیگر نقل نمی‌شود و اختیار آن ممالک با ما نیست و امر آنان به ما رجوعی ندارد. این فرنگی «صاحب امتیاز» جداگانه

مبالغی به دولت عثمانی داده و امتیاز مملکت عثمانی را مالک شده است. بنابراین حمل و نقل به خارج مملکت برای غیر این شخص ممکن نیست»[۱].

بعد از امین السلطان، مشیرالدوله و نایب السلطنه و دیگران نیز اظهاراتی کردند. در پایان امین السلطان خطاب به علما گفت: «حالا بروید بـه مسـاجد و در مـنابر صریحاً حلیت دخانیات را اعلام کنید، و از مراحم دولت که اطاعت ملت نموده و امتیاز را لغو نموده تشکر و سپاسگزاری نمایید»[۲].

۱. همان، ص ۱۲۵.
۲. همان، ص ۱۲۶.

پاسخ منفی علما

علما که تا این موقع سکوت کرده بودند، به سخن آمدند. میرزا حسن آشتیانی «قدس سره» به نمایندگی از جمع گفت: «اصل و عمدهٔ منظور ما کوتاه کردن دست خارجی از امور مسلمین است. به این ترتیب جبر و قهر در داخل مملکت از میان رفته ولی هنوز باب تجارت عمدهٔ این اجناس بر روی مسلمانان بسته است و پای مداخله فرنگی در میان است[1]».

هنوز بیانات میرزا حسن آشتیانی تمام نشده بود که مرحوم سید عبدالله بهبهانی با رنگی برافروخته با نظر مرحوم آشتیانی مخالفت کرده و به حمایت از امین السلطان سخن گفت. سخنان مرحوم بهبهانی به مرحوم حاج سید محمد رضا طباطبایی گران آمد و بگو مگو میان آن دو بزرگوار درگرفت که با وساطت و میانجی گری حضرت آیة الله حاج میرزا حسن آشتیانی قدس سره پایان یافت.

نایب السلطنه و مشیرالدوله نیز از امین السلطان حمایت کرده و در ستایش از اقدام امین السلطان مبنی بر لغو انحصار داخله مطالبی گفتند. در ادامهٔ سخنان خود گفتند: «اگر بنا باشد امتیاز صدور به خارج نیز از کمپانی گرفته شود این امر موجب خسارت مبلغ هنگفتی بر دولت خواهد شد که از پرداخت آن عاجز است و ناچار از جیب مردم بیچارهٔ ایران پرداخته خواهد شد. دو سه نفر از تجار نیز با دولتیان موافقت کردند.

امین السلطان بار دیگر به اصرار خود افزود و گفت: آقایان من به مقتضای وکالت

---

۱. همان.

خود عمل نمودم. شما نیز به تعهد و شرط خود عمل فرموده، علی العجاله اذن بدهید قلیان بیاورند»[۱].

امین السلطان برخواستهٔ خود اصرار فراوان ورزید، ولی علما از پذیرفتن خواستهٔ او امتناع ورزیده، چنین اظهار داشتند: مردم استعمال دخانیات را به حکم رئیس علما حضرت آیة الله حاج سید محمد حسن شیرازی ترک کرده‌اند و ما که در آن دخالتی نداشته‌ایم که اکنون آن را لغو نماییم و استعمال دخانیات را تجویز نماییم. باید جریان به اطلاع آن حضرت برسد و از محضرش کسب تکلیف شود».

امین السلطان با تمام ترفندهاو نیرنگها نتوانست به خواستهٔ خود برسد و در میان صف متحد علما ایجاد اختلاف کند. از این رو با خواستهٔ آنان موافقت کرد و دستور داد کاغذ و قلمدان آورده، تلگرافی برای مخابره به محضر حضرت آیة الله شیرازی «قدس سره» آماده کنند و به امضای علمای حاضر برسد.

این تلگراف با اصلاحاتی آماده شد. علمای حاضر در مجلس آن را امضا کردند و به امین السلطان دادند تا به سامرا مخابره کند. از آن جا که جوهرهٔ امین‌السلطان به مکر و نیرنگ آغشته بود، متن تلگراف را دست کاری و تحریف کرد و به بغداد مخابره کرد تا وسیلهٔ قاصد مخصوص کارگزار ایران به سامرا ارسال گردد.

امین السلطان جلب رضایت نسبی علما و امضای این تلگراف را از سوی آنان موفقیتی بزرگ می‌دانست و فوراً شاه را در جریان گذاشت. از سوی دیگر، تلگرافی از سوی امین السلطان به حکمرانان شهرهای ایران مخابره و لغو انحصار داخله به آنان ابلاغ گردید: «به حکام ولایات عموماً بر حسب امر قدر قدرت بندگان اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی«ارواحنا فداه» ابلاغ می‌شود بنا به مرحمت و رأفت همایونی نسبت به عموم ممالک محروسه، بعد از این که معلوم شد عمل انحصار تنباکو «مینوپل» بر عموم رعایا و اهالی قدری شاق است... وجود مبارک، این انحصار و مینوپل را در تمام ممالک محروسهٔ ایران از امروز موقوف و متروک

---

۱. همان، ص ۱۲۷.

فرمودند و ضرر و خسارت کمپانی را از ممر دیگر معین و مقرّر خواهند فرمود که به مرور به کمپانی پرداخت خواهد شد.

از تاریخ این تلگراف به عموم اهالی، علما و اعیان و تجار و غیرهم اطلاع بدهید، تنباکو و توتون و عموم اجناس دخانیهٔ خودشان را به هر کس و به هر قیمت و به هر نحوی که میل دارند بیع و شری نمایند»[1].

این تلگراف کمترین اثر در میان مردم نداشت و چون به امین السلطان بدگمان بودند به این تلگراف هیچ ترتیب اثری ندادند و همگان بر اساس حکم مرحوم میرزا استعمال دخانیات را ممنوع می‌دانستند، برای زدودن غبار شک نیز علما به سامرا به محضر میرزای شیرازی و به تهران به میرزای آشتیانی تلگراف کرده و کسب تکلیف نمودند.

از سوی دیگر علما و تجار برای آن که نکند ترفند امین السلطان در ارسال تلگراف با امضای علما کار ساز افتد و میرزای شیرازی به امضای علما اعتماد کند و جوابی بدهد که کمپانی به قسمتی از مقاصد شوم خود برسد، اشخاص مورد اطمینان خود را همراه با نامه‌ها به سامرا فرستادند تا مرحوم میرزا را از حقیقت ماجرا آگاه کنند و از او بخواهند تا به استمرار حکم تأکید نماید.

پس از آن که شاه و صدر اعظم ترفندهای خود را کار ساز ندیدند و رشته‌های بافته مکر و خدعه را پنبه یافتند، خواستند با تهدید و ارعاب به هدف خود نزدیک شوند. امین السلطان به پیشنهاد مدیر کمپانی رژی تبعید میرزای آشتیانی را به شاه پیشنهاد کرد.

---

۱. همان، ص ۱۲۹.

میرزای شیرازی و استمرار حکم

با آن که تلگرافی به امضای علمای تهران از سوی امین السلطان برای مرحوم میرزا مخابره شد، ولی از پاسخ مرحوم میرزا خبری نشد. پس از مدتی این تلگراف از سوی معظم له به علمای تهران مخابره شد: «خدمت آقایان عظام، علمای اعلام دارالخلافه، «ضاعف الله تعالی اقدارهم» بشارت رفع دخانیه موجب مزید تشکر و امیدواری و دعاگویی ذات اقدس همایون اعلیحضرت شاهنشاهی «خلد الله تعالی ملکه» گردید. انشاء الله تعالی به یمن عاطفت ملوکانه دست خارجه بالمره از ایران کوتاه خواهد شد. محمد حسن الحسینی»[1]

در این تلگراف با لطافت تمام از بشارت رفع دخانیه، تشکر شده بود و تقاضای کوتاه کردن دست خارجیان را از همهٔ شؤونات کشور خواستار بود.

ناصرالدین شاه که تا این موقع، با چرب زبانی امین السلطان به وصول جواب میرزای شیرازی به استعمال دخانیات امیدوار بود، چون این تلگراف را ملاحظه کرد بی اندازه خشمگین شد[2].

دکتر فوریه، در یادداشت روز ۳۰ جمادی الاولی ۱۳۰۹ چنین می‌نگارد: «همهٔ امیدها به عتبات است و همه خلاصی از این مخمصه را از آن جانب منتظرند. بعد از مدتی انتظار، بالاخره تلگرافی از آنجا رسید. به این مضمون که شاه را در لغو این امتیاز تبریک گفته و از او خواستار شده است که سایر امتیازاتی را هم که در دست خارجیان است ملغی سازد، ولی در آن از رفع تحریم دخانیات که تا این اندازه باعث

---

۱. همان، ص ۱۴۵.

۲. همان.

به هم خوردن عادات مردم شده بود ابداً صحبتی نیست.

این تلگراف شاه و مشاورین او را خشمناک ساخت؛ زیرا روحانیون پا فراتر نهاده و تمام امتیازاتی را که خارجیان در دست داشتند حرام شمرده و قدم را از حد امتیاز دخانیات فراتر نهاده بودند»[۱].

مرحوم میرزای شیرازی «قدس سره» در پاسخ تلگرافهای حضرت آیة الله میرزا حسن آشتیانی، سید علی اکبر تفرشی، حاج شیخ فضل الله نوری، و امام جمعه تهران ارسال کرده بودند نیز بر ادامه استمرار «حکم تحریم» تأکید فرمود.

در قسمتی از پاسخ تلگراف آن حضرت به میرزای آشتیانی آمده است: «تلگراف جنابعالی و سایر علمای اعلام در باب رفع دخانیه رسید... چون تلگراف دراین وقت محل اعتماد نیست متوقع این که به خط شریف تصریح فرموده که انحصاربه کلی از داخله و خارجه به حسب واقع از ایران رفع و دست اجانب را از این عمل بالمره قطع نموده‌اند. و الان به موجب شریعت مطهره استعمال دخانیات جایز نیست و حکم به حرمت کما فی السابق بر قرار است تغییر نخواهد یافت»[۲].

در پاسخ تلگراف امام جمعه نیز فرمودند: «ولی به جهت عدم اعتماد به طریق تلگراف در این اوقات فعلاً رخصت موقوف است بر این که از طریق معتبر دیگر واقع حال بر خود حقیر معلوم شود و خود اخبار کنم و الا حکم به حرمت کما کان باقی است»[۳].

در پاسخ علمای تبریز چنین فرمودند: «... از آذربایجان سؤالاتی از حکم حقیر به حرمت استعمال دخانیات رسیده بود. بلی حکم کرده‌ام. ولی اکنون تغییر نیافته و برقرار است».

در پاسخ تلگراف علمای اصفهان فرمودند: «... از اصفهان سؤالاتی از حکم حقیر به حرمت استعمال دخانیات شده. بلی، حکم کرده‌ام. فعلاً حرام است و تا

---

۱. همان، ص ۱۴۶.
۲. تاریخ بیداری ایرانیان، مقدمه، ص ۴۴.
۳. همان، ص ۱۳۳.

رفع ید فرنگی بالمره از داخله و خارجه به طریق تحقیق معلوم نشود و خود اخبار به رفع نکنم حکم منع باقی و اجتناب لازم و رخصت نیست»[۱].

در پاسخ علمای شیراز فرمودند: «سؤال از حکم حقیر به حرمت دخانیات فرموده بودید؟ بلی حکم کرده‌ام. فعلاً حرام است و تا رفع ید فرنگی بالمره از داخله و خارجه به طریق تحقیق معلوم نشود، و خود اخبار به رفع نکنم منع باقی و اجتناب لازم و رخصت نیست»[۲].

میرزای شیرازی در پاسخ علما و مردم یزد و سبزوار هم حکم به صدور تحریم و ادامه و استمرار آن را بیان کردند، و فرمودند: «تا خود اعلام نکنم حکم کما فی السابق باقی است»[۳].

سرانجام شاه و صدر اعظمش از مرکب کبر و مکر و نیرنگ فرود آمده و دانستند زبان تهدید و زور کارساز نیست. باید دست توسل به سوی مرجعیت بزرگ دراز کنند و چارهٔ مشکل خویش و کشور را از ساحت مکینش بخواهند.

از سوی دیگر فروغ حکم مرجعیت به سان آفتاب بر جهان اسلام تابید و شکوهی از عزت و عظمت اسلامی را به نمایش گذارد و منافع روس و اروپا را تهدید کرد.

حکم تحریم نه تنها انگلیس را لرزاند، بلکه روس را هم به شدت بیمناک ساخت. گواه این مطلب میهمانی سفیر روس است. بر خلاف پندار بعضی که سیاست روس را با حکم تحریم موافق می‌دانستند، جهان استکبار از قدرت نمایی زعامت شیعه به وحشت افتاد و در صدد رفع حکم تحریم بودند.

ضیافت سفیر روس

سفیر روس «دیوتزوف» از سفرای کشورهای خارجی مستقر در تهران و عده‌ای

---

۱. همان، ص ۴۵.
۲. همان.
۳. همان، ص ۴۶.

از رجال ایران دعوت کرد تا در ضیافت سفارت روس شرکت کنند. مدیر شرکت «رژی» به نام آرسن نیز در این میهمانی دعوت شد.

جالب توجه، این که در این میهمانی انواع و اقسام خوراکیها و مشروبات مصرف شد، ولی از سیگار و قلیان خبری نبود. نفوذ و قدرت حکم تحریم درون سفارت را مسخر خود ساخته بود. میهمانان در سفارت روس حضور یافتند و هیچ کس نمی‌دانست هدف و مقصود از این ضیافت چیست؟ همه در اندیشه و فکر، و هر کسی ضیافت را به گونه‌ای توجیه می‌کرد.

تا این که سفیر روس با سخنانی پرده از مقصود خود برداشت و در بخشی از سخنان خود چنین گفت: «... شما آقایان سفرای محترم که نمایندگان دول معظم اروپا هستید دقت بفرمایید. البته زیانهایی که تاکنون از این قضیه (تحریم تنباکو) به اروپائیان وارد شده زیاد نیست. اگر دامنهٔ آن بیش از این گسترده نشود جای حرفی نخواهد بود؛ ولی با اوضاع موجود اگر کمپانی «رژی» مقصود خود را دنبال کند و از آن طرف هم رهبر مسلمانان رویهٔ سخت‌تری پیش گیرد، مثلاً بنویسد: «چای هم مثل توتون و تنباکو است، چه خواهد شد؟ چه خسارتی به تجارت اروپا در ایران وارد خواهد شد؟ بازرگانانی که اجناس مربوط به آن چون قند و چای، سماور و قوری، استکان و نعلبکی و سینی و غیره وارد ایران کرده و می‌کنند تکلیفشان چیست؟

از اینها بالاتر، اگر این مرد (آیة الله شیرازی) حکم تحریم کلیهٔ مال التجاره اروپا را صادر کند و بگوید: «ما یحتاج مردم باید در داخل تهیه گردد». یا اگر حکم قتل عام خارجی‌های مقیم این کشور را بدهد، آیا عواقب وخیم آن را متوجه هستید؟ می‌دانید که میزان تلفات و خسارات چقدر خواهد بود؟ البته اگر چنین پیش آمدی رخ داد دولت ایران مسؤول نخواهد بود؛ چون در بلوای عمومی هر قتلی که رخ دهد و هر که کشته شود و هر زیان و خسارتی که وارد آید کسی را نمی‌توان مسؤول دانست من که اتباع دولت متبوع خود رادر معرض این مخاطرات می‌بینم. به شما

هشدار می‌دهم و شما را ازاین خواب غفلت بیدار کرده و خاطرنشان می‌کنم که تا زود است اقدامی کنید، و راه چاره‌ای بجویید؛ وگرنه مسؤول هر پیش آمدی شما خواهید بود».

صاحب امتیاز بیچاره که حرفهای سفیر روس را گوش می‌داد سر خود را پایین انداخته و هیچ نگفت. سفرا و نمایندگانی که در آنجا بودند همگی گفته‌های نماینده روس را تصدیق کرده و «آرسن» مدیر شرکت را مخاطب قرار داده تیرهای دشنام و ناسزا به طرف او رها ساختند. هر یک او را منشأ این فتنه دانسته، سرزنش می‌کردند و می‌گفتند: «جان و مال ما در معرض خطر است. باید هر چه زودتر چاره‌ای بیندیشی؟ یا امتیازنامه را لغو نمایید و یا رضایت رهبران دینی مردم را جلب نمایید».

آرسن، مدیر شرکت گفت: «تا به حال دو میلیون تومان برای رشوه و تعارف و سایر وسایل کار داده شده، چگونه می‌توان دست از این عمل برداشت؟»

«آرسَن» که خود را در معرض اعتراض نمایندگان خارجی و حضار آن مجلس دید وعده داد که هر چه زودتر غائله را تمام کند[1].

حقیقت آن است که «حکم تحریم تنباکو» فروغ جاودانهٔ مرجعیت شیعه بود و تا آن زمان چنین نمایشی از شکوه مرجعیت شیعی دیده نشده بود. بازتاب آن جهانی بود و تأثیر آن به شکل کرامت و اعجاز. گویی حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداه با انفاس قدسیه و ادعیهٔ زاکیهٔ خود حکم را متبرک ساخته بود که این گونه اثر داشت، همان گونه که خداوند قلبها، افکار، اندیشه و اراده‌ها و حتی زمین و جمادات را مسخر فرمان آن بزرگوار نموده‌اند، این حکم هم همهٔ قلبها را مسخر خود ساخت و آنان که نسبت به فرمانهای صریح قرآن فرمانبری نداشتند، این فرمان را اطاعت کردند[2].

---

۱. همان، صص ۵۷ ـ ۵۵.

۲. داستانی در ارتباط با صدور این حکم نقل شده که بعضی گفته‌اند صدور این حکم به اشاره و دلالت مولانا بقیة الله الاعظم ارواحنا فداه بوده است.

این حکم از ماندگارترین جلوه‌های فقاهت شیعی تا آن زمان بود و تأثیر شگفت آن بر تحولات بعدی ایران ملاحظه خواهد شد.

تصمیم به تبعید میرزای آشتیانی

سرانجام با وسوسه‌های مدیر کمپانی (آرسن) صدر اعظم، تبعید میرزای آشتیانی ﷺ را به شاه پیشنهاد کرد. شاه که از عواقب وخیم آن می‌ترسید در آغاز از پذیرش آن خودداری کرد، ولی آخر الامر با اصرار امین السلطان شاه راضی شد. سرانجام شاه به نایب السلطنه دستور داد که به میرزای آشتیانی این پیام را برسان که باید یکی از دو کار را انجام دهد: یا باید در مجامع عمومی به منبر رفته و قلیان بکشد و یا این که از تهران خارج شود.

به آقا بالاخان معین نظام نیز دستور داد قهوه‌خانه‌ها را باز کند و هر کس قلیان نکشد شکمش را پاره نماید.

دستور توسط عبدالله خان والی روز یکشنبه دوم جمادی الثانی ۱۳۰۹ به میرزای آشتیانی ابلاغ شد[1].

میرزای آشتیانی در جواب گفت: «اقدام به نقض حکم حجة الاسلام ممکن نیست» ولی رخت خود را از موج این فتنه به سلامت بیرون کشیده و از این شهر خواهم رفت».

ناظم الاسلام کرمانی در مقدمهٔ تاریخ بیداری ایرانیان چنین می‌نگارد: «عبدالله خان والی در مقام اجرای حکم شاه بر آمد و گفت حتماً باید قلیان بکشید که یک دفعه مرحوم آقا محمد رضای طباطبایی از حالت طبیعی خارج شد بنای ناسزا را گذاشت که شاه... و تو و نایب السلطنه غلط کردید، دور شو ای ملعون از مجلس مسلمانان».

ولی پاسخ میرزا بسیار صریح بود. گفت: «نقض حکم حجة الاسلام ازهیچ رو

---

۱. تاریخ بیداری ایرانیان، مقدمه، صص ۲۰ - ۱۹.

برایم ممکن نیست، ولی از تهران می‌روم. امروز را مهلت دهید تا وسیلهٔ حرکت را فراهم کنم فردا البته خواهم رفت».

شورش در تهران

خبر تبعید میرزای آشتیانی از تهران نیز مانند حکم تحریم تا غروب آن روز در تمام شهر منتشر شد. با آن که به خاطر برف هوا بی نهایت سرد بود، در تمام مساجد و مجامع مردم جمع شده و از تبعید میرزا سخن می‌گفتند. مردم شهر از این حادثه مضطرب و اندوهگین بودند و اکثر مردم تصمیم گرفتند که در این هجرت میرزا را همراهی کنند و از شهر خارج شوند.

نایب السلطنه، حاکم تهران که اوضاع شهر را نا آرام دید و از بگو مگوهای مردم باخبر شده بود، شب هنگام عبد الله خان والی را نزد مرحوم میرزا حسن آشتیانی فرستاد تا با اصرار و التماس از میرزا تقاضا کند که از مخالفت خود دست بردارد. ولی افسونهای آن شیطان در شخصیت والا مرتبه و ایمان محکم میرزا تأثیر نگذاشت و آن بزرگوار به عزم راسخ خویش استوار ماند[1].

---

۱. همان.

تصمیم میرزا به خروج

روز دوشنبه سوم جمادی الثانی فرا رسید مرحوم حاج میرزا حسن آشتیانی«قدس سره» لباس هجرت بر تن کرده و تصمیم گرفت از شهر خارج شود.

عده‌ای از خویشان و وابستگان برای وداع در منزل او جمع شده و با زن و فرزندانش گریه و زاری کردند.

روز سوم جمادی مصادف با شهادت صدیقهٔ طاهره فاطمهٔ زهرا علیها السلام بود. بدین مناسبت در منزل میرزا مجلس روضه بود.

وقتی خبر در جای جای تهران پخش شد، دسته دسته مردم تهران همراه با علما از هر محل رو به منزل میرزای آشتیانی روانه شدند.

همهٔ علما به جز امام جمعه و مرحوم سید عبدالله بهبهانی با میرزای آشتیانی هماهنگ بودند. ناظم الاسلام کرمانی می‌نویسد: «مرحوم حاج شیخ هادی نجم آبادی در مجالس مذاکره حاضر نشد. لکن پیغام داد که من استعمال دخانیات را مطلقاً حرام می‌دانم مخصوص به وقتی دون وقتی نیست و اگر بنای آقایان بر حرکت از تهران و مهاجرت به عتبات باشد، اول کسی که ردا بر دوش کند و با پای پیاده مهاجرت نماید من می‌باشم»[1].

چند کجاوه برای میرزا و همراهان آماده شد، ولی در شهر، قیام و انقلاب بود. سیل جمعیت به سوی منزل مرحوم میرزا در حرکت بود. بعضی از کسبه از همان صبح دکانها راباز نکردند. دیگران نیز که وضع را این طور دیدند، مغازه‌ها را تعطیل

---

۱. همان، ص ۲۲.

کردند و با تکه پارچه‌های سفید برگردن، دسته دسته به سوی بیت زعامت حرکت کردند و فریاد می‌زدند:

یـــا غـــریب الغـــربا مـــی‌رود ســـرور مـــا

تا ظهر جمعیت به چندین هزار نفر رسید. زنان نیز دراین قیام عمومی مردان را همراهی کرده و دسته دسته به سوی منزل میرزا روانه شدند.

چون جمعیت زیاد شد، زنان از جلو و مردان از دنبال به طرف قصر سلطنتی حرکت کردند. زنان بر سر خود لجن مالیده و با آه و ناله و زاری فضای اندوهناکی را پدید آورده بودند. گاه نیز فریاد یا علی و یا حسین سر می‌دادند. به راستی ولوله و جوش و خروش مردم در آن روز غیر قابل توصیف بود.

منزل آیة الله میرزا حسن آشتیانی (ره) در محله سنگلج بود. جمعیت برای رسیدن به ارک سلطنتی بایستی از جلو بازار عبور کنند. زنها وقتی به سبزه میدان رسیدند، بدون درنگ به بازار ریخته، بعضی از دکانها را که هنوز باز بود بستند. و اگرکسی از این دستور سرپیچی می‌کرد، دکانش در معرض غارت و چپاول قرار می‌گرفت. سپس جمعیت زن و مرد به طرف میدان ارک رهسپار گردید.

زنان گریه و زاری می‌کردند. مردان «وا اسلاما ـ وا شریعتا» می‌گفتند. پیشاپیش مردم هم عده‌ای از نوجوانان خردسال همان شعر یا غریب الغربا می‌رود سرور ما را می‌خواندند.

وقتی به ارک رسیدند فریادشان بیشتر شد. شاه را مخاطب قرار دادند و با صدای بلند به او ناسزا گفتند: «شاه باجی، شاه باجی سیبلو، ای لا مذهب، ما تو را نمی‌خواهیم.»

طوفانی از شیون و غوغا برخاسته بود. درباریان خاصه حرم سرا را خوف و وحشت فراگرفته بود.

کامران میرزا که مردی ترسو بود، وقتی شور و غوغای مردم را دید، به تصور این که با گفتار نرم و ملایم می‌توان غائله را پایان داد، با چند نفر از نوکران خود از ارک

سلطنتی بیرون آمد؛ ولی هنوز کلمه‌ای نگفته بود که با عکس‌العمل مردم مواجه شد و ناله و شیون زنها شدت گرفت.

مردم فریاد می‌زدند: ای خدا، می‌خواهند دین ما را از بین ببرند، علمای ما را بیرون کنند تا فردا عقد ما را فرنگیان بخوانند، مردگان ما را فرنگیان کفن و دفن کنند، بر جنازه ما فرنگیان نماز گزارند و...

خوف و ترس نایب السلطنه را فراگرفت. حال مرده‌ای را داشت که چند نفر او را سرپا نگاه داشته بودند. با صدای گرفته و لرزان گفت: «همشیره‌ها، شاه بابا فرمودند: فرنگی‌ها را بیرون می‌کنم. علما را نمی‌گذارم بیرون بروند. خاطرتان جمع باشد. بس است. این همه فریاد و فغان نکنید.

کسی به گفتار او ترتیب اثر نمی‌داد، بلکه هر آن بیم خطر کتک خوردن می‌رفت. ناچار به داخل ارک بازگشت.

بعد از آن زنها به طرف مسجد شاه حرکت کردند. اتفاقاً وقتی به مسجد رسیدند مرحوم میر سید زین العابدین امام جمعه بالای منبر مردم را موعظه و نصیحت می‌کرد و آنان را به سکوت فرا می‌خواند. زنها که چنین دیدند به او ناسزا گفتند. عده‌ای از مردان دویدند و امام جمعه را پایین کشیدند؛ و اگر زرنگی نمی‌کرد، ممکن بود کتک مفصلی از زنها نوش جان کند.

بار دیگر زنها به طرف میدان ارک رهسپار شدند. مردمی که در مسجد شاه بودند نیز به آنان پیوستند. جمعیت به حدی بود که از مسجد شاه تا کاخ جای سوزن انداختن نبود و جمعیت موج می‌زد.

درون کاخ هم ترس و وحشت حکم فرما بود. هنگامه‌ای بود. گویی آتشفشان خشم مردم فوران کرده است.

دکتر فوریه در دفترچه خاطراتش چنین نگاشته:«... وقتی که وارد گلستان شدم همهٔ وزرا را حاضر دیدم. شاه بدون آن که سخنی بگوید غمناک قدم می‌زد. گاهی پا بر زمین می‌کوفت و گاهی عصا به درختان می‌نواخت و معلوم بود که حالتی آشفته

دارد. خواستم ببینم چه خبر است. به من گفتند که شاه کاسهٔ صبرش لبریز شده. میرزا عیسی نایب الحکومه تازهٔ تهران را پیش میرزا حسن آشتیانی فرستاده و به او تکلیف کرده که یا به استعمال دخانیات فتوی دهد و قلیون بکشد یا این که از ایران خارج شود.

میرزا حسن در جواب گفته است که جلای وطن را به استعمال دخانیات ترجیح می‌دهد و حاضر به حرکت شد. این خبر به سرعت در شهر انتشار یافت و مردم به همین جهت اجتماع کرده و علت آشفتگی شاه نیز همین است.... دیدم در ارک بسته و قراولان اسلحه به دست از جمعیت که با تهدید و غوغا در حال هجوم‌اند، ممانعت می‌کنند.برگشتم تا از در خیابان نایب السلطنه به اندرون بروم جلو تخت خانه، ابوالحسن خان را دیدم که پریشان بود. به من گفت: از گلستان بیرون نروید که برای شما خطر دارد. من به گلستان برگشتم»[1].

عباس میرزا ملک آرا نیز در خاطرات خود شاه را وحشت زده توصیف می‌کند. او می‌نگارد: «شاه به غایت مضطرب شده از نایب السلطنه علاج کار را می‌خواست. او می‌گفت اگر یک نفر از علما را به من برسانند به هر نوع باشد با زبان چرم و نرم فتنه را آسوده می‌کنم.

هیچ کس جرأت بیرون رفتن از عمارت شاهی نکرد. امین السلطان در آبدارخانه مخفی شد»[2].

با این حال امین السلطان دست از وسوسه و شیطنت خود بر نمی‌داشت و دائم به شاه و اطرافیان می‌گفت: منظور کسانی که این غائله را به پا کرده‌اند لغو انحصار توتون و تنباکو نیست، بلکه مقصد اصلی آنان تغییر حکومت است. اینها طرفدار جمهوری هستند و اگر زودتر جلوگیری نشود و پاسخ آنان را با تفنگ و گلوله ندهیم، عاقبت قصر را غارت می‌کنند. آن وقت کسی را زنده نخواهند گذاشت.

---

۱. همان، ص ۲۰؛ تحریم تنباکو، ابراهیم تیموری، ص ۱۵۵.

۲. همان.

سرانجام عبدالله خان والی، مأمور شد که نزد مرحوم آیة الله حاج میرزا حسن آشتیانی رفته و از منظورش جویا شود تا شاه انجام دهند.

عبدالله خان با زحمت فراوان به منزل آیة الله رفت، و پیام شاه را رساند. میرزا حسن در پاسخ گفت: تنها مقصود ما لغو امتیاز انحصار دخانیات اعم از داخله و خارجه و کوتاه کردن دست خارجی‌هاست و هیچ تقاضای دیگری نداریم.

طلیعهٔ پیروزی

پس از آن که پیام حاج میرزا حسن آشتیانی بـه شـاه رسـید، شـاه بـه نـاچار و بلافاصله دستخطی خطاب به نایب السلطنه بدین شرح صادر کرد: نایب السلطنه اختیار داخله را که برداشته بودیم حال امتیاز خارجه را هم برداشتیم و مردم مجبور به کشیدن قلیان نیستند تا حکم از جانب میرزای شیرازی ﷺ برسد. شاه

عبدالله خان دستخط شاه را برای میرزای آشتیانی بـرد. نـایب السـلطنه بـرای اطمینان بیشتر علما، میرزا عیسی نایب الحکومهٔ تهران و یکی دو نفر دیگر را نیز به منزل میرزا حسن آشتیانی ﷺ فرستاد؛ ولی بدون نتیجه برگشتند و کتک مفصلی هم خوردند.

مجدالدوله هم داوطلبانه حاضر شد نزد میرزای آشتیانی ﷺ برود.

با آن که حسب الامر مرحوم میرزای آشتیانی دستخط شاه را میان مردم منتشر کردند و گویندگان نیز آن را با صدای بلند خواندند و مـردم را بـه آرامش دعـوت کردند، ولی هیچ تأثیری نبخشید و مردم با سر و صدا و ناله و شیون بـی قـراری می‌کردند.

دوستعلی خان معیرالممالک می‌نویسد: «هر دقـیقه جسـارت شـورشیان زیـاد می‌گشت. تا آن که به صدای بلند فریاد کردند: با این وضع ما شاه را نمی‌خواهیم».

شاه توسط نایب السلطنه پیامی برای مردم فرستاد، ولی مفید واقع نشد.

چون جسارت و جرأت شورشیان بالاگرفت، برخی نیز به ارک حمله کردند و در و پنجره‌های عمارت نایب السلطنه را شکستند.

محمد علی خان معین نظام معروف به آقا بالاخان و ملقب به وکیل الدوله فرماندهٔ فوج مخصوص به سربازان ترک شیرازی که در آن روز برای حفاظت قصر گلستان در آن جا حاضر بودند، دستور داد تا به جمعیت زن و مرد تیراندازی کنند. ولی ترکان وطن دوست و با غیرت اطاعت نکردند و گفتند: «به علما و سادات و مسلمانان نمی‌توان گلوله انداخت»[1].

آقا بالاخان، بدون آن که از کسی دستور یا اجازه‌ای بگیرد به سربازان نایب السلطنه که مردم آنان را «فوج بی پدران» می‌خواندند، دستور آتش داد و آنان مردم بی پناه را به گلوله بستند.

هنگامی که صدای صفیر گلوله‌های «بی پدران» طنین افکند، ناصرالدین شاه با عصایی که در دست داشت عضد الملک را که در کنارش ایستاده بود مخاطب قرار داد و گفت: «یقیناً آقا (نایب السلطنه) را کشتند. برو بیرون ببین چه خبر است. هر چند نایب السلطنه را کشته باشند، اعلام کن که کسی به مردم تیراندازی نکند».

عضد الملک بیرون آمد و دید عجب! مردم بیچاره هستند که کشته و زخمی روی زمین افتاده‌اند. هفت نفر کشته و بیست نفر زخمی و مجروح شدند.

با آن که دولتیان بسیار کوشیدند که هیچ جنازهٔ مقتولی به دست مردم نیفتد، ولی مردم پیکر چهار کشته را که یکی از آنان سید شجاعی بود که با شمشیر بر نایب السلطنه حمله کرد، از دست فراشان ربوده روی تخته‌های چوبی قرار دادند و راهی خانهٔ حاج میرزا حسن آشتیانی شدند.

مردم با مشاهدهٔ جنازه‌ها طوفانی آفریدند. فریاد و شیون از زن و مرد برخاست و شعله خشم و غضب مردم زبانه کشید؛ به گونه‌ای که اشاره‌ای از علما دودمان ناصرالدین شاه را به باد می‌داد.

درون کاخ نیز زنان و کنیزان از این صداها به وحشت افتاده بودند. انیس الدوله (ملکه شاه) و چند نفر دیگر بی هوش افتاده بودند و دیگران هم ناله و زاری

---

۱. همان، ص ۲۱؛ تحریم تنباکو، ابراهیم تیموری، ص ۱۵۹.

می‌کردند و به امین السلطان مسبّب اوضاع ناسزا می‌گفتند. شلیک گلوله‌ها هر چند شورش را خوابانده بود، ولی آن دو قدرتی که با هم در نزاع و جنگ بودند همچنان به حال خصومت باقی بودند. شاه اگر چه غالب آمده بود، و لیکن از جنبش کاسته نشد، و روحانیون و مردم با وجود مغلوبیت قوی‌تر گردیده بودند.

اگر چه توپ پیش سلاطین آخرین وسیلهٔ اثبات حق به شمار می‌رود، ولی باید گفت که این بد وسیله‌ای است و کسی که غیر از آن وسیلهٔ دیگری نداشته باشد با آتش بازی می‌کند.

برای ناصرالدین شاه خبری که معلوم نبود راست باشد یا دروغ، کار دهها قبضه توپ را انجام داد. خبر این بود که شایع کردند، زمانی که مردم به طرف ارک و عمارات سلطنتی حمله کردند بعضی رجال دربار با اصرار از شاه خواستند که اجازه دهد مردم را به توپ ببندند. شاه با تغیّر و عصبانیت پاسخ داد: «هرگز! من خانهٔ خود و فرزندان خویش را به توپ نمی‌بندم». این شایعه اثر خوبی بخشید و از کینه و خشم مردم نسبت به شاه کاست. بالاخره آن روز حماسه و خون به پایان رسید. وقتی شب فرا رسید و هوا نیز بسیار سرد بود، از جوش و خروش مردم کاسته شد و مردم کم‌کم متفرق شدند.

چون خوف آن می‌رفت که شبانگاه مرحوم میرزا حسن آشتیانی ﷺ را نیز مانند سید علی اکبر فال اسیری دستگیر نمایند و شایع نیز شده بود که دویست نفر سوار با کالسکه در بیرون شهر حاضر کرده‌اند، عده‌ای از روحانیون و افراد با ایمان به قرآن سوگند یاد کردند که در خانهٔ میرزا حسن آشتیانی می‌مانند و به قیمت جان خود از مکانت مرجعیت دفاع می‌کنند.

ناصرالدین شاه و نزدیکانش نیز شبی پر وحشت و اضطراب را سپری کردند. به دستور شاه تمام سربازان مقیم پایتخت را با تفنگهای مارتینی مسلح و به دسته‌های مختلفی تقسیم کردند و بر سر هر گذر و کوچه تا صبح پاس می‌دادند. شهر تقریباً حکومت نظامی بود. اطراف ارک و عمارت سلطنتی نیز سربازان صف کشیده بودند

و از نزدیک شدن اشخاص جلوگیری می‌کردند. سواره نظام هم تمام شب در شهر می‌گشت.

در داخل کاخ علاوه بر نظامیان، تمام فراشان و غلامان مسلح شده و از شاه و کسان او حفاظت می‌کردند.

آن شب تهران در التهاب و انقلاب بود و همگان از آمدن فردای آن شب می‌ترسیدند.

خارجیان مقیم تهران با تغییر قیافه و لباس از تهران فرار کردند. بعضی نیز در منزل دوستان و آشنایان ایرانی خود پنهان شدند؛ با وجود آنکه از طرف دولت عدهٔ زیادی سرباز برای حفاظت نقاط اروپایی نشین و نگهداری جان و مال آنان معین گردیده بود.

پیک صلح

در آن شب (شب سه شنبه) منزل حاج میرزا حسن آشتیانی دارالشورای علما و زعمای نهضت بود در آن جا جمع شده و چاره اندیشی می‌کردند.

عضد الملک و حاج امین السلطنه از طرف ناصرالدین شاه به منزل میرزای آشتیانی رفتند و تقاضای ملاقات نمودند. به حضور میرزا رسیده، مدتی پیرامون حوادث ناگوار آن روز گفتگو کردند.

عضد الملک گفت: «نگذارید این رشتهٔ مواصلت و اتحادی که سالهاست بین دولت و ملت ایجاد شده، پاره گردد؛ زیرا این جدایی موجب از بین رفتن ملت و دولت هر دو خواهد شد. دشمنان مشترک ما در این اندیشه هستند که بین دولت و ملت تفرقه و اختلاف اندازند. اکنون فرصت را غنیمت شمرده به هدف و منظور خود خواهند رسید و بر ما و شما چیره خواهند گشت».

میرزای آشتیانی ﷺ در پاسخ فرمودند: «عده‌ای مغرض امر را بر شاه مشتبه کرده و مقصود ما را بر عکس جلوه داده‌اند. ما با شخص شاه دشمنی نداریم. خواسته ما آن است که امتیاز دخانیات لغو گردد. سخن ما از اول تا حال این بود که پادشاه اسلام اجازه ندهد رعیت مسلمان زیر دست فرنگی باشد، عرض و ناموس مسلمانان لگدکوب تحکم و تغیّر مردم اروپا گردد؛ ولی افسوس که شخص بی غرضی تاکنون در میان نبوده که مقصد حقیقی ما را به اطلاع شاه برساند».

عضدالملک از خانهٔ حاج میرزا حسن یک سره نزد شاه رفت و حقیقت را به او گفت و از طرف خود به شاه اطمینان داد که منظور علما فقط رفع انحصار دخانیات

است. و جمهوری خواهی و مخالفت با سلطنت دروغ محض است. خیال شاه باید ازاین بابت آسوده باشد، و در جلب نظر علما بکوشد.

چون عضد الملک از امین السلطان کینه‌ای در دل داشت، فرصت را غنیمت شمرد و گفت: «علت اساسی نهضت مردم خطاهای امین السلطان است و این شخص حقایق را وارونه به نظر شاه می‌رساند».

به هر روی، گفته‌های عضد الملک در شاه تأثیر گذاشت و بر آن شد که امین السلطان را عزل کند، ولی با وساطت و سفارش اکید انگلیس از تصمیم خود منصرف شد[1].

پس از اظهارات عضد الملک ناصرالدین شاه پشیمان می‌شود و در تصمیم خود پیرامون علما تجدید نظر می‌کرد. عضدالملک را مأمور کرد که فردا صبح به نزد میرزا حسن آشتیانی برود و الطاف بی پایان و خشنودی مکنون خاطر مهر مظاهر پادشاه اسلام پناه را به علما ابلاغ کند. به عبارت دیگر از آنها معذرت بخواهد و پشیمان شدن شاه را از رفتار خود به آنان بگوید. برای دلجویی بیشتر از میرزا حسن آشتیانی ﷺ یک انگشتر الماس نیز برای او هدیه فرستاد. سه شنبه، چهارم جمادی الثانی نیز تهران روز پر التهابی را پشت سر گذاشت. توپها در اطراف ارک سوار و سربازها دورادور کاخ صف کشیده بودند. سوارها در شهر می‌گشتند و از اجتماعات مردم جلوگیری می‌کردند.

بامداد آن روز عضدالملک بار دیگر به منزل آشتیانی رفت و جریان مذاکرهٔ شب گذشتهٔ خود را با پادشاه به او خبر داد.

مرحوم میرزا از انتشار شایعهٔ خبر تبعید علما و اضطراب و نگرانی آنان با عضدالملک سخن گفت. عضدالملک با سوگندهای غلیظ و شدید آنان را تکذیب کرد و گفت: «این خبرها از طرف دشمنان و آشوب طلبان نشر می‌شود. هیچ وقت نباید به این اخبار بی اساس ترتیب اثر داد». روز چهارشنبه، پنجم جمادی الثانی هم

---

۱. تحریم تنباکو، ابراهیم تیموری، ص ۱۶۸.

تهران درگیر مسائل نهضت بود. رفت و آمدها میان علما و دولتیان ادامه داشت. ملک التجار نزد میرزای آشتیانی رفت و دستخط ناصرالدین شاه به امین السلطان مبنی بر رفع امتیاز خارجه و همچنین نامهٔ امین السلطان را به او داد[۱].

روزهای پر حادثه و خاطرهٔ تهران یکی پس از دیگری می‌گذشت و درباریان با کمپانی رژی و سفارت انگلیس در گفتگو بودند تا خسارات کمپانی معلوم و امتیاز لغو گردد.

در این ایام به واسطهٔ شورش و نهضت، تهران ناآرام بود و شایعات بی اساس امنیت راههای کشور را به خطر انداخته بود. بیم آن می‌رفت که در شهرهای مختلف ایران همانند تهران شورشهای مردمی رخ دهد. از این رو ناصرالدین شاه و امین السلطان تلاش می‌کردند هر چه زودتر علما را مطمئن کنند که امتیاز دخانیات به کلی از داخل و خارج لغو شده و علما اجازه دهند مردم قلیان بکشند و اوضاع کشور به حال عادی خود بازگردد.

بدین منظور امین السلطان به میرزای آشتیانی پیام فرستاد که: «امتیاز دخانیات به کلی رفع شده. چرا رخصت نمی‌فرمایند تا مردم قلیان بکشند؟»

میرزای آشتیانی ﷺ همان جواب سابق را داد که: «وضع این حکم از من نبوده تا لغو آن از من و به دست من باشد. این حکم منبع از حضرت حجة الاسلام بوده و نقض این حکم و رفع آن نیز موکول به جناب ایشان است»[۲].

امین السلطان این عذر را نپذیرفت. مجدداً پیام فرستاد و فشار آورد. میرزای آشتیانی ﷺ به ناچار به عضدالملک متوسل شد و از او خواست نزد شاه برود و به هر ترتیبی از شاه بخواهد که او را از انجام این امر معاف بدارد.

عضدالملک با شاه مذاکره کرد. سرانجام قرار شد علمای تهران هر یک جداگانه دربارهٔ به هم خوردن امتیاز نامه شرحی به مرحوم میرزای شیرازی «قدس سره» تلگراف کنند و از او تقاضا کنند اجازهٔ استعمال دخانیات را صادر نماید. ملک التجار

---

۱. همان، ص ۱۷۲.
۲. همان، ص ۱۷۸.

را نیز مجبور کردند که تلگرافات علمای تهران را به کرمانشاه مخابره کرده و از آنجا مجدداً توسط حاج حسن وکیل الدوله به فرزندش حاج عبدالرحیم مقیم بغداد تلگراف شود و حاج عبدالرحیم تلگرافات را شخصاً از بغداد به سامرا نزد میرزای شیرازی برده جواب آنها را بگیرد و از بغداد به تهران مخابره کند.

اینک متن تلگراف علما:

تلگراف ملاذ الانام آقا میرزا محمد حسن آشتیانی.

حضرت مستطاب حجة الاسلام و المسلمین آقای حاجی میرزا محمد حسن دام‌عزه و مد ظله.

عرضه می‌دارد که امتیاز دخانیات از داخلهٔ ایران و خارجهٔ آن به کلی به همت ملوکانه خسروانه و تدبیرات کافیه از جانب سنی الجوانب اعلیحضرت اقدس شاهنشاه اسلام پناه «خلد الله ملکه و دولته» به توسط حضرت مستطاب اجل اشرف وزیر اعظم آقای امین السلطان دام اجلاله و کفایت ایشان از بابت آسودگی عامه رعایا و احترام حکم شرع منسوب به حضرت عالی شده، در باب منع از استعمال توتون و تنباکو رفع شده. هر چند سابق بر این هم مطلب عرض شده بود، چون سربسته بود و فی الجمله اجمالی داشت لهذا مجدداً حاجت به عرض شد که صریحاً اذن کشیدن قلیان و غیره را داده ضمناً اظهار دعاگویی از این مرحمت ملوکانه بفرمایید و خدمت حضرت اجل را هم در ملت و دولت منظور داشته باشید.

الداعی المخلص میرزا حسن آشتیانی.

قسمتی از تلگراف آیة الله شیخ فضل الله نوری:

خدمت حضرت مستطاب حجة الاسلام و المسلمین ادام الله تعالی ظله العالی

عرض می‌شود که چون سابقاً به حسب حکمی که از حضرت مستطاب عالی سمت، انتشار یافت در نهی استعمال دخانیات، به مجرد استماع عامهٔ مسلمین اطاعت نموده و به کلی ترک کردند و فعلاً نیز متروک است.

از آنجاکه ذات اقدس همایون اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاه دین پناه «ابدالله شوکته» همواره از تبعیت قواعد دین مبین کمال اهتمام و بذل جهد می‌فرمایند به توسط حضرت مستطاب اجل اشرف، وزیر اعظم، آقای امین السلطان و کفایت ایشان محض استدعای حضرت عالی و رعایت رعایای مملکت محروسه ایران رأفت و مرحمت فرمودند امتیاز انحصاری که به خارجه مرحمت شده بود موقوف و ید خارجه را از تصرفات دخانیات ایران در خارجه و داخله کوتاه و مسلوب الاختیار فرمودند... چون فعلاً رفع مانع به کلی شده و بالمره امتیاز برداشته و امر به حد خود کما هو حقه رسید مستدعی از حضرت عالی آنکه به عبارت صریح و واضح بعد از تشکر از مراحم ملوکانه اجازه بفرمایید که خلق مشغول استعمال دخانیات کما فی السابق باشند و از مکاسب خود باز نمانند... فضل الله نوری»[1].

آقای سید علی اکبر تفرشی نیز این تلگراف را مخابره کرد: «به شرف عرض حضرت حجة الاسلام آقای حاجی میرزا محمد حسن ادام الله افاضاته می‌دارد که آن چه جناب شریعتمدار ملاذ الاسلام به عرض رسانیده‌اند مطابق واقع می‌باشد. ان شاء الله تعالی مرحمت فرموده تجویز شرب توتون و تشکر از مراحم ملوکانه خسروانه خواهند فرمود خادم شریعت طاهره علی اکبر حسینی تفرشی»[2].

این تلگراف از سوی امام جمعه تهران به میرزای شیرازی ﷺ ارسال گردید: «خدمت حضرت حجة الاسلام و المسلمین آقای حاجی میرزا محمد حسن دام ظله العالی در فقرهٔ دخانیات تفصیلی واقع گردید که غرضش حضور عالی لازم است سواد دستخطی از حضرت عالی معروف گردید که عین عبارت آن: «بسم الله الرحمن الرحیم الیوم استعمال تنباکو....» بعضی گفتند دستخط حضرت عالی نیست. بعضی گفتند هست؛ چون نسبت به حضرت مستطاب عالی داده شد شاهنشاه اسلام پناه به جناب امین السلطان امر فرمودند امتیاز دخانیات به کلی موقوف و برداشته شود و به حالت اولیه رجوع گردد و به زحمت زیاد امتیاز و

---

۱. تاریخ بیداری ایرانیان، مقدمه، ص ۴۱.
۲. همان، ص ۴۰.

انحصار دخانیات را از داخله و خارجه برداشتند. و داعی و سایر آقایان علما بـه شکرانهٔ این مرحمت تلگرافی حضور حضرتعالی عرض نمودیم جواب رسید. چون تصریح نسبت به حلیت قلیان نشده بود، بین عوام غائله مرتفع نشده است. حال لازم شد تلگرافاً عرض کنم چنانچه قلیان حرمت ابدی دارد تلگراف فـرمایید کـه دیگر احدی قلیان نکشد و چنانچه اصلاً حرمت نداشته و یا بعد از رفع عـلت و برداشتن امتیاز حرمت پیدا کرده نیز مفصلاً تلگراف فـرمایید کـه جـمیعاً اطـاعت نموده رفع تردید و فساد عوام بشود... جواب این عریضه را نیز کتباً دستخط مبارک به اذن و رخصت با حرمت قلیان و منع مفسدین فرمایید که لازم است»[1].

امام جمعه

از سوی جناب مستطاب شریعت مآب آقای سـید مـحمد رضـا ایـن تـلگراف مخابره شد: «حضرت مستطاب حجة الاسلام و المسلمین آقای حاج میرزا محمد ادام الله تعالی ظله

عرضه می‌دارد مسأله انحصار دخانیات همان قسم است که آقایان عظام سلمهم الله تعالی مشروحاً معروض داشته‌اند، فی الحقیقة بندگان اقدس همایونی «خـلد الله ملکه و سلطنته» در ان مرحمت تامی به عموم ملت ایران تفصل فرموده و کلیهٔ این فقره صورت قدیم شد. و حضرت اجل اشرف وزیر اعظم آقای امین السلطان «دام اجلاله» لازمهٔ جد و جهد را در رفع این کار به عمل آوردند. اکنون استدعای همه آن است که معجلاً اجازهٔ استعمال تنباکو و توتون را مرحمت فرمایید که در تأثیر اجازه خدا نخواسته فسادی مترتب نشود.

اقل خدام اهل علم سید محمد رضا.[2]

پاسخ حضرت آیة الله شیرازی:

پس از ده روز از تلگراف علمای تهران، روز ۱۹ جمادی الثانی از طرف میرزای

---

۱. همان، ص ۴۲.
۲. همان، ص ۴۱.

شیرازی این تلگراف مخابره شد:

«سر کار شریعتمدار، افتخار المجتهدین العظام، عماد الاسلام آقا میرزا محمد حسن سلمه الله تعالی

تلگراف جناب عالی و سایر علمای اعلام در باب رفع دخانیه رسید. اگر چه به مراحم ملوکانه شاهنشاه دین پناه «خلد الله ملکه» به التزام به احکام شرع، و فرموده جنابعالی و سایر علما «کثر الله تعالی امثالهم» کمال وثوق و اعتماد است، ولی چون تلگراف در این وقت محل اعتماد نیست، متوقع آنکه به خط شریف تصریح فرموده که اختصاص بالکلیه از داخله و خارجه به حسب واقع از ایران مرتفع و دست اجانب را از این عمل بالمره قطع نموده‌اند و احتمال عود و تبدیل و تبعیض به هیچ وجه نیست؛ تا سبب خاطر جمعی اینجانب شود؛ و الاّ به موجب شریف مطهره استعمال دخانیات جایز نیست و حکم به حرمت کما فی السابق برقراراست. تغییر نخواهد یافت. محمد حسن الحسینی[1]

در پاسخ امام جمعه نیز این تلگراف مخابره شد: «جناب مستطاب ملاذالانام ظهیر الاسلام آقای امام جمعه سلمه الله تعالی.

تلگراف جناب عالی در باب دخانیه رسید. از صدور حکم سابق و ارتفاع آن سؤال فرموده بودید. بلی سابقاً حکم کرده‌ام و هر چند جنابعالی و سایر علمای اعلام تصدیق برفع اختصاص فرموده‌اند و نهایت اطمینان و سکون نفس به معدلت و حسن نیت اعلیحضرت «ظل‌اللهی و اعز الله نصره» دارم، ولی به جهت عدم اعتماد بر طرق تلگراف در این اوقات فعلاً رخصت موقوف است بر این که از طریق معتبر دیگر واقع حال بر خود حقیر معلوم شود و خود اخبار کنم، و الاّ حکم به حرمت کما فی السابق باقی است....

محمد حسن الحسینی [2]

---

۱. همان، ۴۴.

۲. همان، صص ۴۴ ـ ۴۵

علمای شهرهای مختلف کشور نیز هر یک به سامره تلگراف کرده و از میرزای شیرازی برقراری یا رفع حکم تحریم را سؤال کرده بودند.

در پاسخ آنان نیز این تلگرافات ارسال شد:

تبریز: جناب مستطاب شریعتمدار ملاذ الانام ظهیر الاسلام آقای حاجی میرزا جواد آقا، از آذربایجان سؤالاتی از حکم حقیر به حرمت استعمال دخانیات شده بود. بلی، حکم کرده‌ام و تاکنون تغییر نیافته و برقرار است و تا خبر محقق برفع حکم از حقیر به خود جنابعالی نرسد البته امر به استمرار ترک بالمره خواهید فرمود.

محمد حسن الحسینی[۱]

اصفهان: جناب مستطاب شریعتمدار آقای حاجی شیخ محمد تقی سلمه الله تعالی، از اصفهان سؤالاتی از حکم حقیر به حرمت استعمال دخانیات شده بود. بلی، حکم کرده‌ام و فعلاً حرام است و تا رفع ید فرنگی بالمره از داخله و خارجه به طریق تحقیق معلوم نشود و خود اخبار نکنم حکم منع باقی و اجتناب لازم و رخصت نیست.

محمد حسن الحسینی[۲]

این تلگراف در پاسخ علمای شیراز مخابره شد:

شیراز: جنابان مستطابان شریعتمداران آقا میرزا محمد علی و آقا شیخ محمد حسین «سلمهما الله» سؤال از حکم به حرمت استعمال دخانیات فرموده بودید. بلی، حکم کرده‌ام و فعلاً حرام است و تا رفع ید فرنگی بالمره از داخله و خارجه به طریق تحقیق معلوم نشود و خود اخبار به رفع حکم نکنم منع باقی و اجتناب لازم و رخصت نیست.

محمد حسن الحسینی[۳]

همین تلگراف به کرمانشاه به نام جناب مستطاب عمدة العلماء العظام حاجی

---

۱. همان، ص ۴۵.
۲. همان.
۳. همان.

آقا «سلمه الله تعالی» مخابره شد.

دو تلگراف نیز به امضای صاحب مستدرک میرزا حسین نوری «ره» بـه یـزد و سبزوار مخابره شد. در این دو تلگراف بقای حکم تحریم میرزای شیرازی ﷺ را تقریر نموده‌اند.

در تلگراف به یزد: خدمت سرکار شریعتمدار آقای آقا میر سید علی مدرس دام علاء

اکنون بر حکم مزبور باقی‌اند و مقرر فرموده‌اند که مادام که رفع امتیاز بالمره از داخله و خارجه به طریق تحقیق بر خودشان محقق نشود و اعلام جدید بـه رفـع حکم نفرمایند حکم به حرمت باقی و اجـتناب لازم و رخـصت نـیست دسـتخط مبارک به همین مضمون خواهد رسید.

حسین النوری[1]

و نیز به سبزوار این تلگراف مخابره شده:

خدمت جناب مستطاب عماد الاسلام آقای حاجی میرزا ابراهیم شـریعتمدار دام علاء

چون به جهت مفاسد مداخلهٔ اجانب در بـلاد اسـلام بـندگان حـضرت حـجة الاسلام دام ظله العالی حکم به حرمت استعمال مطلق دخـانیات بأی نـحو کـان فرموده‌اند که البته به اطلاع جنابعالی رسید...

عرض می‌شود که فعلاً هم بر حکم به حرمت باقی اند و تا رفع مداخلهٔ آنها از داخله و خارجه بر خودشان محقق نشود اعلام به رخصت نفرمایند حکم به حرمت باقی و اجتناب لازم و رخصت نیست.

حسین النوری[2]

این تلگراف‌ها که به تهران و نیز به سایر شهرها ارسال شد و استمرار حکم تحریم را با صراحت و تأکید بیان می‌کرد، بر ترس و اضطراب اولیای دولت افزود و تا حد ممکن از پخش و نشر این تلگرافات جلوگیری شد.

---

۱. همان، ص ۴۶.
۲. همان.

درایت میرزای شیرازی

میرزای شیرازی برای جلوگیری از نیرنگهای شاه و صدر اعظمش مجدداً تلگرافی به میرزای آشتیانی ارسال کرد. ضمن این تلگراف سفارشهای لازم را به معظم له فرمودند. در قسمتی از تلگراف خاطرنشان کردند: «فعلاً محرمانه می‌نویسم که در اصلاح این امر حال که اولیای دولت اقدام دارند، باید جنابعالی بر مکنون خاطر و خیالات ایشان مطلع باشید و از کیفیت علاجی که در این باب متصدی می‌شوند مستحضر شوید که مؤدی به فساد دیگری نباشد که در علاج آن باز گرفتاری جدیدی برای دین و دولت دست بدهد. و البته عین آن سندی که دولت به فرنگی‌ها داده‌اند مسترد خواهید داشت که دیگر اجانب امیدی در مملکت ایران نداشته باشند. و یک سره مقطوع الرجا شوند.... و تا تفصیل مطلب به همین وجه بر خود احقر به تصریح جنابعالی معلوم نشود اذن نمی‌توانم داد حکم به حرمت مستمر است»[1].

این تلگراف را نیز دولت پنهان کرد.

با ارسال تلگراف فوق، ناصرالدین شاه و امین السلطان به این نتیجه رسیدند که هنوز علما اطمینان ندارند که انحصار لغو شده است. شاه و صدر اعظم که با زحمت فراوان امتیازنامه را لغو کرده بودند، اکنون عمدهٔ کارشان آن بود که به هر وسیلهٔ ممکن علما را از لغو انحصار مطمئن سازند.

از این رو شاه به مدیر شرکت «رژی» دستور می‌دهد که لغو «امتیاز نامه» را اعلام

---

۱. همان، ص ۳۸.

و منتشر نمایند. از سوی دیگر یادداشتی بـه نـایب السـلطنه مـی‌نویسد و دسـتور می‌دهد آن را به نظر علما و تجار برساند و امین السلطان نیز برای جـلب اعـتماد مرحوم میرزای شیرازی نامه‌ای به او می‌نویسد[۱].

سرانجام اطمینان حلل شد

کم‌کم بر علما آشکارتر گشت که امتیاز نامه لغو شده و اعلان کمپانی و نامه‌های صادره از سوی شاه و دیگران خدعه و نیرنگ نیست.

مرحوم آشتیانی تقریباً مطمئن شده بود. سفیر روس هم که مترصد اوضاع بود به میرزا گفته بود که مطمئن است که امتیاز لغو شده است.

میرزای آشتیانی منتظر بود که حکم اباحه و اجازهٔ استعمال از سوی حضرت آیة الله شیرازی صادر به تهران ارسال شود و یا لااقل به او اجازه دهد که اباحهٔ استعمال را اعلام نماید.

لغو حکم تحریم

در این هنگام استفتایی که مدتی پیش از مرحوم آیة الله شیرازی پیرامون حکم تحریم تنباکو و توتون و استعمال دخانیات شده بود با پاسخش از سامرا به تهران رسید. آیة الله شیرازی در جواب استفتا فرموده بودند: «بسم الله الرحمن الرحیم

بلی صحیح است و هم چنین است هر چه سـبب مـداخـله خـارجـه در بـلاد مسلمین گردد و سؤالی که از بقاء حکم بر تقدیر رفع امتیاز شده جواب این است که بر تقدیر رفع از این جهت منعی ندارد. و الله العالم حـررّه الاحـقر مـحمد حسـن الحسینی[۲].

میرزای آشتیانی و سایر علما که می‌دانستند امتیاز لغو شده، با استناد به پاسخ

---

۱. تحریم تنباکو، ابراهیم تیموری، صص ۱۸۹ – ۱۸۸.

۲. همان، ص ۱۹۲.

مرحوم میرزای شیرازی روز سه شنبه ۲۵ جمادی الثانی ۱۳۰۹، ۶ بهمن ۱۲۷۰ شمسی اعلام کردند که مرحوم آیة الله شیرازی تحریم را برداشته و حکم به اباحه و حلیت دخانیات نموده‌اند. همه می‌توانند با آسایش خاطر قلیان و چپق بکشند.

با انتشار این خبر موج شادی و سرور تهران و همهٔ شهرهای ایران را فراگرفت.

در تهران مردم گروه‌گروه شادی کنان به طرف منزل میرزای آشتیانی می‌رفتند تا از صحت این خبر جویا شوند. پس از تأیید مرحوم میرزای آشتیانی، هزاران نسخه از پاسخ حضرت آیة الله میرزا حسن شیرازی «ره» را نوشته و به شهرهای دور و نزدیک ارسال کردند.

بازتاب پیروزی

شاه که در دوشان تپه بود و کمی کسالت داشت با انتشار حکم لغو تحریم، شادمانه به تهران آمد. عده‌ای از علما را به حضور پذیرفت و دلجویی کرد و به آنان چنین گفت: «حقیقت ما قدر علما را نمی‌دانستیم. علما دولت خواه ما بودند. مطلب را به گونهٔ دیگری به ما گفته بودند. واقعاً از این اقدام و اهتمام علما نه تنها بنیان دولت ایران محکم و استوار، بلکه دولت قاجاریه نیز پاینده و برقرار گردید»[1].

پس از تجلی قدرت و اقتدار مرجعیت در جریان رژی، شاه مدام می‌کوشید خود را به علما نزدیکتر و رشتهٔ محبت خویش را محکمتر نماید. از این رو دو ماه پس از پیروزی نهضت تنباکو، شاه عزم زیارت عتبات کرد تا در پرتو آن به حضور حضرت آیة الله شیرازی «قدس سره» شرفیاب گردد و چهره نورانی ابر مرد مرجعیت را که یک سطر او ایران و انگلیس را لرزاند از نزدیک زیارت کند.

هنگام سفر، علما برای مشایعت او به حضورش رفتند. او علما را ستود و همراهی و یاری آنان را خواستار شد.

به میرزای آشتیانی گفت: «من نگهبان این فرقهٔ حقه هستم. خداوند زمام مهام این فرقهٔ حقه (شیعه) را به دست من داده است که نگهداری کنم. آخر جواب شیخ عبیدالله را که بگوید جز من؟ شما باید مرا در نگهداری مردم کمک اعانت کنید و مردم را در مقام دولت خواهی تحریض به پیروی و همراهی من نمایید تا بتوانم دفع دشمنان کنم. آخر جماعت من کم است و فرق دیگر، دشمنان قوی هستند که

---

۱. همان، ص ۱۹۵.

اطراف ما را گرفته‌اند. من به شما شرط می‌کنم دیگر امتیاز ندهم و خود را مبتلا نکنم».

به مرحوم شیخ فضل الله نوری و عده‌ای دیگر نیز چنین گفت: «سابق بر این رسم بود که علما در کارهای بزرگ مملکت طرف مشورت دولت می‌بوده‌اند. این رسم از میان رفته، خوب وضعی نشده. از این به بعد باید کارهای عمدهٔ دولت با مشورت و صواب دید علما تمام شود. امتیاز دیگر به خارجه نخواهیم داد»[1].

در روند این نهضت بسیاری از حقایق بر شاه روشن و قدرت بزرگ مردم بر او نمایان شد و باور کرد که اگر بخواهد دولتش قوی و پایدار باشد باید به دین و زعمای دین و مردم که سربازان دینند تکیه کند و انگلیس و سفارتش کارساز نیست.

از سوی دیگر علما نیز با توجه به حفظ کیان دولت شیعی و این که نکند از فرصت پیش آمده علیه دولت ایران سوء استفاده شود، خود را به شاه نزدیک کردند و بر آن شدند که صف واحدی را در مقابل بیگانگان ایجاد کنند.

تشکر مرحوم میرزای شیرازی از شاه

مرحوم آیة الله میرزا محمد حسن شیرازی «قدس سره» که جلوهٔ قدس و پاکی بود و از بصیرتی الهی برخوردار و به تأییدات الهی مؤید بود، به پاس ایجاد وحدت بین دولت و ملت و حفظ مرزهای عقیدتی و جغرافیایی ایران پس از لغو امتیازنامه پیام تشکری توسط میرزای آشتیانی برای شاه مخابره کردند. در این تلگراف چنین آمده: «به شرف عرض حضور مبارک اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی «خلد الله ملکه» می‌رساند، بشارت رفع اختصاص دخانیه بر حسب تلگرافات علمای اعلام دارالخلافه «کثرالله امثالهم» موجب کمال شکرگزاری و امیدواری و سبب مزید دعاگویی گردید. بر اهالی مملکت لازم است به مرزبانی شاهنشاه اسلام پناه اعز اللّه نصره مباهات نمایند که با کمال استقلال و نهایت مطاوعت رعیت همین که محقق

---

۱. همان، ص ۱۹۶.

شد که این اختصاص منافی ملت و بر عموم رعیت شاق است محض اعلاء کلمه ملت و رفاه عموم رعیت صرف توجه ملوکانه و همت خسروانه فرموده به استمداد از میامن الطاف امام زمان عجل الله اروحنا فداه بالمره رفع همه مفاسد مترقبه را فرموده‌اند و این سنت عادلانه را که واقعاً موجب حفظ دین و دولت و مایهٔ احیاء مساعی جمیلهٔ سلاطین سلف شکر اللّه مساعیهم و سرمشق ملوک اعصار لاحقه در نشر عدل و ترفیه حال رعیت و محافظت حدود دولت و ملت و بسط بساط امن و امان بود اجرا فرموده‌اند، تا دلیل فرط معدلت و رعیت پروری شاهنشاه اسلام پناه خلد الله ملکه باشد و این معنی سبب مزید تشکر کافهٔ علماء و عموم رعایا گردید. همواره از حضرت احدیت عز اسمه خواستارم که نعمت وجود سلطان عادل و پادشاه دین پرور را مستمر فرماید و ظل عواطف ملوکانه را بر مفارق مسلمین جاوید و پاینده دارد[1].

الاحقر محمد حسن الحسینی

در پاسخ این تلگراف تشکرآمیز، از سوی ناصرالدین شاه نیز این تلگراف به محضر حضرت آیة الله شیرازی «قدس سره» مخابره شد: «جناب مستطاب حجة الاسلام آقای حاجی میرزا محمد حسن شیرازی «سلمه الله تعالی»:

تلگراف نامهٔ آنجناب متضمن تحسین الغاء عمل تنباکو و شکر نسخ قراردادی که موجب بعضی توهمات و شکایتها شده بود ملحوظ افتاد.

نیت پاک آن جناب در اصلاح اسلام و مسلمین و خیر دولت و دین معلوم است. البته از نظر حق بین آنجناب پوشیده نیست که حفظ صرفه و آسایش رعیت را فریضه ذمّت خود شمرده، و هرگز از این وظیفه اصلیه غافل نمانده‌ایم.

دعوات خیریه و توجهات مقدسه آنجناب را منتظریم در هر مرحله به نیات ما مدد کند و آنچه مایهٔ سعادت و سلامت این ملت است به خواست خدا تکمیل نماییم. و ان شاء الله تعالی به همت آنجناب مستطاب و اهتمام علمای اعلام اساس

---

۱. تاریخ بیداری ایرانیان، مقدمه، صص ۳۸ - ۳۷.

دین مبین محکم، و این اخلاق و معارف که مزیت مسلمین در این است ترویج شود تا بعون و عنایت باری تعالی بتوانیم تکلیف واجب خود را ادا بکنیم. باز از آن جناب مستطاب التماس دعا داریم. شاه»[1].

رهبران نهضت و در رأس آنان مرحوم آیة الله میرزای شیرازی﵀ پیروز میدان بودند و رهبری نهضت توانسته بود به اکثر اهداف خود برسد:

۱. شاه مغرور راکه با ۴۵ سال سابقه سلطنت سرمست از بادهٔ غرور و قدرت بود بشکنند و او را در مقابل ملت خاضع نماید.

۲. انگلیس را که در سایهٔ قراردادهای خود، خاصه قرارداد رژی می‌خواست سلطهٔ خویش را بر این کشور ثابت نماید، شکست داده و او را رسوای جهانی ساختند.

۳. ملت را به قدرت ملی خویش واقف و آگاه ساختند. و برای اولین بار زعامت اسلامی در یک مانور وسیع مذهبی توانسته بود عموم ملت را به حرکت آورد و حادثه‌ای بی نظیر در تاریخ ایران بیافریند.

از سوی دیگر، ممکن است این پیروزی پیامدهای بدی را نیز به دنبال داشته باشد؛ چون دولت شکست خوردهٔ ضعیف و مورد نفرت مردم که پایگاه مردمی خود را از دست داده و دوست اجنبی خود انگلیس را نیز از دست داده به بیگانه‌ای دیگر پناه برد و امین السلطان فرصت طلب و شکست خورده، ایران را به بیگانه‌ای دیگر بفروشد و ایران رسته از چنگ انگلیس وابستهٔ به دولتی دیگر چون روس گردد؛ و نیز گروههای مخالف شیعه چون پیروان شیخ عبیدالله و نیز پیروان پیامبرانی که از ناحیهٔ مقدسه سفارت انگلیس مبعوث و به مقام رسالت می‌رسیدند، از فرصت پیش آمده استفاده کرده و در سراسر ایران فتنه و فساد و نا امنی ایجاد کنند.

لذا رهبری نهضت و مرجعیت دینی به خصوص مرحوم آیة الله میرزای

---

۱. همان.

شیرازی«قدس سره» در پی پیوند دولت و مردم بر آمدند تا قدرت از کف رفتهٔ دولت بار دیگر حاصل، و از اقتدار برخوردار باشد و مردم در آسایش و امنیت زندگی کنند. البته امین السلطان[1] بی ریشه و مایهٔ دینی به همین بی راهه رفت و دست به دامان روس شد.

دکتر فوریه در یادداشتهای خود چنین نگاشته است: «.... امین السلطان پس از شکستی که در تعقیب سیاست سابق خود خورد برای آن که از صدارت نیفتد با زیرکی مخصوص، خود را به روسها نزدیک کرده است و همین امروز پس از آن که انحصار دخانیات از میان رفته و امید آرامش در مملکت زیادتر شده است، امین السلطان تغییر سیاست خود را علنی کرد. به این معنی که به سفارت روس رفت و نزدیک به سه ساعت با «دوبوتزوف» وزیر مختار مشغول صحبت بود و به او اطمینان داد که از روش سابق برگشته، سپس او را مخاطب ساخته گفت: «ممکن است شما به قول من اعتماد نکنید، ولی عملیات من در آینده صدق این مقال را ظاهر خواهد ساخت»[2].

سفیر روس از صمیم قلب به امین السلطان اطمینان داد که اگر او حافظ منافع روسیه باشد مورد حمایت دولت روسیه و سفیر خواهد بود. امین السلطان به قولی که به سفیر روس داد عمل کرد و با نیرنگ خود شاه را به روس و ارتباط نزدیک با او، علاقمند ساخت.

دکتر فوریه در خاطرات خود می‌نگارد: «امروز اعلیحضرت وزیر مختار روسیه را به حضور پذیرفت و بیاناتی را که امین السلطان به او کرده بود تأیید نموده و رضامندی خود را از الفتی که بین دولتین ایران و روسیه پیش آمده به او خاطرنشان ساخت ـ شاه»[3].

اعتماد السلطنه در کتاب خلسه، داستان نزدیکی و وابستگی امین السلطان به

---

۱. امین السلطان، علی اصغر بن ابراهیم بن زال از اهالی گرجستان بود و نیاکان او از ارامنهٔ تفلیس بودند.
۲. تحریم تنباکو، ابراهیم تیموری، ص ۲۱۶.
۳. همان، ص ۲۱۶.

روس را با نیش طنز نگاشته: «... فی الفور به کالسکه خود سوار شدم. به سفارت روس تاختم و دست به دامان «دیو تزوف» سفیر روس انداخته گفتم: سیدی و مولای، دولت روس از من چه می‌خواهد. اگر با انگلیسی‌ها چندی راه مودت پیمودم خبط کردم، خطا نمودم، شکر سرخ مازندران و برنج کرمانشاهان خوردم. رشوه و عشوهٔ انگلیسی‌ها فیل را فریب می‌دهد تا چه رسد به من که از اسب فطانت پیاده‌ام. اگر چه زر در ترازوی است، اما نمی‌دانستم هر چه زور است در بازوی شماست. ببخشید و عفو کنید. به عذر خواهی آمده‌ام. حالا راهی که با انگلیسی‌ها می‌روم ظاهر سازی است. بعدها منقاد شما خواهم بود. امتحان کنید، تجربه نمایید، ببینید آن چه می‌گویم قول است یا فعل، گفتار است یا کردار.

سفیر روس تعجب کرد که این شخص چگونه تغییر عقیده و رأی داده است آن مرد عازم حجاز بود برگشت رو به ترکستان نمود.

دلش (دل سفیر) نرم شد، و با من گرم گرفت و متعهد شد که هر قدر از من بیشتر صداقت ببیند، بر حفظ بقای من زیادتر مجد باشد»[1].

به هر روی، علما به ویژه مرحوم آیة الله شیرازی (ره) وحدت دولت و ملت را خواستار بودند که نکند بر اثر خیانت صدر اعظمی دوباره به بیگانه‌ای دیگر وابسته شوند.

---

۱. همان، ص ۲۱۷.

عکس العمل روس و انگلیس

روس

پس از پیروزی نهضت، امپراطور روس، نامه‌ای در نهایت ادب به مرحوم میرزای شیرازی نوشت و از اقدام او در مبارزه با کمپانی رژی سپاسگزاری کرد. ضمناً اعلام کرد:«من اوامر شما را در ممالک روسیه نسبت به مسلمانان اجرا می‌کنم و حاضرم برای پیشرفت مقاصد شما در مملکت ایران هر اقدامی انجام دهم».

این نامه را سرکنسول روس در بغداد به سامرا برد که به میرزای شیرازی تقدیم کند. سرکنسول روس در سامرا دو سه روز در کشتی توقف کرد و تقاضای ملاقات نمود، ولی مرحوم میرزای شیرازی «قدس سره» از ملاقات سرکنسول عذر خواست و او را به حضور خود نپذیرفت و به بهانه این که آداب نامه نگاری به امپراطور را نمی‌داند، از دادن جواب نامه نیز خودداری کرد و شفاهی پیام داد که سر کنسول مراتب امتنان ایشان را به امپراطور بنگارد...

انگلستان

انگلیس نیز که مراقب حرکات رقیب خود بود نامه‌ای از طرف پادشاه انگلستان برای آن مرحوم فرستاد و توسط کنسول خود پیام داد که انتظار جواب ندارند.

این نور عزت و کرامتی بود که در پرتو حکم تحریم و اطاعت مردم پدید آمد و چشم افروز مسلمانان خاصه ملت ایران گردید. این فروغ تابناک پیروزی نهضت بود که جهان اسلام را نورباران ساخت.

اینک بازتاب شکوهمند این پیروزی در نامهٔ سید جمال الدین اسد آبادی به علمای ایران: «... شما پیشوایان، با تصمیمی که گرفتید اسلام را بزرگ نمودید و نام دین را بلند ساختید. دلها را از هیبت و قدرت خود پر نمودید؛ به طوری که بیگانگان عموماً فهمیدند در مقابل اقتدار شما، در مقابل نیروی شما مقاومت ممکن نیست. دانستند شما دیوار کشورید و زمام ملت به دست شماست... شما چون دستی هستید که خدا با آن از قلعه‌های محکم دین خود دفاع می‌نماید. و با این دست است که ارتش کفر و یاران زنادقه را دور می‌سازد. تمام مردم فرمان بردار شمایند. اگر شما خلع این نادان (شاه) را اعلان کنید بزرگ و کوچک گدا و توانگر اطاعت خواهند کرد. خودتان همین روزها دیدید. بنابراین محتاج نیست که من دلیل بیاورم. به خصوص این زمان که در اثر سلطنت جابرانهٔ آمیخته به جهالت، سینه‌ها به تنگ آمده، سلطنتی که نتوانسته ارتشی آماده کند و نه شهری را آبادان نموده، نه فرهنگ را توسعه داده، نه نام اسلام را بلند ساخته،نه یک روز دل ملت در پناهش راحتی دیده؛ بلکه در عوض کشور را ویران و رعیت را ذلیل کرده و ملت را به گدایی انداخته و سپس گمراهی دامنگیرش شده و از دین بیرون رفته. استخوان مسلمانان را خرد ساخته و با خونشان خمیر کرده تا از آنها برای ساختن کاخ شهوت پست خود خشت تهیه کند...»[1].

اگر چه سید بر این باور بود که زمان آن رسیده تا علما با یک اقدام انقلابی شاه را خلع نمایند و در این نامه با تمام کوشش علما را تشویق می‌کند که شاه را خلع نمایند و شخصی دیگر را به جای او برگزینند؛ ولی علمای بزرگوار به خصوص مرحوم آیة الله حاج سید محمد حسن شیرازی با بصیرت الهی خود زمان را مناسب برای این تصمیم نمی‌دانستند؛ چون مدیریتی که جایگزین سلطنت گردد و توان ادارهٔ کشور را داشته باشد وجود نداشت. پس از گذشت پانزده سال و پیروزی مشروطه همه دیدند که چگونه انقلاب در اداره کشور عاجز ماند.

---

۱. نقس سید جمال الدین در بیداری مشرق زمین، محیط طباطبایی، صص ۲۱۲ - ۲۱۱.

فصل سوم

رویش و خیزش

مشروطیت

رویش و خیزش مشروطیت

سال‌ها می‌طلبد تا زمینهٔ بروز و ظهور تحولی اساسی در جامعه‌ای پدید آید و عوامل گوناگونی باید دست به دست هم دهند تا آن حادثه اتفاق افتد.

از این روز تحول بزرگ مشروطیت در روند حرکت سیاسی اجتماعی، مذهبی ایران نیز چنین بوده است. متغیرهای مختلفی تحقق یافت تا آن خیزش و رستاخیز عمومی پدید آمد.

مردم که سرمایهٔ اولیهٔ هر انقلابی هستند، باید در بستر رخدادها و حادثه‌ها به آگاهی و معرفت لازم برسند، از ستمهایی که به آنان می‌شود، از تسلط و نفوذ همه جانبه بیگانگان و آثار شوم آن، از بی عدالتی‌ها و زورگویی‌هایی که از جانب دولت به آنان تحمیل می‌گردد، فقدان امنیت، بی قانونی و استبداد، ورشکستگی سیاسی و اقتصادی در مقابل همسایگان و سایر دول، و در یک جمله فقر و فلاکت، گرسنگی و بیچارگی، بی عزتی و بی کفایتی و ورشکستگی سیاسی، و... دهها و صدها عامل رنج‌زا که هر روز مردم ایران تجربه می‌کردند از سوی دیگر وجود شخصیتهای بزرگ مذهبی سیاسی فرهنگی که در تحولات و رستاخیز عمومی ملتها صاحب نقشند.

اگر چه در پدید آمدن نهضت مشروطه حوادث گوناگونی مؤثر بودند؛ ولی در این میان، نقش دو حادثه عظیم تاریخی در رخداد این انقلاب از همه بارزتر بود.

۱. وجود احیاگر و شورآفرین سید جمال‌الدین اسد آبادی.

۲. نهضت تحریم تنباکو و رهبری مرجعیت شیعه.

فکر و فرهنگ فراهم شده بود، ولی مردم هماهنگ نبودند. هنوز جریانی که مردم

را با هم متحد سازد به گونه‌ای که دولت را بشکند رخ نداده بود.

مردم می‌ترسیدند. علما نیز از قدرت شاه بیمناک بودند و به دلایلی تضعیف شاه را نیز جایز نمی‌دانستند. ولی در نهضت تحریم تنباکو، ملت متحد و انقلابی پدید آمد که ارکان سلطنت را لرزاند شاه را شکست داد. انگلیس را از صحنه بیرون کرد. از سوی دیگر با درایت مرجعیت انقلاب از مسیر خود منحرف نشد و بیگانگان نتوانستند از شکست دولت سوء استفاده کنند.

از این رو می‌توان نهضت تحریم تنباکو را فتح الفتوح دانست.

زمینهٔ قیام مردم

سال ۱۳۲۳ هـ.ق فرا رسید. شانزده سال از تبعید سید جمال از ایران و چهارده سال از پیروزی نهضت تحریم تنباکو گذشت.

در طول این سالیان دهها روزنامه و مجله، شبنامه در خارج و داخل ایران به تنویر اذهان و افکار عمومی پرداخته‌اند، مدارسی به سبک جدید در ایران فعال شده‌اند. روشنفکران به روشنفکری پرداخته و کمیته هایی مخفیانه در پی طرح یک قیام عمومی بوده‌اند.

در پس مرزها تحولاتی درکشورهای دور و نزدیک رخ داده که شکوه و ترقی این کشورها نقل محافل عمومی است[1]. شاه، بیمار و صدر اعظم خود خواه و مستبد بر کرسی قدرت تکیه زده وکشور رو به انحطاط بود. مردم آماده بودند تا به هر بهانه‌ای ناخشنودی خود را آشکار کنند.

با توجه به این زمینهٔ مساعد است که جریاناتی چون حادثهٔ نوز بلژیکی موج اعتراض مردم را برمی انگیزد[2]. و عسکر درشکه‌چی موج آفرین گردد. خصوصاً ماه محرم و صفر این سال مساجد و منابر مرکز بیان اعتراض مردمی شدند به پاس تبعید

---

۱. ر.ک: سیاحتنامه ابراهیم بیک، زین العابدین مراغه‌ای.

۲. تاریخ تحولات سیاسی، ج ۲، ص ۹۶.

واعظی از کرمان و حمایت حاج میرزا محمد رضا مجتهد کرمانی از او در کرمان شورش و درگیری پیش آمد.

و نیز اواخر ماه رمضان ۱۳۲۳ هـ.ق. قند و شکر در بازار تهران کمیاب شد و قیمت آن رو به فزونی گذارد. علاء الدوله حاکم مستبد تهران که به قلدری و ستمگری معروف بود و ضرب المثل شده بود که خنجر شمر در خانهٔ اوست، روز چهاردهم شوال جمعی از تجار را که معاملهٔ قند و شکر در انحصار آنها بود، به دارالحکومه احضار کرد و علت بالا رفتن قیمت قند و شکر را از آنها جویا شد. آنان گفتند که قند و شکر به مراتب گران‌تر از پیش وارد می‌شود. علاء الدوله گفت: باید تجار کتباً التزام دهند که از این به بعد قند و شکر را به قیمت سابق بفروشند.

تجار مخالفت کردند. در میان آنها سید هاشم قندی بود که به امانت‌داری و دیانت مشهور، و سن او از ۶۵ سال متجاوز بود.

به دستور علاء الدوله عده‌ای از تجار را فلک کرده و چوب زدند. سید هاشم قندی را نیز به دستور علاء الدوله به سختی چوب زدند. افراد آگاه و انقلابی که در پی فرصت مناسبی بودند تا دوباره فریادهای خفته در گلوها را بلند سازند و ایده‌های روشنگرانه خویش را متجلی سازند، از این فرصت پیش آمده استفاده کردند و در پی تحریک احساسات مردم علیه استبداد بر آمدند.

«میرزا حسن رشدیه همان شب که آقایان چوب خورده بودند، در انجمن ملیون اظهار کرد که: من امروز در دارالحکومه بودم و شاهد و ناظر چوب خوردن تجار. می‌توانستم وساطت کنم و مانع شوم که آنها را چوب نزنند، ولی چون منظور ما بر پا کردن انقلاب است، نه فقط مانع نشدم، بلکه تا حدی علاءالدوله را هم تحریک کردم».[1]

خبر چوب خوردن تجار بخصوص سید قندی، چون برق در سراسر تهران پخش شد عده‌ای از تجار و کسبه دکانهای خود را بستند و گرد هم جمع شدند تا راه

---

۱. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، مهدی ملک‌زاده، ج ۱، ص ۲۶۶.

چاره‌ای بیابند.[۱]

پس از شور و مشورت بازاریان و رؤسای تجار و اصناف، تصمیم گرفتند که به صورت اجتماع به مسجد شاه که جنب بازار است، بروند و به امام جمعه که نزد عین الدوله مقام و منزلتی داشت، متوسل شوند تا جبران توهین وارده بر تجار را به وسیله او از مقام صدارت بخواهند. چند نفر از تجار هم به خانهٔ حضرات آیات: بهبهانی، طباطبایی و حاج شیخ فضل الله رفتند و آنها را از واقعهٔ چوب خوردن تجار آگاه کردند. فردای آن روز، بهبهانی، طباطبایی و صدر العلماء و سایر علمای معروف با عدهٔ زیادی از طلاب و بستگان خود به مسجد شاه رفتند.

آن گونه که حاضرین آن مجلس نقل می‌کنند، عدهٔ مجتمعین در مسجد در آن روز به هزارها نفر می‌رسید. کلیهٔ علمای معروف تهران در مسجد حاضر بودند.[۲]

سید جمال الدین واعظ که در آن زمان شهرت بسزایی داشت، به منبر رفت تا مردم را از چگونگی حادثه مطلع نماید.

او که انسانی آزاده بود و دنبال فرصت مناسب می‌گشت تا جرقه‌های انقلاب را در فضای افکار مردم منفجر سازد، از فرصت استفاده کرد و بدون آنکه از خطری که در پیش است و او را تهدید می‌کند، بهراسد، پس از خواندن آیهٔ «یٰا دٰاوُد اِنّٰا جَعَلْنٰاکَ خَلیفَةً فِی الاَرْضِ فَاحْکُمْ بَیْنَ النّٰاسِ بِالْحَقْ»[۳] در فضیلت عدل و داد سخن گفت و از وظایف سلاطین مسلمان در برقراری عدالت و جلوگیری از ظلم، داد فصاحت داد و از رفتار زشت علاء الدوله نسبت به تجار به شدت اعتراض کرد. سپس این جمله را که در فرهنگ‌نامه نهضت عدالت‌طلبی و تعالی خواهی مردم ایران به یادگار ماند، بیان کرد: «اعلیحضرت شاه، اگر مسلمان است، با علمای اسلام همراهی خواهد فرمود و عرایض بی غرضانه آنها را خواهد شنید و اگر بر خلاف صلاح ملت کار کند، ملت او را...».[۴]

---

۱. همان.
۲. همان، ص ۲۶۷.
۳. سوره ص / ۲۶.
۴. همان، ص ۲۶۷.

هنوز جملهٔ خود را تمام نکرده بود که امام جمعه تهران او را مورد عتاب و خطاب و اهانت قرار داد. پس از آن، مجلس به هم خورد. صدها نفر با چوب و چماق به طرف منبر حمله بردند و هیاهو و زد و خورد در میان جماعت درگرفت. چندین هزار نفر به جان هم ریخته فریاد می‌کشیدند.

دو جوان، سید جمال‌الدین را که از منبر پایین آمده و درگوشه‌ای مبهوت ایستاده بود، از میان جمعیت بیرون بردند. او را از مهلکه نجات دادند و به خانه آیة الله سید محمد طباطبایی رساندند.

تحصن در حرم حضرت عبدالعظیم

همان روزی که واقعه تلخ مسجد شاه پیش آمد، جمعی از علما از جمله حاج شیخ مرتضی آشتیانی و سید جمال افجه، داماد حاج میرزا حسین حاجی میرزا خلیل برای کسب تکلیف به منزل طباطبایی رفتند و به مذاکره پرداختند.

آیة الله طباطبایی می‌گوید: «به واسطه کشمکش و زد و خوردی که امروز در مسجد شاه پیش آمد، اگر ما چاره‌ای نیندیشیم، ممکن است فردا دامنهٔ اختلاف و زد و خورد توسعه یابد و کار به دو دستگی و اختلاف و مفسده برسد و مردم هم خیال کنند که ما برای طرفداری از تجاری که قند را گران کرده بودند، این مفسده را به پا کرده‌ایم و از ما رو برگردانند و گریزان شوند. این است که به عقیده من برای دوری جستن از پیش آمد سوء و فتنه و فساد، بهتر آن است که برای چندی تهران را ترک کرده و به حضرت عبدالعظیم رفته در آنجا منزوی شویم».

حضار بیانات آیة الله طباطبایی را تصدیق کردند. آن‌گاه حضرت آیة الله بهبهانی را از این تصمیم که در خانهٔ آیة الله طباطبایی گرفته شده بود، آگاه کردند. او با خرسندی تمام از آن تصمیم استقبال کرد.

روز چهارشنبه ۲۲ آذر ماه، ۱۶ شوال المکرم ۱۳۲۳ هـ.ق. جمعی از علما و طلاب رهسپار حضرت عبد العظیم شدند و در کنف آن امامزاده جلیل القدر متحصّن گردیدند.

چهره‌های معروفی که در این مهاجرت ـ که به نام مهاجرت صغری معروف شد ـ شرکت کردند، عبارت‌اند از: حضرات آیات و حجج اسلام: سید محمد طباطبایی،

سید عبدالله بهبهانی، حاجی شیخ مرتضی آشتیانی، صدر العلماء، سید جمال افجه، میرزا مصطفی آشتیانی، سید محمد صادق کاشانی، شیخ محمد رضای قمی.

پس از رفتن مهاجرین به حرم حضرت عبد العظیم و تحصّن در آن مقام، نخست طلبه‌های دو مدرسهٔ صدر و دارالشفاء به آنان پیوستند. سپس طلبه‌های دیگری به آنان ملحق شدند. از گویندگان و سخنرانان نیز بسیاری به ایشان پیوستند و تنی چند از بازرگانان نیز به کاروان انقلاب ملحق شدند و روی هم رفته دو هزار نفر گرد آمدند.[۱]

روزها سخنرانان چون شیخ محمد واعظ و شیخ مهدی واعظ به منبر می‌رفتند و سخنرانی می‌کردند و روز به روز به شمار و شکوه مهاجران افزوده می‌گشت. شگفت آنکه شیخ مهدی، پسر آیة الله حاج شیخ فضل الله نوری نیز با عده‌ای متجاوز از شصت نفر طلبه به آنان پیوستند.[۲]

سرانجام پس از مقاوله‌ها و گفتگوهای تلفنی و غیر تلفنی، سران مهاجرین تصمیم گرفتند نمایندگان را به نزد عین الدوله بفرستند. آقایان میرزا ابوالقاسم پسر ارشد آیة الله طباطبایی، میرزا مصطفی آشتیانی، میرزا محسن برادر صدر العلماء و سید علاء الدین داماد آیة الله بهبهانی، برای این رسالت انتخاب گردیدند.

شب چهارشنبه، بیستم دی ماه، ۱۴ ذیقعده ۱۳۲۳ هـ.ق آنان به خانهٔ عین الدوله رفته و با او به گفتگو پرداختند. عین الدوله به بهانه این که می‌خواهد خواسته‌های آنان را به شاه برساند، آنان را در خانه نگه داشت و گفت: «فردا شب هم در اینجا بمانید». گویا می‌خواست نگذارد آقایان بازگردند و نظرش تبعید آقایان بود؛ چون از چهره‌های فعال مهاجران محسوب می‌شدند و اگر می‌توانست این عده را از بین ببرد، پر و بال علما را شکسته بود. از سوی دیگر، در شهر و آستانه حضرت عبد العظیم این خبر انتشار یافت و شهر در طوفان و غوغایی دیگر گرفتار آمد. از حسن اتفاق، شاه در این روز برای صرف ناهار، میهمان امیر بهادر جنگ (وزیر دربار) بود

---

۱. تاریخ مشروطه ایران، کسروی، ص ۶۵.

۲. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۲، ص ۲۷۵.

که آگاهی دادند شهر به هم خورد و مردم بازارها را بستند. شاه پرسید: «برای چه؟» گفتند: «برای آنکه نمایندگان آقایان را نگه داشته‌اند و مردم می‌پندارند از شهر بیرونشان خواهند راند».

درباریان اجازه خواستند که با زور شورش را سرکوب کنند و مردم را به باز کردن بازارها وا دارند، ولی شاه اجازه نداد.[۱]

پس از ناهار، وقتی شاه باز می‌گشت، مردم در سر راه او جمع شدند و زنان گرد کالسکه او را گرفته و فریاد می‌زدند: «ما آقایان و پیشوایان دین را می‌خواهیم... ای شاه مسلمان! بفرما پیشوایان مسلمانان را احترام کنند... ای پادشاه اسلام! اگر وقتی روس و انگلیس با تو طرف شوند، شصت کرور ملت ایران به حکم این آقایان جهاد می‌کنند... از این سخنان بسیار گفتند و زنان کار بزرگی کردند».[۲]

شاه به ارک رفت. از این سوی، امیر بهادر و دیگران به بازار آمدند که مردم را با مسالمت به باز کردن بازار وا دارند، ولی هر چه کوشیدند سودی نداد.

جریانی که شعله نهضت را فروزان ساخت، کج روی علاء الدوله بود که دوباره اشتباه خود را تکرار کرد. او که در خیابان جبه‌خانه نزدیک سبزه میدان مراقب بود که دکان‌های خیابان‌ها بسته نگردد، در دکان صحافی، سید حسن صاحب الزمانی را دید که با گروهی به گفتگو نشسته. چون او را از چهرهٔ کوشای نهضت می‌شناخت، دستور داد او را بیرون کشیدند و گفت: «ای سید مفسد آخر کار خودت را کردی». این را گفت و با عصا بر سر و صورت او کوبید. سپس دستور داد او را به تازیانه بستند.[۳]

از این کژ رفتاری دکان‌های خیابان‌ها نیز بسته شد و مردم یک باره آماده قیام شدند. در این هنگام شاه، عین الدوله را احضار کرد و گفت: «البته مقاصد آقایان را اجرا دارید و آن‌ها را تا فردا بیاورید به شهر، و الا من خودم می‌روم و آن‌ها را می‌آورم».[۴]

---

۱. تاریخ مشروطه ایران، ص ۶۹.
۲. همان.
۳. همان.
۴. همان.

با اصرار شاه، عین الدوله ناگزیر شد به هر وسیلهٔ ممکن علما را آرام کند و آنان را به شهر باز گرداند. همان روز با تلفن به متحصنین حضرت عبد العظیم اطلاع داد که شاه درخواست‌های آقایان را پذیرفت. ولی مردم باور نکردند و بازارها را باز نکردند. جمعیتی بزرگ از شهر روانه حضرت عبد العظیم شدند. آمد و رفت میان تهران و حرم حضرت عبد العظیم چنان بود که گویی دو شهر به هم پیوسته‌اند.

چون علما و مردم بر قول عین‌الدوله اعتمادی نداشتند، سرانجام تصمیم گرفتند نامه‌ای به شاه بفرستند و تقاضاهای خود را ارائه و پاسخ کتبی از شاه دریافت کنند.

عین الدوله، نامهٔ آقایان راگرفت، و خود نامه‌ای به شاه نوشت. در خواست‌های آقایان را از زبان خود فهرست کرد و همه را به شاه داد.

شاه به نامهٔ آقایان پاسخ داد و در بالای نامهٔ عین الدوله، پذیرفته شدن درخواست‌ها را نوشت. سپس برای عدالتخانه که خواست اصلی آقایان بود، دستخط جداگانه‌ای صادر کرد.[1]

از آوردن نامهٔ عین الدوله و نامهٔ علما صرفنظر کرده و فقط نامهٔ شاه را دربارهٔ یکی از تقاضاهای اصلی مهاجران می‌آوریم:[2]

دستخط مظفر الدین شاه دربارهٔ تأسیس عدالتخانه

جناب اشرف اتابک اعظم. چنان که مکرر این نیت خودمان را اظهار فرموده‌ایم ترتیب و تأسیس عدالتخانه دولتی برای اجرای احکام شرع مطاع و آسایش رعیت از هر مقصود مهمی واجب‌تر است. و این است بالصراحه مقرّر می‌فرماییم برای اجرای این نیّت مقدس قانون معدلت اسلامیه که عبارت از تعیین حدود و احکام شریعت مطهره است باید در تمام ممالک محروسه ایران عاجلاً دایر شود بر وجهی که میان هیچ یک از طبقات رعیت فرقی گذاشته نشود و در اجرای عدل و سیاسات به طوری که در نظامنامه این قانون اشاره خواهیم کرد ملاحظهٔ اشخاص و طرفداریهای بی‌وجه قطعاً ممنوع باشد.

---

۱. همان.

۲. همان، صص ۷۱ - ۷۰.

البته به همین ترتیب کتابچه نوشته، مطابق قوانین شرع مطاع فصول آن را ترتیب و به عرض برسانید تا به تمام ولایات دائر و ترتیبات مجلس آن هم بر وجه صحیح، داده شود.

البته این قَبِل مستدعیات علمای اعلام که باعث مزید دعاگویی ماست همه وقت مقبول خواهد بود. همین دستخط ما را هم به عموم ولایت ابلاغ کنید.

شهر ذی القعده ۱۳۲۳ هـ.ق.[۱] امضای شاه

پس از صدور فرمان تأسیس عدالتخانه، روز جمعه بیست و دوم دی ماه ۱۶ ذیقعده برای بازگشت مهاجرین به شهر معین شد.

در این روز به امر شاه امیر بهادر، وزیر دربار و اقبال الدوله و نصر السلطنه و شمس الملک، پسر عین الدوله و عده‌ای دیگر از درباریان با کالسکه‌های سلطنتی و یدک‌های زرین افراز، و سیمین افزار با شکوه بسیار به حضرت عبد العظیم رفتند تا آقایان را به شهر باز گردانند. بازارها بسته شد و مردم دسته دسته به حضرت عبدالعظیم رفتند.

امیرخان سردار تلفن کرد درشکه‌ها و کالسکه‌های شهر همه رو به سوی ری نهادند و نیز بسیاری از اعیان و بزرگان شهر درشکه‌ها و کالسکه‌های خود را فرستادند. راه آهن حضرت عبدالعظیم و تهران را نیز مجانی کردند. مردم چنان اجتماع کردند که بیم پایمال شدنِ مردم در زیر دست و پا می‌رفت.[۲]

سه ساعت به ظهر، منبری در صحن نهادند. حاج شیخ محمد واعظ بر بالای آن جای‌گرفت و در جمع مردم، علما و درباریان، دستخط شاه را خواند. پس از او شیخ مهدی واعظ و سید اکبر شاه که از گویندگان به نام تهران بودند، به منبر رفتند و دستخط شاه و تقاضاهای انقلابیون متحصّن را خواندند و ابراز شادی و سپاس نمودند.

مردم فریاد می‌زدند: زنده باد پادشاه اسلام! زنده باد ملت ایران! بعد از ظهر

---

۱. همان، صص ۷۲ - ۷۱.

۲. همان، ۷۳.

همان روز کالسکه‌ها آماده گردید و کاروان پیروز به راه افتاد.

آیة الله بهبهانی و آیة الله طباطبایی و حاج شیخ مرتضی و صدر العلماء و امیر بهادر در کالسکه شش اسبهٔ پادشاهی نشستند و دیگران، در کالسکه‌ها سوار شده و بدینسان با شکوه بسیار روانه گردیدند. وقتی وارد شهر شدند، از میان مردم گذشته، و خیابان‌ها را پیموده در جلو کاخ گلستان پیاده شدند. علما به درون ارک رفتند و پس از دیدن عین الدوله همراه او و مشیرالدوله نزد شاه رفتند.

شاه با سادگی بسیار آنان را پذیرفت و پس از پرسش و نوازش چنین گفت: «پیش از آنکه شما درخواست کنید، من خود می‌خواستم عدالتخانه بر پا گردد. در نیمهٔ شعبان به نظام الملک گفتم آن را بر پا گرداند. پس از این هر کاری دارید، به خود من باز نمایید».[۱]

مردم در بیرون، بی صبرانه منتظر زیارت علما بودند. چون بیرون آمدند، مردم با شادی و هیاهوی بسیار، گردشان را گرفتند و هر یک را تا در خانه‌هایشان بدرقه کردند.

باری، انقلابیون مهاجر و متحصن در سایه مکانت آن بارگاه پس از یک ماه، پیروزمند به شهر بازگشتند. آنان با خواری رفتند، ولی با ارجمندی باز آمدند.[۲]

آگاهی از این پیشامد به روزنامه‌های اروپا رسید. از انقلاب و رهبری آن علما ستایش کردند و به اشتباه عدالتخانه را پارلمان و مجلس شوری تعبیر نمودند و نهضت علما و مردم را شورش و انقلابی که دستگاه خودکامگی را از ایران برچید، دانستند.[۳]

---

۱. همان، ص ۷۴.

۲. همان .

۳. همان، ص ۷۴.

هجرت کبری به قم و مقدمات آن

بهمن ماه با خوشی می‌گذشت و مردم به نوید دولت امید بسته بودند و باز شدن عدالتخانه را انتظار می‌کشیدند. میان مردم گفتگو از تدوین قانون بود. علما دید و بازدید می‌کردند و نزد مردم جایگاه دیگری یافته بودند.

در نامه‌ای چنین آمده: «آیة الله بهبهانی به خانه آیة الله طباطبایی می‌رفت، چراغ و لاله در مقدم او می‌افشاندند و مردم از اطراف روانه گردیده و شاعران شعر و سرود می‌خواندند.

گویا در این روزها بود که علما به بازدید عین الدوله رفتند. طباطبایی به او گفت: این عدالتخانه که می‌خواهیم نخست زیانش به ما باز می‌گردد؛ چه مردم آسوده باشند و ستم نبینند، نیازی به ما نخواهند داشت و در خانهٔ ما بسته خواهد شد؛ ولی چون عمر من و تو گذشته، کاری کن که نام نیکی از شما در جهان بماند. و در تاریخ ثبت شود که بنیانگذار عدالتخانه و مجلس عین الدوله بوده، و این به یادگار در ایران از تو بماند.

عین الدوله پاسخی نگفت و از شنیدن نام مجلس ابرو در هم کشید».[1]

«او می‌خواست آنچه را وعده داده بود و نیز «دستخط شاه» را نادیده گرفته و انقلابیون را از میان بر دارد. او می‌خواست خود ایران را اصلاح کند، ولی از چه راه؟ به ظاهر از راه خودکامگی...».[2]

عین الدوله مرد کم دانشی بود و در دربار خودکامه رشد کرده بود. بر او گران

---

۱. همان، ص ۷۶.

۲. همان.

می‌آمد که نام قانون یا دارالشوری بشنود و یا مردم را دلبستهٔ کارهای کشوری ببینند. از این رو، از درون دشمنی می‌کرد و از درخواست علما، فقط علاء الدوله را از حکمرانی تهران عزل کرد و خواسته‌های دیگر را به کلی فراموش کرد.

مردم و علما بد اندیشی‌های عین الدوله را دریافتند و از او قطع امید کردند. دوباره مشعل انقلاب روشن شد و انقلابیون به سعی و تلاش افتادند. علما به نام میهمان، هفته‌ای دو روز گرد هم می‌آمدند و به گفتگو می‌پرداختند. از آن سو، طلبه‌ها گروه‌هایی را پدید آوردند و نشستهایی بر پا نمودند. از کارهای این گروه‌ها نوشتن شب‌نامه و انتشار آن در میان مردم بود.[۱]

اسفند سال ۱۲۸۴ هـ.ش. به پایان رسید و طلیعه سال ۱۲۸۵ که از سالهای استثنایی ایران بود، فرا رسید. روزهای نوروز و آغاز سال در میان بیم و امید سپری شد. در آخر فروردین یک شب نشینی میان عین الدوله با آیة الله طباطبایی رخ داد، بدین شرح:

احتشام السلطنه که از نیک نامان آن روزگار بود و تازه از سفارت آلمان بازگشته بود، به خانه آیة الله طباطبایی آمد و با او سخن از عین الدوله و کارهای او به میان آورد و تقاضا کرد که طباطبایی دیداری خصوصی با عین الدوله داشته باشد و این دیدار گره کار را باز خواهد کرد.

آیة الله طباطبایی گفتهٔ او را پذیرفت و شبانه در تاریکی به خانه عین الدوله رفت. دو تن با هم نشستند و به سخن پرداختند. عین الدوله قرآن طلبید و سوگند یاد کرد که من با مقصود شما موافقم و قول می‌دهم که به همین زودی مجلس تشکیل گردد. من اندیشهٔ شما را مقدس می‌دانم و تاکنون که مسامحه کرده‌ام، خواسته‌ام موانع را از جلو بردارم. اینک به شما قول می‌دهم که در همین چند روز عدالتخانه صحیح بر پا شود.[۲]

آیة الله طباطبایی به این سوگند و پیمان دلگرم گردیده، به خانه بازگشت؛ ولی نشانی از این نوید و سوگند دیده نشد. در همان روزها، داستان نشست باغ شاه پیش

---

۱. همان، ص ۷۹.
۲. همان.

آمد که معلوم گردید همهٔ آن سخنان دروغ بوده است.[۱]

عین الدوله، روز سه شنبه دهم اردیبهشت نشستی را در باغ شاه ترتیب داد و از وزیران، دربارهٔ عدالتخانه و فرمان شاه مبنی بر تأسیس آن سکالش خواست. البته عین الدوله هیچ گاه نمی‌خواست تقاضاهای انقلابیون را بپذیرد؛ چون بسیار خودکامه بود و از قانون و مجلس و این گونه اندیشه‌ها می‌رمید و آنها را دشمن می‌داشت.[۲]

از این رو، دنبال فرصت بود و می‌خواست دیگران را نیز در این خودکامی دخیل گرداند. این نشست برای آن بود و از پیش به بعضی از وزیران و دعوت شدگان سفارش شده بود.

عین الدوله سخن را چنین آغاز کرد: «همه می‌دانید که اعلیحضرت پادشاه دستخط عدالتخانه را صادر کرده. من اگر چه دستور داده‌ام نظامنامهٔ آن را نوشته‌اند و اینک به پایان می‌رسانند، ولی خود ایستادگی نشان داده‌ام و کنون چون ملایان (علما) دست برنمی‌دارند و شب نامه‌ها می‌نویسند، شما ببینید آیا بهتر است که دستخط را به کار بندیم یا ملایان را نومید گردانیم و با نیروی دولتی پاسخ دهیم»؟

حاضرین همه خاموش ماندند. دوباره گفتگو را به میان آورده و همان سؤال را پرسید؟

احتشام السلطنه پاسخ داد: «بهتر است دستخط را روان گردانید؛ زیرا اگر روان نگردانید، دولت رابه نزد مردم ارجی نماند. از آن سوی، بنیاد عدالتخانه زیانی برای دولت نخواهد داشت».

امیر بهادر جنگ، وزیر دربار گفت: «چنین نیست. برای دولت آن بهتر است که دستخط به کار بسته نشود؛ چه اگر عدالتخانه بر پا گردد، باید پسر پادشاه با پسر یک میوه فروش یکسان گردد. آن گاه هیچ حکمرانی نتواند «دخل» کند و راه «دخل» بسته شود».

---

۱. همان. ۲. همان.

احتشام السلطنه گفت: «جناب وزیر دربار! دیگر بس است. دخل تا کی؟ ستم تا چند؟ تا چه اندازه مردم را خوار و نادار می‌خواهید؟ اندکی هم دلتان به حال تودهٔ مردم سوزد! بیش از این مردم را از دولت رنجیده نگردانید! علما را دشمن شاه نسازید»!

حاجب السلطنه به سخن در آمد و گفت: «اگر عدالتخانه بر پا شود، دولت نابود خواهد شد».

ناصر الملک وزیر اروپا دیدهٔ مالیه گفت: «آری، چنین است؛ هنوز در ایران هنگام بر پاکردن مجلس نرسیده. عدالتخانه را با این دولت سازش نخواهد بود».

امیر بهادر دوباره به سخن آمد و گفت: «جناب احتشام السلطنه شما که از قاجاریان می‌باشید، نباید خرسندی دهید که پادشاهی از این خاندان بیرون رود».

احتشام السلطنه پاسخ داد: «پیشرفت دولت و فزونی نیروی او در همراهی و همدستی با توده است. امروز دولت را خوشبختی رو داده که توده مردم خود در بند نیکی‌ها گردیده. ارج این را بدانید و با توده دست به هم داده، بدی‌ها را چاره کنید، و دولت را دارای آبرو گردانید. قانونی بگذارید که همه پیروی کنند. دیگر ستمگری بس است! شاه را بد نام نکنید! دولت را رسوا نسازید!»

امیر بهادر، رو به عین الدوله گفت: «احتشام السلطنه می‌خواهد توانایی شاه را از میان ببرد».

احتشام السلطنه گفت: «من آرزومندم پادشاه و ولی النعمه خود را مانند امپراطور آلمان و انگلیس توانا ببینیم. لیکن شما می‌خواهید او را همچون خدیو مصر و امیر افغانستان گردانید».

امیر بهادر گفت: «من تا جان دارم، نگذارم عدالتخانه بر پا شود. خوب است شما بروید در کشور آلمان و به امپراطور آلمان بندگی کنید؛ آقای من پادشاه من این گونه بندگی‌ها را نمی‌خواهد».[1]

وقتی گفتگو به اینجا رسید، عین الدوله سخن را قطع کرد، و چنین گفت: «من

---

۱. همان، ص ۸۱.

می‌باید این گفتگو را با اعلیحضرت باز نمایم و از خود شاه دستور خواهم».[۱]

به این گونه، نشست به پایان رسید. خبر این نشست به علما و مردم رسید. مردم نومید و سرخورده به آیات عظام بهبهانی و طباطبایی پناه آوردند و از آن دو و دیگر سران استمداد طلبیدند.

آیة الله طباطبایی به عین الدوله نامه‌ای نوشت. در آن نامه او را نصیحت کرد و خطراتی که جامعهٔ ایران را تهدید می‌کرد، گوشزد نمود و گفت: «... به خداوند متعال و به جمیع انبیاء و اولیاء قسم! به اندکی مسامحه و تأخیر، ایران می‌رود... ایران وطن من است. اعتبارات من در این مملکت است. خدمت من به اسلام، در این محل است. عزّت من تمام بسته به این دولت است. می‌بینم این مملکت به دست اجانب می‌افتد و تمام شؤونات و اعتبارات من می‌رود. پس تا نفس دارم، در نگهداری این مملکت می‌کوشم؛ بلکه هنگام لزوم، جان را در راه این کار خواهم گذاشت. من حاضرم در این راه از همه چیز بگذرم. شأن و اعتبار را کنار گذارده، انجام این کار را اگر موقوف باشد به این که در دولت منزل حضرت والا کفش برداری کنم، حاضرم «برای ملت و رفع ظلم». حضرت والا را به خدا و رسول... قسم می‌دهم، بریزید آنچه در دامان دارید. این مملکت و این مردم را اسیر روس و انگلیس و عثمانی نفرمایید! عهد چه شد! قرآن چه! عهد ما برای این کار یعنی تأسیس مجلس بود و اِلا ما به‌الاشتراک نداشتیم.

مختصراً اقدام در این کار فرمایید! ما هم حاضریم و همراهیم. اقدام نفرمایید، یک تنه اقدام خواهم کرد. یا انجام مقصود یا مردن. پروا ندارم؛ زیرا اول از جان گذشتم، بعد اقدام نمودم. چیزی از عمر من باقی نمانده و از چیزی محظوظ نمی‌شوم. پس حظّم اقدام به این کار و منتهی آمالم انجام این کار است یا جان دادن در این راه که مایه آمرزش و افتخار خود و اخلافم است...».[۲]

آیة الله طباطبایی نامه‌ای نیز به مظفرالدین شاه نوشت و در آن نامه نیز مسائل و

---

۱. همان.
۲. همان، ص ۸۲.

مصالح کشور، مردم و شاه را بازگو کرد. در بخشی از آن نامه چنین نوشت: «... اعلیحضرتا! مملکت خراب، رعیت پریشان و گدا، دست تعدی حکام و مأمورین بر مال و عرض و جان رعیت دراز، ظلم حکام و مأمورین اندازه ندارد. از مال رعیت هر قدر میلشان اقتضا کند، می‌برند. قوه غضب و شهوتشان به هر چه میل کند و حکم کند، از زدن و کشتن و ناقص کردن اطاعت می‌کنند. این عمارت و مبل‌ها و وجوهات و املاک در اندک زمان از کجا تحصیل شده؟ تمام رعیت بیچاره است. این ثروت همان فقرای بی‌مکنت است که اعلیحضرت بر حالشان مطلعید. در اندک زمان از مال رعیت صاحب مکنت و ثروت شدند. پارسال دخترهای قوچانی را در عوض سه ری گندم مالیات که نداشتند بدهند، گرفتند به ترکمن‌ها و ارامنهٔ عشق آباد به قیمت گزاف فروختند. ده هزار رعیت قوچانی از ظلم به خاک روس فرار کردند. هزارها رعیت ایران از ظلم حکام و مأمورین به ممالک خارجه هجرت کرده، به حمالی و فعلگی گذران می‌کنند و در ذلت و خواری می‌میرند. بیان حال این مردم را از ظلم ظلمه به این مختصر عریضه ممکن نیست. تمام این قضایا را از اعلیحضرت مخفی می‌کنند و نمی‌گذارند اعلیحضرت مطلع شده، در مقام چاره بر آید. حال این مملکت اگر اصلاح نشود، عن قریب جزء ممالک خارجه خواهد شد. البته اعلیحضرت راضی نمی‌شود در تواریخ نوشته شود در عهد همایونی ایران به باد رفت. اسلام ضعیف شد و مسلمین ذلیل شدند.

اعلی حضرتا! تمام این مفاسد را مجلس عدالت یعنی انجمن مرکب از تمام اصناف مردم که در آن انجمن به داد عامهٔ مردم برسند، شاه و گدا در آن مساوی باشند. فواید این مجلس را اعلیحضرت همایونی بهتر از همه می‌دانند. مجلس اگر باشد، این ظلم‌ها رفع خواهد شد. خرابی‌ها آباد خواهد شد. خارجه طمع به مملکت نخواهد کرد. سیستان و بلوچستان را انگلیس نخواهد برد. فلان محل را روس نخواهد برد. عثمانی تعدی به ایران نمی‌تواند بکند...

اعلیحضرتا! در زاویهٔ حضرت عبدالعظیم سی روز با کمال سختی گذراندیم تا

دستخط همایونی در تأسیس مجلس مقصود صادر شد. شکرها به جا آوردیم و به شکرانهٔ مرحمت چراغانی کرده، جشن بزرگی گرفته شد. به انتظار انجام مضمون دستخط مبارک روز می‌گذراندیم، اثری ظاهر نشد. همه را به طفره گذرانیده، بلکه صریحاً می‌گویند: این کار نخواهد شد و تأسیس مجلس منافی سلطنت است. نمی‌دانند سلطنت صحیح بی زوال با بودن مجلس است. بی مجلس سلطنت بی معنی و در معرض زوال است.

اعلیحضرتا! سی کرور نفوس را که اولاد پادشاه‌اند، اسیر استبداد یک نفر نفرمایید! برای خاطر یک نفر مستبد چشم از سی کرور فرزندان خود نپوشید...»[۱]

به این نامه پاسخ رسید: «جناب آقای سید محمد مجتهد! نامهٔ شما را خواندیم. به اتابک می‌سپاریم که خواسته‌های شما را به انجام رساند...»[۲]

علما دانستند که پاسخ از خود عین الدوله است و نامه را نگذاشته است به دست شاه برسد؛ با آنکه در هنگام ارسال شش نامه نوشته شد و از شش راه فرستاده شده بود.

اکنون علما و دیگر سران به این نتیجه رسیدند که راه مسالمت‌آمیز را عین الدوله بسته است و بار دیگر شعله‌های خشم مردم برافروخت و آتش انقلاب زبانه کشید. علما و روحانیون پیشوایان این حرکت بودند و مساجد و منابر مأذنه‌های بلند انتشار فرهنگ انقلاب. سخنرانان در مساجد و منابر مردم را به پایداری و مقاومت فرا خواندند و تأسیس عدالتخانه را آرمانی مقدس و الهی جلوه‌گر ساختند. فریاد مردم و رهبران، قانون و عدالت بود و این آرمان همهٔ پیامبران الهی محسوب می‌گردید.

حاج شیخ محمد واعظ از سخنوران بنام و پر آوازهٔ تهران، با بیان آتشین خود به خرمن بیداد و استبداد شرر افکند. او در منبرها به نکوهش از کارهای عین‌الدوله پرداخت؛ سوگند عین الدوله را به قرآن و قولی که داده بود بر اینکه عدالتخانه بر پا گردد، برای مردم بیان کرد و نشست او با همکیشان مستبد خود در باغ شاه، نامهٔ آیة

---

۱. همان، صص ۸۶ - ۸۵.
۲. همان.

الله طباطبایی به او و به شاه و دیگر مظالم او را مطرح کرد. از این رو، عین‌الدوله در پی دستگیری او بر آمد و به احمد خان یاور دستور داد که شیخ را دستگیر کند.

روز چهارشنبه، نوزدهم تیر ماه ۱۸ جمادی الاول سال ۱۲۸۵ هـ.ش. دو ساعت از روز گذشته، هنگامی که حاجی شیخ محمد سوار مرکب و همراه با خادم خویش می‌رفت، در کوی سرپولک توسط احمد خان و عده‌ای سرباز مورد تعقیب قرار گرفت. وقتی حاجی شیخ آنان را دید، لگام مرکب را کشید و ایستاد. احمد خان رسید و گفت: بسم الله برویم. پرسید من کیستم و آن گاه کجا برویم؟ گفت: شما حاجی شیخ محمد واعظ هستید و باید با ما به خانهٔ عین الدوله بیایید؟ شیخ دانست که دستور است. ناگزیر، خود را به آنان سپرد.[۱]

سربازان گرد او را گرفتند و رو به سوی خانهٔ عین الدوله به راه افتادند؛ ولی چون به نزدیکی مسجد و مدرسهٔ حاجی ابوالحسن معمار رسیدند، طلبه‌های مدرسه از چگونگی ماجرا آگاه شدند و با کمک مردم به او راه بستند. احمد خان نخواست با آنان زور آزمایی کند. حاجی شیخ محمد را از مرکب پیاده کرد و در قراولخانه که در آن نزدیکی بود، بند کرد. مردم پیرامون و اطراف قراولخانه اجتماع کردند. در این میان، به آیة الله سید عبد الله بهبهانی خبر رسید. او پسر خود، سید احمد را با عده‌ای برای نجات شیخ محمد فرستاد.

آمدن سید احمد موجب جرأت مردم گردید. در این هنگام، ادیب الذاکرین کرمانی مردم را شورانید و خود پیش افتاد و به قراولخانه حمله کرد. با زور به درون آن رفتند و حاجی شیخ محمد را بر دوش نهاده، از محبس بیرون آمدند.[۲]

احمد خان فرمان آتش داد، سربازان شلیک هوایی کردند و تنها یک تیر به پای ادیب الذاکرین اصابت کرد. او روی زمین افتاد، ولی با دلاوری برخاست و همراه مردم روانه گردید.[۳]

---

۱. همان، ص ۹۵.
۲. همان، ص ۹۶.
۳. همان.

در این میان، طلبهٔ جوانی به نام سید عبدالحمید که از درس باز می‌گشت، چون آن حال و هنگامه را دید، جلوی احمد خان ایستاد و به نکوهش او پرداخت: مگر تو مسلمان نیستی؟ چرا فرمان شلیک دادی؟

احمد خان برآشفته شد. تفنگ یکی از سربازان راگرفت و رو به سید نشانه رفت. تیر بر سینهٔ چپ سید نشست و از پشت بیرون آمد. در حال، او به زمین افتاد.

مردم او را برداشته و همگی با هم به مدرسه رفتند. ادیب الذاکرین با پای خونین در یک سو افتاده بود و تن خونین سید در سوی دیگر. هنوز سید جان داشت. آب برای آشامیدن طلب کرد، ولی تا آوردند، مرغ روح از بدنش پرواز کرد.[1]

حاج شیخ محمد، خون سید شهید را بر سر و صورت خود مالید و شیون کنان برخاست. مرد و زن به شیون پرداختند. در شهر هنگامه‌ای به پا شد. در این هنگام، سیف‌الدین میرزا مدیر توپخانه با یک دسته قزاق رسید. اینان به یاری احمد خان آمده، ولی دیر رسیده بودند. چون اوضاع را خطرناک دیدند، کشته سید را برای آنکه در دست مردم نباشد، برداشتند و روانه گردیدند. مردم ترسیدند نکند ادیب الذاکرین را هم ببرند. او را برداشته و به خانه‌اش رسانیدند.

در این وقت، صدرالعلما با گروهی از سادات و طلبه‌ها به آنجا رسید. مردم با دیدن او بر جرأت و جسارت خود افزودند. جوانی به نام علی کوهی با عده‌ای، قزاقان را دنبال کرده، به آنان رسیدند و با زور بدن سید را از دست ایشان گرفتند و باز آوردند.

صدر العلما دستور داد پیکر روحانی شهید را بردارند و به سوی مسجد آدینه روانه گردند.

مردم جنازه را برداشتند و به راه افتادند. آوازه این خبر، سراسر تهران را فرا گرفت. مردم از هر سو به سوی مسجد جمعه به راه افتادند. بازارها و کاروانسراها و تیمچه‌ها بسته شد.

---

۱. همان، ص ۹۷.

انقلابیون، در مسجد جامع جمع شدند. از علمای بزرگ تهران، ابتدا حضرت آیة الله بهبهانی باگروهی از پیروان خود به آنان پیوست و سپس شیخ محمد رضا قمی و حضرت آیة الله سید محمد طباطبایی هر کدام با هیأتهای بزرگی از مردم به آنان پیوستند.

غوغا و طوفان به پا خاست. بدین سان در تهران، پایتخت ایران نهضتی بزرگ پدید آمد. مردم به سراغ علما و روحانیون متنفّذ شهر رفته و آنان را به مسجد فرا خواندند.

آیة الله شیخ فضل الله نوری که از علمای برجسته تهران بود، در این نهضت به آنان پیوست و با گروهی از مردم به مسجد آمد. همهٔ علمای بزرگ، خواه نا خواه همراهی نمودند. فقط امام جمعه شهر چون در تهران نبود، جایش در میان این جمع خالی بود. بازرگانان و بازاریان همه حاضر بودند و با تمام وجود می‌کوشیدند.

بزازان چادر بزرگی آوردند و در حیاط مسجد افراشتند. وسایل پذیرایی از خانه‌ها آوردند. زنان فهیم ایران نیز در این نهضت شرکت کردند و با احساسات خود مردم را به پایمردی و ایستادگی فرا می‌خواندند.[1]

علمای اسلام به‌گفتگو و تبادل افکار پرداختند. آخر چه بایدکرد و در مقابل عین الدوله مستبد و شاه بی خبر چه شیوه‌ای اتخاذگردد؟

سرانجام، تصمیم گرفتند که تأسیس عدالتخانه را تقاضا کنند و تا به این هدف مقدس نرسند از پای ننشینند و از مسجد خارج نشوند. بعضی می‌گفتند: تقاضای عزل عین الدوله را بخواهیم.

آیة الله طباطبایی گفت: «اگر عدالتخانه بر پاگردد، عین‌الدوله داخل آدمی نیست».[2]

بدن روحانی شهید را غسل دادند و در میان مسجد گذاردند. مردم برگرد آن پیکر خونین به نوحه و عزاداری پرداختند. شعرا در شأن او مرثیه‌ها سرودند و

---

۱. همان، ص ۹۷.
۲. همان.

می‌خواندند:

غافل ز ره رسید و ز هنگامه بی خبر — انگشت حیرتش بشد آنگاه در دهن
چشمش به سوی معرکه افتاد محو و مات — از کارهای چرخ و ز غوغای مرد و زن
ناگاه بی ملاحظه سلطان فوج دون — تیری زد آتشین به تن شمع انجمن
مابین سینه و گلویش تیر جا گرفت — وز پشت او به در شد و جانش شد از بدن
از نو حسین کشته ز جور یزید شد — عبدالحمید کشتهٔ عبدالمجید شد[1]
بادا هزار مرتبه نزد خدا قبول — قربانی جدید تو یا ایها الرسول

این آغاز نهضتی است که در تاریخ ایران، مشروطیت نام گرفت. عناصر شکل دهندهٔ آن بنا به گزارش تاریخ نگاران مشروطه و تحلیل گران آن نهضت چون کسروی، ملکزاده، ناظم الاسلام کرمانی، دولت آبادی، حائری و... اسلام، روحانیت، مسجد، امام حسین، مردم، شهید و شهادت و آرمان آن بر پایی عدالتخانه است. چون به عدل و عدالت آسمانها و زمین برافراشته است.

و سروش وحی، آرمان همهٔ پیامبران را بر پایی عدل و قسط می‌شناسد: ﴿**لَقَدْ اَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَیِّناتِ وَ اَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْکِتابَ وَ الْمیزانَ لِیَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ**﴾.[2]

عین الدوله با قوای نظامی به میدان مبارزه با مردم برخاست. پس از آن روز یک دسته سرباز از لشکرگاه به شهر آمدند و در خیابانها استقرار یافته، به نگهبانی پرداختند.

شب پنجشنبه از سوی دولت جار کشیدند: «هر کس که فردا دکان یا حجرهٔ خود را باز نکند، کالایش تاراج و خود او کیفر خواهد یافت».[3]

فردا، مردم چون از خانه بیرون آمدند، خیابانها را مملو از سربازان و توپچیان دیدند؛ به ویژه در اطراف ارک شاهی، سبزه میدان و بازارهای اطراف مسجد جامع.

عین الدوله با یک دسته سوار همراه امیر بهادر و نصر السلطنه از نیاوران به شهر

---

۱. اسم کوچک عین الدوله بوده است.
۲. سورهٔ حدید:۵۷، آیهٔ ۲۵.
۳. تاریخ مشروطهٔ ایران، کسروی، ص ۹۸.

آمد. می‌خواست از چگونگی اوضاع به خوبی آگاه گردد و از نزدیک به چاره بکوشد. با همراهان به شور پرداخت. سرانجام تصمیم گرفتند که در برابر مردم بایستند و از قدرت نظامی خود استفاده کنند.

او کسی را به مسجد فرستاد و به علما پیام داد: شما به خانه‌های خود بروید. ما خواست شما را انجام خواهیم داد.

آنان دلیرانه پاسخ دادند: «مقصود ما تأسیس مجلس عدل است که پس از این به کسی ظلم و تعدی نشود.[۱] و چون عین الدوله، مانع تأسیس عدالتخانه است و دستخط شاه را اجرا نمی‌نماید، پس خائن به دولت و ملت است و باید از مسند وزارت برخیزد».[۲]

عین الدوله بر فشار خود افزود و کم‌کم دامنهٔ ستم را گسترش داد. زنان نیز از ستم آنان در امان نبودند. آنان را نیز دستگیر می‌کردند و در قراولخانه نگاه می‌داشتند؛ چون زنان نیز به جمع مردان انقلابی پیوسته و با سربازان به زد و خورد پرداخته بودند.

با وجود تمام تلاش عین الدوله که از مردم خواسته بود دکانها را باز کنند، جز نانوایان کسی دکان خود را باز نکرد. در مسجد و اطراف آن جمعیت زیادی جمع شده بودند. برای سید عبدالحمید مجلس به پا داشتند. واعظان منبر رفته، از عین‌الدوله و کارهای او انتقاد کردند. عصر همان روز، بزازان، پیراهن خونین سید را بر سر چوبی بسته، آن را پرچم خود ساخته و در اطراف آن هیأت تشکیل داده، به سینه زنی پرداختند.

شعار و فریاد مردم از کوی و برزن برخواست. همه می‌گفتند: محمد یا محمد یا محمد! برس فریاد امت یا محمد!

نخست چند بار در مسجد گردیدند و سپس به طرف بازار به راه افتادند. گرد

---

۱. همان، ص ۹۸.
۲. همان، ص ۹۹.

مسجد جامع و مسجد شاه گشته، دوباره به مسجد بازگشتند[۱]. آن شب را علما و سران در مسجد ماندند و بیشتر شب را با روضه و دعا و نماز به سر بردند. شب خوابیدند و بامدادان باز برخاستند و در پشت‌بام و اطراف آن صدا به نماز و دعا بلند کردند. برخی فریاد مظلومانه یا الله سر می‌دادند تا آهنگ نام خدا بـه گـوش سربازان برسد و آنان به مردم ملحق گردند.

روز جمعه مردم در مسجد و اطراف آن به گونه‌ای جمع شدند که پشت‌بامها نیز مملو از جمعیت بود. از سوی دیگر، دولت نیز به تعداد نیروهای خود افزوده بود و از سرباز و توپچی چهار سوی مسجد را پر کرده بود.

آن روز نیز برای سید عبدالحمید ختم برگزار کردند و روضه خواندند. دوبـاره دسته‌های سینه زنی پدید آوردند. از پیراهن و عمامه سید شهید، دو بیرق ساختند. دو گروه شدند. می‌خواستند از مسجد بیرون بیایند و در بازارها گردیده و به سینه زنی بپردازند و دوباره باز گردند.

آیة الله بهبهانی نسبت به این موضوع احساس خطر کرد و به آنان گفت: «ممکن است نگذارند یا شلیکی کنند».[۲]

مردم گفتند: دیروز رفتیم و کسی جلومان را نگرفت.

علما گفتند: سربازان دیروزی را دورتر برده‌اند. این سربازان که امروز پـیرامـون مسجد می‌باشند، از لشکر دیگری هستند و به اینان دستور شلیک داده‌اند.

گفتند: ما که ابزار جنگی نداریم تا کسی به ما شلیک کند.

از این رو، برای بیرون رفتن اصرار ورزیـدند. راسـتی، مـردم گـمان نـمی‌کردند سربازان به سید و علما شلیک کنند.[۳]

سرانجام دو دسته راه افتادند. دستهٔ اول در حالی کـه بـچه سـیدها در جـلو و گروهی از سید و طلبه، عمامه‌ها را به گردن پیچیده و قرآنی به دست گرفته بودند،

---

۱. همان.
۲. همان، ص ۱۰۰.
۳. همان.

در پشت سر آنان، سینه زنان از مسجد بیرون آمده به طرف چهار سو پیش رفتند؛ ولی به چهار سو نرسیده بودند که سربازان جلوشان را گرفتند. مردم برای ادامهٔ حرکت اصرار می‌ورزیدند که ناگهان فرمانده نیروها فرمان آتش داد. در این گیرودار عده‌ای کشته و عده‌ای نیز مجروح شدند.

هنگامهٔ شگفتی برخاست. زنان و مردان به هم آمیختند. هر یکی جستجوی کسان خود می‌کرد. فریاد و ناله از هر سو به آسمان بود. انبوهی از زنان و مردان گرد علما را گرفتند. می‌گریستند و می‌نالیدند. افرادی می‌خواستند با اسلحهٔ کمی که داشتند به جنگ برخیزند، ولی علما ممانعت کردند.[۱]

پیکر دو تن از شهدا به نامهای سید مصطفی پیشنماز و حاجی سید حسن به دست مردم افتاد. حاجی سید حسن را به مسجد آوردند که پیرمردی نیک سرشت بود. عده‌ای هم مجروح بودند. شماره کشته شدگان به درستی روشن نبود؛ زیرا پس از گریختن مردم سربازان پیکر کشته‌ها و مجروحان را از زمین برداشته، همه را به انبار بردند و شبانه چند گاری پر از کشته به خارج از شهر برده شد. دولتیان تعداد کشته شدگان را دوازده تن نوشته‌اند، ولی بنابر نقل دیگران بیشتر از صد تن کشته شدند.[۲]

چند ساعت پس از قتل عام مردم، در میان مسجد صدای تپانچه‌ای برخاست و دو تیر شلیک شد. مردم پنداشتند که سربازان به مسجد هجوم آوردند و در اینجا نیز آنان را می‌کشند. از این رو، مردم وحشت زده و مضطرب پا به فرار نهادند. هر کس پناهگاهی جستجو می‌کرد. در این هنگام، آیة الله بهبهانی فروغ شهامت و شجاعت خود را به نمایش گذاشت. بی درنگ به روی بلندی ایستاد. سینهٔ خود را باز کرد. رو به مردم گردانید و به آواز بلند فریاد زد: «ای مردم! نترسید، واهمه نکنید. این‌ها اگر کاری داشته باشند، با من دارند. این سینهٔ من، کجاست آنکه بزند. شهادت و کشته

---

۱. همان، ص ۱۰۱.
۲. همان.

شدن ارث ماست».[۱]

سخنان این پیشوای مجاهد بار دیگر به مردم آرامش داد و روح دیگری به آنان دمید.

حال، چه باید کرد؟ مردم از یک سو در محاصرهٔ نیروهای دولت بودند و عین‌الدوله با یاری نصر السلطنه سینه‌های مردم را آماج تیرهای آتشین قرار می‌داد. آنان سخت ترسیده بودند. به هر حال، باید چاره‌ای اندیشید. آیة الله طباطبایی و بهبهانی در پی چاره‌جویی بر آمدند تا آنکه نامه‌ای از شاه توسط پسرش عضدالسلطان رسید. آن دو بزرگوار نامه را مستمسک قرار داده، از مردم خواستند که پراکنده شوند؛ مردم نمی‌پذیرفتند. آن دو اصرار ورزیدند. طلبه‌ها گفتند: ما از شما جدا نمی‌شویم و مردم را هم نمی‌گذاریم بروند و بازارها را باز کنند.

آیة الله بهبهانی قرآن را به دست گرفته، مردم را سوگند داد که پراکنده شوند و بازارها را باز کنند. پیامهایی را که از شاه و دولت رسیده بود، برای مردم خواند و چنین گفت: «ای مردم! شما از دولت، دادگری خواستید، جز با گلوله پاسخ نشنیدید. کار به جاهای سختی خواهد رسید. پس هر چه زودتر بروید».[۲]

سرانجام، مردم در پایان روز متفرق شدند. به خانه‌های خود رفتند و در مسجد به جز علما و خویشان و بستگانشان و طلبه‌ها کسی نماند.[۳]

پیکر سید عبدالحمید را در صحن مسجد به خاک سپردند و پیکر حاجی سید حسن را برای خاک سپاری به امامزاده زید فرستادند.

شب شنبه برای مردم شب تلخی بود. مردم با دلهای پریشان و شکسته به خانه‌های خود بازگشته و علما و عده کمی در مسجد ماندند.

روز شنبه، بازارها باز شد و مردم به کار خود مشغول شدند. سرباز و قزاق و توپچی اطراف مسجد را احاطه کرده بود. عین الدوله دستور داده بود به مسجدیان

---

۱. همان.
۲. همان.
۳. همان .

سخت بگیرند. ورود نان و آب هم برای آنان ممنوع شد.[۱]

نزدیک ظهر نصر السلطنه، نزد علما آمد و گفت: «من از طرف دولت مأمورم که شماها را به منزلتان ببرم؛ ولی نظر به ارادت باطنی خود، شما را با احترام به خانه‌هایتان بر می‌گردانم».

آنان مردانه پاسخ دادند: «تا سرباز نیاید و ما را مجبور نکند، ما از این مجلس و مسجد بیرون نخواهیم رفت. یا باید عدالتخانه بر پا شود و یا ما را بکشید».

نصرالسلطنه وقتی ایستادگی آنان را دید، دانست که اگر اقدامی کند، آشوب برپا خواهد شد. با همه تندی و جسارتی که در او بود، نرمی نشان داد و بیرون رفت.

مسجدیان از نظر آب و نان در تنگنا قرار گرفتند. در تاریکی شب بعضی توانسته بودند مقداری آب و نان به مسجد برسانند. چون عرصه بر مسجدیان تنگ شد، بار دیگر بهبهانی به حاضران در مسجد پیشنهاد کرد که همه بروند و او تنها در مسجد بماند. او گفت: «دشمنی عین الدوله با من است و با شما نیست». ولی حاضران در مسجد این پیشنهاد را نپذیرفتند و همراه سید در مسجد باقی ماندند.[۲]

یکشنبه ۲۳ تیر، بیست و دوم جمادی الاولی باز به مسجدیان سخت گرفتند و از رفتن کسی به درون مسجد و بردن چیزی برای آنان جلوگیری کردند. آن روز نیز پیامهایی میان دولت و انقلابیون رد و بدل شد. عین الدوله پیام‌های پنهانی برای بعضی از افراد ارسال کرد. او در اندیشه بود تا در صفوف مجاهدان رخنه کند و میان آنان تفرقه بیندازد. آنان را از آیة الله بهبهانی جدا سازد و از او کینه جوید؛ ولی به آرزوی خود نرسید. علمای حاضر در مسجد گرفتار وسوسه‌های او نگردیدند و از بهبهانی جدا نشدند.

در «تاریخ بیداری» از شیخ محمد رضای قمی نام می‌برد که عین الدوله برای او پیام فرستاد و به او نویدها داد که از مسجد بیرون بیاید. ولی او مردانه ایستادگی نشان داد و نوید او را نپذیرفت. مطلب بر آیة الله بهبهانی کشف شد و از او تقدیر و

---

۱. همان، ص ۱۰۴.
۲. همان، ص ۱۰۴.

سپاسگزای کرد.[۱]

سرانجام، این پیشنهاد از سوی مسجدیان و رهبرانشان اعلام شد: «یا عدالتخانه را برپا کنید یا ما را بکشید و به دیگران کاری نداشته باشید و یا به ما راه دهید از شهر بیرون رویم».[۲]

پس از رفت و آمد واسطه و میانجیان، دولت سومین خواستهٔ مجاهدان را پذیرفت و شاه دست خطی بیرون داد که آقایان آزادند به هر کجا که می‌خواهند، بروند.

مجاهدان در پاسخ گفتند به عتبات خواهند رفت. بدین ترتیب، شب دوشنبه یک ساعت از شب گذشته بود که همه از مسجد بیرون آمده، پراکنده شدند و هر یک با اقوام خود به خانهٔ خویش رفتند تا آماده هجرت گردند.

و این گونه، داستان مسجد جمعه پایان یافت.[۳]

پناهجویی به بارگاه حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام

بامدادان دوشنبه ۲۴ تیر برابر با ۲۳ جمادی الاولی حضرات آیات بهبهانی، طباطبایی و صدرالعلما و جمعی از تجار و کسبه و عده زیادی از طلاب از شهر بیرون شده، آهنگ ابن بابویه «در نزدیکی حضرت عبدالعظیم» کردند. همهٔ کسانی که در مسجد همراه آقایان مانده بودند، در این سفر نیز با آقایان همراه شدند. و با درشکه یا وسایل دیگر به راه افتادند. نوشته‌اند که کسانی نیز پیاده به راه افتادند. حضرت آیة الله حاج شیخ فضل الله نوری در این هجرت شرکت کرده، پس از دو روز با بستگان روانه گردید و در کهریزک به جمع مهاجران پیوست. تعداد مهاجران به هزار تن می‌رسید.[۴]

نیکلا مانوسکی که یکی از مستشرقین روسی است و تاریخ مشروطیت ایران را

---

۱. همان، ص ۱۰۶.
۲. همان.
۳. همان.
۴. همان، صص ۱۰۷ - ۱۰۶.

به زبان روسی نگاشته است، چنین می‌نویسد:

«من از عراق (اراک) به تهران می‌رفتم. در حسن آباد راه قم به سیل مهاجرین که تهران را ترک کرده بودند برخوردم. عدّهٔ آنها به حدی زیاد بود که جمعی در زیر درخت‌ها سکنی کرده بودند. حس کنجکاوی مرا بر آن داشت که با چند نفر از رؤسای آن‌ها ملاقات کنم. از جمله کسانی که نامشان را در کمیتهٔ اجتماعیون قفقاز شنیده بودم و طالب ملاقاتشان بودم، یکی ملک المتکلمین و دیگری سید جمال الدین واعظ بود. از حسن اتفاق آن دو نفر در یکی از بالا خانه‌های مجاور کاروانسرا منزل کرده بودند. من به ملاقات آن‌ها رفتم و پس از احوال پرسی که معمول میان ایرانیان است، از سید جمال الدین پرسیدم: آیا اطمینان دارید به این کاری که دست زده‌اید، بتوانید با موفقیت به پایان برسانید؟

جواب داد: این همان راهی است که پیغمبر صلی الله علیه و آله ما پیش گرفت و بالاخره کامیاب شد».[۱]

مهاجران به راه خود ادامه دادند. تلاش عین‌الدوله در ممانعت از هجرت آقایان به ثمر ننشست.[۲]

با ورود مهاجرین به علی آباد، شایع شد که عین الدوله عده‌ای سوار و سرباز مأمور کرده است که خود را به مهاجرین برسانند و همگی را دستگیر کنند و به نقاط دور دست تبعید نمایند. این خبر موجب وحشت و اضطراب کاروان انقلاب گردید. با عجله بدون آنکه درنگی کنند و خستگی راه از جان خود به در نمایند، راه قم را پیش گرفتند و خود را به قم رسانیدند. در کنف دختر امام موسی کاظم علیه السلام سکنی گزیدند و متحصن شدند.[۳]

---

۱. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ملک‌زاده، ج ۲، صص ۳۶۵ - ۳۶۴.

۲. تاریخ مشروطه ایران، کسروی، بخش ۱، ص ۱۰۷ .

۳. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، دکتر ملک‌زاده، ج ۲، ص ۳۶۵.

قم، دژ محکم انقلاب

مهاجرین مجاهد، گروه گروه، سواره و پیاده وارد شهر قم شدند و در کنار بارگاه ستی حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام مأوا گزیدند. برخی از شخصیتهای انقلاب در خانه‌های مجاور حرم و سایرین در صحن و اطراف آن و نیز مدرسه‌های علمیه ساکن شدند. تاریخ نگاران عدهٔ مهاجرین را تا دو هزار نفر ثبت کرده‌اند.[۱]

پیش از ظهر، مهاجرین و پیشوایان آنان به مسایل جاری انقلاب پرداخته، تلگرافات واصله و نامه‌های ارسالی را بررسی می‌کردند و به دید و بازدیدها می‌پرداختند؛ ولی بعد از ظهر همگی در صحن بزرگ فاطمی جمع می‌شدند و سخنرانان، خاصه ملک المتکلمین و سید جمال الدین واعظ منبر می‌رفتند و از انقلاب و منافع آن و حقوق مردم سخن می‌گفتند، و مردم را به پایداری تشویق می‌کردند. به هر روی، می‌توان گفت تحصن حضرت عبدالعظیم و به خصوص هجرت به قم، چون دانشگاه انقلاب بود که در آن افراد از اوضاع جهان و افکار نوین و منافع نهضت عدالت‌طلبی و تعالی خواهی خود آگاه می‌شدند و دانسته در مسیر انقلاب و حرکت عمومی به زعامت علمای دین گام بر می‌داشتند.[۲]

باری، موج نهضت عدالت طلبی به قم رسید، گویی اوضاع عمومی کشور تغییر کرد. بازتاب مهاجرت علما به قم و بست و روضهٔ فاطمی بسیار فراگیر شد و طنین آن در تمام کشور مشاهده شد. مردم تهران عموماً به پا خاستند. در شهرستانها نیز عدهٔ بی شماری از مردم به هواخواهی مهاجرین قیام کردند و نمایندگانی از طرف خود به قم فرستادند.

با آنکه میان راههای منتهی به قم نیروهای مسلح مستقر شده بودند، ولی مردم خود را با هر وسیلهٔ ممکن به قم می‌رساندند. قم کانون انقلاب بود. سران و رهبران انقلاب در قم مستقر شده بودند و در کنار قبر حضرت فاطمهٔ معصومه علیهاالسلام نصرت اسلام و پیروزی مجاهدان را طلب می‌کردند.

---

۱. همان.
۲. همان.

با استقرار پیشوایان انقلاب در قم، فضای شهر مذهبی قم حال و هوای مخصوصی به خود گرفت و مردم این شهر همراه با خادمین حرم مطهر همه به کاروان انقلاب پیوستند. صدای انقلاب فراگیر شد و از مرزها گذشت. در داخل کشور نیز موج آن در تمام کشور طنین افکند.

تهران پس از هجرت

روزهای اول در تهران چندان خبری نبود. بازارها باز و مردم آرام بودند. سرباز و قزاق و توپچی در شهر حضور داشت. در هر چند قدم، سربازی ایستاده و مراقب اوضاع بود. تصور می‌رفت که دولت پیروز و فایق آمده، و شورش ریشه‌کن گردیده است؛ ولی بر خلاف این پندار، مردم برای یک جنبش بزرگ‌تری آماده می‌شدند. کم‌کم زمزمهٔ مشروطه به گوش می‌رسید. به ظاهر مردم آرام بودند، ولی در درون، سراپای وجودشان، خشم، بیم و وحشت بود؛ گویی تهران دورهٔ آرامش پیش از طوفان را می‌گذراند.

رفتن علما موجب دلتنگی و نگرانی شدید مردم شده بود و شعلهٔ قهر و خشم مردم را فروزنده‌تر ساخته بود. زنان نیز چون مردان در این نهضت دخیل بودند. آنان نیز غضبناک، بر هجرت علما اعتراض داشتند.

فرصت شیرازی می‌گوید: «خودم دیدم زنی مقنعهٔ خود را بر سر چوبی کرده بود و فریاد می‌کرد: ای مردم، بعد از این دختران شما را مسیو نوز بلژیکی باید عقد نماید و الا دیگر علما نداریم».[1]

با آن ارتباط و دلبستگی که آن روز مردم به علما داشتند و نقشی که علما در امور مردم ایفا می‌کردند، ممکن نبود جامعه به خاموشی گراید و مردم آرام گیرند. عین الدوله بی خردانه به زور توسل می‌جست و فرجام کار را نمی‌نگریست.[2]

از آغاز مهاجرت علما از تهران، دروغهایی را شایعه سازان ساخته، در سطح شهر منتشر می‌کردند.

---

۱. تاریخ مشروطه ایران، بخش یک، ص ۱۰۷. ۲. همان.

گاهی گفته می‌شد: عین الدوله، پانصد سوار فرستاده که علما را دستگیر کنند و گاهی گفته می‌شد که عین الدوله از نامهٔ آیة الله طباطبایی که به او نوشته بود، سخت غضبناک گردیده و می‌خواهد او را بکشد. خلاصه بازار دروغ و شایعه گرم بود.

دریچهٔ وابستگی

پس از هجرت کاروان انقلاب به قم، افرادی در شهر تهران باقی ماندند که آنان از ابتدا رابطهٔ خوبی با علما داشتند. افرادی چون حاجی محمد تقی بنکدار و برادر او، حاجی حسن و دیگران. آنان احساس خطر کردند و از عین الدوله بر جان و مال خود ترسیدند. به لانه ابلیس «سفارت بریتانیا» پناه آوردند و در آنجا متحصن گردیدند. این اندیشه از خامان ظاهر شد؛ اگر چه بعید نیست وسوسه‌گران و شیاطین در میان بودند تا در مقابل نهضت علما و هجرت آنان به قم، ساز دیگری بنوازند و از رونق آن بازار بکاهند و نام آن دو سید جلیل القدری که از آغاز نهضت نقش رهبری نهضت را بر عهده داشته، کم رنگ یا بی رنگ کنند و نهضت اسلامی مردم را از مسیر اصلی آن منحرف سازند. کسروی چنین می‌نگارد:

«این اندیشه از خامان سر زد. و نخست جز کسان اندکی آن را نمی‌خواستند، ولی کم‌کم اندیشه بزرگ گردید و همه به آن آهنگ افتادند و نا اندیشیده به کاری برخاستند. کسی چه داند که فریبندگان در میان نبوده و چنین نخواسته‌اند که در این هنگام که در سایهٔ کوشش‌های بخردانه و مردانه یک سال و نیم دو سید و همدستان ایشان، زمینه برای دیگر شدن «حکومت» ایران و روان گردیدن قانون در آن، آماده گردیده بود، و دیر یا زود چنین کاری خواسته انجام گرفت. تنها نام آن دو «آیة الله بهبهانی، آیة الله طباطبایی» در میان نباشد».[1]

بدون شک، تحصن در سفارتخانه انگلیس آغاز وابستگی نهضت به بیگانه بود. و توانست کم‌کم ریشه‌های مسموم خود را در پیکر انقلاب بدواند و انقلاب را بیمار سازد.

---

۱. همان، ص ۱۰۹.

به هر حال، دو روز پس از رفتن علما به قم، کسانی به قلهک رفته، از کارکنان سفارت انگلیس پرسیدند: اگر ما به سفارتخانه پناهنده شویم، خواهید پذیرفت؟

سفارتیان با زبان پاسخ دادند: راه داده نخواهد شد؛ ولی عملاً چراغ سبز خود را نشان دادند.

از این رو، بعد از ظهر پنجشنبه بیست و هفتم تیرماه ،برابر با بیست و ششم جمادی الاولی ابتدا پنجاه تن از بازرگانان و طلبه‌ها به سرای سفارت پناهنده شدند و هر روز به تعداد آنها افزوده شد. روز چهارم تعداد آنها به سیزده هزار رسید.[۱]

بازارها یک باره بسته شد و شهر تهران در شورش فرو رفت. متحصنین سفارتخانه خواسته‌های خود را چند مرتبه اعلام کرده و آخرین جدول خواسته‌های آنان بدین شرح اعلام شد:

۱. بازگشت علمای اعلام؛

۲. عزل شاهزاده اتابک؛

۳. افتتاح دارالشوری؛

۴. قصاص قاتلین شهدای وطن؛

۵. عودت مطرودین «رشدیه و دیگران».[۲]

---

۱. همان، صص ۱۱۰ - ۱۰۹.

۲. همان، صص ۱۱۳ - ۱۱۲.

بازتاب هجرت علماء در تبریز

در آغاز نهضت به پاس حضور ولیعهد «محمد علی میرزا» در تبریز آن شهر آرام بود و اخبار نهضت در آن شهر منتشر نمی‌شد. شهر کاملاً در کنترل بود. مراسلات و تلگرافها زیر نظر بود و به دقت کنترل می‌گردید.

البته، ولیعهد از اوضاع کاملاً مطلع بود؛ ولی ناگهان از طرف ولیعهد حرکتی عجیب آغاز شد[1]. او علمای بزرگ شهر را که حضرات حاجی میرزا حسن مجتهد، امام جمعه، میرزا صادق، حاجی میرزا محسن و ثقة الاسلام بودند، نزد خود فرا خواند و با آنان به گونه‌ای گفتگو کرد که پس از پایان جلسه آنان به تلگرافخانه رفتند. نخست تلگرافی به نام هم آوازی با علمای مهاجر، به شاه فرستادند. وقتی پاسخی رسید که گمان می‌رفت از شاه نباشد، دوباره تلگراف مفصلی فرستادند و سپس تلگرافی به علما در قم ارسال کردند. پس از آن تلگرافهایی به همهٔ علمای شهر فرستادند و آنان را به دفاع و یاری از علمای مهاجر به قم فرا خواندند.[2]

قسمتی از متن تلگراف علمای تبریز به شاه چنین است: «.. سابقاً علمای دارالخلافه طهران، با رضای کافهٔ علمای ممالک محروسه از اولیای دولت خواستار شدند که قراری در اصلاح وضع محاکمات و دفتر مالیه دولت علّیّه داده آید که در ظل پادشاه اسلام عموم رعایا از بی اعتدالی‌های عدیده آسوده و در مهد امن و امان باشند.

---

۱. عین الدوله خواسته بود او را از ولیعهدی بردارد. از آن هنگام، کینه سختی با وی داشت و این زمان در پی گرفتن انتقام خود بود؛ همان، ص ۱۱۳.

۲. تاریخ مشروطه ایران، بخش ۱، ص ۱۱۳.

چون هر دو این مقصود منافی با طریقهٔ استبداد و ظلم وزرای درباری بود، علمای دارالخلافه را به وعده‌های بی اساس امیدوار کرده آن‌ها را از مهاجرت اولیه به آستان مطهر حضرت عبدالعظیم رجعت دادند، و به مواعید کاذبه چندی سرگردان نگاه داشته، از آن طرف خاطر خطیر سلطانی را از انجاح حوائج آن‌ها مطمئن ساختند. علمای دارالخلافه هر چه منتظر شدند که مواعید اولیای دولت صورت خارجی به هم رساند، نتیجه ندیدند. و کم‌کم از جانب اولیای دولت و وزرای درباری اقدام در نفی و طرد جمعی از وضیع و شریف که جز خیرخواهی ملت و دولت اسلام گناهی نداشته شده. علمای دارالخلافه که این نقض عهد و حرکات مستبدانه را از وزرای درباری دیدند، مجدداً مستدعیات خود را مجدّانه خواستند و این مرتبه یقین داریم همان وزرای خائن بدون اطلاع خاطر مهر مظاهر همایونی دست بر رشته تشدّد و دشمنی گذاشته، جواب علمای دارالخلافه را به تهدیدات دادند. آخر الامر که آن‌ها را مصمم در کندن اساس این ظلم، و مرکز علم عدل دیدند فلهذا دانستند اگر این طرح نو روی کار آید، دست استبداد و ظلم آن‌ها کوتاه و جنایت‌های آن‌ها مشهود خواهد شد. محض حفظ خود و منافع خود طلاب علم و ذریهٔ رسول را هدف گلولهٔ سرباز کردند. مسجد و معبد اسلام و خانهٔ خدا را مثل قلاع اشرار و متمردین محاصره نمودند. به بام مساجد سرباز و قراول گذاشتند. نان و آب بر روی علمای اسلام بستند؛ گویی یاغی و قاتل بودند.

از صدر اسلام الی یومنا هذا از هیچ ملت کفری نسبت به علمای اسلام این توهین وارد نشده بود. این بی احترامی نه تنها به شخص علمای اسلام شده، بلکه در واقع به شرع محمد صلی الله علیه و آله گردیده و ناموس شریعت هتک شده است. اکنون جمیع هیآت علمای مذهب، بلکه تمام مسلمین اثنی عشریه جبر این توهین را به وجه کامل از حضور اقدس همایونی خواستگارند که امر و مقرّر شود مقصد حضرات علماء مهاجرین را انجاح کرده و دلجویی از ایشان نموده و با احترام به وطنِ مألوف، معاودت دهند و خصوص دعاگویان تبریز در دولت خواهی خاص،

که از سابق مشهود خاطر دریا مقاطر است، جسارت می‌کنیم که قبولی این استدعا و ارجاع مهاجرین مقضی المرام عاجلاً لازم است و به وعده و قول، اصلاح و اسکات عامه ممکن نیست...».[۱]

از آنجا که شاه مدتی طولانی به عنوان ولیعهد در تبریز بود و حضرات آقایان تبریز معرف حضور او بودند، در تاریخ ششم مرداد، هفتم جمادی الثانی در پاسخ تلگراف آقایان، تلگرافی به این شرح به ولیعهد در تبریز ارسال کرد:

«به جنابان مستطابان حاجی میرزا حسن آقای مجتهد و آقای امام جمعه و آقای میرزا محسن آقا و آقای میرزا صادق آقای مجتهد و آقای ثقة الاسلام، التفات ما را برسانید و از طرف ما بگویید که مراحم ملوکانه همیشه شامل طبقات مردم خاصه به علمای اعلام و مخصوصاً به علمای آذربایجان بوده و خواهد بود. همگی دعاگوی دولت و ملت و طرف توجه ملوکانه ما هستند و نسبت به همه التفات داریم.

و همین است که به شفاعت و توسط شما، استدعای علمای آذربایجان را در معاودت علمای طهران قبول فرموده، مشیر الدوله وزیر امور خارجه را برای معاودت دادن آن‌ها روانه کردیم، به زودی علمای طهران شرفیاب می‌شوند و عرایض حقه آنها را هم که مبنی بر صلاح دولت و ملت باشد، قبول خواهیم فرمود».[۲]

خود ولیعهد هم دو سه روز بعد از تلگراف علمای تبریز تلگرافی برای شاه ارسال کرد که قسمتی از آن عبارت است از: «... و مشهود شده است که این غلام خانه زاد از اول عمر از وظیفه جان نثاری و استرضای خاطر آفتاب مظاهر تقاعد و غفلت نداشته و اگر تصور آن را می‌کرد که عرایض علمای اعلام خدای نخواسته متضمّن خلاف مصلحت و مضر به حال دولت است، ابداً اسمی از آن‌ها در خاکپای معدلت پیرا نمی‌برد. در این حادثه به قدر امکان نگذاشته است که علمای آذربایجان از طرف قرین اشرف همایونی مأیوس حاصل بکنند. امروز هم که به

---

۱. همان، صص ۱۱۶ - ۱۱۵.
۲. همان، ص ۱۱۶.

تلگرافخانه حاضر شده، محض آن است که شخصاً از علمای مهاجر دارالخلافه شفاعت نماید.

درکمال عجز به عرض جسارت می‌نمایم که قاطبهٔ رعایای ایران ودایع الهی و به منزلهٔ اولاد اعلیحضرت اقدس ظل الهی هستند.

حفظ شؤونات اهل اسلام هم از فرایض ذمّه سلطنت است. معهذا هرگاه در این موقع از طرف قرین اشرف همایونی از مامضیٰ صرف نظر شود و در مقام تسیله و ترضیه و اعادهٔ محترمانهٔ آنها برآیند، مزید شکوه دولت و قوت اسلام و افتخار این غلام خانه‌زاد در بین‌الدول خواهد شد. رعیت که به منزلهٔ اولاد سلطان است، به واسطهٔ خبط و خطایی مستحق قهر و سیاست شدن با رحمت و نصفت کامله سزاوار نیست. امیدوارم این شفاعت صادقانهٔ چاکر جان نثار به فرّ انجاح مقرون افتد.

۷ شهر جمادی الثانیة ۱۳۲۴ برابر با ششم مرداد.[۱]

به دنبال ارسال تلگراف از سوی ولیعهد، همان روز پاسخی از شاه برای او ارسال شد و طلیعه پیروزی مهاجران به قم را نوید داد. در قسمتی از این تلگراف چنین آمده:

... چند روز پیش که علمای عظام آذربایجان در ضمن عریضه تلگرافی شرح راجع به علما عرض کرده بودند، نیات مقدسه خودمان را به آنها خاطر نشان کرده‌ایم و آن‌ها هم باید خوب دانسته باشند که حسن ظن ما و التفات ما نسبت به علما تا چه درجه است. حالا هم در مقابل شفاعت شما و استدعای علمای تبریز مقرر فرمودیم مشیرالدوله وزیر امور خارجه به قم برود و علمای عظام را محترماً معاودت بدهد.

البته شما هم این مرحمت شاهانه را به آن‌ها ابلاغ و آن‌ها را به مراحم کامله ملوکانه امیدوار خواهید داشت.

---

۱. همان.

باید همگی با کمال امیدواری مراجعت و مراحم شاهانه را نسبت بـه خـود و علمای آذربایجان بدانند، که نیّات مقدسه ما همیشه به ترویج شرع مطاع و آسایش علمای عظام مصروف و معطوف بوده و هیچ وقت مراحم خودمان را دربارهٔ آنها دریغ نخواهیم فرمود. ۷ جمادی الثانیه ۱۳۲۴، شاه.[۱]

پس از انتشار این پاسخ و تصمیم شاه مبنی بر فرستادن مشیرالدوله به قم برای بازگرداندن آنان با کمال احترام، در همان روز عین الدوله از صدر اعظمی کناره‌گیری کرد. شاه مشیرالدوله را به جای او نصب کرد و برای رفتن به قم عضد الملک رئیس ایل قاجار و حاجی نظام الدوله را برگزید.

با کناره‌گیری عین الدوله از مقام صدارت عظمی، حلقهٔ مـحاصرهٔ شـاه از هـم گسست و روزنه‌ای در دژ پولادین استبداد پدید آمد.

از سوی دیگر، شاه که ذاتاً با تأسیس عدالتخانه موافق بود[۲] و اجرای قانون در کشور را به نفع ایران می‌دانست و از خواست علما که تأسیس مجلس قانون بود و پایدارای آنان آگاه شد، روز یکشنبه سـیزدهم مـرداد، ۱۴ جـمادی الثـانیة فـرمان مشروطه را صادر نمودند.

صدور فرمان مشروطه

این فرمان در سالروز تولد مظفرالدین شاه از سوی وی صادر گردید و نوید بخش پیروزی انقلاب آرام ملت ایران بود.

چون در این فرمان به طبقات معینی از جامعه اشاره شده و نامی از تودهٔ مردم به خصوص کشاورزان و کارگران در میان نبود، رهبران انقلاب شب هـفدهم جـمای الثانی ۱۳۲۴ق برابر با ۱۷ مرداد ۱۲۸۵ ش (سه روز پس از صدور فرمان اول) در خانهٔ مشیرالدوله جمع شدند و از صدر اعظم خواستند که فرمانی دیگر در تکمیل فرمان اول از سوی شاه صادر گردد. در نتیجهٔ این گفتگوها فرمانی بدین شرح صادر

---

۱. همان. ۲. همان، ص ۷۴.

شد: «*جناب اشرف صدر اعظم در تکمیل دستخط سابق خودمان مورخهٔ چهاردهم جمای الثانیه ۱۳۲۴ ق برابر با ۱۴ مرداد ۱۲۸۵ ش که امر و فرمان صریحاً در تأسیس مجلس منتخبین ملت فرموده بودیم، مجدداً برای آنکه عموم اهالی و افراد ملت از توجهات کاملهٔ ما واقف باشند امر و مقرر می‌داریم که مجلس مزبور را به شرح دستخط سابق سریعاً دایر نموده بعد از انتخابات اجزای مجلس فصول و شرایط نظام مجلس شورای اسلامی را مطابق تصویب و امضای منتخبین به طوری که شایستهٔ مملکت و ملت و قوانین شرع مقدس باشد مرتب نمایند که به شرف عرض و امضای همایونی ما موشح و مطابق نظامنامهٔ مزبور این مقصود مقدس صورت و انجام پذیرد*»[1].

در فرمان دوم دو نقطهٔ فروزنده اسلامی است؛ اول آنکه به جای مجلس شورای ملی مجلس شورای اسلامی مطرح شد که بدون شک خواست عموم رهبران دینی و امت اسلامی بود.

دوم محور مشروطه، ملت و قوانین شرع مقدس قرار گرفت.

صدور فرمان مشروطه و تغییر نظام سیاسی ایران که طی یک نهضت و انقلاب آرام اسلامی به وقوع پیوست شور و هیجان وصف ناپذیری را در میان امت اسلامی و رهبران انقلاب برانگیخت. پناهندگان سفارت انگلیس از آن خانهٔ شیطان خارج شدند. همچنین علما و رهبران انقلاب که به قم مهاجرت کرده و در پناه بارگاه حضرت فاطمهٔ معصومه علیها السلام انقلاب را رهبری کرده بودند، پیروزمندانه و مسرور در میان استقبال پر شور مردم به تهران بازگشتند. دو شبانه روز سراسر تهران غرق در جشن و شادمانی بود.

تدوین نظامنامهٔ انتخابات:

سران مشروطه (و یا به عبارت بهتر نهضت عدالت طلب و تعالی خواه) و جمعی از وزیران و درباریان به دعوت دربار در محل مدرسهٔ نظام که یکی از عمارات دربار

---

۱. همان، صص ۱۲۰ - ۱۱۹.

بودگرد آمدند و عضد الملک (رئیس ایل قاجار) از سوی دولت از میهمانان پذیرایی می‌کرد. در این مجلس ابتدا مشیرالدوله به عنوان سخنگوی دولت و پس از او ملک المتکلمین از طرف مردم سخنرانی کردند. در این مجلس علی رغم کار شکنی‌های برخی از درباریان نظامنامهٔ انتخابات تدوین، و در روز ۱۳ رجب ۱۳۲۴ ق، برابر با ۱۷ شهریور ۱۲۸۵ ش به امضای مظفرالدین شاه رسید.

پس از تصویب نظامنامه، انتخابات تهران با رأی مستقیم مردم صورت گرفت و با حضور ۶۰ نفر نمایندگان تهران مجلس شورای ملی تشکیل شد. پایتخت که قهرمان انقلاب آرم و تعالی خواه مردم ایران بود، این حق تقدم را برای خود حفظ کرد.

افتتاح مجلس

روز یکشنبه هجدهم ماه شعبان سال ۱۳۲۴ برابر با ۱۴، مهر ماه ۱۲۸۵ ش مجلس شورای ملی با حضور وزیران و نمایندگان سیاسی خارجی و حضرات آیات طباطبایی و بهبهانی و سایر مجتهدین تهران در کاخ گلستان به وسیلهٔ مظفرالدین شاه رسماً افتتاح شد. شاه که با حال بیماری و نقاهت در مجلس حاضر شده بود، خطابه‌ای راکه قبلاً تهیه شده بود قرائت نمود؛ ولی بنا به نقل «ادوارد براوان» پس از ایراد دو سه جمله از خطابه رقّت قلب به او دست داد و به‌گریه افتاد و نظام الملک دنباله خطابه را خواند.

اینک متن خطابه:

«منت خدای راکه آنچه سالها در نظر داشتیم امروز بعون الله تعالی، از قوه به فعل آمد و به انجام آن مقصود مهم به عنایات الهیه موفق شدیم. زهی روز مبارک و میمون که روز افتتاح مجلس شورای ملی است مجلسی که رشته‌های امور دولتی و مملکتی را به هم مربوط و متصل می‌دارد و علایق مابین دولت و ملت را متین و محکم می‌سازد. مجلسی که مظهر افکار عامه و احتیاجات اهالی مملکت است. مجلسی که نگهبان عدل و داد شخصی همایون ماست در حفظ

ودایعی که ذات واجب الوجود به کف کفایت ما سپرده. امروز روزی است که بر وداد و اتحاد مابین دولت و ملت افزوده می‌شود و اساس دولت و ملت بر شالوده محکم گذارده می‌شود. و امروز روزی است که یقین داریم رؤسای محترم ملت و وزارای دولتخواه دولت و امناء و اعیان و تجار و عموم رعایای صدیق مملکت در اجرای قوانین شرع انور و ترتیب و تنظیم دوایر دولتی و اجرای اصلاحات لازمه و تهیه اسباب و لوازم امنیت و رفاهیت قاطبه اهالی وطن ما بکوشند و هیچ منظوری نداشته باشند؛ جز مصالح دولت و ملت و منافع اهالی و مملکت، و البته می‌دانید که نیت و اساس مقدسی که به ملاحظات شخصی مشوب و مختل نشود و به اغراض نفسانی فاسد نگردد. حالا بر انتخاب شدگان است که تکالیف خود را چنان‌که منظور نظر دولت و ملت است انجام بدهند.

بدیهی است که هیچ کدام از شماها منتخبین انتخاب نشدید؛ مگر به واسطه تفوق و رجحانی که از حیث اخلاق و معلومات بر اغلب از مردم داشته‌اید و خود این نکته باعث اطمینان خاطر و قوت قلب ماست، و رجاء واثق داریم که باکمال دانش و بینش و بی غرضی در این جاده مقدس قدم خواهید زد و تکالیف خود را باکمال صداقت و درستی انجام خواهید داد ولی با وجود این، چون قاطبه اهالی را مثل فرزندان خود دوست داریم و نیک و بد آنها را نیک و بد خودمان می‌دانیم و در خشنودی و مسرت و غم و الم آنها سهیم و تشریکیم، باز لازم است خاطر شما را به این نکته معطوف داریم که تا امروز نتیجه اعمال هرکدام از شماها فقط عاید به خودتان بود و بس؛ ولی از امروز شامل حال هزاران نفوس است که شماها را انتخاب کرده‌اند و منتظرند که شماها با خلوص نیت، پاکی عقیدت به دولت و ملت خود خدمت نمایید و از اموری که باعث فساد است احتراز نمایید. پس باید کاری بکنید که در پیش خدا مسؤول و در نزد ما شرمنده و خجل نباشید.

این پند و نصیحت ما را هیچ وقت فراموش نکنید و آنی از مسؤولیت بزرگی که بر عهده گرفته‌اید غافل نباشید و بدانید که خداوند متعال ناظر حقیقی اعمال ماهاست و حافظ حق و حقانیت.

دست خدا همراه شما، بروید مسئولیتی راکه بر عهده گرفته‌اید با صداقت و درستی انجام بدهید و به فضل قادر متعال و توجه ما مستظهر و امیدوار باشید».[۱]

۱۸ شعبان المعظمه ۱۳۲۴ ق.

قانون اساسی مشروطه

مجلس شورای ملی که با حضور نمایندگان تهران افتتاح گردید پس از حضور نمایندگان سایر شهرها کار خود را آغاز کرد. مهمترین وظیفهٔ این مجلس تدوین و تصویب قانون اساسی مشروطه بود و مجلس آن قانون را که ابتدا نظامنامهٔ اساسی خوانده می‌شد در پنجاه و یک ماده تدوین نمود و روز چهاردهم ذیقعده ۱۳۲۴ق برابر ۸ دی ماه ۱۲۸۵ ش به امضای مظفرالدین شاه و محمد علی میرزا (ولیعهد) رسید.

مظفرالدین شاه مقدمه‌ای بدین شرح به قانون اساسی نگاشت: «بسم الله الرحمن الرحیم

آنکه مطابق فرمان معدلت بنیان همایونی مورخ چهاردهم جمادی الاخر یک هزار و سیصد و بیست و چهار، از برای ترقی و سعادت ملک و ملت و تشیید مبانی دولت و اجرای قوانین شرع حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله امر به تأسیس مجلس شورای ملی فرمودیم و نظر بدان اصل اصیل که هر یک از افراد مملکت در تصویب و نظارت امور عموم علی قدر مراتبهم، محق و سهیم اند تشخیص و تعیین اعضای مجلس را به انتخاب ملت محول داشتیم. اینک که مجلس شورای ملی بر طبق نیات مقدسهٔ ما افتتاح شده است، اصول و مواد نظامنامهٔ اساسی شورای ملی را که مشتمل به وظایف و تکالیف مجلس مزبور، حدود روابط آن نسبت به ادارات است از قرار اصول زیر مقرر می‌فرماییم. شاه».

---

۱. مذاکرات مجلس، دوره اول تقنینیّه، صاحب امتیاز: سید محمد هاشمی، روزنامه چهارشنبه، سال ۱۳۲۵ هجری قمری.

قانون اساسی مشروطه، از اصل اول تا چهاردهم در تشکیل مجلس و از اصل پانزدهم تا سی و یکم در ارتباط با وظایف مجلس و حدود و حقوق آن و از اصل سی و دوم تا سی و هشتم در ارائه مطالب به مجلس شورای ملی و از اصل سی و نهم تا چهل و دوم طرح مطالب از سوی مجلس و از اصل چهل و سوم تا چهل و هفتم در شرایط تشکیل مجلس سنا و از اصل چهل و هشتم تا پنجاه مواد مشترک بین دو مجلس و شرائط انحلال مجلسین است و اصل پنجاه و یکم قانون اساسی عبارت است از: «مقرر آنکه سلاطین اعقاب و اخلاف ما حفظ این حدود و اصول را که برای تشیید مبانی دولت و تأکید اساس سلطنت و نگهبانی دستگاه معدلت و آسایش ملت بر قرار و مجری فرمودیم وظیفهٔ سلطنت خود دانسته در عهده شناسند». علاوه بر تصویب قانون اساسی مجلس اول با توجه به شور انقلابی نمایندگان و نیز حضور دو گروه فعال سیاسی، مذهبیون و متدینین و نیز نوگرایان وابستهٔ افراطی و التقاطی از تلاش و تکاپوی دامنه داری بر خوردار بود از این رو برای اصلاح امور و ترمیم ویرانی‌های کشور از یک سو و شتاب برای فتح قله تعالی از سوی دیگر برنامه‌های خود را شروع نمود.

ابتدا مسائل زیر در برنامهٔ کار مجلس قرار گرفت:

۱. اخراج مستشاران بلژیکی و سایر مستخدمین بیگانه از ایران؛

۲. تجدید نظر در حقوق و مستمری شاه و تعیین مبلغ آن؛

۳. تأسیس بانک ملی؛

۴. ممنوعیت گرفتن هر گونه وام از روسیه و انگلیس؛

۵. جلوگیری از استفاده‌های نا مشروع عمال دولت به خصوص در وصول مالیات.

سرانجام در ۱۸ دی ۱۲۸۵ شمسی مظفرالدین شاه قاجار بر اثر استمرار بیماری در ۵۴ سالگی درگذشت و جنازهٔ وی در تکیه دولت به امانت گذاشته شد تا طبق وصیت آن مرحوم به کربلا حمل شود. به مناسبت درگذشت مظفرالدین شاه از

طرف دولت سه روز تعطیل عمومی اعلام شد و مراسم عزاداری در تمام شهرها بر پا گردید.

محمد علی شاه طی مراسم باشکوهی تاجگذاری کرد و زمام کشور را به دست گرفت[۱].

محمد علی شاه علی رغم خودپسندی و غرور ذاتی و دلبستگی به استبداد در برابر فشار مجلس و مطبوعات برخی از خواسته‌های مجلس را پذیرفت و ابتدا به خدمت نوز بلژیکی در ایران خاتمه داد و بعضی از برنامه‌ها را نیز نپذیرفت.

خلاصه، ارزشمندترین کار نمایندگان دورهٔ اول مجلس شورای ملی در آن محیط آشفته و کارشکنی‌های روسیه و دخالت انگلیس و بازی‌های محمد علی شاه و طرفداران او، تدوین «قانون متمم قانون اساسی» در یکصد و هفت اصل بود که در ۱۵ مهر ماه ۱۲۸۶ به تصویب مجلس رسید[۲].

محمد علی شاه ضمن توشیح قانون، این عبارت را در پایان آن افزود: «متمم نظامنامهٔ اساسی (قانون اساسی) ملاحظه شد تماماً صحیح است و شخص همایون ما ان شاء الله حافظ و ناظر کلیهٔ آن خواهیم بود. اعقاب و اولاد ما هم ان شاء الله مقوی این اصول و اساس مقدس خواهند شد.

۲۹ شعبان قوی ئیل ۱۳۲۵ در قصر سلطنتی تهران.

بدون تردید نقایص قانون اساسی بر نمایندگان آگاه و سیاسی مجلس پوشیده نبود و لزوم تکمیل و رفع اشکالات کاربردی قانون اساسی مورد اتفاق اکثریت نمایندگان بود؛ به خصوص که دستگاه سلطنت نیز این کمبودها را دست آویز قرار داده و از ریاست و نظارت قوهٔ مقننه بر دستگاه اجرایی طفره می‌رفت از این رو ترمیم و تکمیل قانون اساسی ضروری به نظر می‌رسید.

---

۱. روز شمار تاریخ ایران، ج ۱، ص ۱۲.

۲. روز شمار تاریخ ایران، دکتر باقر عاقلی، ج ۱، ص ۲۱؛ ایران در دورهٔ سلطنت قاجار، علی اصغر شمیم، ص ۴۸۹.

متمم قانون اساسی

این قانون که مشتمل بر صد و هفت اصل است از اصل اول تا هفتم آن با عنوان «کلیات دین و مذهب رسمی ایران» پرچم و پایتخت و حدود مرزها و مصونیت جان و اتباع بیگانه را تبیین نموده و نقطهٔ فروزنده در این متمم قسمت آخر اصل دوم است که چنین می‌باشد: «مقرّر است که در هر عصری از اعصار هیأتی که کمتر از پنج نفر نباشد از مجتهدین و فقهای متدینین که مطلع از مقتضات زمان هم باشند به این طریق که علمای اعلام و حجج اسلام مرجع تقلید شیعه اسامی بیست نفر از علماء که دارای صفات مذکوره باشند معرفی به مجلس شورای ملی بنمایند؛ پنج نفر از آنها یا بیشتر به مقتضای عصر، اعضای مجلس شورای ملی بالاتفاق یا به حکم قرعه تعیین نموده به سمت عضویت بشناسند تا موادی که در مجلسین عنوان می‌شود به دقت مذاکره و غور رَسی نموده هر یک از آنها مواد معنونه که مخالفت با قواعد مقدسهٔ اسلام داشته باشد طرح و رد نمایند که عنوان قانونیت پیدا نکند. و رأی این هیأت علما در این باب مطاع و متبع خواهد بود و این ماده تا زمان ظهور حضرت حجة عصر عجل الله فرجه تغییر پذیر نخواهد بود.

اصل هشتم تا اصل بیست و پنجم، حقوق شهروندان را تبیین می‌کند.

اصل بیست و ششم منشأ و سرچشمه قوای کشور را ملت می‌داند. اصل بیست و هفتم قوای مملکت را به سه قوهٔ مقنّنه، قضائیه و مجریه تقسیم می‌کند. اصل بیست و هشتم استقلال سه قوه را بیان می‌دارد.

اصل سی ام تا سی و چهارم حقوق و اختیارات مجلسین را تعیین نموده و از اصل سی و پنج تا سی و هشت بیانگر حقوق و حدود و اختیارات سلطنت ایران است.

اصل سی و هشت به تفویض سلطنت به محمد علی شاه و استقرار و استمرار آن در آن خاندان پرداخته است. اصل چهل و چهار شاه را مقام غیر مسؤول و وزرا را در مقابل مجلسین مسؤول می‌شناسد.

اصل پنجاه و هشت تا هفتاد شرایط انتخاب افراد به وزارت و حدود وظایف و

مسؤولیت فردی و مشترک آنان را در مقابل مجلسین بیان می‌دارد.

اصل هفتاد و یک تا هشتاد و نه به بیان کلیات و شرح وظایف قوّه قضائیه پرداخته، استقلال و تفکیک محاکم عرفی را از محاکم شرعی و لزوم علنی بودن محاکمات و دادرسی را معین می‌نماید.

اصل نود تا نود و سه دربارهٔ تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی و طریق انتخاب نمایندگان انجمن‌ها و حدود وظایف و اختیارات آنان است.

اصل نود و چهار تا یکصد و سه، کیفیت برقراری مالیاتها و تشکیل دیوان محاسبات و انتخاب اعضای آن از طرف مجلس شورای ملی را بر عهده دارد.

پایان بخش قانون متمم اساسی اصولی است که چگونگی تشکیل ارتش و استخدام نیروهای آن و وظایف آنان را بر عهده دارد.

مجلس اول علاوه بر تصویب قانون اساسی و متمم آن و نیز رأی به کابینه‌های متعدد، قوانین دیگری را نیز تصویب کرد که از جملهٔ آنان می‌توان به این قوانین اشاره کرد:

۱. در ۲۲ اردیبهشت ۱۲۸۶ ش قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی راکه مشتمل بر ۱۷۷ ماده بود به تصویب رساند.

۲. در ۱۹ خرداد ۱۲۸۶ ش قانون تشکیل ایالات و ولایات و دستور العمل حکام که به قوانین داخله یا حکام معروف است و مشتمل ۴۳۳ ماده به انضمام ۲۶ ماده الحاقی است در مجلس به تصویب رسید.

۴. در ۱۸ بهمن همین سال قانون مطبوعات در بر دارندهٔ ۵۳ ماده به تصویب مجلس شورای ملی رسید[۱].

با توجه به بافت و شاکلهٔ سیاسی فرهنگی بعضی از نمایندگان و حضور چهره‌های نوگرای التقاطی در مجلس، ظهور و بروز مشاجرات و تعارضات و جدالها غیر قابل اجتناب بود. از این روز مجلس که میراث و آرمان انقلاب مشروطه بود، از

---

۱. روز شمار تاریخ ایران، دکتر باقر عاقلی، ج ۱، صصص ۲۵ - ۲۳ - ۱۸.

سه محور مورد حمله و تعرّض قرار گرفت.

از یک سو وجود شاه مستبد و درباریان خودخواه که قدرت خود را محدود، و دخالت و نظارت مردم را در امور کشور نمی‌خواستند توطئه‌ها را شروع کردند. از سوی دیگر وجود نوگرایان التقاطی و افراطی چون تقی زاده و فضلعلی و طرفدارانشان در مجلس که هر روز با دسیسه‌ای طرحی برای دور کردن انقلاب از مسیر اسلامی خود ارائه می‌کردند. محور سوم این طرح دخالت‌های بیگانگان به خصوص انگلیس بود که موجب نگرانی و مخالفت بعضی از فقهای بزرگ چون شهید آیة الله حاج شیخ فضل الله نوری و یارانش گردید.

باکمال تأسف در این هنگامهٔ غمبار که شعلهٔ اختلاف و تفرقه زبانه کشیده و کیان همه را به خاکستر تبدیل می‌کرد کمیته انقلاب و تعدادی از جراید تندرو همانند روح القدس و مساوات و.... آتش افروز تنور اختلافات گردیدند.

فرجام خونین

سرانجام مجلسی که میراث گرانبهای نهضت اسلامی مردم ایران بود و روز ۱۴ مهر ۱۲۸۵ش، برابر با ۱۸ شعبان ۱۲۴ ق با خطابه مظفرالدین شا افتتاح گردید. پس از ۶۱۵ روز تلاش و پیکار و خدمات بزرگ و کوچک، روز ۲ تیر ۱۲۸۷ش، برابر با ۲۲ جمادی الاولی ۱۳۲۶ ق باگلوله‌های توپ قزاق‌ها به فرماندهی لیاخف ویران و تعطیل گردید.

ولی افسوس! این شکست و ناکامی موجب عبرت و بیداری انقلابیون نگردید و باز همین شکست تلخ و غمبار را در جریان مشروطه دوم و مجلس دوم تجربه کردند.

همان عوامل تفرقه افکن به خصوص دخالتهای انگلیس و روس و حضور نوگرایان التقاطی افراطی مشروطه دوم را نیز ناکام گذاشت. مشروطهٔ دوم و مجلس دوم نیز در کام این شعله سوخت و انقلاب مشروطه به طور کلی از آرمانهای خود فاصله گرفت.

حزب دموکرات و حزب اعتدالیون

پس از پایان دورهٔ خودکامگی محمد علی شاه و فتح تهران به دست مشروطه طلبان، انتخابات مجلس در تهران و اکثر شهرستانها به صورت مستقیم و دو درجه آغاز شد. وقتی نمایندگان تهران برگزیده شدند دومین دوره مجلس شورای ملی روز اول ذیقعده ۱۳۲۷ ق، برابر با ۲۴ آبان ۱۲۸۸ ش در میان تظاهرات پر شور و شادمانی مردم افتتاح شد. مجلس دوم از روز هفتم ذیقعده رسماً شروع به کار کرد و همان روز مستشار الدوله به ریاست مجلس انتخاب گردید.

ولی دیری نگذشت که همان شعله که مجلس اول و مشروطه اول را نابود ساخت، بار دیگر شعله ور گردید و این بار بستر اختلافات، قانونمند و تشکل یافته شد. احزاب پدید آمدند و هر حزبی پرچم اختلاف را بر افراشت. از یک سو بازار مطبوعات رونق گرفت و از سوی دیگر حزبها به بازی‌های سیاسی روی آوردند. در این میان افراد و عناصر گوناگونی پیرامون دو حزب سیاسی دموکرات و اعتدال گرد آمدند. این دو حزب یکی حزب تند رو و افراطی بود و دیگری اعتدالی. هر دو حزب در انتخابات مجلس فعالیت کردند. پس از افتتاح مجلس یکی خود را «دموکرات عامیون» خواند و دیگری «اجتماعیون اعتدالیون». البته احزابی چون اتفاق و ترقی و... نیز تشکیل گردیدند، ولی چون در مجلس کرسی‌های زیادی نداشتند نتوانستند در سرنوشت آیندهٔ کشور مؤثر واقع شوند.

دموکرات‌ها که ۲۸ نفر بودند مخالفان خود یعنی اعتدالیون را که ۳۶ نفر می‌شدند ارتجاعی و واپسگرا می‌نامیدند. زیرا آن حزب هوادار روش آرام و رعایت روند تکاملی در مسیر انقلاب بود و اعتقادی به کشتن و ترور نداشت. از این رو بیشتر سیاسیون و اعیان میانه رو به این حزب گرایش داشتند. افرادی چون سپهدار تنکابنی، سردار محیی، دولت آبادی و آیات بهبهانی و طباطبایی، دو پیشوا و رهبر مشروطه و اکثر متنفذین همانند ناصر الملک، فرمانفرما و... طرفدار یا عضو این حزب شدند. اینها دموکرات‌ها را انقلابی و تندرو می‌خواندند.

حزب اعتدال با ۲۴ نمایندهٔ مؤتلفه و ۴ نمایندهٔ اتفاق و ترقی و سه نماینده از علمای تراز اول روحانی که می‌بایست در مجلس حضور داشته باشند و ۷ نمایندهٔ بی طرف ائتلاف داشتند.

دمکرات‌ها که یک اصل از مرامنامهٔ حزبی آنان جدایی دین از سیاست بود و بند دیگر آن ایجاد نظام اجباری و بند دیگر آن تقسیم املاک بین رعایا و... مورد هجوم علما و اکثر مردم قرار گرفتند؛ ولی با وجود همهٔ مخالفتها توانستند در مجلس فراکسیون ۲۸ نفر تشکیل دهند. در خارج از مجلس نیز عده‌ای از آنان طرفداری می‌کردند و روزنامه هایی چون ایران نو در تهران، شفق در تبریز، نوبهار در خراسان را منتشر و آرمان‌های آنان را تبلیغ می‌کردند. این گروه مخالفان خود را با برچسب‌های محافظه کار، ارتجاعی، آخوند، سرمایه دار، اشراف و اعیان متهم و به باد انتقاد می‌گرفتند.

رؤسای دمکرات‌ها: سید حسن تقی زاده، حسینقلی خان نواب، سلیمان میرزا، وحید الملک و سید محمد رضا مساوات بودند و رهبران اعتدالیون میرزا محمد صادق طباطبایی، میرزا علی اکبر خان دهخدا، حاج میرزا علی محمد دولت آبادی، حاج آقا شیرازی و قوام الدوله بودند.

علمای بزرگی چون سید عبد الله بهبهانی، سید محمد طباطبایی و سایر ارباب نفوذ هوا خواه حزب اعتدالیون شده و ناصر الملک و سپهدار نیز از این حزب حمایت می‌کردند.

آشفتگی و ترور

مبارزات فرهنگی محافل مطبوعاتی از یک سو و کشاکش سیاسی فراکسیون‌های پارلمانی دو حزب دموکرات و اعتدالی از سوی دیگر در مجلس، و بازارگرم تهمت و افترا و نیز دسیسه‌های خارجی، بار دیگر فضای سیاسی ـ فرهنگی کشور را متشنج ساخت.

با فشار دولت تزار روسیه، ستارخان و باقر خان از تبریز به تهران آمدند؛ ولی عده‌ای از رجال تهران حضور آن دو مرد فداکار را در تهران بر نمی‌تافتند و تلاش می‌کردند که به وسیلهٔ علمای نجف آن دو مرد مبارز را به خارج از ایران بکشانند. فاتحین مشروطه دوم که روزی در کنار هم یک دل و یک جهت وارد تهران شدند، حال که رژیم جدید استقرار یافته بود یکدلی را کنار گذاشته، هر یک به راهی می‌رفتند. یفرم خان ارمنی دسته جداگانه‌ای داشت. معزالسلطان گروه هوادار خود را تشکیل داده بود. بختیاری‌ها گرد سردار اسعد را گرفته و نیروی مستقلی را به وجود آورده بودند. بدین ترتیب بود که همان شعله‌ای که مشروطه اول و مجلس اول را نابود کرد، مشروطه دوم و مجلس دوم را به نابودی کشاند. زمینهٔ بروز اختلافات و تشتت افکار و انحراف ملیون و آزادیخواهان از هدف مشترکی که برای رسیدن به آن جانفشانی کرده بودند، آماده شد و بار دیگر جهنم التقاط، انحراف و نوگرایی افراطی زبانه کشید و شعلهٔ آن با هیزم احزاب سیاسی و روزنامه‌ها، شعله‌ورتر گردید.

نتیجهٔ مشروطه اول این شد که شهید آیة الله شیخ فضل الله نوری به دار آویخته و مجلس ویران شد. در مشروطه دوم کار آشفتگی پایتخت به جایی رسید که شب نهم رجب ۱۳۲۸ ق چهار نفر تروریست به خانهٔ آیة الله بهبهانی حمله کردند و آن پیشوای مبارز اسلامی را به ضرب گلوله روی سجاده به شهادت رساندند. فردای آن روز روزنامه‌های وابسته به حزب اعتدالی ترور ناجوانمردانهٔ شهید آیة الله بهبهانی را به عوامل حزب دموکرات نسبت دادند. بازارها تعطیل شد و هیاهو برخاست و مردم خواستار مجازات تقی زاده شدند و تبعید او را از ایران از دولت تقاضا کردند. او ناگزیر به سردار اسعد پناه برد. علمای نجف، خراسانی و مازندرانی تبعید تقی زاده را از ایران خواستار شدند و سرانجام او ایران را ترک کرد[1].

چهارمین کابینه سقوط کرد و مستوفی الممالک به نخست وزیری رسید. وی

---

۱. روز شمار تاریخ ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی، دکتر باقر عاقلی، ج ۱، ص ۵۰.

دولت ائتلافی را از سران دو حزب اعتدالی و دموکرات و افراد بی طرف تشکیل داد. بار دیگر صدای گلولهٔ ترور در تهران پیچید. علی محمد خان تربیت و سید عبدالرّزاق از اعضای حزب دموکرات کشته شدند و تنور اختلاف و کشمکش داغ شد مبارزه حزبی شدت یافت و ترور این دو نفر را به اعتدالیون نسبت دادند و انتقام خون آیة الله بهبهانی دانستند.

به هر روی، اختلاف و نزاع دامنگیر انقلابیون شد. نوگرایان افراطی ـ التقاطی، مشروطه دوم را به سوی جریان دین ستیزی سوق دادند. مجلس مرکز اختلافات شد و به تدریج دیکتاتوری ناصرالملک، جای دیکتاتوری محمد علی شاه راگرفت. برای اولین بار تئوری دیکتاتوری منور از سوی تقی زاده در مجلهٔ کاوه مطرح شد، فضای کشور نا امن و هرج و مرج فراگیر شد.

نان را از سفرهٔ مردم و خواب را از چشم آنان ربود. چون مجلس در مقابل اولتیماتوم روسیه مقاومت کرد بنا به پیشنهاد دولت از سوی ناصرالملک حکم به انحلال مجلس صادر شد. پیرم ارمنی مجری این تصمیم گردید. پیرم با عده‌ای از فدائیان خود به مجلس شورای ملی رفت و نمایندگان را از مجلس اخراج کرد. در مجلس را قفل کرده و دستور داد کسی را به آنجا راه ندهند[1].

سرانجام تز سید حسن تقی زاده (دیکتاتوری منوّر) تحقق یافت. اگر چه وثوق الدوله می‌خواست مصداق تحقق آن گردد، ولی ناکام ماند و رضا خان مصداق بارز این تئوری گردید[2]. «فاعتبروا یا اولی الابصار»

اینک به تفصیل پیامدهای مشروطه می‌پردازیم.

---

۱. همان، صص ۶۲ – ۶۱.

۲. ر.ک: مذاکرات مجلس، دوره اول تقنینیّه؛ ایران در دورهٔ سلطنت قاجار، علی اصغر شمیم؛ پیام بهارستان؛ روز شمار تاریخ ایران، دکتر باقر عاقلی، ج ۱.

پیامدهای مشروطیت

پس از پیروزی و تشکیل مجلس شورای ملی به عنوان یک دستاورد مبارک نهضت انتظار می‌رفت این نهاد با رعایت دقیق اصول نهضت و نظامنامهٔ خود به توسعه و پیشرفت ایران کمک کند، ولی متأسفانه در طول تاریخ مشروطه کمتر شاهد مجلسی توانا و کارآمد بودیم.

مجلس اول با وجود موانع فراوان تا حدی کارآمد بود، ولی پس از آن به مرور زمان مقاومت و کارآمدی را از دست داد. در مجلس دورهٔ اول علیرغم عمر کوتاه خود، در کنار مسؤولیت‌های سنگین تأسیس نهادهای مدنی ـ دموکراسی و نهادینه کردن حقوق مردم و مطالبات آنها، از طریق فعال کردن مجلس در نظارت قانونی بر دولت، شاه، اعتبارات مالی تا حسن اجرای قوانین از جمله قوانین ذیل را تصویب کرد:

ـ تدوین قانون انتخابات برای مشارکت مردم در تعیین سرنوشت خود

ـ تنظیم قانون اساسی

ـ تعیین مؤلفه‌های حکومت مشروطه و توزیع نوین قدرت

ـ قانونی کردن اجتماعات

ـ تفکیک قوا

ـ تصویب قانون مطبوعات

ـ لزوم پاسخگویی دولت به مجلس و اقتدار مجلس در عزل وزرا و تصویب کابینه‌ها

ـ تعیین قانون انجمن‌های ایالاتی ـ ولایتی به عنوان ارکان و اساس جامعه مدنی

ـ تعیین حدود مالی و حقوق درباریان و در رأس آنها شاه و اعضای کابینه

ـ تنظیم قوانین مالی به خصوص مسائل مالیاتی و رسیدگی به مسائل مالیه ایالات و ممانعت از سوء استفاده‌های عمال دولت در این مورد.

ـ تأسیس بانک ملی و تثبیت استقلال مالی کشور

ـ توجه به حدود و ثغور مرزهای کشور (ممانعت از تجاوزات نظامی) و نیز روابط مالی روشن و ضابطه‌مند با کشورهای خارجی و مخالفت و ممانعت از بدهی‌های ملی (استقراض خارجی)

ـ توجه و تثبیت حاکمیت ملی، اداره ملی، حقوق شهروندی، تساوی احاد ملت در برابر قانون، تأکید بر هویت و ملیت ایرانی.

مجلس اول پیش از پایان دو سال دورهٔ قانونی خود به علت مخالفت محمد علی شاه با مشروطه خواهان و تحریکات دولت‌های خارجی از طریق عناصر ارتجاعی از سوی کلنل لیاخوف فرماندهٔ قزاق‌های ایران و چند افسر روس روز دوم تیر ماه سال ۱۲۸۷ شمسی به توپ بسته شد. عده‌ای کشته، عده‌ای مجروح و عده‌ای نیز دستگیر گردیدند و عملاً مجلس تعطیل شد[۱].

به هر روی، تشکیل مجلس می‌توانست این دستاورد خوب را داشته باشد که عقلای قوم جمع شده و امور کشور بر اساس نظریه جمع اداره شود، ولی توجه به مصوبات مجلس روز به روز رو به کاستی نهاد و عملاً مجلس بدون اثر شدو دخالت قوه مجریه در سایر قوا سیر فزاینده‌ای گرفت.

از مجلس چهارم به بعد، مجالس ایران فرمایشی شد. چنان که مجلس پنجم با زور سر نیزهٔ رضا خان منعقد گردید و در مجالس دیگر هم برای مدیران و مجریان انتخابات دستورالعملهایی تدوین می‌گشت که فلان شخص از فلان ناحیه و فلان خان از فلان منطقه، انتخاب شوند. و مجلس پر می‌شد از وجود نمایندگانی که هیچ

---

۱. مجلس اول و نهادهای مشروطیت، علی اصغر حداد، ص ۵۰.

گاه حوزهٔ انتخابیهٔ خود را ندیده بودند.

انتظار این بود که مجلس مشروطه هر چه به جلو می‌رفت، به سوی قانونمند شدن گام بردارد؛ ولی بر خلاف این انتظار، مام قانون «مجلس» خود قانونمند نگشت؛ به خصوص وقتی که چهره‌های سکولار در آن منشأ اثر بودند و کم‌کم روند حرکت مجلس را به سوی ستیز با اسلام و اسلام زدایی رهبری نمودند و قوانین موضوعه وام گرفته از غرب را جانشین قوانین اسلامی کردند. تاریخ مشروطه و مجلس شورای ملی خود گواه است که نوعی دین زدایی توسط مجلس در عرصه‌های مختلف مدیریت کشور به وجود آمد و به تدریج مشروطه را از مبانی دینی تهی و کم‌کم به سوی جریانی ضد مذهبی و دینی سوق داد. در قوهٔ قضائیه نهاد سنتی محاکم شرع نابود و نهاد جدیدی به نام دادگستری و عدلیه جدید به وجود آمد. با تأسیس عدلیه جدید ضمن حذف نهادی که پاسخگوی مشکلات جامعهٔ ایران بود، نهادی جایگزین آن گردید که قابلیت پاسخ گویی به حل مشکلات مردم را نداشت و در نهایت به روندی سکولار و ضد دینی انجامید.

در یک سنجش منطقی می‌توان نتیجه گرفت که آسیب‌های نهضت مشروطه به مراتب بیش از دستاوردهای مثبت آن بود.

چون نهضت در تحقق شعارها و آرمانها ناکام ماند، شعار نهضت مشروطه عدالت بود؛ آن هم عدالت اسلامی؛ ولی مشروطه خواهان غرب گرا راه و تجربه دیگری را برگزیدند. قانون‌های مدنی کشور را از بیگانه استقراض کردند و اسلامی که حتی برای کمترین موضوع نیز قانون داشت، کنار نهادند.

از همان آغاز چنین فرجام شومی انتظار می‌رفت. دخالت‌های بی رویهٔ گروه‌ها و انجمن‌ها که اکثر آنان مدل غربی و شرقی داشتند؛ یا انجمنی بر مبنای فراماسون که ملکم خان مبلّغ آن بوده و از انگلیس به سوغات آورده بود و یا انجمن‌هایی نظیر «فدایی» و فلان که سوغات قفقاز و انقلابیون چپگرای شرقی بود.

حضور این طیف‌های لا مذهب و اسلام ستیز چون سلول‌های متعفّن و بیمار

کم‌کم پیکرهٔ مشروطه را بیمار و آن را به گورستان نهضت‌ها نزدیک ساختند. اگر مشروطه «مشروعه» مطلوب علمایی چون: آخوند خراسانی و میرزای نائینی و حاج شیخ فضل الله نوری تحقق می‌یافت، قطعاً شاهد نوعی مردم سالاری در کشور اسلامی خود بودیم و ضمن وجود نهادهای قانونی در چارچوب فرهنگ ملی دینی خود می‌توانستیم استبداد را کنترل و خرد جمعی را در ادارهٔ کشور به کار بندیم. ولی افسوس که مسیر انقلاب منحرف شد. از سال ۱۲۹۲ هش اندیشهٔ «دیکتاتوری منور» در افق حکومت پدیدار شد و احزاب افراطی مشروطه نظیر حزب دموکرات، مروج این اندیشه شدند. آنان کم‌کم به این نقطه رسیدند که برای ایجاد تغییرات گسترده در کشور باید از ابزار زور و خشونت بهره جویند. این تئوری «دیکتاتوری منور» اولین بار در روزنامهٔ کاوه در برلین توسط تقی زاده و کاظم زاده مطرح شد و برای ایجاد آن کوشیدند تا در قالب قرارداد ۱۹۱۹ و ایجاد حکومت مقتدر وثوق الدوله، دولتی آهنین و حامی انگلیس روی کار بیاورند. این دولت توانست با سرکوب یاغیانی چون نایب حسین کاشی و یا کمیته مجازات امنیت نسبی در کشور پدید آورد، ولی سرانجام با کودتای رضاخانی در سال ۱۲۹۹ این طرح میوه‌ای چون رضاخان را تقدیم مردم کرد. این بزرگترین شکست برای نهضت مشروطه بود. به جای آن که حاکمیت اسلامی ـ مردمی جایگزین سلطنت استبدادی گردد دیکتاتوری سهمگین و مدرنیزه‌ای به جای آن نشست.

بدون شک، مشروطیت فرصت خوبی بود که با افراط غربگرایان از یک سو و تفریط گروهی دیگر از دست رفت و در نتیجه لطمات فراوانی به جامعه وارد شد.

بیشترین آسیب سهم جوامع دینی و حوزه‌های علمیه گردید.

شعله اختلافی که در حوزه علمیه نجف زبانه کشید سالها ادامه داشت. در صورتی که تکاپوی مجتهدان حوزهٔ فقهی شیعی و همگرایی آنان در آستانهٔ مشروطیت می‌توانست دیدگاه والا و بلند اندیشهٔ شیعی پیرامون حکومت اسلامی را در عصر غیبت ارائه کند و در پرتو اندیشهٔ دینی ایران راه رشد و ترقی و سرافرازی

را به سوی قلهٔ فخر و شرف بپیماید. این آسیبی جدی بود که به جامعهٔ ایران، بلکه جامعه شیعی وارد شد و اقتدار و توانایی روحانیت و مرجعیت شیعه را به نحوی خدشه دار کرد.

اعدام شیخ شهید نوری و ترور بهبهانی، انزوای طباطبایی، مخفی کردن فرامین آخوند خراسانی، و بنا بر احتمال قوی مسموم ساختن آن بزرگوار، ترور ملا محمد خمامی، تبعید ملا قربانعلی زنجانی و بیرون راندن صدها مغز متفکر و اندیشمند، فقیه و روحانی از عرصهٔ انقلاب صدماتی بود که به پشتوانهٔ معنوی کشور وارد شد[1]. در یک جمله به کنار گذاشتن روحانیت و تز جدایی دین از سیاست انجامید که از این دریچه آسیب‌های کلانی به کشور و مردم آن وارد شد. از آسیب‌های جدی دیگر مشروطه، تشدید غربگرایی در پوشش نوگرایی و در قالب تأسیس مدارس جدید، کانون بانوان، پیدایش احزاب و گروه‌ها که فرهنگ غرب و وابستگی را در این کشور سالیانی نهادینه ساخت به هر روی فاصله گرفتن نهضت مشروطه از اصل بنیادین فرهنگ آن نهضت، که اسلام بود موجب بروز حوادث و پیامدهای گوناگونی شد که به بعضی از آن اشاره گردید.

---

۱. روزنامهٔ جام جم، ۳ مرداد سال ۱۳۸۵، ص ۹.

۲۵۴ ..... تحریم تنباکو و مشروطیت

فصل چهارم

اسلامیّت نهضت

اسلامیت نهضت

بدون تردید عناصر شکل دهنده و پدید آورندهٔ نهضت، اسلام و جلوه‌های اسلامی بود؛ فرهنگ نهضت اسلام بود رهبری آن را تا پیروزی، علمای دین بر عهده داشتند؛ حامیان نهضت، توده ملت مسلمان بود. مراکز و میادین تجلی نهضت، مسجد، حسینیه و منابر بود. گویندگان مذهبی فرهنگ آن را منتشر می‌کردند. رؤسای هیأت‌ها تشکیلات آن را پدید آوردند. شهید و شهادت، جهاد و هجرت سرمایهٔ نهضت بود؛ عدل و قانون، کتاب و میزان آرمان آن.

سروش آیات جهاد و شهادت محرّک مردم بود وگلواژه‌های مفاهیم نهج البلاغه ایده آفرین.

مردم دل‌داده عدالت علی علیه‌السلام فریاد تأسیس عدالتخانه سر دادند و عموم رهبران روحانی نهضت فروغ اسلام را در آینهٔ مشروطیت تماشا می‌کردند. اینک جلوه‌ای از گفتار آنان:

طباطبایی: «دادگری، اجرای قانون اسلام و تأسیس مجلس که با پادشاه و گدا یکسان رفتار کند می‌خواهد»[1].

مراجع بزرگ مقیم عراق، حضرات آیات تهرانی، خراسانی و مازندرانی در اعلامیه‌ها، فتواها، و تلگرافات خود چنین نوشته‌اند: «به عموم ملت، حکم خدا را اعلام می‌داریم: الیوم همت در رفع این سفاک جبار (محمد علی شاه) و دفاع از نفوس و اعراض و احوال مسلمین از اهم واجبات، و دادن مالیات به گماشتگان او از

---

۱. تشیع و مشروطیت در ایران، عبدالهادی حائری، ص ۱۰۵.

اعظم محرمات و بذل جهد در استحکام و استوار (مشروطیت) به منزلهٔ جهاد در رکاب امام زمان ارواحنا فداه و سر مویی مخالفت و مسامحه به منزلهٔ خذلان و محاربه با آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه است»[۱].

به راستی مشروطیت در چه جایگاهی از اسلامیت است که محاربهٔ با آن محاربه با امام زمان عجل الله تعالی فرجه می‌باشد.

در تلگرافی که این بزرگواران، خراسانی و مازندرانی به نایب السلطنه ایران دارند چنین آمده: «البته بدیهی است زحمات و مجاهدت علما و امرا و سرداران عظام ملی و مجاهدین دین پرست، و وطنخواه و طبقات مختلف ایران در استوار اساس قویم مشروطیت و این همه بذل نفوس و احوال در تحصیل این سرمایهٔ سعادت برای حفظ دین و احیای وطن اسلامی و آبادانی مملکت و ترقی و اجرای احکام و قوانین مذهب و سد ابواب حیف و میل در مالیه، و صرف آن در قوای نظامیه و سایر مصالح مملکتی و قطع مواد تعدی و تحمیل، چند نفر نفس‌پرست خود خواه خود رأی بود....»[۲].

شیخ اسماعیل محلاتی که یکی از فضلای برجستهٔ حوزهٔ علمیه نجف و از هواخواهان مراجع بزرگ مشروطه خواه بود، در این ارتباط چنین می‌نگارد: «یک رژیم مشروطه دارای دو فایده است. نخست آن که به حکومت استبدادی پایان می‌بخشد. دوم آن که «بیضهٔ اسلام» را از «رقیت کفار» نگاهداری می‌کند.

از این رو دخالت هر فردی در جنبش مشروطه خواهی یا از باب نهی از منکر و اقامهٔ معروف است و یا از باب دفع کفار و اعتلای علم اسلام و حفظ مملکت مسلمین از تهاجم کفر. در نتیجه هرگونه معارضه و مبارزه با مجلس شورای ملی در حد محاربه و جنگ با امام زمان علیه السلام است. اعتقاد علما این است که مجلس برای محدود کردن ستم و قطع دست ستمگران و حفظ اساس اسلام بنا گردید و علما نیز پشتیبانی از آن را واجب شمردند.

---

۱. همان.
۲. همان ،ص ۱۲۴.

او در ادامهٔ گفتار، آشکارا اعلام می‌دارد که اگر علما در مشروطه شرکت نمی‌کردند، انقلاب به دست دشمن می‌افتاد و سیاست مملکت اسلامی بر طبق کشورهای اروپا تدوین می‌گشت. از این رو علما با برادران سیاسی خود همدست گردیده، ارکان تمدن و نظام سیاسی را منطبق با سیاست اسلامی و حقوق مندرج در کتاب و سنت در این کشور جاری و معمول ساختند[۱].

مرحوم آیة الله نائینی (قدس سره) نیز از چهره‌های برجستهٔ فقهی است که از مشروطیت دفاع کرده‌اند. او مهمترین و منطقی‌ترین کتاب را پیرامون مشروطه در دوران استبداد صغیر نگاشت. در قسمتی از سخنان خود می‌گوید: «گروهی از مردم به نام مذهب...»[۲].

احتمالاً همین سطور از کتاب «تنبیه الامه» موجب گردید مؤلف عالیقدر بعداً دستور دهد نسخه‌های کتاب جمع آوری و نابود کنند. بنا به نقل آیة الله العظمی بروجردی، مرحوم آیة الله نائینی یک لیرهٔ عثمانی که گویا طلا بوده می‌داد و می‌گفت نسخه‌های این کتاب را جمع کنید و از بین ببرید که باعث فساد و بدبختی شده است»[۳].

از نوشتهٔ آن مرحوم چنین بر می‌آید که تنها انگیزهٔ او در نوشتن کتابش پیرامون مشروطه همانا مذهب بوده است.

نائینی از پشتیبانان سرسخت آخوند خراسانی در مبارزات مشروطه خواهی بود و انگیزه‌اش در درگیری در آن جنبش تا اندازه‌ای زیاد با خراسانی و مجتهدان برجستهٔ مشروطه خواه یکی بود[۴].

او به پیروی از کواکبی حکومت را به دو بخش تقسیم می‌کند:

۱. حکومت از گونهٔ «تملکیه و استبدادیه»، «استعبادیه و اعتسافیه» و «تسلیط و تحکمیه».

---

۱. اللعالی المربوطه فی وجوب المشروطه، محمد اسماعیل غروی محلاتی، صص ۴۰ - ۱۹.

۲. تنبیه الامه، آیة الله نائینی، ص ۴.

۳. جام جم، ش ۱۷، ۱۴ مرداد سال ۱۳۸۵، به نقل از مورخ معاصر استاد علی دوانی دام عزّه.

۴. تشیع و مشروطیت در ایران، عبدالهادی حائری، ص ۱۲۶.

۲. حکومت از گونهٔ «مقیده و محدوده و عادله و مشروطه و سؤوله و دستوریه».

مرحوم نائینی، شکل دوم حکومت را بر شالودهٔ قانون، دادگری و مسؤولیت حاکم مبتنی دانسته و به تعریف و توجیه آن می‌پردازد و آن را با اصول دین و مذهب، هماهنگ می‌شناسد[۱].

در ادامه می‌گوید: آزادی و برابری که در رژیم مشروطه مورد توجه است از اهداف اساسی پیامبران علیهم‌السلام است. پیامبر بزرگ اسلام همهٔ مردم را آزاد و برابر می‌دانست[۲].

از این رو رهبران مکتب تشیع به پیروی از مکتب پیامبران علیهم‌السلام مشعل داران راه آزادی و آزادگی بوده‌اند، در هر عصری برای نجات مسلمانان از بیداد ستمگران و به دست آوردن حقوقشان به پا خاسته و سختی‌ها را بر جان خود پذیرا بوده‌اند.

در این نهضت همهٔ علمای ما، برای احقاق حقوق ملت و جلوگیری از نفوذ بیگانه با نظام حاکم به مبارزه برخاستند؛ تا آن که رژیمی که می‌خواست کشور اسلامی را به نابودی کشاند، نابود و واژگون سازند و به نظر خود حکومت مشروطه را که حاسم اکثر مواد فساد و مانع استیلای کفر بر بلاد است با بذل جان و جهاد ایجاد نمودند.

البته مهمترین و بزرگترین انگیزه و نیروی الهام بخش علما، حضور مردم در عرصه قیام و انقلاب بود که می‌خواستند طوق بندگی سلطنت مطلقه را از گردن خود بردارند و از فرهنگ مساوات و برابری اسلامی بهره‌مند گردند. به عبارت دیگر، چون حضور حاضر آشکار گشت، بر علما لازم بود مردم را همراهی کنند و انقلاب و رستاخیز آنان را یاری و رهبری نمایند[۳].

مرحوم آیة الله نائینی در مقامی دیگر در پی تبیین دخالت علما در نهضت مشروطیت بر آمده و آن را چنین مدلل ساخته: حکومت استبدادی با سه‌گونه ستم

---

۱. تنبیه الامه، نائینی، صص ۱۰۸ـ۱۰۴.
۲. همان، صص ۲۱۱ – ۲۰۸.
۳. همان.

و غصب حقوق همراه است.

۱. اغتصاب رداء کبریایی عز اسمه و ظلم به ساحت اقدس احدیت.

۲. اغتصاب مقام ولایت و ظلم به ناحیهٔ مقدسه امامت.

۳. اغتصاب رقاب و بلاد، و ظلم دربارهٔ عباد.

از این سه ظلم، نظام مشروطه فقط یک ظلم را به همراه دارد و آن ظلم به مقام مقدس امامت است.

بنابراین از دیدگاه این عالم بزرگ، علت لزوم تغییر رژیم استبدادی آن است که از آن دوگونه ستم و غصب حقوق دوری گزینیم، نه این که تنها یک حاکم معتدل‌تری روی کار آوریم. به نظر او علما شرعاً مسؤولین دستگاه عدالت هستند.

از سوی دیگر، چون جلوگیری از بی نظمی در جامعه از امور پر اهمیت است، بنابراین از وظایف علماست که قدرت حکومت را در زمان غیبت کبرای امام دوازدهم حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بر عهده گیرند. از این رو در نظام مشروطه، علمای دین مراحل قانون گذاری را زیر نظر قرار می‌دهند تا قوانین مجلس با اسلام هماهنگ شود و با اعمال نظریّهٔ فقیه از غصب حقوق امام(ع) و ستم به ساحت آن حضرت جلوگیری شود.

به عبارت دیگر، باید رژیم قاجار که قدرت مطلقهٔ مستبده به دست فرد یا افرادی بود پایان یابد و نظامی دیگر که هدفش قانون و نظم بوده و قانونیت مورد تصویب مقامهای مذهبی قرار گیرد برقرار گردد. در نتیجه نباید در لزوم تغییر رژیم استبدادی قاجار به نظام مشروطهٔ پارلمانی تردید کرد[1].

تکیه علما بر مبانی دینی

علمای مشروطه‌گر در بحثهای سیاسی خود یکسره بر مبانی اسلامی تکیه کرده و کوشش فراوان به کار بردند تا اصول مشروطیت را با قرآن و سنت مدلل سازند.

---

۱. همان، صص ۴۷ - ۴۴.

بارزترین چهرهٔ روحانی که نمایندهٔ این شیوهٔ فکری بود مرحوم آیة الله نائینی است. او بود که تئوری مشروطه را در قالب بسیار منظم، مرتبط و استوار به صورت کتاب «تنبیه الامّة» به دنیای شیعه عرضه داشت. وی استبداد را کم و بیش به شیوهٔ آلفیری و مونتسکیو محکوم ساخت؛ ولی در بهره جویی از شواهد و مدارک برای اثبات دیدگاه خود همانند کواکبی به استدلالهایی گرایید که بر مبانی اسلام شالوده و پی ریزی شده بود و منابع غیر اسلامی مانند نظام سیاسی انگلیس بسیار کم و به ندرت مورد استناد آن مرحوم قرار گرفت. آن مرحوم در تبیین چهرهٔ زشت استبداد می‌گوید: «علل همهٔ این گسیختگی‌ها و زشتی‌های خانمان برانداز که تاکنون دامنگیر ایران شده و نیز غباری که بر چهرهٔ دین و مذهب نشسته بی شک از حکومت استبدادی سرچشمه گرفته است تا مادامی که دولت اسلامی، استبدادی نبود دین اسلام به شیوهٔ حیرت انگیزی گسترش یافت، ولی پس از به قدرت رسیدن معاویه تمامی اصول و فروع اسلامی که از لوازم یک حکومت قانونی و درست بود، جای خود را به عناصر ضد خود داد. به عبارت دیگر مرحوم نائینی می‌گوید تا دولت اسلام استبدادی نبود و امویان و بنی عباس به نام دین و مذهب بر مردم جفا نمی‌کردند فروغ دین و احکام آن عالم گیر بود و اسلام پیروزمندانه گسترش می‌یافت. نه از بُعد جغرافیای مرزی؛ بلکه روح و روان مسلمانان با گوهر فرهنگ اسلامی تابنده و فروزان بود. ولی از آن روز که حکومت به چنگال بنی امیه افتاد، اسلام و فرهنگ آن در سراشیبی انحطاط قرار گرفت. البته منظور مرحوم نائینی از انحطاط دور شدن مسلمانان از فرهنگ و مکارم اخلاقی اسلام بود؛ و اِلاّ در دوران حکومت امویان و عباسیان اسلام از نظر فتح سرزمینها البته نه دلها و روحها بسیار گسترش یافت؛ به گونه‌ای که در دوران حکومت رشید اول مرزهای جهان اسلام بسیار گسترده بود. آن گاه مرحوم نائینی در نکوهش از استبداد، زندگی در زیر سلطهٔ استبدادگران را همسان با بردگی می‌داند و با کلماتی از قرآن و ائمه هدی مطلب خویش را مدلّل و منوّر ساخته و چنین می‌نگارد: ذوات ائمهٔ هدی علیهم‌السلام به مسلمانان

دستور داده‌اند که خود را از یوغ بردگی آزاد کنند و قرآن نیز این حقیقت انسانی را در پرتو آیاتش بیان کرده است:

۱. ﴿وَ تِلْکَ نِعْمَةٌ تَمُنُّها عَلَیَّ أَنْ عَبَّدْتَ بَنی اِسْرائیلَ﴾[۱]؛ این طایفه بنی اسرائیل را بندهٔ خود کرده‌ای و این هم نعمتی است که منت آن بر می‌نهی؟

۲. ﴿فَقالُوا أَنُؤْمِنُ لِبَشَرَیْنِ مِثْلِنا وَ قَوْمُهُما لَنا عابِدُونَ﴾[۲]؛ آیا ما به دو بشری که همانند ما هستند و قوم آنان ما را پرستش و بندگی می‌کنند ایمان آوریم؟

مرحوم نائینی می‌گوید که این آیات قرآنی دربارهٔ بنی اسرائیل نازل شده و این که خداوند پیرامون بنده بودن آنان سخن می‌گوید، به این دلیل است که زیر سیطرهٔ حکومت استبدادی فرعون به سر می‌بردند.

و نیز آیهٔ ﴿...قالَ سَنُقَتِّلُ أَبْنائَهُمْ وَ نَسْتَحْیی نِساءَهُمْ وَ اِنّا فَوْقَهُمْ قاهِرُونَ﴾[۳]؛ ... ما پیروزی کامل بر آنان داریم و آنان بسان بردگان بی اراده در زیر یوغ ما هستند. پسرانشان را خواهیم کشت و زنانشان را زنده نگه خواهیم داشت و ما بر آنان چیره‌ایم.

و نیز ﴿... یَعْبُدُونَنی لا یُشْرِکُونَ بی شَیْئاً وَ مَنْ کَفَرَ بَعْدَ ذٰلِکَ فَأُولٰئِکَ هُمُ الْفاسِقُونَ﴾[۴].

نائینی در تفسیر این آیه می‌گوید: مشرک به خدا که در این آیه یاد شده اشاره است به افراد با ایمان که نمایندگان خداوند در روی زمین هستند نباید با هیچ حکمران استبدادگری دست بیعت دهند.

و نیز آیهٔ ﴿أَتَّخَذُوا أَحْبارَهُمْ وَ رُهْبانَهُمْ أَرْباباً مِنْ دُونِ اللّهِ... ﴾[۵]؛ علما و کشیشان خود را به پرستش برگزیدند نه اللّه را.

به نظر مرحوم نائینی این علما و کشیشان، خدایان (ارباب) مسیحیان خوانده شدند. از این رو که مسیحیان نسبت به پاپها و کشیشهای خود اطاعت کورکورانه داشته‌اند. آنگاه مرحوم آیة الله نائینی بحث خود را با فروغ روایات منوّر ساخته و

---

۱. الشّعرا / ۲۲.
۲. مؤمنون / ۴۷.
۳. اعراف / ۱۲۷.
۴. نور / ۵۵.
۵. توبه / ۳۱.

می‌گوید: پیامبر خدا ﷺ دربارهٔ شجرهٔ ملعونه اموی و دولت پست بنی مروان فرموده‌اند: «اذا بلغ بنو العاص ثلاثین اتخذوا الله دین الله دولاً و عباد الله خولاً؛ هنگامی که پسران عاص به سی تن برسند دین را به دولت تبدیل کرده و بندگان خدا را به بردگی گیرند.

پیامبر اکرم ﷺ خبر می‌دهد خاندان اموی سلطنت اسلامیه را از نحوهٔ ولایتیّه به تملیکیّه و «اغتصاب رقاب» تبدیل می‌کنند. در این قسمت مرحوم آیة الله نائینی از گفتار علی بن ابیطالب علیه السلام در نهج البلاغه[1] و نیز سخنان امام حسین علیه السلام استناد کرده و حکومت‌های ستمگرانه و استبدادی چون فراعنهٔ مصر، کسراهای ایران و قیصرهای روم و سرانجام خلفای اموی عرب را بر اساس این که آنان مردم زیر سلطهٔ خود را چارپایان و برده می‌دانستند، سرسختانه مورد سرزنش و نکوهش قرار دادند. به نظر آن مرحوم شواهد تاریخی به خوبی روشنگر آن است که حکومت استبدادی زشت و منحط است و با روح تعلیمات اسلامی و منهج رهبران معصوم علیهم‌السلام آن منافات دارد[2].

مرحوم آیة الله نائینی در طرد استبداد از مایه‌های اصیل اسلامی و فرهنگ تشیع سرمایه گذاری کرده و از عناصر فکری نو بهره‌ای نمی‌جوید؛ چون فرهنگ اسلام یک فرهنگ جاری و در هر زمان پاسخگوی نیاز مردم آن زمان می‌باشد.

آن مرحوم چندین صفحه از کتابش به بحث پیرامون نیروهای گوناگون استبداد اختصاص می‌دهد و پایهٔ کرسی قدرت نظام استبدادی را جهل مردم ذکر فرموده و در این رابطه می‌گوید: که علم سرچشمه تمام فیوضات و سعادت است و جهل ریشهٔ همهٔ بدبختی‌هاست. نادانی سبب بردگی، شرک به خدا، از دست رفتن آزادی و برابری خدادادی است. نادانی و جهالت است که این حیوان صفت و دیو سیرت انسان صورت را، به بذل تمام قوا و دارایی‌اش در استحکام اساس اسارت و رقّیت

---

۱. نهج البلاغه، صبحی الصالح، خطبه ۱۹۲ و ۹۳. ۲. تنبیه الامّة، آیة الله نائینی، صص ۱۱۴ ـ ۱۰۹.

خود وادار می‌کند[۱].

نائینی برای ستیز و مقابله با نادانی راه و روش پیامبران علیهم‌السلام را برجسته کرده و می‌گوید: آن کس که بخواهد نادان را درست راهنمایی کند باید همان شیوه پیامبران علیهم‌السلام را که در این آیه آمده است پیروی کند ﴿**اُدْعُ اِلیٰ سَبیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جٰادِلْهُمْ بِالَّتی هِیَ أَحْسَن**﴾[۲].

همهٔ علمای مشروطه خواه بحثهای سیاسی و اصلاح طلبی خود را بر قوانین اسلامی پی ریزی کردند و موضع خود را در نهضت مشروطه یک موضع مذهبی اعلام کردند، و بر ضد لا مذهبی حکام و رژیم استبدادی و نفوذ بیگانگان قیام کردند.

بنا بر آنچه گذشت، دیدگاه این بزرگان را در دو محور اسلامی می‌توان عرضه داشت.

محور اول که مبنی بر اصلاح‌طلبی و دفع ظلم است، بر شالودهٔ امر به معروف و نهی از منکر مبتنی بود. محور دوم که می‌توان دیدگاه خاص مرحوم نائینی دانست، اعمال ولایت فقیه و اجرای احکام اسلام از طریق پارلمان است.

در نتیجه، نهضت مشروطه در بستر فرهنگ اسلامی و با هویت اسلامی پدید آمد و به وقوع پیوست. همهٔ رهبران انقلاب مشروطه خون جاری پیکرهٔ انقلاب را فرهنگ اسلام می‌دانستند و این پدیدهٔ مبارک را نهضتی اسلامی تعریف کرده تا آنگاه که خون مسموم فرهنگ بیگانه در آن تزریق شد.

چراها و عبرت‌ها

اکنون جای این پرسش است، با چنین جوهره و ریشهٔ اسلامی چرا مشروطه به بیراهه رفت و با هدف خویش فاصله گرفت، چرا انقلاب به ضد انقلاب تبدیل و ارزش به ضد ارزش تغییر هویت داد؟

---

۱. همان، صص ۲۲۱ - ۲۰۸.
۲. نحل / ۱۲۵.

چرا به جای زلال عدل و قانون، رشد و بالندگی از چشمهٔ انقلاب حنظل ظلم و ستم و وابستگی و رکود جاری شد؟ چرا مردم رسته از استبداد عین الدوله به استبداد رضاخانی پیوستند و مردم رهیده از یوغ روس به دامان انگلیس چسبیدند؟ بلکه بالاتر بر اساس قرارداد ننگین ۱۹۰۷ وجه المصالحه دو کشور روس و انگلیس شدند؟

و چرا نهضت مشروطه مشروعه به وقوع پیوست؟

نهضت مشروعه

به راستی چرا حاج شیخ فضل الله نوری* پرچم مخالفت برافراشت و فریاد

*. شهید شیخ فضل‌اللّه نوری در ذی الحجه سال ۱۲۵۹ در قریهٔ لاشک از توابع مازندران از مادری پاک به نام آسیه و پدری روحانی به نام آخوند ملا عباس نوری طبرسی به دنیا آمد. پس از اتمام دورهٔ ابتدایی برای تکمیل دروس در آغاز جوانی رهسپار نجف اشرف شد و در آن مکانت قدسی از محضر فقیهانی چون شیخ راضی آل خضر، میرزا حبیب الله رشتی و میرزای شیرازی«قدس سرهم» کسب فیض و دانش نمود.

در سال ۱۲۹۲ به سامرا مهاجرت کرده و در پرتو فیوضات امامین هادیین علیهم السلام در زمرهٔ شاگردان آیة الله حاج سید محمد حسن شیرازی در آمد. او از شاگردان بنام و درجهٔ اول مرحوم میرزا«قدس سره» بود. پس از کسب درجهٔ اجتهاد در اوایل قرن چهاردهم قمری به فرمان میرزای شیرازی جهت تبلیغ و نشر معارف دینی راهی ایران شد و در تهران اقامت گزید. آن مرحوم در نهضت ضد استعماری ـ استبدادی تحریم تنباکو و پیروزی آن مشارکتی فعال داشت. در دورهٔ ناصرالدین شاه با نفوذ و سلطهٔ کشورهای روس و انگلیس به شدت به مخالفت برخاست. او از چهره‌های برجسته‌ای بود که در نهضت عدالت خواهی مشروطه نقش مؤثری ایفا کرد و در مهاجرت کبری به قم از ستارگان پر نور کاروان انقلاب بود. در تنظیم و تدوین قانون اساسی مشروطه و متمم آن سهم به سزایی داشت و از افتخارات او تصویب اصل دوم متمم قانون اساسی مشروطه بود؛ که بر اساس آن نظارت پنج نفر از مجتهدین طراز اول در نحوهٔ تصویب قوانین مجلس و انطباق آن با قوانین اسلام را به دنبال داشت.

ایشان مشروطه را به عنوان نهضتی که در آن قوانین شرع نوشته شده باشد مطرح کرد. همین امر موجب دشمنی منوّر الفکران و نوگرایان افراطی آن زمان، که تنها در حکومت قانون آن هم از نوع غربی معتقد بودند گردید.

حاج شیخ فضل الله نوری از نخستین عالمانی بود که به نقشهٔ استعمار به جهت اسلام زدایی از نهضت پی برد و کوشید تا اجازه ندهد ملی‌گرایی یا غرب زدگی جای اسلام را بگیرد و فرهنگ ابتذال و بی بند و باری غربی به نام آزادی در جامعه اسلامی حاکم و جاری شود. پس از فتح تهران توسط قوای بختیاری و قوای گیلان مرحوم حاج شیخ که یکی از رهبران اصلی مشروطیت بود به دست عده‌ای از مشروطه خواهان سکولار و افراطی دستگیر و به نظمیه آن روز که ریاست آن با یفرم خان ارمنی بود منتقل گردید و در یک محاکمهٔ فرمایشی حکم اعدام او صادر شد. او عزّت نفس و مکانت قدسی فقیه آل رسول ﷺ را در تمام عمر پر برکت خود پاس داشت. به‌گفتهٔ دوست و دشمن او ننگ پناهندگی به سفارت خانه‌های خارجی را نپذیرفت و شهادت را بر توسل به بیگانه ترجیح داد.

نهضت مشروعه را طنین افکن ساخت؟ او که خود یار وفادار و از رهبران مشروطه بود. به راستی چرا پیکر مقدس شهید نوری قدس سره بر صلیب مشروطه آویخته شد؟ او از شاگردان بنام میرزای شیرازی و از یاران آن بزرگوار در نهضت تحریم تنباکو بود. او که از جملهٔ عالمترین مجتهدان در زمان مشروطه بود. او که یار مشروطه و از جمله پدیدآورندگان آن نهضت بود. آن بزرگوار که خود فرمود: «من وللّه با مشروطه مخالفت ندارم. با اشخاص بی دین و فرقهٔ ضالّه و مضلّه مخالفم که می‌خواهند به اسلام لطمه وارد بیاورند. روزنامه‌ها را لابد خوانده و می‌خوانید که چگونه به انبیا و اولیا توهین می‌کنند و حرفهای کفرآمیز می‌زنند. من عین حرفها را در کمیسیون‌های مجلس از بعضی شنیده‌ام و از خوف آن که مبادا بعدها قوانین مخالف شریعت اسلام وضع کنند، خواستم از آن کارها جلوگیری کنم. آن لایحه «اصل دوم متمم قانون اساسی» را نوشتم. تمام دشمنی‌ها و فحاشی‌ها از همان لایحه سرچشمه گرفته است»[1].

بالاخره، دورهٔ استبداد صغیر ۲۶ جمادی الاولی ۱۳۲۷ قمری به پایان رسید و فتح و پیروزی دوم مشروطه خواهان تحقق یافت. مشروطه خواهان باز حکومت را در دست گرفته و پارلمان را بنیاد گذاشتند. در دورهٔ ۱۳ ماهه استبداد صغیر آزادیخواهانی چند به دستور محمد علی شاه شکنجه و کشته شدند. اکنون نوبت

سرانجام آن بزرگوار در روز ۱۳ رجب سال ۱۳۲۷ قمری مصادف با سالروز تولد امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام به دار استیلای غربزدگی آویخته شد. بدون تردید اعدام شیخ فضل الله نوری بزرگترین حادثه در تاریخ مشروطیت و عظیم‌ترین واقعه در تاریخ روحانیت شیعه است. بسیاری از بزرگان نهضت مشروطهٔ مشروعه او را ستوده‌اند. از آن جمله حضرت امام خمینی قدس‌سره بنیانگذار نظام جمهوری اسلامی در سخنرانیهای خود آن مرحوم را ستوده و به عنوان الگوی مبارزه با استکبار از ایشان یاد کرده‌اند.

ر.ک: تاریخ پیدایش مشروطیت ایران، محمد حسن ادیب هروی؛ تشیع و مشروطیت در ایران، عبدالهادی حائری؛ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، مهدی ملکزاده؛ تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی؛ صحیفهٔ نور، امام خمینی.

۱. تاریخ پیداش مشروطیت ایران، محمد حسن ادیب هروی، صص ۱۳۹ – ۱۳۷.

مشروطه خواهان بود که دست انتقام از آستین بیرون آورند؛ ولی چون رهبری انقلاب به دست دو فؤدال بیگانه پرست، یعنی حاجی علیقلی خان سردار اسعد بختیاری و سپهدار تنکابنی افتاد، انقلاب را از مسیر خود منحرف ساختند و تبهکاران ضد مشروطه و در رأس آنان شاه با پناهجویی به این سفارتخانه، و آن سفارتخانه و اغماض این رهبران از مجازات، جان سالم به در بردند. ولی با کمال تأسف مرحوم حاج شیخ فضل الله نوری را در یک محکمه‌ای زیر نظر یفرم خان ارمنی و به نظارت ابراهیم زنجانی به اعدام محکوم و آن مظلوم را به دار آویختند. این اعدام، آغاز فروپاشی و ناکام ماندن انقلاب بود. تصویب چنین کیفری در مورد مجتهد بزرگی مانند شیخ فضل‌الله اعجاب و ناراحتی همگان حتی روحانیون طرفدار مشروطه را برانگیخت. نوری که به دانش و تقوی شناخته شده بود از چهرهٔ مؤثر در نهضت تحریم تنباکوی میرزای شیرازی محسوب می‌شد. چهره‌ای کاملاً وجیه بود و از مشروطهٔ مشروعه هواخواهی، و با درایت و بصیرت الهی خود دریافت که مشروطهٔ ایران غیر اسلامی است. گرچه علمای مشروطه خواه صریحاً با آن مرحوم مخالفت کرده بودند و به‌گونه‌ای نهضت او را در طرفداری از محمد علی شاه انگاشته بودند، ولی به دار آویختن او دور از انتظار همگان بود. این رویداد ناگهانی و از نظر بسیاری باور نکردنی، سبب نگرانی عموم علما شد.

این اعدام با نفوذ انگلیس و به دست نوگرایان افراطی انجام‌گرفت. به راستی این حادثه جانسوز بزرگترین فاجعه انقلاب مشروطیت بود.

مخبر الممالک که شاهد اعدام حاج شیخ فضل الله بود وقتی که ثقة الاسلام را در تبریز به دار آویختند، چنین گفت: تا چشممان کور شود که اگر به دست خودمان رئیس مذهبی مثل شیخ فضل الله را به دار نمی‌زدیم، امروز دولت روس جرأت همچو جسارتی را نداشت که یکی از رؤسای مذهبی را به دار بیاویزد[1].

ثقة الاسلام چون خبر شهادت شیخ را شنید بر سر خود زد و گفت: بعد نوبت

---

۱. وقایع الزمان، ص ۱۳۵ به روزنامه جام جم، شنبه ۲۱ مرداد، ص ۱۱.

ماست. و بدبختانه همین طور هم شد[۱].

آیة الله بهبهانی در واکنش به اعدام شیخ فضل الله هنگام بازگشت از تبعید به تهران به فرزند خود تغیّر کرد و گفت: تو زنده ماندی و شیخ را در تهران به دار زدند، و این لطمه را به اسلام وارد ساختند. چرا نرفتی بند دار را بگیری و به گردن خود اندازی که این ننگ برای اسلام پیش نیاید و این لطمه و سکته به مشروطیت ایران وارد نشود؟[۲]

آیة الله سید محمد طباطبایی نیز در بازگشت از سفر تبعید خود به مشهد وقتی به سبزوار رسید، خبر شهادت شیخ فضل الله نوری را به ایشان گفتند. او گریه فراوان کرد و گفت: با عالم چنین عملی روا نمی‌دارند[۳].

آن مرحوم به خاطر اعدام شیخ می‌خواست به تهران نیاید و نیز چون به اصرار ایشان را به تهران آوردند، رسماً به خاندان جلیل شیخ تسلیت فرستاد و با صراحت اعلام کردند این عمل از سوی دشمنان اسلام و ایران انجام شد و برای ضعف روحانیت و تضعیف استقلال و عظمت ایران مخالفین به آن مبادرت کردند[۴].

مدرس مرد سیاست و دین در این رابطه گفتند: «کشتن شیخ فضل الله که از اعلم علمای وقت بود هم پیروزی بلشویک‌های اعزامی به ایران بود؛ هم پیروزی انگلیس و هم ضایعه برای علمای نجف و ایران. حادثه بدی بود که هنوز هم علل آن در تاریخ همچنان مجهول مانده است[۵].

ناظم الاسلام کرمانی که خود از مخالفین شیخ فضل الله بوده اعتراف می‌کند که استعمار در شهادت شیخ فضل الله نقش داشته است. او ادامه می‌دهد که اگر مرحوم مظفرالدین شاه عاقبت اندیش بود در پاسخ مردم که او را مخاطب قرار داده و گفتند: ای پادشاه ایران علمای اسلام را ذلیل و خوار نخواهید! ای پادشاه اسلام

---

۱. همان. ۲. اطلاعات، دی ماه ۱۳۲۷، ش ـ ش ۲۰ – ۲۲.

۳. راهنمای کتاب، سال ۲۱، ش ۲۱، ص ۳۳؛ جام جم، ۱۹ مرداد ۸۵، ص ۱۱.

۴. اطلاعات، همان. ۵. مجله یاد، زمستان، ۱۳۶۹، ش ۲۱، صص ۹۳ – ۹۲.

اگر روس و انگلیس با تو طرف شوند شصت کرور مملکت ایران به حکم این آقایان جهاد می‌کنند، می‌توانست جواب بگوید که‌ای رعیت من! هرگاه دولتی بخواهد با دولت ایران طرف شود اول قلوب شما را از علما متنفر می‌سازد که شما به دست خود یکی را در میدان به دار بکشید و یکی را در خانهٔ خودش در حالی که روی سجاده نشسته ترور کنید و دیگری را خانه نشین کنید[۱].

اعدام شهید نوری یکی از نتایج مؤثر اختلافهای جدی داخلی، میان گروههای مشروطه خواه، یعنی علما از یک سو و مخالفان شیوه‌های مذهبی و روحانی از سوی دیگر بود. البته اختلافهای این دو گروه پیش از این در میان مشروطه‌گران آغاز شده بود. یکی از نمونه‌های چشمگیر این اختلافها در مجلس یکم، هنگام بحث پیرامون اصل هشتم متمّم قانون اساسی که همهٔ مردم را برابر می‌خواند خودنمایی کرد.

حاج شیخ فضل الله گفت: «محال است با اسلام حکم مساوات». و افزود که احکام اسلام تفاوت فراوانی بین موضوعات مکلفین در عبادات و معاملات و تجارات و سیاسات از بالغ و غیر بالغ، ممیز و غیر ممیز، عاقل و مجنون، صحیح و مریض، مختار و مضطر، راضی و مکره، اصیل و وکیل، ولی و بنده و آزاد، پدر و پسر، زن و شوهر، غنی و فقیر، عالم و جاهل، شاک و متیقّن، مقلد و مجتهد، سید و عام، مسلم و کافر، کافر ذمی و حربی، کافر اصلی و مرتد، مرتد ملی و فطری و غیرها، می‌گذارد». بنابراین چگونه یک مسلمان می‌تواند از قانونی پیروی کند که همهٔ مردم را برابر می‌خواند[۲].

در این گفتار اشاره شیخ فضل الله به اصل هشتم قانون اساسی است که می‌گوید: «اهالی مملکت ایران در مقابل قانون متساوی الحقوق خواهند بود»[۳]. در آن هنگام و

---

۱. تاریخ بیداری ایرانیان، ناظم الاسلام کرمانی، بخش اول، صص ۲ – ۳۶۱؛ جام جام، ۱۶ مرداد سال ۱۳۸۵.
۲. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ملکزاده، ج ۴، ص ۲۱۵ – ۲۱۴.
۳. قانون اساسی، راوندی، ص ۱۴۶.

در آن مجلس بود که نمایندگان تبریز، نوگرایان افراطی و التقاطی آشکارا بیان داشتند که قانونی را که بر پایهٔ شریعت بنیان نهاده شده باشد نمی‌خواهند[۱].

علمای مشروطه خواه، نظام ایران را از جهات بسیاری بر خلاف انتظار خویش یافتند.

خراسانی و مازندرانی دو تن از رهبران بزرگ مشروطه که اعلامیه‌های تکان دهندهٔ آنان بود که دیوار استبداد صغیر را فرو ریخت، تلگرافی به ناصرالملک فرستاده و ناخشنودی علما را از مشروطه‌گران و شیوه‌کار مجلس دوم ابراز داشتند، در آن تلگراف علما با اشاره به آزادی مطبوعات، دربارهٔ عدم حق نظارت خود بر نشر مطالبی که مربوط به مسائل مذهبی است سخت شکایت کردند. و نیز در مورد لا مذهب بودن شخصیتهای سیاسی، مالیاتهای سنگین، آزاد نکردن زندانیهای سیاسی و دیگر خبرها ناخشنودی خود را ابراز داشتند[۲].

پاسخ چراها

نهضت‌ها نیز چون سایر پدیده‌ها ممکن است دچار آفت زدگی و انحراف گردند. وظیفه رهبری نهضت است که پیشگیری کند؛ و اگر احیاناً آفت نفوذ کرد با وسائلی که در اختیار دارد و یا باید در اختیار بگیرد آفت زدایی نماید. متأسفانه در نهضت مشروطه رهبری نتوانست از نفوذ آفتها جلوگیری کند و پیکرهٔ انقلاب با ویروس آفتها بیمار شد. از این رو نهضت عقیم ماند؛ بلکه به ضد انقلاب تبدیل شد و اثر معکوس بخشید.

در فصل بعد به برخی از آفتها اشاره می‌شود.

---

۱. تاریخ مشروطه ایران، کسروی، صص ۳۲۲ - ۳۲۱.

۲. تشیع و مشروطیت در ایران، ص ۱۵۹؛ ر.ک: شیخ فضل الله نوری و مشروطیت، مهدی انصاری، صص ۲۷۳ - ۹۷.

فصل پنجم

آفتهای نهضت

۱. نفوذ اندیشه‌های بیگانه

چون یک نهضت اجتماعی اوج می‌گیرد و جاذبه پیدا می‌کند و مکتبهای دیگر را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد، پیروان آن مکتبها برای رخنه کردن در آن مکتب و پوسانیدن آن از درون، اندیشه‌های بیگانه را که با روح آن مکتب مغایر است وارد آن می‌کنند و آن مکتب را از اثر و خاصیت می‌اندازند و یا کم اثر می‌کنند.

این اندیشه‌ها از دو طریق نفوذ می‌کنند: اول از سوی دشمنان. دوم از طریق دوستان.

در قرون اولیه اسلام، پس از گسترش و فتوحات بزرگ، مخالفان اسلام مبارزه با اسلام را از این راه آغاز کردند و اندیشه‌های خود را با نشان تقلبی اسلام صادر نمودند.

اسرائیلیات، مجوسیات، مانویات، با مارک اسلام وارد حدیث و تفسیر و افکار و اندیشه‌های مسلمانان گردید و بر سر اسلام آمد آنچه که نباید می‌آمد.

البته خوشبختانه علمای اسلام متوجه این نکته شدند و تا حد زیادی موفق به آفت زدایی گشتند و هنوز هم ادامه دارد.

گاهی پیروان خود مکتب به علت عدم آگاهی از معارف و اندیشه‌های مکتب، مجذوب یک سلسله نظریات و اندیشه‌های بیگانه می‌گردند و آگاهانه یا نا آگاهانه آن نظریات را با نام آن مکتب عرضه می‌کنند.

این نمونه، نیز در جریانات قرون اولیه اسلام رخ داد، مجذوب شدگان به فلسفه یونانی و آداب و رسوم ایرانی و تصوف هندی، نظریات و اندیشه‌هایی را به عنوان

خدمت نه به قصد خیانت وارد اندیشه‌های اسلامی کردند. خوشبختانه، این جهت نیز از چشم تیز بین علمای اسلامی دور نماند و یک جریان «نقد اندیشه» در بستر این علوم و آداب پدید آمد. و به تدریج به سوی حذف آن اندیشه‌هاگام برداشت[1].

نهضت مشروطه نیز با چنین تحولات و التقاطهایی همراه بود.

خود عنوان «مشروطه»* دهها سال پیش از انقلاب، توسط میرزا صالح شیرازی به عنوان سوغات انگلیس وارد ایران شد.

او در کتاب خاطرات خود پیرامون نظام انگلیس چنین نگاشته: «سیستم سیاسی، دستگاه دادگستری در لندن، کتابخانه‌ها، یتیم خانه‌ها، دانشکده‌های پزشکی و واکسیناسیون و غیره.. در ادامه از ماگناکارتا «Magnacarta» یاد کرده می‌گوید که یکی از دستورهای این فرمان آزادی برای مردم است.

او انگلیس را ولایت و مهد آزادی، مجلس عوام را مشورت خانه و نمایندگان آن

---

۱. نهضتهای اسلامی در صد سالهٔ اخیر، استاد شهید مطهری، صص ۸۸ – ۸۷

*. در نوشته‌های پژوهشگران تاریخ نو ایران و ترکیه واژهٔ مشروطه به عنوان معادلی برای واژهٔ انگلیسی «Gonstitutionalism» (کنتیئوشنالیزم) یا حکومتی که بر شالودهٔ یک قانون اساسی و نظام پارلمانی بنیاد شده باشد به کار برده شده است. در ایران دو واژهٔ «مشروطه» و «مشروطیت» به آن نظامی اطلاق می‌گردد که پس از انقلاب سال ۱۳۲۴ قمری ۱۹۰۶ م پدید آمد.

در کشورهای عربی واژهٔ «دستور» و در هند و پاکستان لغت «آئین» که هر دو فارسی می‌باشند مفاد این لغات است.

به هر روی در مورد ریشهٔ لغوی واژهٔ مشروطه اختلاف نظری در میان پژوهشگران تاریخ مشروطه ایران وجود دارد. تقریباً همهٔ نویسندگان ایرانی دورهٔ انقلاب مشروطه، واژهٔ مشروطه را بدون در نظرگرفتن ریشهٔ واقعی انگلیسی آن از ریشهٔ عربی «شرط» گرفته‌اند.

از جملهٔ نویسندگان معاصر انقلاب مشروطه، شمس کاشمری، شیخ اسماعیل محلاتی و ادیب الحکماء قراباغی را می‌توان نام برد.

از سوی دیگر تئوری دیگری به وسیلهٔ تقی‌زاده و دکتر رضا زاده شفق بیان گردیده که با آنچه در بالا گفته شد تفاوت دارد. همان گونه که می‌دانیم این دو تن به عنوان سیاستمدار و غربگرای و نوگرای مشروطه شناخته شده‌اند تقی زاده می‌نویسد که واژهٔ مشروطه از لفظ فرانسوی «Lachart» گرفته شده نه واژهٔ عربی «شرط». دکتر رضازاده شفق نیز همین نظر را دارد و توضیح بیشتری در این زمینه می‌دهد و می‌گوید: «کلمهٔ مشروطه از ترکیه به ایران آمد....». ر.ک: تشیع و مشروطیت در ایران، صص ۲۵۹ – ۲۵۲.

را وکیل الرعایا می‌نامد. او برای مجلس عوام اهمیت فوق العاده قائل شده، می‌گوید: مردم آزادی مطلق دارند که نمایندگان خود را انتخاب کنند و نمایندگان هم حق دارند که عقیدهٔ خویش را در پارلمان آزادانه ابراز کنند، نمایندگان حق دارند که هر فرمانی از سوی پادشاه و یا مجلس اعیان صادر گردد، در صورتی که به زیان مردم باشد آن را معلق سازند.

بدین ترتیب این جوان ایرانی[1] عقاید مربوط به رژیم مشروطه را که ساخته و پرداختهٔ بورژوازی و پشتیبان منافع انگلیس بود، از مهد آن رژیم به ایران آورد.

گزارش مشروح او از اصول گوناگون مشروطه مانند آزادی بیان، آزادی انتخابات، حاکمیت پارلمان و دیگر جنبه‌های رژیم مشروطهٔ انگلیس از کهن‌ترین آثاری است که پیرامون رژیم مشروطهٔ انگلیس به وسیلهٔ یک مسلمان به نگارش در آمد[2].

این فکر بیگانه کهن که با پیروزی نهضت مشروطه ایران تقریباً نود سال فاصله داشت، در بستر تحولات رخ داد و در کشورهای اروپایی به روند تکاملی خود ادامه داد، جنبشهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در بسیاری از نقاط جهان آغاز گشته بود.

در انگلیس یک رشته «قوانین اصلاحات» تنظیم گردید، قوانینی چون «دومین قانون آزادی حق رأی در انتخابات در سال ۱۸۶۷» و «حق رأی انسانی» در سال ۱۸۸۴ و قوانینی دربارهٔ حق آزادی شرکت در انتخابات و دادن رأی و تقسیم کرسی‌های پارلمان.

و نیز ایتالیا که به هفت بخش تجزیه شده بود، پس از یک رشته شورش در سالهای ۷۰ - ۱۸۵۹ سرانجام اتحادیه‌ای به وجود آورد که دارای یک قانون اساسی بود و سپس دولت پادشاهی ایتالیا گام به عرصهٔ وجود نهاد.

همچنین نتیجهٔ سه جنگ خونین که در سالهای ۱۸۶۴ و ۱۸۷۱ به وسیله آلمان،

---

۱. میرزا صالح شیرازی در سالهای ۱۲۳۵ - ۱۲۳۱ هـ‌ق، کتاب خاطرات خود را تألیف کرد.

۲. تشیع و مشروطیت در ایران، صص ۱۳ - ۱۲.

دانمارک، فرانسه و اتریش روی داد، چهار کشور مشروطه ایجاد گردید: دانمارک در سال ۱۸۶۴ م، اتریش و مجارستان در سال ۱۸۶۹ م؛ آلمان در سال ۱۸۷۱ و جمهوری سوم فرانسه در سال ۱۸۷۵ م.

در سال ۱۸۷۶ آزادی خواه مشهور ترک، مدحت پاشا قانون اساسی تنظیم کرد و به تصویب سلطان عبدالحمید دوم رساند. اگر چه این قانون اساسی را سلطان معلق کرد، ولی در سال ۱۹۰۸ با انقلاب ترکان جوان دوباره زنده گشت.

از جمله، کشورهایی که پیش از ایران با جنبش مشروطه خواهی سر و کار داشتند مصر بود. در سراسر سدهٔ ۱۹ از اشغال نظامی ناپلئون به بعد تغییرات گوناگونی در سیستم حکومتی مصر به شرح زیر پدید آمد.

از تأسیس دیوان که به وسیلهٔ دستگاه اداری ناپلئون در سال ۱۷۹۸ بنیاد شد.

۲. مجلس الشوری، از تأسیسات محمد علی خدیو مصر در سال ۱۸۲۹.

۳. مجلس الشورای النواب، که از سوی خدیو اسماعیل یک بار در سال ۱۸۶۰ و دیگر بار در سال ۱۸۶۶ شالوده ریزی شد.

۴. مجلس النظار، که اسماعیل در سال ۱۸۷۸ پایه‌ریزی کرد و نیز یک قانون اساسی در سال ۱۸۸۲ پس از شورش «عرابی پاشا» نوشته شد که سال بعد آن معلق گردید. در سال ۱۸۸۳ انگلیس‌ها برای مصر قانون اساسی دیگری نوشتند که بر اساس آن بر مصر حکومت می‌کردند.

این قانون تا آغاز جنگ جهانی اول همچنان به قوت خود باقی بود.

در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم ایرانی‌های بسیاری در مصر زندگی می‌کردند و از نزدیک شاهد این تغییرات نو بودند.

در دههٔ آخر قرن نوزدهم تعدادی از روشنفکران ایرانی در قاهره زندگی می‌کردند و به نشر روزنامه‌های فارسی مانند حکمت ۱۸۹۲، ثریا ۱۸۹۸ و پرورش ۱۹۰۰ سرگرم بودند. تأثیر این روزنامه‌ها در میان قشر روشنفکر ایران چنان بود که ورودشان به ایران از سوی شاه و دولت ممنوع شد.

تحولات هندوستان نیز در ساختار شاکلهٔ فکری مردم ایران مؤثر بود.

از سال ۱۸۵۰ به بعد چند قانون اساسی تدوین شد. در سال ۱۸۶۱ قانون شورای هندوستان نوشته شد. در سال ۱۸۸۵ کنگرهٔ ملی هند تأسیس شد و در نخستین نشست آن که در بمبئی تشکیل شد ۷۲ تن نمایندهٔ هندی شرکت کردند. این کنگره پایهٔ یک پارلمان بومی هند را ریخت که گام بعدی آن ایجاد قانون شورای ۱۸۹۲ بود. ایرانیان مقیم هندوستان سراسر شاهد این رویدادهای مربوط به قانون و مشروطه‌گری بودند و این تحولات در ساختار اندیشهٔ مردم ایران مؤثر بود.

یکی از رهبران بزرگ مشروطه، حاج نصرالله ملک المتکلمین بود که در سال ۱۸۸۱ به هندوستان سفر کرد. او بود که کتاب انتقادی خود را به نام «من الخلق الی الحق» را درباره اوضاع سیاسی اجتماعی ایران نگاشت. او شخصیت فکری خود را مدیون تحولات هندوستان می‌دانست.

ایرانی دیگر ساکن هندوستان که از رهبران فکری انقلاب مشروطیت ایران به شمار می‌رود، سید جمال الدین مؤید الاسلام بود که روزنامهٔ معروف «حبل المتین» را در کلکته و تهران برای سالیان متمادی چاپ و منتشر می‌کرد[1].

سیر جنبش مشروطه خواهی در ژاپن نیز از عوامل فرهنگ ساز در نهضت مشروطه ملت ایران بود.

کشور ژاپن مشروطیت خود را نسبتاً با صلح و صفا به دست آورد و مراحل ترقی و تعالی آن نه سال طول کشید.

امپراطور ژاپن آغاز انقلاب را در سال ۱۸۸۱ اعلام کرد و سرانجام در ۱۱ فوریه ۱۸۸۹ قانون اساسی کشور خود را تصویب نمود. این قانون اساسی، به گفتهٔ یک دانشمند ژاپنی: «هدیه‌ای بود که از سوی پادشاه داده شد» گرچه در آن قانون، قوای کشور به سه بخش، مقننه، اجرائیه و قضائیه تقسیم شده بود، ولی به گفتهٔ هزومد، شالودهٔ اصلی قانون اساسی ژاپن بر یک نظام حکومت الاهی پدر شاهی ریخته شد[2].

---

۱. تشیع و مشروطیت در ایران، صص ۱۷ - ۱۵. ۲. همان.

اگر چه در این ایام رابطهٔ رسمی میان کشور ایران و ژاپن نبود، ولی مدارک گوناگونی وجود دارد که حاکی از یک پیوند دو سره میان این دو کشور است.

محمدعلی سیاح، مشهور به حاج سیاح که یکی از آزادیخواهان ایرانی و از مخالفان سرسخت حکومت ناصرالدین شاه بود پیرامون سفر خود به چین و ژاپن در سال‌های ۱۲۹۴ هـ.ق مطالبی را بیان کرده که دلیل ارتباط و پیوند میان دو ملت بوده است. او می‌گوید که چون ایران نمایندگی سیاسی در چین و ژاپن نداشت، ناگزیر هنگامی که از آمریکا دیدن می‌کرد یک گذرنامهٔ آمریکایی برای رفتن به آن دو کشور به دست آورد[۱].

این مرد ایرانی با آن حس کنجکاوی و تلاش برای دیدار از ژاپن هدفی نداشت جز آن که تحولات و نوسازی آن کشور را که از ۱۸۵۰ شروع شده بود از نزدیک ببیند.

ناظم الاسلام کرمانی تلگرافی را در کتاب خود آورده که سید محمد طباطبایی در دوران انقلاب مشروطیت به امپراتور ژاپن دربارهٔ مسلمانان آن کشور مخابره کرده است.

ترقیات ژاپن در میان مردم ایران نقل مجالس و رخدادهای آن کشور در روند تحولات انقلاب مشروطه ایران مؤثر بود[۲].

انقلاب روسیه در سال ۱۹۰۵ نیز بر کشورهای آسیایی خاصه ایران اثر گذاشت. در این انقلاب در بیانه‌ای که از سوی ویت تنظیم گردید و اعلام شد، شالوده اساسی آزادی پی ریزی شد و اصولی چون مصونیت فردی آزادی افکار و بیان و تشکیل اجتماعات به مردم روسیه بخشید. علاوه بر این انتخابات و اخذ آرا را بر اساس اصول دمکراسی قرارداد و در آن منشور اعلام شد که از آن پس هیچ قانونی بدون

---

۱. همان، ص ۱۸.

۲. ر.ک: سیاحتنامه ابراهیم بیک، زین العابدین مراغه‌ای.

تصویب در مجلس شورا «دوما» ارزش قانونی نخواهد داشت[۱].

نفوذ انقلاب مشروطهٔ روس در ایران بسیار چشمگیر بود، آن گونه که اسپکتور «Spector» آن انقلاب را مدل و نمونه و الگوی انقلاب مشروطیت ایران در مراحل گوناگون دانسته است.

حضور کارگران و بازرگانان در این سالیان در روسیه چشمگیر بود و به حدود دویست هزار کارگر در سال می‌رسید. برخی از آنان تحت تأثیر تحولات روسیه قرار گرفتند.

اسپکتور در این رابطه می‌گوید: «در سال ۱۹۰۵ ایرانیهای انقلابی مقیم تفلیس سازمانی را تشکیل دادند. نتیجهٔ این تشکیلات این بود که هنگامی که کارگران مهاجر ایرانی به وطن خود بازگشتند عقاید انقلابی را همراه با اوراق تبلیغاتی چاپی و اسلحه با خود به ایران بردند تا اعتصاب و آشوب را که بر ضد رژیم استبدادی ایران پدید آمده بود گسترش دهند. بنابراین انقلاب ۱۹۰۵ ایران که در جای پای انقلاب روس گام گذاشت نباید شگفت آور باشد[۲].

پیرامون تأثیر آشکار انقلاب ۱۹۰۵ روسیه بر انقلاب مشروطیت ایران و همسانی این دو انقلاب با یکدیگر گزارش «اسپرینگ رایس» سفیر انگلیس در تهران به «گِری» وزیر خارجه انگلیس قابل توجه است. او چنین می‌نگارد: «شما ملاحظه خواهید کرد که شباهت شدیدی میان جنبشهای اصلاح خواهانهٔ روس و ایران وجود دارد... به نظر می‌رسد که مردم هر دو کشور یک تنفر مشترک و یک خواستهٔ مشترک دارند»[۳].

مشروطه ایران

اکنون که خلاصه‌ای از سیر انقلاب مشروطه در کشورهای مختلف جهان بررسی شد، روشن می‌شود که آغاز انقلاب مشروطهٔ ایران از نقطه نظر خارجی دنباله و

---

۱. تشیع و مشروطیت در ایران، ص ۲۰.
۲. همان، ص ۲۱.
۳. همان.

ادامهٔ سیر جنبشهای مشروطه‌گرایی بود که در بسیاری از کشورهای جهان روبه گسترش داشت.

همسایگی ایران با برخی از این کشورها، چون روسیه و ترکیه و پیوندهای چهره‌هایی از ایران با مصر و هندوستان و ژاپن، موجب شد که مشروطه ایران پدیده‌ای باشد با فرهنگهای التقاطی؛ مشروطه‌ای که گسترهٔ فرهنگ آن آسیا و اروپا را فتح کرده و تحولات جهانی قرن نوزدهم را به نام خود رقم زده است.

انگلیس طلیعه دار آن بود و میرزا صالح شیرازی نود سال پیش از پیروزی انقلاب مشروطیت این نام و عنوان را از انگلستان به ایران آورد.

در روسیه همزمان با پیروزی نهضت مشروطه ایران «ویت» منشور انقلاب ۱۹۰۵ روسیه را با این نام اعلام می‌دارد.

همهٔ این تحولات در ارتباط با فرهنگ انقلاب مشروطهٔ ایران فرهنگ ساز بودند، ولی چون مشروطهٔ انگلیس در واقع جان انقلاب مشروطیت است تأثیر و نفوذ فرهنگی انگلیس در انقلاب ایران عمیقتر بود.

طالبوف از چهره‌های فرهنگ ساز مشروطیت در این باره می‌گوید:

«سایر ملل معترفند که شأن قانون اساسی انگلیس نه تنها در سبقت اوست؛ بلکه در روح اوست که در ملل دیگر نباشد.

در سایر ملل آزادی و حفظ حقوق را قانون اساسی وضع و نشر نموده، ولی در انگلیس قانون اساسی از میامن احترام حقوق عواید قدیمهٔ ملت تولید شده و استقرار یافته؛ روح طبیعی هر فرد تبعهٔ انگلیس مخمر از حیات و احترام حقوق است»[1].

طالبوف در تمجید از رژیم مشروطه و مردم انگلیس کوشش دارد بهترین واژه‌های فرهنگ خود را به کار برد.

مثلاً مشروطهٔ انگلیس: «حقّه تاج افتخار ملت انگلیس است».

---

۱. همان، ص ۵۲.

و «قوانین مشروطهٔ کشورهای دیگر را رنگ و بوی از گل و طراوت و نکهتی از سنبل گلستان غیرت انگلستان می‌نامد. سرانجام می‌گوید: «مرحبا به قومی که در یک زندگی شرف دو حیات را نایل هستند؛ یکی حیات ابدان و دیگر حیات وجدان»[۱].

باری، درختی که نود سال پیش از نهضت مشروطه توسط میرزا صالح شیرازی از انگلستان به ایران آمد و بذر مشروطه را در افکار مردم افشاند و پس از او توسط روشنفکران غرب گرا آبیاری شد، به بار نشست و در آستانهٔ پیروزی انقلاب مشروطه سفارت انگلیس ملجأ و پناهگاه مشروطه خواهان گردید.

کسروی در این رابطه چنین می‌نگارد: «این اندیشه (پناهندگی به سفارت) از خامان سر زد و نخست جز کسان اندکی آن را نمی‌خواستند، ولی کم‌کم اندیشه بزرگ گردید و همه به آن آهنگ افتادند و نا اندیشیده به کاری برخاستند. کسی چه داند که فریبندگانی در میان نبوده و چنین نخواسته‌اند که در این هنگام که در سایهٔ کوششهای بخردانه و مردانه یک سال و نیم دو سید و همدستان ایشان، زمینه برای دیگر شدن «حکومت» ایران و روان گردیدن قانون در آن آماده گردیده بوده و دیر یا زود چنین خواستی انجام خواهد گرفت، تنها نام آن دو در میان نباشد![۲].

این نظریه را می‌توان پذیرفت که در آن هنگامه طرفداران فرهنگ التقاط و مشروطه انگلیس که تعدادشان هم کم نبود، رندانه و فریبکارانه مردم را به سوی سفارت انگلیس هدایت کردند تا نقش انگلیس را در راستای پیروزی پر رنگ کرده و به هدف خود برسند و رهبری نهضت را که تا آن زمان با روحانیت و اسلام بود از میان بردارند.

سرانجام دو روز پس از هجرت علما به قم، گروهی از مردم تهران به قلهک رفته و از کارکنان سفارت پرسیدند: «اگر ما به سفارتخانه پناهنده شویم، به ما پناه داده

---

۱. همان، ص ۵۳.

۲. تاریخ مشروطهٔ ایران، احمد کسروی، بخش یکم، ص ۱۰۹.

خواهد شد؟ سفارتیان با آنکه پاسخ دادند راه داده نخواهد شد؛ ولی عملاً درهای سفارت را بر روی پناهندگان باز گذاشتند. نخست پنجاه نفر از تجار و طلبه‌ها بـه سرای سفارت رفتند. به تدریج جمعیت پناهندگان رو به افزایش نهاد.

روز دوشنبه سی و یکم، شمار پناهجویان به ۸۵۸نفر رسید و سه روز بعد به پنج هزار نفر و چهار روز پس از آن به سیزده هزار نفر رسید.

بازارها به یک باره بسته شد و فزون از پانصد خیمه در محوطه سفارت بر پا شد. تمام اصناف از تجار بزرگ تا کاسه بند و گردو فروش در آنجا خیمه زدند[1].

این آغاز انحراف نهضت بود. پس از این دخالتهای آشکار و پنهان انگلیس رو به افزونی نهاد و پیامدهای ناگواری را به دنبال داشت.

۲. تجددگرایی افراطی: یکـی دیگـر از عـوامـل انـحطاط و نـاکـامی نـهضت، تجددگرایی افراطی بود. البته تجددگرایی و نوخواهی از نظر اسلام منفی نـیست، بلکه جهان در اندیشهٔ خداپرستان، چون رودی جاری است که از سرچشمه فیض لایزال حضرت حق مدام به آن افاضه می‌گردد و اشراق وجود از مصدر جود واجب الوجود ماهیات معدومه را فروغ وجود می‌بخشد. این امر فروغ آیات قرآن است[2].

در بستر شریعت نیز بدون شک پدیده‌های نو راه حل نو می‌خواهند. مگـر در توقیع مبارک «الحوادث الواقعه» چیزی جز پدیده‌های نو ظهور است که حل آنهابر عهدهٔ عالمان و فقیهان اسلامی است؟ سرّ وجود مجتهد و زلال جاری اجتهاد در هر دوره و ضرورت تقلید و رجوع به مجتهد زنده همین است.

ولی در بینش مکتب توحید چه در تکوینی و چه تشریع فروغ اعتدال بر همه چیز می‌تابد. پرهیز از افراط و تفریط و گرایش به اعتدال یک اصل مسلم و بدیهی است.

البته پیمودن مسیر اعتدال بسیار مشکل است و اندک بی توجهی موجب خروج

---

۱. همان، ص ۱۱۰.

۲. الرحمن / ۲۹ و آیات دیگری که بر حرکت جوهری ماده اشاره دارند.

از مسیر اعتدال است.

تجددگرایی افراطی موجب انحراف نهضت مشروطه شد. این روند فکری چه در ساختار و پدید آمدن نهضت و چه بعد از آن پیکرهٔ مشروطه را بیمار ساخت.

گفته شد که نهضت مشروطه در واقع یک خواست نوگرایانه بود که حدود نود سال برای آن فرهنگ سازی شد.

نوگرایان افراطی ـ ملکم خان

از نوگرایان می‌توان میرزا جعفر خان مشیرالدوله تبریزی را نام برد. او شورای دولت، یعنی نخستین کابینه دولتی به سبک اروپا را در سال ۱۲۷۵ هـ.ق تشکیل داد که دارای شش وزارت بود.

در زمان همین مشیرالدوله بود که «ملکم خان» مرد سیاسی، نوگرا و دیپلمات قرن نوزدهم رد رسالهٔ غیبی یا دفتر تنظیمات خود را به صورت یک نامه برای او نوشت. او در این رساله یک حکومت قانونی و تفکیک قوای حکومت را پیشنهاد می‌کند، ولی عمر این شورا کوتاه بود؛ زیرا به تحریک درباریهای کهنه پرست، ناصرالدین شاه آن را فلج ساخت[1]. در همین سال «فراموشخانه» را که انجمن سری و نیمرخی از فراماسونری اروپا بود تأسیس کرد. فعالیتهای سیاسی او در فراموشخانه و بیرون از آن سبب تبعید او به ترکیهٔ عثمانی در سال ۱۲۸۰ گردید. این ارمنی به ظاهر مسلمان، اگر چه در آغاز تبعیدی به ترکیه بود، ولی سپس به عنوان رایزن سفیر ایران، حسین خان سپهسالار منصوب شد.

در سال ۱۲۸۸ به ایران بازگشت و از سوی سپهسالار که در این زمان صدر اعظم ایران بود سفیر ایران در لندن شد. به علت درگیری در مسأله امتیاز لاتاری مورد خشم ناصرالدین شاه قرارگرفت و از سفارت معزول شد. همین عزل سبب دشمنی او با شاه و تأسیس روزنامهٔ «قانون» در سال ۱۳۰۷ گردید. ملکم روزنامهٔ قانون را به

---

۱. تشیع و مشروطیت در ایران، ص ۱۴.

صورت نا منظم به مدت چند سال انتشار داد و در آن میهن پرستان ایران را سخت به نوخواهی فرا می‌خواند. او تا سال ۱۳۱۶ هـ.ق هیچ عنوان دولتی نداشت، ولی در آن هنگام مظفرالدین شاه وی را به سفارت رم برگزید و تا پایان زندگی‌اش «۱۳۲۶» هـ.ق در همین مقام باقی ماند[1].

ملکم خان بیشتر زندگی خویش را در اروپاگذراند و بیشتر اوقات دارای مقامهای رسمی و دیپلماسی بود. همین موقعیت به او فرصت داد که سیر نوخواهی و جنبشهای مشروطه‌گری در کشورهای گوناگون را از نزدیک ببیند.

دوران توقف «ملکم» در استانبول (۱۲۸۸ - ۱۲۸۰) مقارن بود با دومین مرحلهٔ جنبش مشروطه خواهی در عثمانی، در همین دوره بود که مصطفی فاضل پاشا در سال ۱۸۶۷ گروه خود را به نام «ترکان جوان» در پاریس بنیان نهاد. در همان سال فاضل پاشا نامهٔ سرگشادهٔ معروف خود را به سلطان عبدالعزیز نوشته درخواست برقراری یک نظام مشروطه کرد.

ملکم در معرض این جنبش نوگرایانه بود. به علاوه با پیشروان اصلاحات ترکیه، چون کامل پاشا، عالی پاشا، و فؤاد پاشا در تماس بود.

ملکم، در آثار خود که به گفتهٔ خودش حدود ۲۰۰ رساله است، سیر نوخواهی و ارزشهای نو اروپا را مورد بحث قرار داده و لزوم اصلاحات در ایران را گوشزد کرد. ملکم، متأثر از افکار فیلسوفانی چون «جان استوارت میل» «John stuart mill» بود و قسمتی از کتاب «در آزادی» او را به فارسی برگرداند.

او به بیان بسیاری از مسائل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی پرداخت و تناسب آنها را با ایران یادآور شد.

مسائلی چون امور مالیاتی، رژیم پادشاهی و جمهوری، تفکیک قوا، سلطنت مطلق و یا میانه‌رو، برابری، تشکیل دولت به شیوهٔ اروپایی، تقسیم بندی استانهای ایران، امور دادگستری، آموزش و پرورش عرفی و غیر روحانی، بانکداری،

---

۱. همان، ص ۴۱.

مسؤولیت وزیران در برابر مجلس، قانون نو، کیفرهای عمومی، آزادی بیان، وحدت ملی، مجلس شورای دولت، مجلس شورای ملی، صنعت و حرفهٔ نو، انتخابات نمایندگان مجلس به وسیلهٔ مردم، تکنولوژی و تمدن غرب، تغییر الفبای عربی، برتری زبان بر مذهب در تشکیل یک وحدت ملی و... مورد بحث و بررسی «ملکم» قرار گرفت[1].

این نو خواه و تجددگرای ایرانی، از پشتیبانان جدی واردات ارزشهای غربی به ایران و از هواخواهان سرمایه‌گذاری کشورهای استعمارگر اروپا در ایران بود. ملکم خان نیز همانند دوستش آخوندزاده آگاه بود که تئوری مشروطهٔ غربی با مبانی اسلام از جنبه‌های گوناگون به ویژه نفوذ مذهب و قدرت او تفاوت دارد، ولی او بر خلاف آخوند زاده این مطلب را هرگز آشکارا بیان نکرد. در نتیجه ناچار شده است مطالب ضد و نقیض بگوید.

برخورد «ملکم» با مسأله مشروطیت مانند یوسف خان مستشار الدوله بود و هر دو می‌خواستند اسلام را با مشروطه‌گری غربی به ظاهر آشتی دهند.

او از یک سو می‌گفت که زبان سبب وحدت ملی است. علما و مجتهدان باید پیرو مقررات وزارت علوم باشند. از آموزش و پرورش به سبک جدید حمایت می‌کرد. از سوی دیگر به کرات مذهب را می‌ستود. آشکارا می‌گفت نظام نو با اسلام منافاتی ندارد. و قانون اسلام کاملترین قوانین جهان است. اساس قوانین جدید تا آن اندازه با اسلام هماهنگ است که ممکن است انسان تصور کند که از اسلام سرچشمه گرفته است.

به گفتهٔ او اروپائیان به اهمیت واقعی قرآن پی نبرده‌اند. علما و مجتهدان را ستایش می‌کرد و برای آنان اهمیت و مقامی ویژه در امور کشور می‌داد.

او می‌گفت: «مجتهدان بزرگ هر استان باید در مجلس شورا شرکت کنند. برای تشکیل یک مجلس شورای ملی باید صد نفر از میان مجتهدان، دانشمندان و

---

۱. همان، ص ۴۲.

خردورزان دارای قدرت و اختیار تام انتخاب شوند. و در هر استانی مردم باید مجتهد یا امام جماعت آن منطقه را به عنوان امین جامع آدمیت برگزینند»[۱].

علت این تناقض گویی ملکم چیست؟

چرا گاهی اسلام را می‌ستاید و گاهی ارکان اسلام را مورد حمله قرار می‌دهد.

در یک زمان بر اهمیت مذهب و لزوم دخالت آن در امور کشور تأکید می‌کرد و در زمانی دیگر توجه خویش را به جنبه‌های ضد دینی اصلاحات معطوف می‌ساخت. گاهی محور قدرت را امت اسلامی معرفی می‌کرد و می‌گفت: منبع قدرت مراقبت در میان هر امت یکی است و آن خود است؛ خود امت! چطور می‌تواند مراقب اجرای قانون باشد؟ پاسخ می‌گوید: به همان طور که در صدر اسلام می‌شد. در صدر اسلام هیچ مسلمانی نبود که بتواند در امور ملت بگوید: به من چه؟ به اقتضای این دو قانون ربانی امر به معروف و نهی از منکر هر مسلمان خود را وکیل و محصل امور الهی می‌دانست[۲].

گاهی مدلی اروپایی یا آمریکایی را ارائه می‌کرد و چنین می‌گفت: «به اقتضای یک قرار مطلق، تشخیص و تدوین و استقرار قوانین باید حکماً به مشورت و تصدیق در مجلس جداگانه باشد. یکی مجلس وکلای ملت که خود ملت منتخب می‌کند و یکی دیگر مجلس اقطاب که مرکب است از فضلا و کملّین قوم. از اجتماع این دو مجلس در یک مقام واحد یک مجلس ثالثی ظاهر می‌شود که آن را «ملاء اعلی» می‌گویند.

اعاظم مهمات امور ملک و کلّ مقادیر دولت در یَد قدرت این «ملاء اعلی» است[۳].

به نظر می‌رسد ملکم در این گفتار، نظامی همانند مجلس شورای ملی و سنا و یک مجلس مؤسسان و یا چیزی شبیه کنگرهٔ آمریکا که از اعضای مجلس نمایندگان

---

۱. همان، ص ۴۲.
۲. قانون، ش ۲۵، صص ۳ - ۲.
۳. همان، ش ۲۶، ص ۴.

و سنا تشکیل می‌یابد ارائه کرده است.

نتیجه آنکه ملکم، اصول مشروطهٔ غربی را به طور پراکنده در معرض استفاده خوانندگان ایرانی قرار داد.

چون می‌خواست اسلام و نوگرایی غربی را هماهنگ جلوه دهد، تا افکار و ایده‌های او مقبول جامعه قرارگیرد و از سوی دیگر اعتقادات و باور او غیر این بود، مندرجات آثارش پر از نکات ضد و نقیض و نا متناسب با یکدیگر بود.

این ویژگی سبب گمراهی نویسندگان پس از او در تفسیرشان از اصول حکومت مشروطه و دمکراسی گردید.

البته باید اذعان کنیم که با وجود همهٔ این ضد و نقیض گویی‌های وی، نوشته‌های ملکم نقش بسیار مؤثری درگسترش اندیشه‌های نوخواهی در ایران بازی کرد. روزنامهٔ قانون او در آن روزگار مخفیانه وارد ایران می‌شد و دست به دست میان هواخواهان نوگرایی می‌گردید. برخی از رساله‌هایش دربارهٔ نوخواهی و نظام حکومتی نو در دوران انقلاب مشروطیت به طور پراکنده و یا به صورت مجموعه چاپ و سبب آگاهی بیشتر افرادی شد که درگیر در انقلاب مشروطیت بودند[1].

میرزا حسین خان سپهسالار

نوگرای دیگر این دوران میرزا حسین خان سپهسالار است. او در سال ۱۲۸۸ به مقام صدارت عظمی رسید. اقدامات او برای نوسازی در زمینهٔ نظام داوری و دادگستری به شیوهٔ مغرب زمین کاملاً مشهور است. سپهسالار در مکاتبات خود با دربار و وزارت خارجه ایران سخت از نوسازیهای عثمانیها که در خلال توقف او در استانبول صورت می‌گرفت، هواخواهی می‌کرد. او پیرامون اهمیت نامهٔ معروف مصطفی فاضل پاشا دربارهٔ بنیانگذاری پارلمان سخن به میان آورد.

سپهسالار خیلی سخت تأثیر نوسازیهای عثمانیها که در زمینهٔ قانون‌گذاری انجام

---

۱. تشیع در مشروطیت در ایران، ص ۴۷.

داده بودند قرارگرفت و قانون نو عثمانیها را که همهٔ اتباع آن امپراطوری را یکسان و برابر می‌خواند ستود. نامه‌های او پر از بحث پیرامون جریانهای سیاسی اروپا، تأسیس مجلس شورای ملی و برقراری مشروطیت در ترکیه بود. او دولت ایران را به پیروی از ترکیه در این زمینه فرا می‌خواند.

سپهسالار در خلال مدت خدمت خود در مقام صدارت، نوسازیها را آغاز کرد. برای آشنا کردن ناصرالدین شاه به دگرگونی‌های اروپا او را به اروپا برد. در سال ۱۲۸۹ یک کابینه به نام «دربار اعظم» و یک مجلس مشورت ایجاد کرد که دارای نه وزارتخانه بود و در آن قوانین تصویب می‌شد. این مجلس مشورتی اگر چه عمرش به درازا نکشید، ولی گامی در راه آشنایی ایران با مشروطیت بود[۱].

میراز فتحعلی آخوندزاده

دیگر از چهره‌های منفی و نوگرای پیش از نهضت میرزا فتحعلی آخوند زاده است. او یک سکولاریست تمام عیار و مصمّم، و یک هواه خواه جدی تمدن باختر بود. او نخستین نوگرا بود که جنبه‌های ضد اسلامی مشروطهٔ دمکراسی را به شیوه‌ای بسیار آشکار و روشن بیان کرد. او حکومت مشروطه‌ای را پیشنهاد می‌کرد که خود مردم با کمک انقلاب به دست آرند، نه آن که از رهبران نوگرا سرچشمه گیرد. در سال ۱۲۸۰ هـ.ق با توجه به رژیم ناصرالدین شاه در یکی از نوشته‌های خود خطاب به ایرانیها نوشت: ای ایرانیان! اگر می‌توانستید منافع آزادی و حقوق بشر را دریابید، شما هرگز بردگی و فروتنی را نمی‌پذیرفتید. شما به آموختن دانشها می‌پرداختید و انجمنهای سری بنیاد می‌کردید و با یکدیگر متحد می‌شدید که خود را از استبداد مستبدین رها سازید»[۲].

آخوند زاده هواخواه تشکیل فراماسونری در ایران بود. او این کار را از لوازم آزادی و آزادیخواهی می‌دانسته است. البته ادعای متولیان فراماسونری نیز جز این

---

۱. همان، ص ۳۲.
۲. همان، ص ۲۷.

هم نبوده است. به همین دلیل، بسیاری از آزادیخواهان جهان و خاور زمین به این دام که انگلیسی‌ها و دیگر دولتهای سرمایه داری غربی برای ایجاد نفوذ معنوی و ارتکاب جنایات گوناگون به نام آزادی، برابری و برادری گسترده بودند، افتادند»[1].

آخوندزاده، مردم را مسؤول ستمی می‌دانست که به آنان می‌شود. در این راستا او می‌گوید: «در گذشته پیامبران، فیلسوفان و شاعران از ستمکاران درخواست می‌کردند که دست از ستم بر دارند، ولی نواندیشانی مانند ولتر، روسو، مونتسکیو و... به این نتیجه رسیدند که ستمکار نباید مورد درخواست قرار گیرد. بلکه باید ستمکش را تشویق کرد که برخیزد و به ستم ستمگر پایان بخشد».

او می‌افزاید: هنگامی که مردم اهمیت این باور را فهمیدند، بر ضد استبدادگران برخاستند و پس از دست یافتن بر قدرت، خود قانونی ساختند که سود آنان را تأمین می‌کرد. به دیدهٔ آخوندزاده، حکومتهای مشروطه‌ای که در زمان او وجود داشت ثمرهٔ اندیشه‌های فلاسفه نوخواه بود. دربارهٔ پیوند میان پادشاه و ملت، آخوندزاده معتقد به حاکمیت ملت بوده است.

او می‌گوید: «پادشاه باید توافق کامل با ملت داشته باشد و خود را نمایندهٔ ملت بداند و با همکاری ملت قانون بسازد، تا مردم میهن‌پرست گردند و در هنگام لزوم از جان و دل از میهن خویش دفاع کنند. پادشاهی بر اساس آن قانونی پایدار است که وسیلهٔ پارلمان ملی که از دو مجلس شورا و سنا ترکیب یابد وضع شده باشد و این پادشاه است که قوانین تصویب شده پارلمان را بدون برداشتن گامی بر ضد آن توشیح می‌کند».

در اینجا آخوندزاده روی حکومت مردم بر مردم تکیه کرده است. در آن زمان که او چنین می‌نوشت، از سوی مردمی که تحت حکومت ناصرالدین شاه زندگی می‌کردند هیچ گونه توجهی به این گونه مباحث و مطالب نمی‌شد. مردم هیچ گونه دخالتی در امور سیاسی نداشتند و اصولاً پارلمان حتی از گونهٔ غیر ملی آن وجود

---

۱. همان.

نداشت. حکومت کننده و قانونگذار رسماً ناصرالدین شاه بود که آخوندزاده مردم را به بر انداختن آن فرا می‌خواند.

در مورد مفهوم «ملت»، «ملیت»، «وطن» و «وطن پرستی» می‌گوید: «وطن پرست کسی است که خود را قربانی ملت و کشور خود می‌کند تا آزادی به دست آورد و به ملت و وطن خویش سود رساند».

او می‌افزاید: دیگر آن زمان گذشت که کسی زندگی خود را قربانی مذهب کند. برای به کف آوردن نیروی ملی و حفظ میهن بر ضد بیگانگان و رهایی از پستی و عقب ماندگی لازم است که همهٔ مردم را با سواد کنیم و به آنها ملت دوستی و وطن‌پرستی بیاموزیم.

آخوندزاده در سال ۱۲۹۲ هـ.ق در نقدی بر کتاب «یک کلمه» اثر مستشارالدولهٔ تبریزی، نا برابریی را که میان مرد و زن، مسلمان و نا مسلمان، برده و آزاد در فقه اسلامی در نظر گرفته شده، و اصولاً قانون مجازات اسلامی را سخت مورد حمله قرار داد، زیرا به نظر او آن قوانین با روح یک نظام قانونی و دمکراسی غربی منافات داشت.

او از کتاب «یک کلمه» ستایش بسیار کرد، ولی شیوهٔ استدلالی مستشارالدوله را که کوشیده تا هماهنگی میان اسلام و نوخواهی پدید آورد رد کرده است.

آخوندزاده یک آزادی خواه و سکولاریست غرب گرا بود. او پشتیبان گسترش تمدن و اصول پارلمانی غربی در ایران بود. او با آنکه ضد دین بوده و تمام ادیان را مورد حمله قرار می‌داد سخت به ستایش از زرتشت و مذهب آن می‌پردازد. در نامه‌ای به دوست زرتشتی خود می‌نویسد: «این مذهب باید نگاهداری گردد و کوشش آگاهانه‌ای باید به کار رود تا یک نفر زرتشتی به دین اسلام گرایش پیدا نکند».

او در نوشته هایش به اسلام و مقدسات آن می‌تاخت. نظام ایران را نیز سخت مورد حمله قرار می‌داد. ولی همین پان‌ایرانیست و نوگرا از حکومت تزاری روس

ستایش کرده و خود خدمتگزار وفادار آن بود. حکومتی که داستان تجاوزاتش بـه ایران صفحات تاریخ معاصر ایران را پـر کـرده و بـه بـهای جـان هـزاران هـموطن آخوندزاده تمام شده است.

آخوندزاده از مخالفان سرسخت اسلام و مبانی آن بود. از این رو مورد نـفرت مردم ایران بود. حتی کتاب او پیرامون مشروطه «مکتوبات کمال الدوله» هرگز چاپ نشد، ولی با وجود این اندیشه‌ها و نوشته‌های او بسیاری از روشنفکران ایرانی را تحت تأثیر قرار داد و همین روشنفکران و روشنگران بودند که انقلابیون مشروطه ایران، را از نظر اندیشه و تئوری رهبری کردند[1].

این پیشینهٔ فرهنگی نهضت مشروطه است لجنزاری که ریشه‌های مشروطه در آن رشد و نمو کرد، به راستی درختی که در چنین لجنزاری رشد کند چه مـیوه‌ای خواهد داد.

یوسف خان مستشار الدوله

یوسف خان مستشار الدوله تبریزی، نـوگرای دیگـری بـود کـه انـدیشه‌های او فرهنگ ساز نهضت مشروطه گردید.

حسب الامر ناصرالدین شاه در سال ۱۲۷۰ کنسول ایران در روسیه شد و هشت سال در «حاجی طرخان» روسیه اقامت کرد. او پس از دو سه سال فاصله آهـنگ مسکو کرد و سپس «شارژ دافر» ایران در شـهر پـترزبورگ گـردید. در سـال ۱۲۸۰ کنسول تفلیس شد و چهار سال در آنجا مـاند. در ایـن مـدت بسـیار تـحت تأثـیر پیشرفتهای روسیه قرارگرفت. آرزو می‌کرد روزی ایران به آن مرحلهٔ از پیشرفت نائل شود. در سال ۱۳۸۳ کاردار سفارت ایران در پاریس گردید و سه سال در آنجا ماند. در خلال این دوره چهار بار به لندن رفت و به پیشرفتهای فرانسه و انگلیس که به مراتب از روسیه بالاتر بود آگاه شد.

---

۱. همان، ص ۳۰.

مستشارالدوله با شگفتی فراوان از خود می‌پرسید: «به راستی علت این همه پیشرفت‌های باور نکردنی چیست؟» سرانجام به این نتیجه رسید که راز رشد و ترقی آن کشورها در یک کلمه «قانون» نهفته است. قانونی که بر آن کشورها حکومت می‌کرد و در ایران از آن خبری نبود.

مستشارالدوله به گمان خود آشتی دهندهٔ مذهب با نوگرایی است. او می‌گوید: «قوانین نو را می‌توان در اسلام یافت، ولی از کتاب شرعی مورد عمل زمان خود انتقاد می‌کرد و «کود» فرانسه را برتر از آن می‌دانست.

او در تمجید کود فرانسه قلم فرسایی کرده و چنین شرح داده: ۱. کود فرانسه بر اساس نظریه دولت و ملت نوشته شده

۲. در بردارندهٔ همهٔ قوانین مورد نیاز است

۳. قابل فهم برای عموم است.

۴. تنها پیرامون مسائل این جهان سخن می‌گوید

۵. در بردارندهٔ همهٔ قوانین عرفی و عادی است.

او با برشمردن این امتیازات و برتری این کتاب بر کتب فقهی اسلامی فی الواقع می‌گوید که مسائل مذهبی باید در یک محدودهٔ ویژه کاملاً جدا از امور کشوری مورد رسیدگی قرار گیرد.

کتاب یک کلمه، تفسیری از نخستین قانون اساسی فرانسه مصوب سال ۱۷۹۱ میلادی است. مستشارالدوله از یک سو به عنوان دوستدار و هواخواه جدی حکومت مشروطه فرانسه قلم فرسایی می‌کند و از سوی دیگر می‌کوشد که همسانی‌هایی میان قانون فرانسه و قانون اسلام با نقل قولهایی از حدیث و قرآن بیاورد.

او به شیوهٔ آشکاری می‌گوید که حکومت، حق تمام مردم است. او دربارهٔ آزادی مردم یک کشور و شرکت در انتخابات و دادن رأی قلم فرسایی نموده و این را حق مسلم مردم می‌شمارد. آنگاه در تمجید از چنین حقی می‌گوید: «این حق به مردم

فرصت می‌دهد که دربارهٔ حکومت بحث و دخالت کنند و مواظب آن باشند. این نمایندگان طبق قانون در یک مجلس قانونگذار گرد هم می‌آیند؛ اراده و رأی و موافقت مردم پایهٔ هر سیاست و حکومتی است. این قاعده نزد صاحبان خرد و خردورزان جهان بدیهی است[۱].

ارائه این دیدگاهها از نظر تئوری و روی صفحه بسیار جالب بود، ولی مستشارالدوله پاسخ این را نمی‌گوید: که این تئوریها تا چه اندازه در همان فرانسه اجرا می‌شد؟ او به خوانندگان ایرانی خود آن طرف صفحه را نشان نمی‌داد و هرگز نگفت یا نخواست بگوید که آن همه قانون و مجلس و انتخابات صرفاً ساخته و پرداخته دست بورژوازی فرانسه و حامی منافع همان طبقه بود و مردم وجه المصالحه‌ای بیش نبودند.

او در آشتی نوگرایی با اسلام نظام انتخاباتی را با شورا، آزادی بیان را با امر به معروف، و قوانین و حدود جزایی اسلام را با قوانین کیفری فرانسه هماهنگ می‌سازد.

او اهمیت و اصل مشروطهٔ غربی را به خوبی درک کرد و در برخی از موارد آن را برتر از شیوه‌های جاری کشورهای اسلامی دانست.

هواخواهی او از غرب تا اندازه‌ای بود که از سرمایه گذاری امپریالیستهای اروپایی در ایران سخت طرفداری کرد. کوششی که مستشارالدوله در راه آشنا ساختن ایرانیان به ویژه هیأت حاکمه با اصول نو و نظام حکومت قانونی کرد قابل تقدیر است، ولی نقاط ضعف در اندیشه‌های او و مقایسه‌های او و به خصوص تحلیل و تفسیر آیات قرآن و روایات بر اساس اندیشه‌های خود که نادرست بود جای تأسف است.

او می‌خواست میان قواعد و ارزشهای اسلامی و قوانین اروپایی هماهنگی ایجاد کند؛ اگر چه می‌دانست اسلام و اصول مشروطهٔ غربی با هم متفاوتند و قابل

---

۱. همان، ص ۳۵.

جمع نمی‌باشند.

البته او با لعاب اسلامی می‌خواست ایده‌های خود را پذیراتر بنماید؛ چون می‌دانست که مردم ایران برای پذیرفتن و هضم مفاهیمی که رنگ اسلامی دارند آماده‌ترند.

او کوشید که اندیشه‌های نو را با آیات قرآن و احادیث بیاراید. از این رو در نامهٔ مورخ ۱۲۸۶ خود به آخوندزاده چنین نگاشت: «کسی نگوید که فلان چیز بر ضد اسلام و یا اسلام مخالف ترقی و تمدن است». شاید به خاطر همین جنبهٔ ظاهراً اسلامی کتابش بود که همچنان که خود پیش بینی می‌کرد، محبوبیت زیادی در ایران یافت تا به اندازه‌ای که دولت کتاب «یک کلمهٔ» او را توقیف و خودش را دستگیر کرد. پس از گذشت یک ربع قرن کتاب او به عنوان اساسنامه و قواعد انجمن مخفی که نقش فعالی در انقلاب مشروطیت بازی کرد مورد استفاده قرار گرفت[1].

باید اذعان کرد که کوشش او برای هماهنگی قوانین اسلام با مشروطیت اروپایی زمینهٔ التقاط و سبب سوء تفاهم و برداشت نادرست رهبران مذهبی و پیروان آنان از تئوری نظام مشروطیت گردید، که نتیجهٔ زیانبار آن پس از پیروزی آشکار شد و انقلاب به ضد انقلاب تبدیل گردید.

عبدالرحیم طالبوف

نوگرای فرهنگ ساز مشروطیت، که تأثیر افکارش پیامدهای ناگواری را به همراه داشت عبدالرحیم طالبوف متولد ۱۲۵۰ و متوفای سال ۱۳۳۰ بود.

او بر خلاف ملکم، سپهسالار، مستشارالدوله و... مقام دولتی نداشت و به بازرگانی اشتغال داشت.

نقش او در بیداری ایرانیان و گسترش تئوری مشروطیت در ایران بسیار چشمگیر بود. او از فرهنگ سازان و بذر افشانان ایدهٔ مشروطیت بود که بعدها به حاصل نشست.

---

۱. تشیع و مشروطیت در ایران، ص ۴۰.

در تبریز متولد شد. در ۱۷ سالگی برای رسیدن به آرمانهای دور و درازی که در سر داشت به تفلیس رفت و در آنجا شاگرد یکی از مقاطعه کاران ایرانی شد.

او یک ملی گرای ایده آل بود و حس ملی وادارش ساخت که از ایرانی‌هایی که به نظر او میهن پرست نبودند و نخست به قول او عرب زده و سپس داوطلبانه غرب زده شده بودند سخت انتقاد کند.[۱]

طالبوف با شیوهٔ خود آموزی و علاقه شخصی به مسائل زمان، نه تنها یک روشنفکر سیاسی و اجتماعی گشت بلکه آثاری در فیزیک و هیأت از خود به یادگار گذاشت[۲].

وی در آثارش از اندیشهٔ گرانی چون «ژان ژاک روسو»، «ارنست رنان»، «ولتر»، «بنتام» و دیگر حکمای لیبرال وابسته به بورژوازی اروپا نام می‌برد. او در نوشته‌های خود جنبه‌های مثبت نوخواهی به ویژه اصل مشروطیت گونهٔ غربی، را مورد ستایش قرار داده است.

طالبوف از «وطن»، «ملت» و «دولت» بر شالوده مفاهیم نو آن واژه‌ها سخن گفته[۳] و وی در ستایش وطن می‌گوید:

این وطن مصر و عراق و شام نیست این وطن آنجاست کو را نام نیست.

باید بفهمیم این وطن که وظیفه ما در حفظ او و ترقی او هر نوع فداکاری و جانبازی است «ایران» است که اسامی شهرهای معروفش شیراز، اصفهان، یزد، کرمان، کاشان، تهران و خراسان و قزوین و رشت و تبریز و خوی و سایر ملحقات اوست[۴].

غیرت و حمیت بشری فقط در حفظ عزت وطن و ناموس وطن و ازدیاد ثروت وطن و تربیت اولاد وطن و اقدام مذهب و اسلام وطن است و بس[۵].

---

۱. مسالک المحسنین، عبدالرحیم طالبوف، ص ۱۷۵.
۲. تشیع و مشروطیت در ایران، ص ۴۸.
۳. کتاب احمد، طالبوف، ج ۲، ص ۱۲۷، مجموعه آثار.
۴. همان، ص ۹۲.
۵. همان، ص ۹۲.

طالبوف، قدرت حکومت را ناشی از ملت می‌دانست. وی آزادی را به شش بخش تقسیم کرد:

۱. آزادی هویت: آزادی فردی

۲. آزادی عقاید: هر کس آزاد است هرگونه عقیده‌ای داشته باشد و هیچ کس نمی‌تواند به خاطر این که فردی دارای عقیده‌ای فاسد است او را سرزنش و یا مجازات کند.

۳. آزادی بیان: هر فرد آزاد است هر چه می‌خواهد بخواند و بنویسد و مردم را فرا خواند تا به گفتار او گوش دهند. اگر سخن او ایجاد اختلال در نظم کند یا مطالب موهن و افتراآمیزی در برداشته باشد پس از تحقیقات کافی، او به کیفر می‌رسد.

۴. آزادی مطبوعات: فرد حق دارد آنچه نوشته است انتشار دهد و او را نباید از این کار بازداشت، مگر آن که نشریهٔ او مانعی برای آزادی ایجاد کند و یا موهن و افترا آمیز باشد.

۵. آزادی اجتماع: کسانی که هم عقیده‌اند می‌توانند انجمن داشته باشند و در آن مسایل سیاسی مربوط به کشور را مطرح کنند و اگر لازم باشد از کارهای دولت انتقاد و یا با آنها مخالفت کنند. آنان آزاد خواهند بود که اگر لازم بدانند نسخه هایی از صورت گفتگوهای خود را به حکومت مرکزی و حکومتهای محل بفرستند. اگر تقاضاهایشان در بردارندهٔ رأی اکثریت مردم باشد باید بلافاصله مورد تصویب قرار گیرد.

۶. آزادی انتخاب: هر فرد بالغ آزاد است که به داوطلبان پست‌ها و مقامات عمومی که شایستگی آن را دارند و قانون آنان را محروم نساخته است رأی بدهد و میزان رأی اکثریت مردم می‌باشد[۱].

پیرامون قانون نیز، طالبوف چنین می‌گوید: «قانون بر دو گونه است: مادی و معنوی. قوانین معنوی آن است که پیامبران علیهم‌السلام وسیلهٔ وحی آن را بیاورند. قوانین

---

۱. مسائل الحیات، «مجموعه آثار» صص ۱۸۴ - ۸۹.

مادی، چون قانون مدنی و سیاسی آن است که به وسیلهٔ خردمندان و دانشمندان کشور طرح و تصویب می‌گردد و حافظ حقوق و منافع مردم است.

این دو گونه قانون برای مردم لازم و ضرروی است[۱].

او با صراحت می‌گوید که قانونگذاری از اختیارات اکثریت مردم است.

از این رو، طالبوف لزوم دین و قوانین پیامبران علیهم‌السلام را انکار نمی‌کند، ولی قائل به جدایی دین از سیاست است.

طالبوف معتقد به خدا بود و به دستورهای دین اسلام تا حدودی عمل می‌کرد. او در نوشته‌هایش اسلام را دین پاک می‌خواند. در سال ۱۳۱۷ هـ.ق به حج رفت، ولی حوزهٔ مسائل دینی را فقط در قسمت عبادی خلاصه می‌کرد و دست دین و احکام دینی را از زندگانی مردم کوتاه می‌دانست[۲].

با آنکه طالبوف، دین را از سیاست جدا می‌دانست، ولی برای آنکه دیدگاههای او در میان ملت ایران که مسلمان و پای بند به احکام اسلام بودند پذیرا باشد چنین می‌گوید: «آنچه مخالف تمدن است در شرع شریف ما که اساس قانون ایران خواهد بود ممنوع و مادام الدهر حرام است. هر مسلمان یا نویسندهٔ این سطور که دل و زبانش مصدق این حرمت نیست کافر است و هر کس که قانون را متمّم شرع و ناظر اجرای احکام شرع نداند باز مسلمان نیست»[۳].

بدون شک این نظریه برای فریب مسلمانان بود، و اِلاّ او پای بند به اسلام نبود. از این رو کتابهایش به وسیلهٔ مرحوم شیخ فضل الله نوری تحریم و خود وی تکفیر گردید[۴].

البته این تکفیر مؤلف و تحریم آثارش نشان از نفوذ اندیشه‌های او در میان مردم در خلال انقلاب مشروطیت می‌باشد.

---

۱. کتاب احمد، مجموعه آثار، ج ۲، ص ۱۲۶.

۲. مسائل المحسنین، عبدالرحیم طالبوف، صص ۱۸۴ - ۱۷۶.

۳. مسائل الحیات، طالبوف، مجموعه آثار، ص ۲۰۹.

۴. تایخ مشروطه ایران، احمد کسروی، بخش یکم، ص ۴۵.

این بود سیری در افکار و آرمانهای روشنفکران ایرانی و نوگرایان سدهٔ سیزدهم و طلیعه قرن چهاردهم.

این گروه اندیشه آفرینان و فرهنگ سازان نهضت مشروطه بودند که نزدیک به یک قرن بذر التقاط، بیگانه ستایی، تجددگرایی و دین ستیزی را در سرزمین نهضت مردم ایران افشاندند.

بعضی چون آخوند زاده به ستیز مستقیم با اسلام برخاستند و بعضی دیگر چون طالبوف تبریزی و ملکم خان و مستشار الدوله سخاوتمندانه از اسلام مایه گذاشتند، سلیقه و ایده‌های خود را معیار قرار داده و به آن رنگ اسلامی زدند. به جای آنکه اسلام را معیار حق و باطل مقتضیات زمان قرار دهند، سلیقه و روح حاکم بر زمان را از انگاره و افق دید خود معیار اسلام قرار دادند.

به هر روی، اسلام را به آنچه از اسلام نبود آراستند، و آنچه جزء اسلام بود از آن پیراستند.

چون با میل و طبع آنان مناسب نبود، این تفسیر به رأی و اجتهاد آزاد و بدون مبانی بود که با اسلام به ستیز برخاست.

عجبا! میرزا صالح شیرازی با سنتور انگلیس می‌نواخت. آخوند زاده سکولاریست بر طبل روس می‌نواخت. ملکم خان از فرانسه می‌گفت. سپهسالار از ترکیه عثمانی و انگلیس و طالبوف انگلیس و ژاپن را می‌ستود و بالاخره همه هماهنگ با آهنگ بیگانه می‌رقصیدند[1].

پیشاهنگان ترویج فرهنگ وابستگی

از کنار کوه فتنه و استکبار روس و انگلیس دو گنداب بر سرزمین فرهنگ و سیاست ملت ایران جاری شد؛ یکی همان چشمهٔ فرهنگی بود که بحث آن گذشت و دیگری چشمهٔ سیاسی، که پیشاهنگان ترویج فساد و رشوه‌خواری و نوکری و

---

۱. ر.ک: شیخ فضل الله نوری و مشروطیت (رویارویی دو اندیشه)، مهدی انصاری، صص ۲۱۰ – ۹۷.

وابستگی به اجانب عبارت بودند از:

۱. میرزا ابوالحسن خان شیرازی، معروف به ایل‌چی که مدت ۳۵ سال ماهی ۱۰۰۰ روپیه از دولت انگلستان و حکومت هندوستان حقوق دریافت می‌کرد. اعمال دوران سیاه وزارت و سفارت این مرد آن‌گونه ننگین و بی شرمانه است که جا دارد نام او را در ردیف خائنان درجهٔ اول مملکت و مروجین فساد و جاسوسی به نفع اجانب بنگاریم. در دوران وزارت خارجهٔ او معاهدات ننگین ترکمن چای و گلستان به ایران تحمیل شد و آنچه که خواستهٔ انگلستان بود ـ که ایران را در برابر هندوستان تضعیف کند ـ انجام داد. در سالهایی که میرزا ابوالحسن خان ایل‌چی با گرفتن ماهی ۱۰۰۰ روپیه وزیر امور خارجهٔ ایران بود، دولت انگلستان برای حفظ هندوستان احتیاج داشت که ایران را تضعیف و تجزیه و خوار سازد تا این کشور قادر به دفاع از منافع خود نباشد. میرزا ابوالحسن خان مطیع و فرمانبر انگلیس و مجری منویّات بریتانیا بود. سرانجام مأموریت او کامل و ایران تجزیه شد. این دومین چهرهٔ فراماسون ایرانی بود که بعد از عسکرخان ارومی افشار طوق بندگی انگلیس را به گردن کرد. در مدت سی و پنج سال هر آنچه انجام داد به زیان ایران و به سود سیاست بریتانیا بود. او چنان وابسته بود که وقتی از دنیا رفت، دولت انگلیس در پی یافتن جانشینی برای او بود. کلنل شیل، وزیر مختار انگلیس در تهران در روز ۱۸ اوت ۱۸۴۶ به «سرو ابردین» وزیر خارجهٔ وقت انگلیس نوشت متأسفم که مرگ میرزا ابوالحسن خان را به اطلاع شما برسانم. هنوز ترتیبی برای انتخاب جانشین او داده نشده. ممکن است میرزا نبی خان امین الدوله به این مقام برسد. وزیر مختار روس در انتخاب وزیر خارجه ممکن است اقدام به تهدید کند و نفوذ خود را به نفع انتصاب میرزا مسعود به کار اندازد[۱].

۲. رسواترین وزیر محمد شاه که درگرفتن رشوه و حقوق و مستمری از خارجیان پیش قدم دیگران بود، میرزا محمد علیخان شیرازی، همشیره زاده میرزا ابوالحسن

---

۱. حقوق بگیران انگلیس، صص ۱۸ ـ ۱۷ ـ ۹.

خان شیرازی بود. در تمام مدتی که میرزا ابوالحسن خان از سفارت انگلیس ماهانه یک هزار روپیه حقوق دریافت می‌کرد، او نیز مبلغی را از حکومت هند مستمری می‌گرفت. پس از وفات میرزا ابوالحسن خان میرزا محمد علی خان که جانشین دایی در مزدوری و خیانت شده بود، به وزیر مختار انگلیس پیشنهاد کرد که ماهیانه مبلغی دریافت دارد و در مقابل آن خدماتی را تقبل کند. به موجب اسناد وزارت خارجه انگلیس در تمام دوران سفارت «جرج. م. مکدونالد» سفیر وقت انگلستان در ایران، برای میرزا محمد علی سالی ۵۰ تومان مقرری معین و پرداخت شده است. علاوه بر دریافت این مقرری وی هر گاه خبر مهمی کسب می‌کرد و آن را به وزیر مختار انگلیس می‌داد مبلغی نیز به عنوان «خبر مهم» از بودجه محرمانه سفارت پاداش دریافت می‌کرد.

این خائن سرسپرده به خاطر دریافت چهار هزار تومان رشوه (دویست هزار قروش) از رشید پاشا، صدر اعظم دولت عثمانی در عهدنامهٔ «ارزنة الروم» که با دقت تمام میرزا تقی خان در تدوین آن همّت گماشته بود با تغییراتی قسمتی از خاک ایران را به بیگانگان فروخت[1].

۳. از دیگر پیشاهنگان سیاست وابستگی به انگلیس، الهیارخان آصف الدوله بود. در میان افراد خانواده سلطنت این شخص از همه به انگلیسی‌ها نزدیک‌تر بود و همه جا به سیاست انگلیس خدمت می‌کرد. خدمات آصف‌الدوله به دستگاه سفارت انگلیس در تهران بدان جا رسید که سفیر وقت انگلیس در ایران طی گزارشی که روز ۱۹ اکتبر ۱۸۴۸ به وزیر خارجهٔ دولت متبوع خویش فرستاد دربارهٔ او چنین نوشت: «آصف‌الدوله خود و تمام افراد خانواده‌اش همیشه و کاملاً در اختیار دولت انگلستان بوده‌اند و اینان از خدمتگزاران صدیق ما می‌باشند».

دکتر فریدون آدمیت پیرامونش چنین می‌نگارد: «از جمله رجال متنفّذی که انگلیسی‌ها می‌کوشیدند او را از کنج تبعید برهانند و وسیلهٔ اعتلای وی را فراهم

---

۱. همان، صص ۷۶ ـ ۷۵ ـ ۶۹.

کنند، الهیارخان آصف‌الدوله وزیر سابق فتحعلی شاه بود». فرزندش محمد حسن خان سالار نیز از جملهٔ وابستگان به انگلیس بود. دکتر فریدون آدمیت پیرامون او چنین می‌نگارد: «در شب ۲۲ ذی القعده ۱۲۶۴ که ناصرالدین شاه به سلطنت رسید و به میرزا تقی خان امیر نظام لقب «امیر کبیر اتابک اعظم» اعطا کرد، نوکران و حقوق بگیران انگلیس و کسانی که در کنف حمایت وزیر مختار انگلیس نگهداری می‌شدند بنای مبارزه را با شاه و صدر اعظم گذاشتند. از جمله علمداران این مخالفت محمد حسن خان سالار، فرزند الهیار خان آصف الدوله بود که در خراسان فتنهٔ بزرگی بر پا کرد. او بر دولت یاغی شد و سفیر انگلیس از او حمایت کرد. امیر کبیر موفق شد فتنهٔ سالار را سرکوب نماید و در پاسخ «کلنل شیل» سفیر انگلیس و «پرنس دال گورکی» سفیر روس که می‌خواستند پس از بروز علائم شکست سالار وساطت کنند و امیرکبیر را با او به صلح برسانند، امیر کبیر قاطعانه جواب داد: «این اقدام منافی مقام و حیثیت دولت ایران است و حکومت ایران به هیچ وجه راضی نیست از این طریق به اغتشاش خاتمه دهد.... و اگر در این اقدام بیست هزار قشون ما تلف گردد به مراتب از این بهتر است که این شهر به وسیله و دخالتهای اجانب سر تمکین فرود آورد» در جواب سفیر روس هم گفت: «ما نمی‌خواهیم که خراسان مصر ثانی شود و نمی‌خواهیم که روس و انگلیس وسیلهٔ مداخله در امور ایران را به دست آورند»[1]. امیرکبیر برای متلاشی کردن این خانوادهٔ وابسته، در صدد برآمد خانه‌های آصف الدوله را که جزء خالصه و ملک دیوان بود بگیرد و به اعوان و انصار او منازل جداگانه بدهد. ولی بار دیگر «کلنل شیل» سفیر انگلیس به حمایت از او برخاست و حمایت علنی خود را از آصف الدوله و خانوادهٔ او رسماً اعلام کرد. او در نامهٔ ۲۲ جمادی الثانی ۱۲۶۶ به امیرکبیر چنین نوشت: «آنجناب استحضار دارند که دولت انگلیس چقدر مراقبت در امورات جناب آصف الدوله را منظور دارند»[2].

۴. شاهزادگان سرسپردهٔ دیگری که در عرصهٔ سیاست بازیگر میدان بودند و به

---

۱. حقوق بگیران انگلیس، صص ۱۴۰ - ۱۳۹. ۲. همان، ص ۱۴۱.

انگلیس خدمت کلان سیاسی نمودند فرزندان فرمانفرما بودند[۱] و نیز عبّاس میرزا ملک آرا از طرفداران سرسخت سیاست انگلیس بود[۲] و نیز عبداللّه خان امین‌الدوله از جمله طرفداران سیاست انگلیس و حقوق بگیران از آن دولت محسوب گردیده است[۳].

از جمله کسانی که رسماً از روس حقوق می‌گرفت و در خدمت سیاست روس بود، میرزا مسعود گرمرودی انصاری بود. «کمبل» دربارهٔ این شخص می‌نگارد: «مرحوم عباس میرزا نایب السلطنه به خود من گفت که میرزا مسعود سالی دو هزار دوکات از روسها پول می‌گیرد»[۴].

بد نام‌ترین شخص وابسته را می‌توان میرزا آقا خان نوری (اعتماد الدوله) به حساب آورد که چهرهٔ او برای همه روشن است*.

به هر روی این وابستگان به کشورهای بیگانه و تحت‌الحمایه‌ها و وکیل‌الدوله‌های روس و انگلیس کشور ایران را از نظر سیاسی بیمار، ورشکسته و فلج کردند.

نهضتی که در چنین خارستانی بروید و شکوفا گردد، چه میوه‌ای خواهد داد؟

از سوی دیگر، رهبرانی بزرگ و حکیم چون مرحوم آیة‌الله میرزا حسن شیرازی و حضرت امام خمینی«قدس سرهما» سکاندار کشتی انقلاب نبودند که از میان امواج فتنه و آشوب سفینهٔ نهضت را برهانند و آن را به ساحل امن، هدایت نمایند؛ لاجرم کشتی نهضت به صخرهٔ بیداد و استبداد و دیکتاتوری منوّرالفکرها بر خورد کرده و منهدم شد. بدین سبب بود که درخت مشروطه میوه‌های تلخ به ملت ارزانی داشت. رخدادهایی که چون زقّوم تلخ و ناگوار بود. البته رخدادهای پس از پیروزی نشان داد که ریشه‌های گندیده فرهنگ التقاط و دین ستیزی بارور شد.

---

۱. همان، ص ۱۶۱ ـ ۱۴۸
۲. همان، ص ۱۱۴.
۳. همان، ص ۲۰۱.
۴. همان، ص ۱۸۶.
*. به آغاز کتاب اصلاحات امیرکبیر مراجعه شود.

فرجام انقلاب

این چندگونگی فکر و فرهنگ انقلاب، سرانجام فرزندی زاد چند قلو و هر یک ناقص الخلقه.

۱. هواخواهان بی قید و شرط نظامهای غیر دینی و یا سکولار، چون آخوند زاده و طالبوف و تقی زاده و....

۲. سکولاریستهای اهل توافق، چون ملکم خان و مستشارالدوله.

۳. نوگرایان مذهبی که نوگرایی را بر محور «الحوادث الواقعه» و در چهار چوب اجتهاد پویای اسلامی قبول داشتند؛ همانند حاج شیخ فضل الله نوری و حاج شیخ عبدالنبی نوری و... این گروه در شعارهای نوگرایانهٔ خود حداکثر تا درخواست تأسیس «عدالتخانه» پیش رفتند و خواهان «مشروطهٔ مشروعه» بودند.

اشتباه این گروه آن بود که استبداد از این جریان به سود خود بهره جست و این موضوع چهرهٔ مشروطهٔ مشروعه را غبار آلود ساخت. البته علمای بزرگی با این جریان همسو و هم فکر بودند، ولی مایل نبودند که در سیاست کشور جز موارد خاص و ضروری دخالت کنند. همانند مرحوم آیة الله سید محمد کاظم طباطبایی یزدی که در این زمان به سکوت روزگار سپری کرد. البته دهها مجتهد و عالم از حامی مشروطه مشروعه بودند و با تلگراف و نامه‌های خود از شیخ شهید و نهضت اسلامی او حمایت کردند[1].

۴. مذهبیهای علاقمند به تغییرات بیشتر، اغماض بیشتر، و آشتی گرایی بیشتر،

---

۱. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، مهدی ملکزاده، ج ۴، صص ۹۲۹ - ۸۸۱.

همانند آیات خراسانی، مازندرانی، بهبهانی، نائینی و...»[1].

دو نوگرای یاد شده یعنی آخوندزاده و طالبوف، نهادهای نو سیاسی اروپا را با استفاده از ترجمهٔ روسی کتاب «اندیشه‌گران غرب» آموختند. از این رو توانستند اصول مشروطه را تقریباً همان‌گونه که در دموکراسی بورژوازی غربی مطرح گردیده بود، مورد بررسی قرار دهند. اینان از معانی و مفاهیم اصلی دچار انحراف فراوانی نشدند، ولی باید گفت که یک تفاوت میان دیدگاههای آن دو تن دیده می‌شود. آخوندزاده که یک بوروکرات رژیم تزاری روسیه بود، ولی تمایلات آزادیخواهی و احساسات همدردی نسبت به ایرانیان روشنفکر داشت، آشکارا اعلام کرد که مشروطه گری نمی‌تواند با اسلام کنار بیاید. ولی طالبوف که یک بورژوای ایرانی ساکن روسیه بوده، همواره با ملی‌گرایان طبقه متوسط هم صدایی داشت. مشروطه گری را در بیشتر موارد همان‌گونه که بود تفسیر کرد، ولی نگفت که شریعت اسلامی بسیاری از نهادهای دموکراسی غربی را تحمل نمی‌کند؛ بلکه او برای حفظ ظاهر گفت: «آنچه مخالف تمدن است در شرع شریف ما که اساس قانون ایران خواهد بود ممنوع و مادام العمر حرام است».

دومین گروه نوگرایان، از اصول نوگرایی و معنی و هدف آن به خوبی آگاه بودند و به آن ارج می‌نهادند. آنان به اندیشه‌های نو سیاسی در انگلیس و فرانسه دسترسی مستقیم داشتند، ولی به حکم مصلحت، اندیشه‌های مشروطه را رنگ اسلامی زدند. این گروه معنای واقعی مشروطهٔ غربی را پنهان نگاه داشتند و در مواردی مشروطه و اسلام را یکی دانستند. آنان زیر نفوذ فراوان بورژوازی غربی قرار داشتند و از منافع اقتصادی و سرمایه‌گذاری غرب در ایران پشتیبانی می‌کردند[2].

سومین گروه از نوگرایان، در آغاز مبارزات مشروطه همراه انقلاب مشروطه بودند. سختی‌های انقلاب را به جان پذیرفتند و در هجرت کبری شرکت جسته و همراه رهبران و کاروان انقلاب به قم و حرم اهل بیت علیهم‌السلام مهاجرت کردند و در پناه

---

۱. تشیع و مشروطیت در ایران، ص ۳۲۸.
۲. همان.

قبة النور بارگاه فاطمی به یاری انقلاب پرداختند. آنان عدالتخانه و اجرای احکام اسلام را می‌خواستند و شناخت روشن و شفافی از مشروطه وارداتی نداشتند. وقتی مشروطه را با اسلام هماهنگ نیافتند، برای پالایش انقلاب از فرهنگ التقاطی اروپایی به ستیز برخاستند و با تئوری «مشروطه مشروعه» به مخالفت با مشروطهٔ وارداتی پرداختند. آنان از پشتیبانی اکثر علما و مجتهدین برخوردار بودند. مسلمانان سنت‌گرا به حمایت از آنان پرداختند، ولی با کمال تأسف این آوای الهی با آهنگ استبداد محمدعلی شاه در هم آمیخت و چهرهٔ متشابهی به نمایش گذاشت.

از این رو در آن زمان کم‌کم پشتوانهٔ مردمی خود را از دست داد و سرانجام مقهور انقلاب دوم مشروطه شد، و پیشوای بزرگ این نهضت به شهادت رسید. او به طناب دار انگلیس زیر نظر یفرم خان ارمنی آویزان شد؛ اگر چه رخدادهای مشروطه به تدریج حقایق گفته‌های شیخ شهید را آشکار نمود و او را بر افق بلند معنویت و فداکاری و استقامت ستود و فروغ اندیشه‌های آینده نگرش پدیدار ساخت.

چهارمین گروه از رهبران نوگرای نهضت مشروطه علمای بزرگواری بودند که بر اساس شریعت «سهلهٔ سمحهٔ محمدیه» به اغماض و آشتی و اجتهاد باز، کوشیدند تا با نهضت مشروطه همراهی کنند، ولی این علما نیز از مشروطه وارداتی که فرهنگ التقاط و تجددگرایی افراطی ریشهٔ آن را متعفن ساخته بود آگاهی نداشتند.

این رهبران روحانی موضع ناتوان بنیاد مذهب را در یک نظام مشروطهٔ دموکراسی از دیده دور داشتند. آنان به متون اصلی نوشته‌های اندیشه‌گران اروپایی دسترسی نداشتند. چون هیچ یک از آنان زبانهای اروپایی را نمی‌دانستند و منابع آگاهی آنان محدود به نوشته‌های فارسی و عربی بود.

چهرهٔ بارز این گروه حضرت آیة الله میرزا محمد حسین غروی نائینی ﷺ بود که به عنوان یک تئوریسین فعال و منظم اصول مشروطه خودنمایی کرد. آن بزرگوار نیز به منابع اروپایی دسترسی نداشت و منابع آگاهی وی محدود به نوشته‌های عربی و

فارسی بوده که بیشتر آن منابع توجهی به نقاط اساسی اختلاف میان اسلام و مشروطهٔ دمکراسی نداشته است. یکی از منابع مسلم آگاهی آیة الله نائینی ﷺکتاب «طبایع الاستبداد» کواکبی بود؛ اگر چه کتاب مزبور در شکل دادن به تئوری «استبداد» نائینی بسیار مؤثر بود، ولی نائینی را به اصول کلی مشروطه غربی آگاه نساخت. از این رو مرحوم نائینی نیز کم‌کم از راه رفته پشیمان شد.

از سوی دیگر، اندیشه گران نوخواه ایران برای فریب علما سخت به تکاپو افتادند تا رهبران مذهبی را نسبت به اختلافهای اساسی و تعیین کنندهٔ موجود میان نهادهای نو سیاسی و اسلام بی توجه نگاه دارند. نوگرایان به اصطلاح لیبرال و آگاه به شیوه‌های فکر اروپایی به حمایت علما نیاز فراوان داشتند؛ چون تنها مقام مؤثر و با نفوذ در میان مردم مسلمان بودند. بدین دلیل نوگرایان می‌کوشیدند که علما به ناهماهنگی اسلام و مشروطه دمکراسی واقف نگردند، وگرنه از پشتیبانی علما در انقلاب مشروطیت بی بهره می‌ماندند. گفته شد که خود علما نیز نتوانستند حقایق لازم را دربارهٔ مشروطه وارداتی از منابع اروپایی به دست آورند. بنابراین باید اذعان کنیم که علمای دین از ماهیت مشروطه اطلاع دقیقی نداشتند. علاوه، عناوینی چون آزادی، برابری، دادگری و بسیاری از مفاهیم دیگر از موضوعهایی که در حوزهٔ بحث مشروطیت بود، پیشاپیش در اسلام با مفاهیم حقیقی خود در فرهنگنامهٔ اسلام تفسیر شده بود. این مفاهیم تا حدودی در هر یک از دو حوزهٔ اسلام و مشروطه با یکدیگر مشابه و همسان می‌نمود.

چون نوگرایان و پیروان فرهنگ التقاط، تفسیری صادقانه و دور از مصلحت‌طلبی، از آن مفاهیم ارائه نکردند؛ برخی از رهبران دینی ما با استفاده از نوشته‌های آن نوگرایان بدین باور شدند که آن مفاهیم با اسلام نا هماهنگ نیست. در نتیجه خود نیز کوشش کردند که آن مفاهیم را در چار چوب اسلام تفسیر کنند.

بدین ترتیب است که مشاهده می‌شود، مرحوم آیة الله نائینی (ره) آزادی را تنها ضد «بردگی» و آزادی سخن را تنها «موعظة الحسنة» معنی می‌کند و بر همین اساس

مخالفین خود را که به دیدهٔ وی پشتیبان بردگی و دشمن «موعظة الحسنة» بودند محکوم می‌داند[۱].

با وجود انگیزه‌های گوناگون علمای مشروطه خواه، موضع همهٔ آنان این بود که بر اساس اصل عقلایی «دفع افسد به فاسد» رژیم استبدادی وقت، به هر قیمتی ولو به بهای حاکم شدن مشروطه، باید نابود گردد.

باری علمای دین، اعم از موافق و مخالف مشروطه، هر دو گروه از اسلام دفاع می‌کردند. علمایی که بر ضد نظام حکومتی نو، برخاسته و نهضت «مشروطهٔ مشروعه» را آفریدند. چون مشروطه را ضد اسلام یافتند، به ستیز با آن قیام کردند. و علمای طرفدار مشروطه نیز کوشش کردند که اسلام و مشروطیت را آشتی دهند. این گروه از علما در بحثها و نوشته‌های خود کوشش داشتند که در چارچوب مذهب بنیانگذاری یک رژیم مشروطه را امری ضروری اعلام دارند. از این رو «آیة الله نائینی» به عنوان جامعترین نمایندهٔ این گروه از علما دیدگاههای خود و دیگر علمای همفکرش را به شیوه‌ای منظم و منطقی در کتاب **«تنبیه الامه»** بیان کرد و نظام حکومتی پیشنهاد داد که به باور او در خور جامعهٔ ایرانی آغاز قرن بیستم بوده است.

آن مرحوم، چنین استدلال می‌کرد که چون عالی‌ترین نوع حکومت که عبارت از حکومت امام زمان **«عجل الله تعالی فرجه الشریف»** است وجود نداشته و نمی‌تواند باشد و رژیم حاکم زمان استبدادی و غیر اسلامی است. بنابراین باید یک حکومت غیر استبدادی که ضوابط اسلامی را زیر پا نگذارد و از دخالت بیگانگان جلوگیری کند برقرار گردد. اگر چه آن مرحوم یک دادگستری و نظام داوری سکولار و غیر دینی را که مسلمان و غیر مسلمان را مطلقاً برابر می‌خواند نمی‌پذیرفت. ولی اجازه می‌داد که شهروندان مسلمان و نا مسلمان از برابری سیاسی برخوردار باشند. نائینی گفت: همهٔ مردم حق حکومت دارند.

نائینی ﷺ تشخیص داده بود که اوضاع و احوال زمان اجازهٔ برقراری یک

---

۱. تنبیه الامّة، صص ۲۰۹ - ۲۰۸.

حکومت اسلامی مطلوب ـ آنچه را علمای مشروعه خواه می‌خواستند ـ نمی‌دهد و مدیریت لازم برای چنین حکومتی موجود نیست. از این رو معتقد شد که باید در راه تبدیل رژیم استبدادی ایران به یک نظام حکومتی دادگرانه گام برداشت و شرط تحقق چنین حکومتی را حضور هیأتی از علمای دین و اسلام شناسان می‌دانست که بر اساس قانون در مجلس حاضر، و بر تصویب قوانین نظارت کنند، و رد یا قبول مصوبات در حیطهٔ قدرت آنان باشد.

بدون شک عملی شدن این دیدگاه کم‌کم دولت را به سوی اسلامی شدن نزدیک می‌ساخت و خواستهٔ آن «مجتهد بزرگ» را که حفظ اساس و بنیان اسلام بود مسجّل می‌نمود. مرحوم نائینی اعتقاد داشت که تغییر رژیم استبدادی وقت، تنها راه نیل به این هدف است، و چون دیدگاههای گوناگون و ضد و نقیضی پیرامون هماهنگی و نا هماهنگی مشروطه و مکتب تشیع ابراز می‌شد، اقدام به تألیف کتاب مهم و مشهور خود نمود. در آن کتاب «تنبیه الامه و تنزیه الملّه» کوشش کرد که موضع و موقع شیعه را در برابر مشروطیت و میزان هماهنگی آن دو مکتب را نشان دهد. در واقع مرحوم نائینی ﷺ می‌خواست با جنبهٔ اسلامی دادن به اصول مشروطه و با اغماض نسبی در برابر دمکراسی از حریم اسلام و تشیع دفاع کند. وی بر اصولی از دمکراسی ارج نهاد؛ چون آن اصول را با اسلام هماهنگ یافته بود. بدون تردید آن «مجتهد بزرگ» پاسدار اصول غربی و غرب‌گرایی نبود. از این رو چون آن مجتهد عالیقدر دریافت که فرصت طلبان و حامیان فرهنگ التقاط جریان نهضت را منحرف ساخته‌اند، از راه رفته خود پشیمان شده و راه خویش را در دفاع از مشروطه دنبال نکرد.

به رغم کوششهای پی‌گیر مرحوم نائینی و همفکرانش در راه اسلامی ساختن مشروطیت و قانون اساسی ایران، از فتح تهران در سال ۱۳۲۷ هـ.ق دیری نپایید که آنان روی از انقلاب مشروطه برتافتند، چون نفوذ نیروهای سکولاریسم و غیر مذهبی رو به گسترش گرایید. هواخواهان شیوهٔ سکولاریستی در خلال یک رشتهٔ قانونگذاری در مجلس اول امتیازهایی چند به علما دادند و چون علما با نفوذترین

پشتیبانان انقلاب مشروطه به شمار می‌آمدند، مجلس اول لازم دید که با گنجانیدن چند اصل در قانون اساسی حق زحمات و خدمات علما را تا اندازه‌ای به جای آورد؛ ولی از سوی دیگر در همان زمان با تصویب اصولی به سود دموکراسی و سکولاریسم عملاً آن اصول شرعی را از کار انداختند. در نتیجه می‌توان گفت که قانون اساسی انقلاب مشروطیت تا اندازهٔ بسیار زیادی سکولار و مبتنی بر نهادهای غیر مذهبی و در بردارندهٔ اصولی از دمکراسی بود[۱].

اگر چه رهبران دینی در نهضت مشروطه به اهداف عالیه اسلامی خود نرسیدند، ولی بر مبنای همان اصل عقلایی دفع «افسد به فاسد» مبارزهٔ علما در عرصهٔ آن انقلاب بر ضد استبداد و دخالتهای بیگانگان و پشتیبانی آنان از انقلاب مشروطه و گامهای اغماض‌آمیزی که آنان در راه آشتی دادن مواضع اسلام با دمکراسی برداشتند. سرانجام پایان دورهٔ استبداد صغیر و فتح تهران را در سال ۱۳۲۷ همراه داشت و پیامدهایی به سود جنبشهای استقلال خواهی و ملی ایران به بار آورد. بنابراین نهضت علما بی ثمر نماند و فعالیتهای قلمی و قدمی آن بزرگواران، در انقلاب مشروطه کمک چشمگیری به گسترش آزادی و جنبشهای ضد استبدادی بود.

با این وجود، باید پذیرفت که چون مشروطیت و شیوهٔ کار مجلس شورای ملی بیشتر بر پایه سکولاریسم و ارزشهای غیر مذهبی قرار گرفت و نیروی مقننه (مجلس) عملاً به دست مالکان بزرگ و محافظه کار و هوا خواه دخالت روسیه و انگلیس در امور داخلی ایران افتاد و انقلاب با سرعت از اصل و مبانی اسلام فاصله گرفت، این گروه از رهبران مذهبی مشروطه پس از مدتی خود به خود از مشروطه سر خورده و نا امید شدند و دست از پشتیبانی آن برداشتند. مرحوم نائینی نیز در همین روند زمانی دراز از چاپ و نشر کتابش نگذشته بود که وی دستور داد نسخه‌های آن کتاب را در هر کجا یافتند نابود کنند، و خود نیز آنچه در دسترس او بود در دجله افکند[۲].

---

۱. تشیع و مشروطیت در ایران، ص ۳۳۳.
۲. همان، ص ۳۳۴.

اکنون روشن می‌شود که مرزی میان مشروعه شیخ فضل الله و مشروطهٔ علما نبود. مشروطیت به معنای محدود کردن اختیارات سلطنت و قانونمند ساختن تصمیمات شاه و مسؤولان اجرایی کشور مورد قبول هر دو گروه از علمای موافق و مخالف مشروطه بود و مطالبه اصلی نهضت تلقی می‌شد. همچنین روشن می‌شود که مشروطه به این بیان، هدفی مقدس و شرعی بود. نه تنها سکولار نبود که هیچ میانه و نسبتی با سکولاریسم نداشت. بنابراین قرار دادن مشروعه شیخ شهید در برابر مشروطه فاقد پایه و مبنای علمی است. در بحث اسلامیت مشروطه دیدگاه نظریه پرداز انقلاب مشروطه، آیة الله نائینی مطرح و جوهرهٔ اسلامی نهضت روشن شد. از مطالعه منابع تاریخی آن دوره بر می‌آید که چون جریان سکولار بی رحمانه کوشید تا جریان نهضت را به سوی سکولاریسم سوق دهد و ماهیتی غرب گرایانه به آن ببخشد مرحوم شیخ فضل الله نوری بر اسلامی بودن و عدم انحراف آن از اهداف اولیه تأکید کرد. این امر سبب شد تا جریان سکولار که می‌خواست خود را نمایندهٔ نهضت وانمود کند، در صدد برآید تا موضع شیخ را به عنوان یک انحراف القاء کند. بدین گونه بود که واژهٔ «مشروطهٔ مشروعه» و مشروعه خواهان به فرهنگ سیاسی نهضت راه یافت. ولی درست آن است که مشروعه به عنوان صفت مشروطه برای تفکیک و تمییز آن از مشروطه سکولار به کار گرفته شود. به بیان دیگر، مشروطه مشروعه در برابر مشروطهٔ سکولار معنا پیدا کرد و نه در برابر مشروطه به طور مطلق.

در این روند، سخن همهٔ علما یکی بود. منتهی برخی زودتر در مقابل مشروطهٔ سکولار ایستادند و برخی دیگر چون آیة الله نائینی و همفکرانش در ابتدا کوشیدند تا با اغماض و انشراح صدر سلطهٔ فرهنگی اسلام را بر نهضت حفظ کنند و میان مشروطه و اسلام دریچهٔ آشتی باز باشد. ولی فرصت طلبان راه آشتی را بستند.

۲. فرصت طلبان

در هر نهضت و انقلابی آفت فرصت‌طلبی وجود دارد. رخنه و نفوذ افراد فرصت طلب در درون نهضت از آفتهای بزرگ نهضت است. وظیفهٔ بزرگ رهبران اصلی نهضت، آن است که راه نفوذ و رخنهٔ این گونه افراد را مسدود سازند.

زبان تاریخ گویای این حقیقت است که هر نهضت اصلاح طلب، مادامی که مراحل دشوار اولیه را می‌پیماید سختی و زحمت آن بر دوش افراد مؤمن و فداکار است، ولی همین که به پیروزی رسید و یا نشانه‌های پیروزی آشکار شد و درخت انقلاب به ثمر نشست، سر و کله افراد فرصت طلب پیدا می‌شود. روز به روز که از دشواریها کاسته می‌شود، فرصت طلبان محکمتر و پر شورتر پای علم انقلاب جمع می‌شوند تا آنجا که به تدریج انقلابیون اولیه را از میدان بیرون می‌کنند.

این جریان تا آنجا کلیت دارد که ضرب المثل شده است: «انقلاب فرزندان خود را می‌خورد».

گویی خاصیت انقلاب این است که چون به ثمر رسید، فرزندان خود را یک یک نابود سازد.

اگر با دیدهٔ بصیرت بنگریم انقلاب فرزند خود را نمی‌خورد، بلکه غفلت از نفوذ و رخنهٔ فرصت طلبان است که فاجعه به بار می‌آورد.

متأسفانه نهضت مشروطیت به این بلای ویران‌گر مبتلا شد.

به راستی انقلاب مشروطیت ایران را چه کسانی به ثمر رساندند؟ و پس از پیروزی چه چهره هایی مقامات انقلاب را مصادره کردند؟ نتیجه چه شد؟ علمای

پیشوا، سردار ملی‌ها، سالار ملی‌ها و سایر قهرمانان آزادی خواه همه از عرصهٔ انقلاب خارج شدند بعضی به دار و بعضی ترور و بعضی مسموم و بعضی منزوی و مطرود شدند و به فراموشی سپرده شدند و عاقبت در گمنامی مردند. ولی روشنفکران غرب زده، و فلان‌الدوله‌ها که تا دیروز زیر پرچم استبداد با انقلابیون می‌جنگیدند و طناب به گردن انقلابیون می‌افکندند به مقام صدارت عظمی و وکالت و وزارت رسیدند.

نتیجه آن شد که نباید می‌شد. استبدادی پدید آمد به صورت مشروطیت. به جای یک چشمهٔ استبداد چهل چشمه جاری شد. نهضت را اصلاح طلب آغاز می‌کند و فرصت طلب آن را مصادره و نابود می‌سازد.

تقی زادهٔ فرصت طلب است که فریاد می‌زند: «امروز چیزی که به حد اعلا برای ایران لازم است و همهٔ وطن دوستان ایران با تمام قوا باید در راه آن بکوشند و آن را بر هر چیز مقدم دارند سه چیز است که هر چه دربارهٔ شدت لزوم آنها مبالغه شود کمتر از حقیقت گفته شده: نخست قبول و ترویج تمدن اروپا بلا قید و شرط، و تسلیم مطلق شدن به اروپا و اخذ آداب و عادات و رسوم و تربیت و علوم و صنایع و زندگی و کل اوضاع فرنگستان بدون هیچ استثنا.... ایران باید ظاهراً و باطناً و جسماً و روحاً فرنگی مآب شود. پس این ایدهٔ تقی زاده است که دو سال پیش از کودتای رضاخان ابراز می‌کند[1].

---

۱. مجلهٔ کاوه، جمادی الثانی، صص ۱۳۳۸.

۳. نبود طرح اجرایی

ضعف نهضت مشروطه این بود که معماران اسلامی آن، طرحی برای پس از پیروزی نداشتند. فرض کنیم ساختمانی فرسوده است که برای زندگی ما مناسب نیست، می‌خواهیم آن را ویران کنیم، و به جای آن ساختمانی نو و زیبا که فاقد نواقص قبلی بوده و آسایش ما را کاملاً تأمین کند بسازیم.

در اینجا دو مرحله وجود دارد: ۱. می‌خواهیم آن بنای فرسوده و معیوب را ویران سازیم. وظیفهٔ ما در این مرحله روشن است. لازم نیست ضرورت تخریب را برای ما توضیح دهند؛ ولی مرحلهٔ بعد از ویرانی که مسأله سازندگی، است بسیار مشکل است.

گاهی طرح و ماکتی معین در مقابل ماست و تمام خواسته‌ها و ایده آل‌های ما را مهندس در طرح خود دیده است. اینجا جای نگرانی نیست[۱].

بدون شک با وجود طرح، معمار بر اساس آن طرح ساختمان مورد علاقهٔ ما را خواهد ساخت؛ ولی اگر طرحی در میان نباشد، پس از ویران‌کردن آن ساختمان چه باید کرد؟ مشکل نهضت مشروطه آن بود که پس از پیروزی نهضت مهندسان انقلاب، طرحی پیش روی خود نداشتند تا بر اساس آن عمل کنند.

از سوی دیگر، طرفداران فرهنگ التقاط و نوگرایان غرب‌گرا طرح‌های وارداتی را پیش روی انقلاب نهادند.

ملکم، طالبوف، مستشارالدوله و... در پی آن بودند که نمونه نهادهای سیاسی

---

۱. نهضتهای اسلامی در صد سالهٔ اخیر، استاد شهید مرتضی مطهری، ص ۹۶.

غرب را به ایران بیاورند و پیرامون آن مدلها در میان مردم تبلیغ کنند؛ چون معتقد بودند نظامهای نو اروپایی برتر از نظام سنتی ایرانند. ولی چون خواستهٔ باطنی و واقعی خود را نمی‌توانستند بی پرده بیان کنند و آگاه بودند که ممکن است با مخالفت و مبارزهٔ علما از یک سو و توده‌های مردم از سوی دیگر رویارو گردند؛ بنابراین کوشیدند تا به سخنان و استدلال‌های خود رنگ اسلامی دهند. به سخن دیگر آن روشنفکران غرب‌گرا در نوشته‌های سیاسی خود از دیدگاه مذهبی، مردمی دور از صداقت بودند[۱].

متأسفانه رهبران روحانی نهضت، طرح جامع پیش روی نداشتند تا بر اساس آن اصول و قوانین لازمه را از مواد اولیه غنی فرهنگ اسلام استخراج نمایند.

از این رو همکاری و هماهنگی علما در میدان سازندگی و ادارهٔ کشور بعد از نهضت، به عرصه تقابل و تعارض تبدیل شد. بعضی چون آیة الله شهید حاج شیخ فضل الله نوری پرچم مخالفت برافراشت و سه ماه از تاریخ اول جمادی الاولی تا هشتم شعبان ۱۳۲۵ قمری در حرم حضرت عبدالعظیم تحصن جست. در این فرصت حملات و انتقادهای سخت خود را بر ضد تغییر رژیم کهن ایران به یک نظام پارلمانی به اوج خود رسانید. در خلال این مدت نشریه‌ها و رساله‌های بسیار بر ضد مشروطه نوشته شد[۲].

آن بزرگوار پیرامون مشروطه چنین نگاشت:«این فتنهٔ کبرا دارای سه مرحله بود:

۱. مرحلهٔ تقریر و عنوان؛

۲. مرحلهٔ تحریر و اعلان؛

۳. مرحله عمل و امتحان.

حاج شیخ فضل الله در تبیین این سه مرحله فرموده‌اند: نخستین مرحله انقلاب که محدود به بحث و گفتگو پیرامون شیوهٔ نو حکومتی بود مورد استقبال عموم مردم، عالم و غیر عالم قرار گرفت؛ زیرا آن تقریرها و عنوان‌ها به شیوه‌ای برازنده و

---

۱. تشیع و مشروطیت در ایران، ص ۳۳۳.

۲. همان، ص ۲۶۴.

جالب مطرح می‌گردید.

مرحله دوم انقلاب با نوشتن قانون اساسی و مسأله آزادی مطبوعات همراه بود؛ آزادی که به نویسندگان اجازه می‌داد آنچه می‌خواهند آزادانه بر ضد مذهب، سران مذهب و پیروان مذهب بنویسند. سرانجام مرحوم شیخ نتیجه می‌گیرند که با تدوین قانون اساسی سه بدعت و نوآوری پدید آمد. اول نوشتن یک قانون در برابر قانون اسلام. دوم وادار کردن شهروندان به پیروی از قانونی که از سوی شریعت نیست. سوم کیفر و مجازات شهروندان به پاس اطاعت نکردن ازآن قانون.

آن بزرگوار با پارلمان انتخابی سخت به مخالفت برخاست و رسیدگی به امور مردم را از باب «ولایت» اعلام کرد که در زمان غیبت امام زمان «عجل الله فرجه الشریف» با فقها و مجتهدین است نه فلان بزار و بقال.

از سوی دیگر حضرت آیة الله نائینی کوشید تا قانون اساسی و مشروطه را با نظام اسلامی هماهنگ سازد. او تلاش فراوان نمود تا رژیم مشروطه را با اسلام آشتی دهد. البته تلاش این فقیه بزرگوار نیز به ثمر نرسید؛ چون روشنفکران غرب گرا که با طرح آمده بودند، سرانجام کار را به آنجا رساندند که مرحوم نائینی نیز با همهٔ وسعت نظر از راه رفته بازگشت.

۴.روزنامه‌ها ونشریات

عامل دیگری که آتش افروز معرکه شد و تنور فتنه را شعله ور ساخت روزنامه و نشریات بود.

البته نقش نشریات و روزنامه، شب‌نامه، هفته نامه و... در ایجاد تفرقه افکنی در این دوران بسیار مؤثر بود. دهها روزنامه آتش تفرقه را شعله ورتر می‌ساخت. عجبا مردمی که گرسنه و فاقد امکانات اولیّهٔ زندگی بودند این همه نشریه برای چه؟ روزنامه‌هایی چون: «چهره نما، تدین، تمدن، روزنامه مجلس، مساوات، تربیت، شاهد، صور اسرافیل، شرافت، محبت، مودت، وفاق، انسانیت، حقیقت، زبان ملت، آگاه، بیدار، تیاتر، اثبات، محاکمات، الفت، عدالت، صحبت، ناطق، وطن، فاتح، کشکول، مجلهٔ فلاحت، میمون، صور، الجمال، طالب، مطلوب، مشکوة، ندای وطن، طریقهٔ عقل، کرنا، انصاف، عدل، فریاد، ناهید، وفا، دبستان مراد، آیینه جهان نما، حقیقت گویی، شریف، الکمال، ذلت وطن، آیین، حرمت، سلسبیل، گلشن جان، فرح، شاهنشاهی، زشت و زیبا، درب، ارشاد، صداقت، لسان الغیب، حب الوطن من الایمان، مراد مشتاق، سرو آزاد، صدق، حب وطن، شاهد مقصود، دیدار مطلوب، نور و ظلمت، بنیاد، اتفاق، دولت جاوید، حقوق، ترک وطن، صباح، مؤید، آیینه چهره نما، زراعت، مجله استبداد، دعوت، جرم گناه، حبل المتین، خوش خبر، سیرالملوک، نصحیت، ذوق سرشار، شارلاتان، معارف، ثبوت، مواسات، طریقت، حق گو، حق شناس، وداد، منصور، صناعت، روح القدس، آزاد، نوروز، فضول، حکمت، عالم بی عمل، مجاهدت، آیینه غیب نما، ایجاز، رشادت،

ظهور تمدن، ثروت، نیکو فال، مکافات، شکوه ملی، گلزار حسن، دولت بیدار، اقبال، شمس طالع، اقبال ملی، قدرت، ثبوت وحدت، طوطی، امانت، اتحاد، سیاسی، فرهنگ، اثبات داد، صحت، خرم، صبر و ظفر، حیات جاوید، اتحاد، جاوید، همدم، عزت، مکنت، روح الامین، شاهد عینی، توسل، عزلت، گلستان، ارم، عجز، ثروت، بزم افروز، احسن نیات، انس، حقانیت، ادراک، کور بینا، چشم دار نابینا، شجرهٔ استبداد، شجرهٔ عدالت، اخوت، معدلت، اتفاق جاوید، تجارت، خوشحال، شیپور، عین الحیوة، وحدت، امام جماعت، قانون عدالت، احسان، سود و زیان، اشتهار، مخزن ذخایر، معدن جواهر، اتمام حجت، فرج بعد از شدت، مملکت، طریق، خوش الحان، ملک الملوک، اصناف، سهیل، لا رطب و لا یابس، دعوت ملی، تجارت، سیار، کوکب دری، مطلع الشمس، غیرت...، صبح صادق، همت، توفیق، رهنما، یدالله مع الجماعه، بهشت عدن، جنات نعیم، صراط المستقیم، غیرت وطن، آیینه، نجات، راه نجات، کلید سیاسی، نجات وطن، مردان وطن، داد دین، مخاطرهٔ وطن، حور العین، طایر قدسی، افتخار، کعبه آمال، استقلال وطن، خیر، تلافی مافات، عذر بدتر از گناه، ندای آزادی، حریت، هدایت، نجات ملت، سنگر آزادی، پرهیز، بیداری ملت، تشویق، نزهت، نفس آخر، بستان، صبا، طریقهٔ ادب، فواید عامه، درد بی درمان، مشورت، نخوت.

این جراید در سال اول مشروطیت منتشر می‌شدند و از هر کدام چندین شماره انتشار یافت[۱].

وجود این همه روزنامه به آن جریانات عمیق تفرقه افکنانه مشروطه کمک کردند و زمینهٔ پیدایش فزون از دویست انجمن و گروه آشکار و مخفی را فقط در تهران پدید آوردند[۲].

---

۱. مقدمات مشروطیت، هاشم محیط مافی، صص ۳ - ۲۹۱.

۲. همان، ر.ک: تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران، ج ۲، تألیف ادوارد برون، ترجمه محمد عباسی.

۵. پیدایش انجمن‌ها و گروهها

انجمن‌ها و گروهها هر کدام پرچم اختلاف و تفرقه در جامعه بودند. ترورها و تخریب‌ها شروع، و نا امنی همه جا را فراگرفت. در اطراف کشور شعله‌های نا امنی گسترده‌تر شد.

وجود دهها انجمن و گروه فضای ناامنی را پدید آورد. در واقع به تعداد روزنامه‌ها و شب‌نامه‌ها گروه و دسته تشکیل شد. ولی در این میان نقش دو حزب اعتدالیون و دموکرات نقش اساسی بود. این دو حزب پس از حضور در مجلس شورای ملی پرچم اختلاف و مبارزه با هم را برافراشتند و جوّ مسموم سیاسی پدید آوردند. و پیامدهای ناگواری را برای انقلاب مشروطه آفریدند.

۶.دخالتهای روس و انگلیس در ایران

علاوه بر این عوامل، دخالت روس و انگلیس بر ناامنی و بی ثباتی کشور افزود و وضع را خطرناکتر ساخت.

در همین زمان «بعد از استبداد صغیر و شکل‌گیری مجلس دوم» بود که دولت و مجلس ایران درگیر بلای بزرگی شد. اولتیماتوم دولت روس و اشغال نظامی شمال و جنوب ایران به وسیلهٔ روس و انگلیس در سال ۱۳۲۹ قمری زمینهٔ نا امنی و هرج و مرج را افزونی بخشید.

البته علمای دین با تمام ناراحتی خود از مشروطه و قوانین مصوب مجلس، بار دیگر به پاس حمایت از کشور ایران که به نام زیبای ولایت مزین بود در مقابل این رویداد خطرناک به پا خاستند و فریاد اعتراض خود را بر علیه تجاوز روس و انگلیس بلند کردند و اشغال سرزمین اسلامی ایران را به دست نیروی کفار محکوم نمودند. وقتی که با تلگراف از بازگشت محمد علی میرزا «شاه سابق» از روسیه به استرآباد درگرگان با خبر شدند، تصمیم گرفتند با پیروان خود به کاظمین و از آنجا به سوی ایران حرکت کنند تا یک مبارزهٔ سراسری و فراگیر را بر ضد بیگانگان به ویژه روسهای تزاری که به قتل عام مردم آذربایجان مشغول بودند، رهبری کنند. مرحوم آخوند خراسانی یک نامهٔ تکان دهنده به رهبران مذهبی تبریز نوشت و دستور داد که با به پا خاستن بر ضد کفار، با تحریم اجناس روس و آموزش فنون جنگی وظیفهٔ مذهبی خویش را انجام دهند[1].

---

۱. تشیع و مشروطیت در ایران، ص ۱۵۹.

به هر روی علمای بزرگ نجف و کربلا همراه با دیگر روحانیون مشروطه خواه مانند آیة الله نائینی آهنگ کاظمین کردند، ولی شب پیش از حرکت آنان، آیة الله آخوند خراسانی در خانه‌اش درگذشت و شایع شد که آن مرحوم به دست عوامل بیگانه مسموم گشته است[۱].

بدون تردید خراسانی آهنگ ایران کرده بود که به کمک مردم، ایران را از چنگال روس و انگلیس برهاند[۲]. و نیز مشروطیت ایران را که سخت به بیراهه می‌رفت و به گونه‌ای لباس استبداد مدرن بر تن داشت و از اسلام با سرعت فاصله می‌گرفت، به راه راست و درست رهبری کند؛ ولی مرگ ناگهانی او ثلمهٔ بزرگی برای جهان اسلام و ایران بود. مرگی که هنوز نامشخص مانده. برخی مثل شهرستانی بر این باورند که آن مرحوم بر اثر حملات نظامی بیگانگان روس و انگلیس به ایران دچار حملهٔ قلبی شد و درگذشت،ولی نوشته‌های مأموران انگلیسی در بغداد گزارشگر آن است که افراد مختلفی متهم به کشتن خراسانی بوده‌اند[۳].

هدف خراسانی از آمدن به ایران و مبارزه با بیگانگان و هدایت نهضت مشروطه به راه درست، این باور را تقویت می‌کند که آن بزرگوار را به شهادت رسانده‌اند؛ به خصوص که مرحوم مازندرانی در نامهٔ خویش آشکارا نوشته بود که جان او و خراسانی مورد تهدید دشمنان قرار داشته است.

از این رو شهادت یا رحلت آخوند خراسانی (ره) جریان حرکت علما را به سوی ایران متوقف ساخت؛ ولی هرگز آن را تعطیل نکرد. سه هفته پس از مرگ مرحوم آخوند روز ۱۱ محرم ۱۳۳۰ قمری علما به سوی کاظمین حرکت کردند. در آن شهر علما سیزده نفر از میان خود برگزیدند و آنان هیأتی تشکیل دادند که کارهای لازم را انجام دهد.

اعضای این هیأت که یکی از آنان مرحوم آیة الله نائینی بود، سوگند یاد کردند که

---

۱. اشهر الرجال، هبة الدین شهرستانی، ص ۲۹۷. ۲. همان، ص ۲۹۴.
۳. همان، ص ۲۹۷.

در اجرای هدف جنبش علما بر ضد بیگانگان امین و وفادار باشند. این هیأت مسؤول ارتباطات و تلگرافهای مبادله شده و مخفی نگاه داشتن محتوای آنها بود[۱].

اخبار ناگوار از آذربایجان به خصوص قتل ثقة الاسلام تبریزی و هفت نفر از آزادیخواهان تبریز علمای عراق را سخت برآشفت.

حضرت آیة الله سید کاظم یزدی (قدس سره) که تا می‌توانست خود را از سیاست کنار می‌کشید، اعلام داشت که او نیز بر ضد روس و انگلیس قیام کرده و به کاروان علما خواهد پیوست.

آن بزرگوار اگر چه از نجف بیرون نیامد، ولی فتوایی صادر کرد و فرمود: «امروز اروپاییها به حملهٔ نظامی بر کشورهای اسلامی سرگرم هستند. ایتالیا، طرابلس را و روس و انگلیس به ترتیب شمال و جنوب ایران را مورد تاخت و تاز قرار داده‌اند و اسلام رو به نابودی می‌رود. بنابراین بر عموم مسلمانان چه عرب و چه عجم واجب است که آمادهٔ دفاع از سرزمینهای اسلامی باشند. مسلمانان باید در راه بیرون راندن سربازان ایتالیایی از طرابلس و نیروی نظامی روس و انگلیس از ایران جان و دارایی خود را فدا کنند. اکنون بزرگترین وظیفهٔ مسلمانان این است که ایران و عثمانی را از شرّ این کفار صلیبی اشغالگر برهانند»[۲].

هیأت منتخب ۱۳ نفر علما، تلگرافهای بسیاری را به دولت ایران مخابره کرد تا از روسها بخواهد که هر چه زودتر خاک ایران را ترک گویند و تهدید کرد که در غیر این صورت علما به سوی ایران حرکت خواهند کرد.

چون دولت ایران از نتایج حرکت علما به سوی ایران می‌هراسید، بارها از علما خواهش کرد که عراق را ترک نکنند و قول داد که مشکل مربوط به قوای روسیه در ایران را حل کند.

کسروی می‌نویسد: تنی چند از علمای ایرانی مقیم عراق به ایران رفته برای

---

۱. هجوم روس، ناظم الدین زاده، صص ۱۲۱ - ۱۱۶.

۲. تشیع و مشروطیت در ایران، ص ۱۶۱، به نقل از مجله العلم.

مبارزه با علمای مبارز در خدمت دولت ایران قرار گرفته بودند[۱].

برخی از علما نیز ورود علمای عراق به ایران را موجب سخت‌تر شدن اوضاع کشور می‌دانستند.

حاجی میرزا احمد فرزند آخوند خراسانی، به مرحوم نائینی و شیخ العراقین که هر دو عضو هیأت برگزیده بودند، نامه‌ای ارسال کرد. در آن، وضع حساس و مبهم کشور را یادآوری کرد و تذکر داد که کوچکترین بهانه به روسها ممکن است به بهانه نابودی کشور تمام شود. باید علما احتیاط کنند که حرکت آنان سبب بهانه جویی روسها نگردد. او افزود که دولت ایران سخت سرگرم حل این مشکل است و سزاوار است برای تقویت دولت مرکزی ایران علما تلگرافی به ایران فرستاده و فرمانبری خویش را از دولت اعلام دارند[۲].

میرزا محسن حسینی نیز که یکی از علمای تهران بود ورود علما را به ایران خطرناک می‌دانست. از این رو در یکی از تلگرافهای خود به مرحوم نائینی پس از درود بر آن مجتهد بزرگ یادر آور شد که «دولت ایران کوشش فراوان کرده تا آرامش را برقرار سازد. مشکلات مازندران به وسیلهٔ اسماعیل خان امیر تومان حل خواهد شد و شاهرود زیر کنترل دولت ایران قرار گرفته است. بنابراین نیازی به آمدن علما به ایران نیست، بلکه بهتر آن است که علمای عراق با تلگرافی به عشایر جنوب از آنان بخواهند که مزاحمتی ایجاد نکنند»[۳].

در تهران به رغم مبارزات خستگی‌ناپذیر مردانی چون شیخ محمد خیابانی به اصرار انگلیس اولتیماتوم روسها پذیرفته شد و به خدمت مورگان شوستر، رایزن مالی امریکایی در ایران خاتمه داده شد. در ضمن دولت ایران متعهد شد که بدون تصویب دولت روس و انگلیس، رایزنی بیگانه در ایران به کار گمارده نشود و هزینهٔ

---

۱. تاریخ هیجده سالهٔ آذربایجان، احمد کسروی، ص ۵۰۲.

۲. هجوم روس، نظام الدین زاده، صص ۲۷۰ - ۲۶۹.

۳. همان، صص ۲۳۶ - ۲۳۴.

لشکرکشی روسها به ایران و قتل و غارت مردم ایران، از سوی دولت ایران پرداخت گردد[۱].

عجبا، مشروطه به چه روزی افتاد و چه ثمرهٔ تلخی از آن درخت نصیب ملت ایران شد. شاید تا آن تاریخ، حتی زمان شکست دولت ایران از روس و قرارداد ترکمان چای، چنین ذلت و ننگی دامن‌گیر ملت و دولت ایران نشده بود. مردم ایران را در آذربایجان بکشند، علما را دار بزنند و سر از تن آنان جدا کنند و بعد خسارت و تاوان جنگ را نیز از دولت ایران بگیرند؟!

عجبا!

به هر روی، در این گیر و دار و هرج و مرج و ناامنی شاه سابق محمد علی میرزا به تکاپو افتاد که تاج و تخت از دست رفته را باز یابد و موجب گرفتاری فراوانی گردید.

سالار الدوله، کرمانشاه را اشغال و غارت کرد[۲].

در تبریز به تحریک صمد خان تنی چند از اعیان و اشراف و برخی از روحانیون دست توسل به سوی پادشاه انگلستان و امپراتور روس دراز کرده از آنان خواستند که محمد علی میرزا را در رسیدن به سلطنت مجدد یاری کنند[۳]. از سوی دیگر، محمد علی میرزا بنا به گزارش ایوانف کنسول روس در استر آباد (گرگان) متعهد شده بود که اگر او به قدرت بازگردد، ایران را تحت‌الحمایه روسیه قرار دهد و در نتیجه آماده بود که به روسها تعهد کتبی در مورد تحت الحمایگی ایران بدهد[۴] و ایران را از تیول روسها قرار دهد.

ولی این بار نیز روحانیت به پاخاست و ایران را یاری کرد. علمای حاضر و مجتمع در کاظمین با پایداری و اصرار خود برای حرکت به سوی ایران محمد علی میرزا را نا امید ساختند. آنان با تلگرافهای خود به سران عشایر ایران خواستند که بر

---

۱. آذربایجان، احمد کسروی، صص ۲۶۰ - ۲۳۴.
۲. همان، ص ۴۰۲.
۳. همان، صص ۴۰۴ - ۴۰۳.
۴. تشیع و مشروطیت در ایران، ص ۱۶۳.

ضد بیگانگان متحد شوند[۱] و نگذارند که دولت ایران موافقتنامه‌ای بر خلاف منافع ملت ایران با روسها امضا کند[۲].

سرانجام علمای گرد آمده در کاظمین، تلگرافی از تهران دریافت داشتند که در آن، علمای تهران از آرامش نسبی در ایران خبر داده بودند و تلگرافی نیز از سوی وثوق الدوله وزیر خارجهٔ وقت مبنی بر خروج محمد علی میرزا از ایران رسید.

در این تلگرافها از تجمع علمای عراق در کاظمین خواسته شده بود که کاظمین را به قصد شهرهای خود ترک گویند[۳].

باز دست عنایت خداوند از آستین علمای بزرگ مکتب تشیع بیرون آمد و ایران را از یک خطر بزرگ نجات داد؛ و اِلاّ معلوم نبود که با به قدرت رسیدن محمد علی میرزا آن هم با تعهدی که به روسها داده بود چه بر سر ایران می‌آمد.

البته در این زمان دیگر حنای مشروطه رنگی نداشت؛ بلکه تجمع بزرگ علما در کاظمین که بر ضد اشغال ایران شکل گرفته و در آن جمع، چهره‌هایی چون مرحوم آیة الله نائینی (ره) حضور داشت از مشروطه سخن نمی‌گفتند؛ بلکه شخصیت بزرگی چون شریعت اصفهانی که نقش بزرگی در جنبش استقلال خواهی مردم عراق در خلال جنگ جهانی اول و پس از آن ایفا کرد، در این اجتماع بزرگ از علمای نجف کربلا و سامرا و کاظمین، در شهر اخیر چنین گفت: «بیایید دربارهٔ مشروطه و استبداد سخن نگوییم، بیایید دشمنی‌های داخلی را کنار گذاریم. آیا این شرم آور نیست که ما زیر سلطهٔ حکومت روسها که به وحشی گری نام آورند قرار بگیریم؟»[۴]

سخنان شریعت اصفهانی دربارهٔ جنایات استعمارگران بیگانه، حاکی از تمایلات و احساسات اکثریت رهبران مذهبی و همهٔ مردم ایران بود.

---

۱. هجوم روس، نظام الدین زاده، صص ۲۵۷ - ۲۰۰.

۲. همان، ص ۲۲۸.

۳. همان، ص ۲۷۵ - ۲۷۰.

۴. تشیع و مشروطیت در ایران، ص ۱۶۶.

علما نمی‌خواستند دیگر خود را درگیر مسائل مشروطیت کنند. با آن که مشروطه خواهان بزرگی چون مرحوم نائینی و مازندرانی در جمع آنان بودند؛ ولی هرگاه آنان در نوشته‌های خود به انقلاب مشروطیت ایران اشاره می‌کردند آشکارا می‌نوشتند که اکنون توجهی به مشروطه و استبداد و یا به قول خودشان «اشتراط و استبداد» ندارند[1].

علما در این مبارزات از درگیری بیشتر در انقلاب مشروطیت دوری جستند؛ چرا که آرمان آنان مسأله اتحاد اسلام و لزوم مبارزهٔ همگانی با استعمار بود. مبارزات خود را با اتحاد و همکاری بیشتری دنبال کردند. مسأله مشروطه تقریباً از فکر و برنامه کار علما خارج شد. حتی مشروطه خواه پر کاری مانند شیخ عبدالله مازندرانی صریحاً اعلام کرد که در این جریان هدف او مشروطه نیست. مرحوم آیة الله نائینی نیز که از فعال‌ترین شرکت کنندگان اجتماع علما در کاظمین بود اعلامیه‌ها و فتواها را شخصاً صادر می‌کرد.

شریعت اصفهانی (رحمة الله علیه) در این مبارزه بزرگ با استعمار، و اشغال کشور لیبی توسط ایتالیا و کشور ایران به دست روس و انگلیس اعلامیه‌ای که در واقع منشور مبارزه با استعمارگران بود در ده ماده نگاشت و به علما، فرماندهان، رؤسای قبیله‌ها بازرگانان بزرگ و همهٔ مسلمانان جهان اعلام داشت.

اگر چه، حمله نظامی بیگانگان به ایران و کشتار بی رحمانهٔ روسها در شهرها، ایرانیان را سخت به وحشت انداخت و در نتیجه هدف اصلی علما این بود که هر چه زودتر ایران را از عناصر بیگانه پاک گردانند، ولی این که علما با صراحت و بیش از یک بار به مردم یاد آوری کردند که علاقه‌ای به مسأله مشروطیت ندارند، حاکی از نا امیدی و سرخوردگی کلی آنان از انقلاب مشروطیت بود.

علاوه دوری از نهضت مشروطه موجب محبوبیت عمومی بود، و تلخ کامی‌های نهضت سبب گردید که نیرومندترین زعیم عالم تشیع در این هنگام، آیة الله سید

---

۱. هجوم روس، نظام الدین زاده، صص ۲۲۵ - ۲۱۹.

کاظم یزدی (قدس سره) گردد که از علمای نامور ضد مشروطه به حساب می‌آمد. البته همهٔ علما از مشروطه دوری گزیدند؛ حتی آیة الله نائینی که مدتی از عمر گرانمایه خویش را در راه دفاع از مشروطه سپری کرد، از مشروطه خواهی کناره‌گیری کرد؛ و حتی نام مشروطه را به زبان نیاورد. به هیچ گفتگویی که مربوط به مشروطه بود گوش نمی‌داد. علاوه بر این آیة الله نائینی از برادر زن خود میرزا محمود یزدی که کتاب «تنبیه الامه» را چاپ کرده بود خواست که نسخه‌های آن را جمع آوری کند به رود دجله بیفکند[1].

برخی از قول آیة الله العظمی بروجردی«قدس سره» نقل می‌کنند که مرحوم نائینی یک لیرهٔ عثمانی که گویا طلا بوده می‌داد و می‌گفت: نسخه‌های این کتاب «تنبیه الامة» را جمع کنید و از بین ببرید که باعث فساد و بدبختی شده است[2].

---

۱. تشیع و مشروطیت در ایران، ص ۱۶۷.

۲. روزنامه جام جم، ص ۵، ش ۱۷، ۱۴ مرداد ۱۳۸۵.

فصل ششم

تحلیل و تفسیر امام خمینی‌ﷺ از این دو حادثهٔ بزرگ در تاریخ معاصر ایران

۳۳۰ ..... تحریم تنباکو و مشروطیت

نهضت تنباکو از منظر امام خمینی ﷺ

این حادثهٔ بزرگ در نوع خود تا زمان وقوع بی نظیر بود. هنوز در تاریخ پر فراز و نشیب شیعه، انقلابی به این عظمت رخ نداده بود که با زعامت مرجعیت ملت ایران با شکوه و اقتدار قیام کنند و ارکان استعمار و استبداد را بـه لرزه در آورنـد. آری، مرحوم آیة الله میرزا محمد حسن شیرازی با یک سطر «الیوم اسـتعمال تـوتون و تنباکو بای نحو کان، حرام و در حکم محاربه با امام زمان (عج) می‌باشد»[1] مسیر تاریخ را عوض کرد و ایران را از سقوط حتمی نجات داد.

قدس، معنویت و شکوه این حکم چنان بود که همهٔ مردم ایران از آن پـیروی نمودند و حتی در درون حرمسرای ناصرالدین شاه انیس الدوله ملکه وقت دستور داد قلیان‌ها را جمع آوری کردند[2].

در خارج از ایران نیز تمام مردم شیعه به خصوص در بین النهرین از این حکم پیروی کردند. دولت روسیه نیز چون از این جریان ناخشنود نبود، به بهانهٔ حکـم مرحوم میرزای شیرازی در قفقاز و سایر مناطق مسلمان نشین روسیه اعلام کرد که در قهوه خانه‌ها و سایر مجامع عمومی سیگار و چپق و قلیان نکشند[3].

امام خمینی ﷺ بر اساس همان نگاه عبرت و حکمت، این حادثهٔ مبارک را چنین می‌ستاید: «در قریب صد سال سابق دیدند که یک پیرمردی در یکی از دهات عراق (سامرّا) ۱وقتی که دید ایران در معرض فشار خارجی هاست، و آن قرارداد ننگین را

---

۱. تحریم تنباکو، ابراهیم تیموری، ص ۱۰۳.
۲. همان، صص ۱۰۷ – ۱۰۶.
۳. همان، ص ۱۰۸.

در آن زمان بسته بودند، این پیرمرد که در کنج یک ده بود یک سطر نوشت و همهٔ قوای خارج و داخل نتوانستند در مقابل این یک سطر استقامت کنند. آن مرحوم میرزای بزرگ بود (رحمة الله علیه) که در سامرّا تحریم کرد تنباکو را. برای این که تقریباً ایران را در اسارت گرفته بودند به واسطه قرارداد تنباکو، و ایشان یک سطر نوشت که تنباکو حرام است و حتی بستگان خود آن جائر هم و حرمسرای خود آن جائر هم اطاعت کردند[۱].

آنگاه امام این قیام بزرگ را مرهون وحدت و پیروی از مرحوم میرزا دانسته و رمز موفقیت آن حرکت و ناکامی مشروطه را چنین بیان می‌دارند:

«زمان میرزای شیرازی هم می‌خواستند یک همچو کاری بکنند، یعنی آتش اختلاف و تفرقه را در صفوف به هم پیوسته مجاهدان برافروزند. مرحوم میرزا که دخانیات را تحریم فرمود، شیاطین افتادند و در بین مردم و به آنجا رساندند که بعضی از اهل علم بعضی از شهرها بالای منبر ـ به طوری که نقل می‌کنند ـ قلیان کشید بر ضد حکم مرحوم میرزا، لکن میرزا چون قدرتش قدرت فوق العاده بود و از این طرف، طرفداران او مثل میرزای آشتیانی قوی بود و قدرتمند، نتوانستند آنجا کاری بکنند»[۲].

آنگاه امام در ستایش از دژ محکم مرجعیت و روحانیت که در بحرانهای بزرگ کشور را از سقوط نجات می‌دهد می‌فرماید: «دشمن‌های اسلام تزریق به شما کرده‌اند «آخوند مرتجع» را تا شما را از آخوند جدا کنند.

همین قلم‌هایی که آخوند را مرتجع می‌داند و می‌نویسد، یا ادراک ندارد و مطالعه در حال آخوند نکرده است و یا غرض دارد و قلم او اجیر است. اجرت می‌گیرد و می‌نویسد. این عراق را آخوند نجات داد از انگلستان، از توی حلقوم انگلستان، آخوند بیرون آورد. آمیرزا محمد تقی شیرازی (سلام الله علیه) از توی حلقوم

---

۱. صحیفه، ج ۱۳، ص ۳۵۷.
۲. همان، ج ۱۸، ص ۱۷۱.

انگلستان بیرون کشید[۱]؛ آخوند مرتجع است یا تو؟ آن نصف سطر میرزای شیرازی(رضوان الله علیه)مملکت ما را از تو حلقوم خارجی‌ها بیرون کشید.

این یک کلمه، یک ملت را وادار کرد که مخالفت کنند. چرا این قدرت را می‌شکنید؟ این آخوند بود که در عراق به جبهه رفت و به جنگ رفت و اسیر شد. همین مرحوم آقای خوانساری(رضوان الله علیه) مرحوم آقای آسید محمد تقی خوانساری یکی از اشخاصی است که در جبهه رفت، و جنگ کرد و اسیر شد. مدتها هم اسیر بود[۲].

امام این حرکت مجاهدانهٔ علما را می‌ستود و به رخ لیبرالها و روشنفکران نوگرای افراطی می‌کشید.

امام نهضت میرزای شیرازی ﷺ را به کرّات ستودند و آن را مشعلی فرار روی ملت قرار دادند.

از منظر حکمت و عبرت آن حادثهٔ عظیم را نگریسته، قیام و شورش مردم، اقتدار ملی، وحدت و یکپارچگی مردم، شکوه و عظمت مرجعیت، زبونی و ذلت استعمار و استبداد را و از سوی دیگر، امام خمینی به نقص و کمبود آن نهضت نیز با دیدهٔ حکمت و عبرت نگریست و آن توقف انقلاب پس از پیروزی نخستین بود.

به راستی چرا آتشفشان خشم عمومی خاموش شد؟ چرا طوفان انقلاب آرام شد؟ چرا مرحوم میرزای شیرازی پس از لغو «امتیاز رژی» ازناصرالدین شاه تقدیر و تشکر کرد؟ چرا کلماتی چون «خلّد الله ملکه »و «ابد الله سلطنته» را به کار بردند؟ آیا سیاهنامهٔ ناصرالدین شاه سفید شد؟ امین السلطان تغییر هویت داد؟ تجاوز و تعدیات آنان فروکش کرد؟ فقر و بیچارگی از جامعه رخت بربست؟ آخر آن همه مظالم و ستم شاه که بخشی از آن در نامه‌های سید جمال به علمای ایران و مرحوم میرزای شیرازی و به ملکه ویکتوریا، منعکس گردیده و بسیار دردآور است[۳].

---

۱. همان، ج ۹، ص ۵۳۷. ۲. همان.

۳. نقش سید جمال‌الدین اسدآبادی، محمد محیط طباطبایی، صص، ۲۴۰، ۲۱۷، ۲۱۲، ۲۱۰.

در این نامه‌ها سیمای زشت ایران در عصر ناصرالدین شاه به طور مشروح بیان گردیده است. حال با وجود این همه ستم و خرابی چرا رهبران نهضت به خصوص مرحوم میرزای شیرازی ﷺ شاه را خلع نکردند؟ چرا به خواهش و تقاضای سید جمال که چنین خواستار شد: ای قرآنیان! اگر شما حکم خدا را دربارهٔ این مرد غاصب ستمکار اجرا کنید، اگر بگویید به حکم خدا اطاعت این مرد حرام است، مردم ازگردش پراکنده شده و خلع وی بدون جنگ و کشتار صورت می‌گیرد. و نیز مکتوب داشت: ای رهبران ملت! اگر این فرعون را به حال خودش بگذارید و جلو دیوانه بازی او را نگیرید و او را از تخت گمراهی پائین نکشید کار می‌گذرد و علاج مشکل می‌شود[۱]. خلع شاه که کار آسانی بود. به گفتهٔ سید با یک جمله می‌توانستند او را خلع کنند: «یک کلمه از شما بشنوند، این فرعون را خلع نموده، بندگان خدا را از زیان او آسوده کنند»[۲].

بدون تردید، همزمان با اوج نهضت تحریم تنباکو رهبران آن نهضت، می‌توانستند باکمترین اشاره دودمان ناصرالدین شاه را بر باد دهند[۳] و مردم را از شرّ سلطنت وحشت، آسوده سازند. ولی چنین نشد؛ بلکه بر استمرار سلطنت ناصرالدین شاه صحّه گذاشتند[۴].

چرا و چرا؟ امام خمینی (قدس سره) با برجسته کردن نکات روشن آن نهضت این بعد آن حادثه را نیز نیکو نگریست و مشکلی را که فرا روی رهبران آن نهضت بود به خوبی دریافت.

به راستی مشکل آن رهبران چه بود؟ رهبران نهضت تحریم تنباکو طرحی برای پس از پیروزی نداشتند. رجال با ایمان و کاردان در اختیار آنان نبود که ایران بعد از ناصرالدین شاه را اداره و تدبیر نمایند. از این رو به ناچار بر ادامهٔ سلطنت ناصرالدین شاه راضی شدند. گذشت زمان و پیروزی مشروطیت پس از پانزده سال نیزصحت

---

۱. همان، ص ۲۱۲ – ۲۱۱.
۲. همان، ص ۲۱۵.
۳. تحریم تنباکو ،ابراهیم تیموری، ص ۱۶۳.
۴. همان، صص ۱۹۸ – ۱۹۷.

نظریهٔ آن بزرگواران را تأیید کرد.

به راستی اگر رهبران نهضت، به خواست آنان که خلع ناصرالدین شاه را می‌خواستند پاسخ مثبت می‌دادند چه می‌شد؟ آیا امروز کشوری بزرگ به نام ایران موجود بود؟ آیا کشور در کام دو قدرت زورگوی روس و انگلیس فرو نمی‌رفت؟

به جرأت می‌توان گفت تصمیم مرحوم میرزای شیرازی ﷺ در ابقای ناصرالدین شاه تصمیمی خردمندانه بود، همان‌گونه که حکم تحریم آن مجتهد بزرگ حکمی قدسی و الهی بود.

بدون تردید آن بزرگوار به تأییدات الهی مؤید بود. می‌دانست که باید پس از لغو امتیاز، شاه را تأیید کند تا شاه شکست خورده از روی ضعف به بیگانه‌ای چون روس پناه نبرد بلکه با تکیه بر قدرت ملی ـ اسلامی از کیان این کشور دفاع و حمایت کند و ثمرهٔ این نهضت و قیام بزرگ موجب تشیید مبانی دین و ارکان مملکت گردد.

بر این اساس امام خمینی (قدس سره) پس از پیروزی با ارائه طرح و نیز تربیت مدیران لایق و با ایمان خلاء طرح جایگزین و نیروی اجرایی لازم را جبران نمود. امام معتقد بود که یک انقلاب برای استمرار و ادامهٔ روند خود پس از پیروزی نیاز به مدیران با کفایت دارد. از این رو مدیران لایقی را تربیت نمود، تا پس از پیروزی سکاندار کشتی انقلاب گردند.

انقلاب مشروطه از منظر امام خمینی ﷺ

جنبش مشروطیت در قرن اخیر ایران، به راستی جنبشی تأثیرگذار و تاریخ ساز بود. حوادث تاریخی به لحاظ آثار و پیامدها، دو گونه‌اند: برخی همچون پرتاب سنگی در آب موجی گذرا پدید آورده و آرام می‌گیرند. برخی دیگر چون غلطیدن گلولهٔ برفی از سینهٔ سفید کوهستان، تبدیل به بهمنی توفنده و کوبنده شده و همه چیز را در زیر گامهای خود در می‌نوردند.

حادثهٔ مشروطیت از جمله حوادث «بهمن گونهٔ» تاریخ ایران است که حوادث یک قرن بعد از آن به اشکال گوناگون از آن تأثیرپذیر بوده‌اند.

امام خمینی ﷺ بر اساس حکمت و عبرت، به آن حادثهٔ بزرگ نگریست و ابعاد و آفاق گوناگون آن نهضت را چون مشعلی تابان فرا روی مردم ایران قرار داد. نهضتی که با شعار عدالتخانه شروع و به مشروطیت ختم شد.

این حرکت در گوهر خویش، حرکتی اصیل، ریشه دار و درون زا بود که از تکاپوی دیرین ملت ایران برای دستیابی به عدالت، آزادی و اجرای احکام اسلام ریشه گرفت و همزمان به «استبداد» داخلی و «استعمار» خارجی شورید و به آن «نه» گفت.

آن حرکت کاملاً مردمی بود و طبقات مختلف ملت، اصناف، بازرگانان، علما و نیز برخی از نظامیان و درباریان و شاهزادگان در آن به طور گسترده شرکت داشتند.

رهبری نهضت در اختیار علمای بزرگ تهران، طباطبایی، بهبهانی و آیة الله شیخ

فضل الله نوری بود. هجرت صغری به حضرت عبدالعظیم و هجرت کبری به قم با زعامت علما بود و به دنبال هجرت به قم بود که فرمان مشروطه صادر شد.

رهبری علما و حمایت مردم، نهضتی اصیل، ریشه دار و با قدرت آفرید و بار دیگر، همایش بزرگ و به یاد ماندنی نهضت تحریم تنباکو را یادآوری کرد. شعار جنبش واژهٔ دیر آشنا و همه کس فهم عدالت بود.

در این نهضت خواست و آرزوی مردم «رواج شریعت» و «اجرای احکام اسلام» بود[۱]. این جنبش در آغاز پیدایش بیش از همه چیز رنگ و روی شریعت‌طلبی داشت. برداشت مردم از آرمان نهضت اجرای احکام شرع و تحقق عدالت اسلامی بود. کسروی اوضاع تبریز را در صدر مشروطه قبل از این که غربزدگان بین ملت شکاف اندازد، چنین وصف می‌نماید: «در دلها گرایش سختی برای نیک شدن و نیکی نمودن پیدا شده و مردم را آرام نمی‌گذاشت، همه می‌خواستند که به نیکی‌هایی کوشند و گامهایی بردارند. چون بسیاری از پیشگامان از ملایان بودند و در سخن گویی‌ها چنین نموده شده بود که به رواج شریعت کوشیده خواهد شد و هنوز جدایی میانهٔ خواستها پدید نیامده بود. از این رو کوشش بسیار به دینداری می‌رفت. هنگام نیمروز در بازار از هر گوشه آواز اذان برمی‌خاست. در مسجدها و در پشت سر پیش نمازان انبوهی بیشتر می‌گردید. هر کسی راستی و درستی بیش از بیش از خود می‌نمود و به دستگیری از پیشوایان بیشتر می‌کوشید[۲].

محلهٔ بد نام تبریز «قره‌چیلر» برچشیده شد. تراشیدن ریش گناه شمرده شد و جز از درباریان و برخی اوباش به آن برنخاستند. در همان روزهای نخست سلمانیان نشستی بر پا کردند و با هم پیمان کردند که دیگر ریش نتراشند. در این باره شعری هم گفتند:

تراشیدن ریش موقوف شد[۳].

---

۱. تاریخ مشروطهٔ ایران، احمد کسروی، بخش یکم، ص ۲۶۱.

۲. همان، کسروی، ص ۱۶۵.

۳. همان.

و نیز می‌نگارد: «چون پیشگامان جنبش ملایان بودند تا دیری سخن از شریعت و رواج آن می‌رفت و انبوهی از مردم می‌پنداشتند که آنچه خواسته می‌شود همان است.

اوضاع عمومی مردم نیز بهتر شد. نان که در زمان خودکامگی یکی از مشکلات مردم بود و همیشه زنان و مردان در جلو دکانهای نانوایی به صف بودند، فراوان شد. کم فروشی که باز یکی از معضلات جامعه بود از میان برخاست و همه در داد و ستدها امانت را مراعات می‌کردند و اگر کسی آرزوی نادرستی داشت از ترس اقدام نمی‌کرد.

وحدت یکپارچگی فراگیر، سنی و شیعه، شیخی و متشرع در کنار هم بودند[1].

ولی افسوس که مخالفان نهضت و مردم (استعمار و ایادی آن) با سوار شدن بر امواج احساسات پاک ملت، آتش اختلاف را شعله ور ساختند! شکاف و انحراف در رهبران اصیل نهضت و تراشیدن رهبران نوگرای افراطی مسیر انقلاب را منحرف ساخت و زنجیره‌ای از بحرانهای مداوم را پیش روی انقلاب نهاد و نهایتاً جنبش از نیل به اهداف خود باز ماند.

بدین سان بود که علما از مشروطه فاصله گرفتند. این کار از تبریز آغازید و سپس در تهران و دیگر جا نیز رو نمود. از سوی دیگر نوگرایان افراطی نیز از علما فاصله گرفتند و کم‌کم نهضت رنگ دیگری گرفت. نهضتی که در آغاز شعارش رواج شریعت بود، کم‌کم گفتگو از کشور و توده و میهن دوستی و این گونه چیزها به میان آمد و گوشها به آن آشنا شد و از این رو هدف و خواست دیگری پدیدار شد که آزادیخواهان میانهٔ این و آن، دو دل گشتند و تضاد این دو آرمان بود که آزادیخواهان و رهبران دینی را از هم جدا ساخت و به گفته کسروی:

«آزادیخواهان دیگر یاد شریعت و رواج آن نکنند»[2].

---

۱. همان، صص ۱۶۷ - ۱۶۶.

۲. همان، ص ۲۴۸.

پیامدهای مشروطه در گفتار امام ﷺ

امام خمینی ﷺ نضهت مشروطه را چون آینه‌ای فرا روی ملت ایران قرار داد. مشروطه با همهٔ زیبایی‌ها و زشتی‌هایش، بیداد و حرمت شکنی‌هایش و.... در این نگاه اندیشمندانه، امام نکات مثبت و منفی آن نهضت را نگریست و از تلخی‌های درخت مشروطه ثمرهٔ شیرین حاصل و در سفرهٔ انقلاب اسلامی نهاد. در تمجید از آن نهضت چنین فرمود: «مشروطه به طور مشروع و صحیح پیش می‌رفت تا...»[۱]. امام آن رخداد مبارک را حاصل تلاش و مجاهدات علمای دین و مردم با ایمان می‌دانست و در این ارتباط نیز چنین فرمود: «مشروطیت یک مسأله سیاسی بود و بزرگان علما در آن دخالت داشتند، تأسیسش کردند»[۲]. و نیز در این رابطه فرمودند: «مشروطه را آنها (علما) به پا کردند و دیگران آمدند و مشروطه را همان استبداد غلیظ‌تر با اسم مشروطه....»[۳]. و نیز فرمودند: «در جنبش مشروطیت همین علما در رأس بودند و اصل مشروطیت اساسش از نجف به دست علما و در ایران به دست علما شروع شد و پیش رفت. این قدری که آنها می‌خواستند که مشروطه تحقق پیدا کند و قانون اساسی در کار باشد، شد؛ لکن بعد از آن که نشد، دنباله‌اش گرفته نشد»[۴] و نیز فرمود: «در قضیهٔ مشروطه اینها بودند (علما) که جلو افتادند و مردم هم همراهی کردند با آنها»[۵].

در این سخنان، امام انقلاب مشروطه را شکوفه‌ای معرفی می‌کند که بر شجرهٔ مبارکهٔ دین و روحانیت شکوفا شده و این حرکت در آغاز از سرچشمهٔ زلال فرهنگ ناب اسلامی جاری و با رهبری علمای دین به پیش می‌رفت. ولی پس از پیروزی اولیه نفوذ فرهنگ غربی ـ التقاطی از یک سو و دخالتهای سیاسی روس و انگلیس از سوی دیگر، انقلاب را از مسیر خود منحرف ساخته و به تدریج رهبران اصیل از

---

۱. صحیفه نور، ج ۱۸، ص ۲۳۱.
۲. همان، ج ۲۰، ص ۳۱.
۳. همان، ج ۱۵، ص ۳۲۲.
۴. همان، ص ۲۰۲.
۵. همان، ج ۵، ص ۵۱.

عرصهٔ مدیریت انقلاب طرد و مستبدین وابسته به شرق و غرب لباس مشروطه به تن کرده و بازیگر میدان شدند. از این رو پیامدهای منفی فراوانی نصیب ملت و انقلاب گردید.

امام دربارهٔ این اشتباه بزرگ رهبران و نیز خیانت و دخالت غربگرایان و روشنفکران وابسته چنین فرموده‌اند: «تاریخ یک درس عبرت است برای ما. شما وقتی که تاریخ مشروطیت را بخوانید می‌بینید که در مشروطه بعد از این که ابتدا پیش رفت، دستهایی آمد و تمام مردم ایران را به دو طبقه تقسیم بندی کرد.

نه ایران تنها، از روحانیون بزرگ نجف، یک دسته طرفدار مشروطیت، یک دسته دشمن مشروطه، علمای خود ایران یک دسته طرفدار مشروطه، یک دسته مخالف مشروطه، اهل منبر یک دسته بر ضد مشروطه صحبت می‌کردند، یک دسته بر ضد استبداد. در هر خانه‌ای دو تا برادر اگر بودند،.... و این یک نقشه‌ای بود که نقشه هم تأثیر کرد و نگذاشت که مشروطه به آن طوری که علمای بزرگ طرحش را ریخته بودند عملی بشود. به آنجا رساندند که آنهایی که مشروطه خواه بودند به دست یک عده کوبیده شدند.

تا آنجا که مثل مرحوم «حاج شیخ فضل الله نوری» در ایران برای خاطر این که می‌گفت باید «مشروطه مشروعه» باشد و آن مشروطه‌ای که از غرب و شرق به ما برسد قبول نداریم، در همین تهران به دار زدند و مردم هم پای او رقصیدند یا کف زدند.

در مشروطه در عین حالی که ابتدائش نبود این مسائل، لکن آنهایی که می‌دیدند که از مشروطه ضربه می‌بینند، منافعشان از بین می‌رود ـ نمی‌گذارد ـ قانون اساسی که موافق با اسلام باید باشد و اگر مخالف شد قانونیت ندارد. نمی‌گذارد که اینها هر کاری می‌خواهند بکنند، بکنند. یک دسته از همان مستبدین مشروطه خواه شدند و افتادند توی مردم. همان مستبدین بعدها آمدند و مشروطه را قبضه کردند و رساندند به آنجا که دیدید و دیدیم.... ما باید از این تاریخ عبرت بگیریم که مبادا یک وقتی در بین شما آقایون روحانیون بیفتند اشخاصی یا در بین مردم وسوسه کنند و

خدای نخواسته آن امری که در مشروطه اتفاق افتاد در ایران اتفاق بیفتد»[۱] و نیز در این رابطه فرموده‌اند:«... همه دست در دست یکدیگر بدهند تا انقلاب محفوظ بماند؛ و مثل زمان مشروطیت نشود که آنها که اهل کار بودند مأیوس بشوند و کنار بروند ـ که در زمان مشروطیت همین کار را کردند و مستبدین آمدند و مشروطه خواه شدند و مشروطه خواهان را کنار زدند ـ و عده‌ای که با اسلام سر و کار ندارند به نام اسلام و پیروی از انقلاب اسلامی روی کار بیایند»[۲].

و نیز فرمودند: «..باز دست یک غربزدگانی آن وقت هم در کار بوده است که قانون اساسی آن زمان را از غرب گرفته بودند، تا این ملت به خود نیاید و فرهنگ خودش را پیدا نکند و توجه به اینکه فرهنگی دارد و فرهنگ غنی دارد»[۳].

و نیز فرمودند: «تمام کارهایی که بعد از مشروطه انجام گرفت، و انحرافاتی که به تدریج پیدا شد تا زمان رژیم پهلوی که به اوج خودش رسید؛ یکی از عمال بزرگ که باید بگوییم مادر عمال بود مجلس بود، مشروطه را منحرف کردند، مجلس را مجلس قلدری کردند، ملت را از این که رأی بدهند محروم کردند»[۴].

و نیز فرمود: «این اختلاف موجب شد که نتوانست مشروطه آن طوری که علمای اسلامی می‌خواستند تحقق پیدا بکند بعد هم این اختلافات موجب شد که یک دسته از آن غربزده‌ها بریزندو به اسم مشروطه بگیرند مقامات را و استبداد به صورت مشروطه بر این ملت تحمیل کنند و دیدید که چه شد. امروز همان روز است...»[۵].

و نیز فرمود: «در صدر مشروطیت هم با ایجاد گروه‌های مختلف نگذاشتند که مشروطه به ثمر خودش برسد، او را بر خلاف مسیر خودش راندند»[۶].

و نیز فرمود: «معلوم نیست در صدر مشروطیت در دورهٔ اول با فقهای ناظر به قوانین این نحو عمل شده باشد. در آن زمان به تدریج فقها را از مجلس بیرون راندند

---

۱. صحیفه نور، ج ۱۸، صص ۱۷ – ۱۷۰.
۲. همان، ص ۱۹۶.
۳. همان، ج ۱۲، ص ۵.
۴. همان، ج ۱۷، ص ۴۹۶.
۵. همان، ج ۱۸، ص ۲۷۰.
۶. همان، ج ۶، ص ۸۶.

و به سر این ملت آن آوردند که دیدیم»[۱].

و نیز امام فرمودند: «در دوران مشروطه را که همه آقایان شنیده‌اند یک عده‌ای که نمی‌خواستند که در این کشور اسلام قوه داشته باشد و آنها دنبال این بودند که اینجا را یا به نحوی طرف خودشان بکشانند. آنها جوسازی کردند به طوری که مثل مرحوم آقا شیخ فضل الله که آن وقت یک آدم شاخصی در ایران بود و مورد قبول بود همچو جو سازی کردند که در میدان علنی ایشان را به دار زدند و پای آن هم کف زدند. و این نقشه‌ای بود برای این که اسلام را منزوی کنند و کردند. و از آن به بعد دیگر نتوانست مشروطه یک مشروطه‌ای باشد که علمای نجف می‌خواستند. حتی قضیه مرحوم آقا شیخ فضل الله نوری را در نجف هم یک جور بدی منعکس کردند که آنجا هم صدایی از آن در نیامد. این جوی که ساختند در ایران و در سایر جاها، این جو اسباب این شد که آقا شیخ فضل الله را با دست بعضی از روحانیون خود ایران محکوم کردند، و بعد او را آوردند در وسط میدان و به دار کشیدند و پای آن هم ایستادند کف زدند و شکست دادند اسلام را در آن وقت»[۲].

غربگرایان و نیروهای نفوذی استعمار عرصه را بر متدیّنین تنگ نموده و آنها را از میدان انقلاب راندند. در این رابطه امام چنین فرمودند: «... مثل صدر مشروطه که رفتند کنار اشخاصی که متعهد بودند. و قبضه کردند مشروطه را آنهایی که متعهد به اسلام نبودند. اسلام را به آنجا کشاندن که همه دیدند. اگر در صدر مشروطه علما آمده بودند و قبضه کرده بودند مجلس را و نگذاشته بودند که دیگران بیایند مجلس را بگیرند، ما به این روزگار نمی‌رسیدیم، مملکتمان خراب نمی‌شد، ما عزتمان از بین نمی‌رفت. لکن شیاطین که در آن وقت بودند، بیخ گوش اینها خواندند که شما در سیاست داخل نشوید»[۳].

و نیز فرمودند: «در اول مشروطه اصناف بازار هم وکلایی داشتند، انتخابات تا

---

۱. همان، ج ۱۸، ص ۲۸۰.
۲. همان، ج ۱۸، ص ۱۸۱.
۳. همان، ج ۱۲، ص ۷.

اندازه‌ای دست مردم بود. بعد کم‌کم آنهایی که فاسد بودند کار را طوری کردند تا متدینین را از مجلس کنار گذاردند»[۱].

و نیز فرمود: «مثل زمان مشروطیت نشود که آنها که اهل کار بودند مأیوس بشوند و کنار بروند؛ که در زمان مشروطیت همین کار را کردند و مستبدین آمدند و مشروطه خواه شدند و مشروطه خواهان را کناز زدند و عده‌ای که با اسلام سر و کار ندارند و به نام اسلام و پیروی از آداب اسلامی روی کار بیایند»[۲].

امام از پیامدهای بسیار منفی و مؤثر این نفوذ ایجاد تفرقه در صف علما و ملت را دانسته و در تبیین این ره آورد شوم و زیانبار چنین فرمودند: «نباید همهٔ ماگروه‌گروه بشویم که در ظرف مثلاً چند ماه دویست گروه با اسماء مختلف و با حرف‌های مختلف و باز همان مسائلی که در صدر مشروطیت برای شکستن آن قدرت هایی که آن وقت مجتمع شده بودند باز حالا دوباره مشغول شدند، و آن وقت هم با حزب بازی و احزاب متعدد و اینها و مع الاسف احزاب هم که در این ممالک پیدا می‌شود همه مخالف با هم و همه توی سر هم می‌زنند»[۳].

و نیز فرمود: «اصل حزب بازی را به نظر من که در صدر مشروطیت حزب را در ایران درست کردند حزب بازی را برای همین درست کردند که نگذارند این ملت با هم آشتی کند، برای این که حزب را می‌دیدند، که اینجا بنای اینها این است که وقتی این حزب شد حزب عدالت و این حزب شد حزب دموکرات که در صدر مشروطه بوده. اینها با هم دشمنند»[۴].

و نیز فرمود: «در صدر مشروطیت که احزاب مختلف پیدا شد دنبال آن پیروزی که ملت پیدا کرده بود. این احزاب مختلف به جان هم افتادند، و این کشور را تباه کردند»[۵].

---

۱. همان، ص ۱۹۸.
۲. همان، ص ۱۵۱.
۳. همان، ج ۱۰، ص ۶۵.
۴. همان، ج ۴، ص ۱۸۸.
۵. همان، ج ۱۴، ص ۳۷.

عبرتهای مشروطه فراروی مردم

امام خمینی ﷺ به کرّات نهضت مشروطه را به عنوان یک حرکت مردمی ـ اسلامی ستود و از آن تمجید کرد. البته با اذعان به این که حرکت مشروطه با انقلاب اسلامی تفاوت اساسی داشت. چون انقلاب اسلامی با طرح ولایت فقیه و نظام اسلامی به وقوع پیوست و رخدادی مبارک و بی نظیر در تاریخ شیعی است. ولی نهضت مشروطه حرکتی تعالی طلب و عدالت خواه بود که درون گردونه نظام سلطنتی رخ داد و تنها بعد مذهبی آن که موجب دلگرمی رهبران دینی بود؛ عدالت خواهی، اصلاح‌طلبی و امر به معروف و نهی از منکر بود، ولی حرکت بر اساس ولایت فقیه نبود. حتی مشروطه با نهضت تحریم تنباکو نیز از این جهت مخالف بود، چون نهضت تحریم تنباکو حرکتی بر محورولایت فقیه و صدور یک حکم حکومتی مجتهد اعلم زمان بود.

نهضت مشروطه بر محور ولایت ایجاد نشد. از این رو بزرگترین ایده پرداز اسلامی آن نهضت حضرت آیة الله نائینی خود به این واقعیت اعتراف کرد و در این رابطه چنین نگاشته‌اند: «حکومت استبدادی با سه گونه ستم و غصب حقوق همراه است؛

۱. غصب رداء کبریایی «عز اسمه» و ظلم به ساحت اقدس احدیت؛

۲. غصب مقام ولایت و ظلم به ناحیهٔ مقدسهٔ امامت؛

۳. غصب رقاب و بلاد و ظلم دربارهٔ عباد[1].

---

۱. تنبیه الامّة، صص ۱۳۵ - ۱۳۴.

ولی حکومت مشروطه تنها یک ظلم و غصب حقوق را همراه دارد؛ یعنی ظلم و اغتصابش فقط به مقام مقدس امامت راجع و از آن دو ظلم و غصب دیگری خالی است».

آیة الله نائینی می‌افزاید که علت لزوم تغییر رژیم استبدادی این است که از آن دو گونه ستم و غصب حقوق دوری گزینیم، نه اینکه تنها یک حاکم نسبتاً معتدلتری روی کار آوریم. بنا به نظر حضرت آیة الله نائینی علما شرعاً مسؤولین دستگاه عدالت هستند.

علاوه بر این، چون جلوگیری از بی نظمی در اجتماع از مسائل پر اهمیت است، از وظایف و مسؤولیتهای علما این نیز خواهد بود که قدرت حکومت را در زمان غیبت کبری امام دوازدهم (عجل الله تعالی فرجه) بر عهده گیرند[1].

آیة الله نائینی قائل به ولایت فقیه است. ولی از صدر و ذیل سخن او روشن است که ولایت فقیه در نظام مشروطه محوریت نداشت و شاید مشکل اساسی نهضت همین بود.

با وجود تفاوت اساسی نهضت مشروطه با انقلاب اسلامی، آن نهضت نیز نهضتی اسلامی بود. از این رو امام خمینی (قدس سره) بارها آن نهضت را یاد نموده و آن را طرح شکست خورده یک نهضت اسلامی و حرکت مردمی در صد سالهٔ اخیر دانسته و مایهٔ عبرت و هوشیاری مردم این زمان قرار داده‌اند.

روی هم رفته، از فرمایشات امام ﷺ عللی که موجب سقوط و انحطاط آن نهضت گردید عبارتند از: «تفرقه و اختلاف، غرب گرایی و نفوذ فرهنگ غرب و التقاطی، روی کار آمدن رهبران نوگرای افراطی، خالی شدن میدان انقلاب از رهبران واقعی نهضت، تدوین قانون اساسی با وام‌گرفتن از فرهنگ بیگانه. شایعه پراکنی و تخریب چهره‌های اسلامی مردمی، گرایش به سمت قلدری، تولد نهضت در گردونه رژیم سلطنتی و حفظ نظام سلطنتی، مشروطه خواه شدن مستبدین و حاکمیت استبداد با

---

۱. همان، صص ۱۳۴ - ۱۳۳.

نام مشروطه، توقف نهضت پس از پیروزی اولیه و جدایی دین از سیاست و....

اگر چه تمام این عوامل در تخریب و سقوط نهضت مشروطه مؤثر بودند، با دقت می‌توان دریافت که بازگشت همهٔ این عوامل بازگشت به یک عامل است و آن نفوذ فرهنگ غربی و التقاطی در انقلاب مشروطه و به عبارت دیگر جدا شدن انقلاب از فرهنگ اصیل اسلامی است.

به هر روی بذر افشانی ۸۰ سالهٔ انگلیس و دیگر کشورهای بیگانه به ثمر نشست. وجود عبدالرحیم طالبوف، آخوند زاده، ملکم خان، مستشارالدوله و... و فرهنگ سازی آنان و نیز مزدوران و وابستگان سیاسی، چون ابوالحسن خان شیرازی و همشیره زاده‌اش میرزا محمد علی خان شیرازی، میرزا آقا خان نوری و برادرش میرزا فضل الله وزیر نظام، الهیار خان آصف الدوله، میرزا مسعودگرمرودی، محمد حسین خان صدر اصفهانی و پسرش عبدالله خان امین الدوله و تقی‌زاده و....[1] بود که مشروطه را بیمار ساخت. تقی زاده‌ها و همفکرانشان از آن چشمه نوشیده بودند. البته علمای بزرگ همانند طباطبایی، بهبهانی، آخوند خراسانی و نائینی (قدس سرهم) و در رأس همه شهید حاج شیخ فضل الله نوری بسیار کوشیدند که نگذارند فرهنگ التقاطی مشروطه را به بیراهه ببرد، ولی آنان نتوانستند؛ چرا که غربگرایان بودند که از این علمای بزرگ به نفع خود استفادهٔ ابزاری کردند.

تقی زاده خود چنین می‌گوید: «مردم که در ملاها یک تکیه گاهی بر ضد استبداد و ظلم بی زمام دولت می‌دیدند، آنها را مظهر افکار عامّهٔ ملی و مرکز قوت اجتماعی و ملجأ مظلومین حساب می‌کردند و بدین جهت وقتی که عقاید عامه پر از شکایت بر ضد خرابکاری دولت و از عدم رضایت اوضاع ادارهٔ مملکتی اشباع گردید. برای بلند شدن بر ضد ادارهٔ دولت مرکز مصونی لازم داشتند که از تجاوز دولت ایمن باشند و لهذا ملاها را علم کردند و پیش انداختند و چون ملاها در اجرای مقاصد خود به عامه و ملت محتاج بودند و مردم هم در اجرای مقاصد خود به ملاها، لهذا

---

۱. ر.ک: حقوق بگیران انگلیس در ایران.

ملاها ناچار بودند که یک قسمتی از مقاصد مردم را در جزء پروگرام و تقاضاهای خود داخل کنند. مردم هم چون به دست ایشان کار می‌کردند، قسمتی از مقاصد شخصی آنها را مساعدت می‌کردند»[1].

البته این داوری از تقی زاده بعید نیست. او تنها کسی بود که در مقابل اصل دوم متمّم که مرحوم شیخ فضل الله نوری می‌خواست به قانون اساسی اضافه کند ایستاد. آن اصل عبارت بود از این که: «این مجلس مقدس شورای ملی که به توجه حضرت امام عصر (عجل الله فرجه) و بذل مرحمت اعلیحضرت شاهنشاه (خلد الله سلطانه) و مراقبت حجج اسلامیه و عامت مردم ایران تأسیس شده، باید در هیچ عصری از اعصار مواد احکامیه آن مخالفتی با قواعد مقدسه اسلام و قوانین موضوعه حضرت خیر الانام (علیه الصلوة و السلام) نداشته باشد. و معین است که تشخیص مواد موافقت و مخالفت قوانین موضوعه مجلس شورای ملی با قواعد اسلامیه در عهدهٔ علمای اعلام (ادام الله برکات وجودهم) بوده و هست. لذا مقرّر است در هر عصری از اعصار انجمنی از طراز اول مجتهدین و فقهای متدیّنین تشکیل شود که قوانین موضوعه مجلس را قبل از تأسیس در آن انجمن علمی به دقت ملاحظه و مذاکره نمایند. اگر آنچه وضع شده مخالف با احکام شرعیه باشد عنوان قانونیت پیدا نخواهد کرد. و امر در انجمن علمی در این باب مطاع و متبع است و این ماده ابداً تغییرپذیر نخواهد بود.

این اصل اسلامی که شیخ ﷺ جان بر سر آن نهاد، راه نفوذ فرهنگ بیگانه را مسدود می‌کرد ولی غرب گرایان را بسیار ناخوشایند آمد و تمام دشمنی آنان با مرحوم شیخ شهید از همین اصل سرچشمه می‌گرفت و این اصل اساس نهضت مشروعه بود.

بدون تردید مبارزه دو جناح مشروطه «مشروعه خواهان» و «غربزدگان» هر دو

---

۱. تاریخ انقلاب ایران، سید حسن تقی زاده، تهران، ۱۳۴۰. این رساله در پایان ج ۱۴ مجله یغما سال ۱۳۴۰ می‌باشد.

مبارزه‌ای ایدئولوژیک بود.

بدین خاطر چون مرحوم شیخ شهید تصمیم گرفت آن اصل را در مجلس مطرح کند نوگرایان افراطی سخت به مبارزه با آن پرداختند. کسروی چنین گزارش می دهد: چون این اصل قرار شد روز یکشنبه ۲۸ اردیبهشت در مجلس مطرح گردد، نمایندگان آذربایجان ـ مقصود دست پروردگان طالبوف و آخوند زاده و... ـ چون از چگونگی آن اصل آگاه شدند، بنا گذاشتند روز یک شنبه از خواندن آن در مجلس جلوگیری کنند. چه می دانستند اگر خوانده شود بیشتر نمایندگان آن را قبول خواهند کرد و کار از کار خواهد گذشت.

روز یکشنبه وقتی گفتگو از قانون اساسی به میان آمد تقی زاده گفت: باید بار دیگر در کمیسیون خوانده شود تا به مجلس بیاید. شیخ حسین شهیدی ایراد گرفته گفت: «این آقایان همان اشخاص بودند که می‌گفتند تبریز و رشت و زنجان به هم خورده. حالا چطور شده می‌گویند سه دفعه باید قرائت شود؟ اگر مقصود از این اصلاح تغییری است که منافی با شرع باشد، محال است بشود. اگر مقصود تطبیق با قوانین شرع است بهتر از این تصحیح و تنقیح نمی‌شود که شده». تقی زاده پاسخ داد و پا فشاری نمود و قانون خوانده نشد[1].

شهید شیخ فضل الله نوری پرورش یافته مکتب سامرا و سرسپرده اصول و اندیشه‌های میرزای شیرازی در حوزه سیاست و فقاهت بود. به گونه‌ای که وقتی که از میرزای شیرازی سؤال شد می‌توانیم احتیاطات شما را به شیخ فضل الله مراجعه کنیم؟ ایشان پاسخ داد: «که شیخ غیر از من نیست».

بدون شک تقابل جنبش مشروعه و جنبش مشروطه بر خلاف ادعای غیر واقعی مورخین معاصر ایران ناشی از حبّ استبداد یا پاسداری از حریم سلطنت و رژیم استبدادی توسط یکی از رهبران جنبش نیست، بلکه مقابله بینش‌ها و گرایش هایی بود که هر کدام از آنها اهداف مخصوص به خود را در جنبش دنبال می‌کردند.

---

۱. تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی، صص ۳۱۸ - ۳۱۷.

به عبارت دیگر، تقابل گرایش‌های جنبش مشروطه نـه تـقابل در روش، بـلکه تقابل در بینش بود. بینشی که همچون تقی زاده معتقد بود: «اساس قانون مشروطه لباسی است به قامت فرنگستان دوخته که اکثر و اغلب، طبیعی مذهب (مادیگرا) و خارج از قانون الهی و کتاب آسمانی هستند». و بینشی که می‌گفت: «دین اسـلام، اکمل ادیان و اتم شرایع است و این دین، دنیا را به عدل و شوراگرفت. آیا چه افتاده است که امروز باید دستور عدل ما از پاریس برسد و نسخه شورای ما از انگلیس بیاید».

بینشی که تقی زاده وار معتقد بود: «مشروطیت فرزند روحانی انگلستان است... و چشم مردم به جزیره بریتانیای کبیر دوخته و به یاد آن مهربانی‌های سابق منتظر معاونت آن ملت نجیب و آن دولت لیبرال هستند. و بینش دیگری همانند دیدگاه آیة الله شهید شیخ فضل‌الله نوری که مجلس را مجلس دارالشورای کبرای اسلامی می‌دانست و می‌فرمود: «این خانهٔ ملت به مساعی مشکوره حجج اسلام و نواب عامه امام قائم شده... ممکن نیست که آثار پارلمان پاریس و انگلیس بر آن مترتب گردد و قانون آزادی عقاید و اقلام و تغییر شرایع و احکام از آن گرفت و بر افتتاح قمارخانه‌ها و اشاعه فواحش و کشف مخدرات (حجاب) و اقـامه مـنکرات نـایل گردید».

بینشی که مثل یحیی دولت آبادی معتقد بود: «سیاست و روحانیت نباید به هم آمـیخته شـود و دخـالت روحـانیون را در سـیاست مـخالف صـلاح مـملکت» می‌پنداشت و «تفکیک این دو قوا را از یکدیگر از سعادت‌های ملت» می‌شمرد، و بینش دیگری که چون شیخ نوری ﷺ می‌گفت: «قوانین جاریه در مملکت نسبت به نوامیس الهیه از جان و مال و عرض مردم. مطلق فتوای مجتهدین عدول هر عصری که مرجع تقلید مردمند باشند و... تا تصرفات غاصبانه کـه مـوجب هـزار گـونه اشکـالات مذهبی برای متدینین است. مرفوع گردد و منصب دولت و اجرای آن از عدلیه و نظمیه و سایر حکام و فقط اجرای احکام صادره از مجتهدین عدول می‌باشد».

آری، تقابل جنبش مشروطه تقابل بینش‌ها بود، نه تقابل روشها. به قول کسروی «شیخ فضل الله رواج شریعت را می‌طلبید و فریفته شریعت بود و رواج آن را بسیار می‌خواست. چنین می‌خواست که احکام شرع را به رویه قانون آورد و به مجلس بپذیراند. روی هم رفته به بنیاد نهادن یک حکومت شرعی می‌کوشید» و جناح مقابل (تقی زاده) که «خواست ایشان روان گردانیدن مشروطه اروپایی و نیرومند گردانیدن کشور می‌بود نه رواج دادن به شریعت».

در بسیاری از نوشته‌ها و سخنان از «مشروعه» به عنوان مقوله‌ای در برابر «مشروطه» و به تصریح یا تلویح به عنوان بدعت یا انحرافی که مرحوم شیخ فضل الله نوری در روند انقلاب مشروطیت ایجاد کرد، یاد می‌شود. به همین سبب معمولاً ایشان را به عنوان عالمی مشروعه خواه در برابر علمای مشروطه خواه معرفی می‌کنند.

این تعابیر و مرزبندی‌ها، پرسشهایی را برای پژوهشگر تاریخ معاصر ایران مطرح می‌سازد. برای نمونه، اصولاً مشروطه چیست و مشروعه کدام است؟ چه نسبتی میان این دو وجود دارد؟ مثلاً وقتی گفته می‌شود: شیخ فضل الله عالم مشروعه خواه بود و می‌کوشند که این عنوان و لقب منحصر به او باشد، خواسته یا ناخواسته این معنا تلقی و القا می‌شود که شخصیت‌هایی چون سید عبدالله بهبهانی و سید محمد طباطبایی و مهمتر از اینها آیات عظام خراسانی و مازندرانی و تهرانی و نائینی که قائمه دیانت و استوانه شریعت در عصر خویش بودند، مخالف مشروعه و شرع بودند. آیا به واقع چنین بود؟ آیا می‌توان شریعتمداری یافت که مطالبه اصلی او شریعت نباشد؟ قطعاً پاسخ این پرسش منفی است. برای نمونه اگر بخواهیم همه مشروعه خواهی مرحوم شیخ فضل الله نوری را در یک موضوع خلاصه کنیم و آن را نماد کامل و جوهره مشروعه خواهی او و عامل اصلی اشتهار او به این عنوان بدانیم، همانا طرح اسلامی بودن مصوبات مجلس شورای ملی و نظارت فقها بر این امر است. آن‌گاه اگر موافقت محکم و تأکید قاطع همه علمای نجف و ایران را درباره

این پیشنهاد مرحوم نوری ببنیم، بنیان این مرزبندی میان مشـروطه و مشـروعه و تفکیک علما به مشروعه خواه و مشروطه خواه به یکباره فرو می‌ریزد و به این نتیجه می‌رسیم که نه مشروطه‌ای را که علمای نجف مطالبه می‌کردند با مشروعه مورد نظر مرحوم شیخ تناقضی داشت و نه مشروعه‌ای که شیخ مطالبه می‌کرد با مشـروطه علمای نجف متناقض بود. همان‌گونه که مرحوم نوری بر این نکته تصریح کرد که من هم همان مشروطه و مجلسی را می‌خواهم که علمای نجف می‌خواهند، لیکن آنچه در تهران جریان دارد آن چیزی نیست که علمای نجف می‌خواهند.

به این ترتیب، روشن می‌شود که مشروطیت به معنای محدود کردن اختیارات سلطنت و قانونمند کردن تصمیمات شاه و مسؤولان اجرایی کشور مورد اتفاق هر دو گروه از علمای یاد شده بود و مطالبه اصلی نهضت تلقی می‌شد. همچنین روشن می‌شود که مشروطه به این معنا به طور طبیعی مطالبه‌ای شرعی بـوده و نـه تـنها مقوله‌ای سکولار نبود که هیچ میانه و نسبتی نیز با سکولاریسم نداشت. بنابراین قرار دادن مشروعه در برابر مشروطه فاقد پایه و مبنای علمی به نظر می‌رسد. از مطالعه منابع تاریخی این دوره چنین بر می‌آید که وقتی جریان سکولار کوشید تا جریان نهضت را به سوی سکولاریسم سوق دهدو ماهیتی غرب گرایانه بـه آن بـبخشد، مرحوم شیخ فضل الله نوری بر خلوص و عدم انحراف آن از اهداف اولیه تأکید کرد. این امر سبب شد تا جریان سکولار که می‌خواست خود را نماینده نهضت وانمود سازد در صدد برآید تا موضع شیخ را به عنوان یک انحراف و زایده القا کند. بدین گونه بود که واژه مشروطه مشروعه و مشروعه خواهان به فرهنگ سیاسی نهضت مشروطه راه یافت. ولی درست آن است که مشروعه با عنوان صفت مشروطه برای تفکیک و تمیز آن از مشروطه سکولار به کار گرفته شود. به بیان دیگـر، مشـروطه مشروعه در برابر مشروطه سکولار معنا پیدا می‌کند و نه در برابر مشروطه به طور عام.

آخر چرا از درون نهضتی که جانمایه آن قـانونمداری، عـدالت‌طـلبی و آزادی

خواهی بود و حرکتی مردمی در جهت نفی مظاهر استبداد به شمار می‌رفت، استبداد مطلقه رضاخانی متولد شد که به جرأت می‌توان گفت مشابه آن در هیچ یک از حکومت‌های حداقل چند قرن اخیر ایران سابقه نداشت؟ برای پاسخ به این سؤال به شناخت عمیقی از پارامترهای مختلفی نظیر مبانی فرهنگی، اجتماعی، نهضت مشروطیت، گرایشهای مختلف مؤثر بر نهضت، عملکرد نخبگان نهضت و.... نیاز داریم. این امر بحث مفصلی را می‌طلبد که مجال آن در این مقال نمی‌گنجد، اما حداقل طرح موضوع نیز خالی از فایده نمی‌تواند باشد.

به واقع نهضت مشروطیت از آنجا بیشترین ضربه را پذیرا شد که پیوندهای خود را با مبانی فرهنگی جامعه گسست و خلایی نمودار شد که رخنه هر آفتی را ممکن ساخت. شاید امروز خوشایند عده‌ای نباشد که بگوییم نهضت مشروطیت در جامعه‌ای شکل گرفت که تصویری صحیح از مشروطیت نداشت و نسبتی میان مظاهر مشروطیت با مبانی سنتی قدرتمند خود برقرار نکرده بود. اما این واقعیتی گریزناپذیر است که فرار از آن هم تغییری در اصل موضوع ایجاد نمی‌کند. از همین زاویه به آنجا می‌رسیم که در اطلاق عنوان «انقلاب» به حرکت یاد شده نیز دچار تردید جدی می‌شویم.

آنچه از آن تحت عنوان حرکت و خروش مردمی در نهضت مشروطیت نام برده می‌شود به واقع چیزی جز شورش احساسی تحت تأثیر نخبگان جامعه و خصوصاً نخبگان مذهبی که بیشترین تأثیر را در جامعه ایرانی داشتند، نبود. نهضت یاد شده دقیقاً از زمانی رو به افول نهاد که پاره‌ای مظاهر و تبعات آن در تقابل با باورهای عمیقاً مذهبی مردم قرار گرفت. در واقع هنگامی که شخصی مانند آیة الله شهید شیخ فضل‌الله نوری فریاد مشروطه سر داد و بر تطبیق مشروطیت با قوانین و سمبلهای مذهبی تأکید کرد، نا آگاهی از همین تقابل بود. رسوخ مفاهیم و آموزه‌های روشنفکری که عمدتاً با بهره‌گیری از مبانی و فرهنگ اومانیستی و سکولار شکل گرفته بودند، در نهضت مشروطیت خصوصاً پس از پیروزی ابتدایی نهضت، جامعه

مذهبی و به شدت محتاط ایرانی را با نگرانی روبه رو کرد. جامعه‌ای که در تقابل باورهای مذهبی خود با پدیده‌هایی که شبهه غیر مذهبی و حتی ضد مذهبی را به همراه دارند. مسلماً دومی را انتخاب نمی‌کرد و از همین رو آن شد که دیدیم.

بالاخره، اعدام شهید نوری انتقام استعمار از روحانیت ایران برای جبران شکست در نهضت تحریم تنباکو و پیشگیری از مقاومتهای مشابه آن بود. شهید نوری در نظر استعمارگران مظهر انعطاف ناپذیری قدرت تشیع در قرن اخیر جلوه نمود. آیة الله میرزا حسن شیرازی متن فتوای تحریم تنباکو، نامه‌ها و تلگرافهای خود را به تهران به حاج شیخ فضل الله می‌نگاشته و مخابره می‌کرده است. و نیز بین شهید نوری و سید جمال الدین اسد آبادی روابط نزدیک و صمیمانه بر قرار بوده است. ضمناً مخالفت حاج شیخ فضل الله هنگامی با مشروطه آغاز می‌شود که از جمله سفارت انگلیس را دست در کار بسط نفوذ خود در ایران، به بهانهٔ کمک به آزادیخواهان می‌بیند.

شیخ بارها سؤال می‌کرد چرا استعمار انگلیس این همه برای استقرار مشروطه دل می‌سوزاند و سفارت انگلیس سفره‌اش را پیش پای مشروطه خواهان گسترده است؟

البته روند دین ستیزی غربگرایان پیروز در مشروطه دوم ادامه یافت و دامان علمای دیگر روحانی نهضت را نیز گرفت. با فتح تهران آیات بهبهانی و طباطبایی به پایتخت بازگشتند، ولی زود متوجه شدند که با توجه به غلبهٔ روشنفکران غربگرا، اوضاع عوض شده و مجال فعالیت برای آنان وجود ندارد. سرانجام بهبهانی شب ۹ رجب ۱۳۲۸ در منزل خود ترور شد و سید محمد طباطبایی نیز پس از مدتی انزوا و حسرت خوردن بر آنچه به مشروطیت ایران گذشت، در دی ماه ۱۲۹۹ شمسی دار فانی را وداع گفت[1].

البته آیة الله طباطبایی مدتها در آتش آه و حسرت سپری می‌کرد. در یکی از

---

۱. جام جم، پنجشنبه، ۱۹ مرداد، ۱۳۸۵، ص ۱۱.

یادداشت‌های او چنین آمده: «امشب که شب چهارشنبه ششم شهر رجب ۱۳۳۱ قمری است در قریه اوین باغ مرحوم امین منصور مشغول مطالعهٔ کتاب ثواب الاعمال هستم. خیالم پریشان و مزاجم چندان سالم نیست.

گاهی با خداوند تعالی دردِ دل می‌کنم. کسی را قابل نمی‌بینم که با او مأنوس شوم. آه از اهل ایران! دو نفر باهم متحد نیستند. به نفاق و بی غیرتی ایران را به باد دادند. خاصه وزراء و وکلاء که مبدأ اصلی به باد دادن ایران این دو طایفه بودند. وطن عزیز را به ثمن بخس فروختند. عن قریب به جزای عملشان مبتلا خواهند شد. گمان کردند روس و انگلیس را ممنون کردن، فواید کلی از هر جهت از آنها خواهند برد. زهی خیال خام. این دو پس از تسلط به اول کسی که متعرض شوند اینها خواهند بود. آن فوایدی که خیال دارند نخواهند برد و ذلیل‌تر از یهود خواهند شد. از همه چیز گذشتم که خدمتی به این مردم کرده باشم از قید رقیّت آزاد شوند. افسوس خود ندانستند و نتیجهٔ اعمالشان عکس آنچه مقصود ما بود شد و خواهد شد»[۱].

سیاهنامهٔ این ایام در نامهٔ آیة الله شیخ عبدالله مازندرانی نیز چنین است. آن مرحوم با لحنی بسیار تند به دسایس و مطامع ضد اسلامی و ضد ملی جناح تقی زاده اعتراض کرده و حتی خطرشان را در کشور با خطر قشون روس که آن روزها نیز تا قزوین را اشغال کرده بود برابر می‌نهد. این جملهٔ: «سرکه انداختیم شراب شد» تعبیری است که کراراً از زبان زعمای مشروطه خواه چون آخوند خراسانی، حاج آقا نورالله اصفهانی، سید عبدالحسین لاری و سید محمد طباطبایی نقل گردیده است[۲].

به هر روی بعد از علما، آتشی که غربزدگان افروختند دامان مردان مؤمن و انقلابی مشروطه را نیز گرفت. ستارخان، سردار ملی از شخصیت‌های جذاب و مردمی نهضت مشروطیت بود که خود را بازوی مراجع نجف شمرده و با حکم آنها

---

۱. همان، پنجشنبه، ۱۹ مرداد سال ۱۳۸۵. ۲. همان.

پا به صحنهٔ مبارزه نهاد. می‌پنداشت با شکست محمد علی شاه مشکلات کشور خاتمه می‌یابد. سرداران روز جمعه ۴ ربیع الثانی ۱۳۲۸ با استقبال عمومی وارد تهران شدند. این در حالی بود که برخی از وکلای آذربایجان از ورود آنان به پایتخت و استقبال عموم از ایشان ناراضی بودند و کشور در آتش اختلاف بین اعتدالیون و افراطیون می‌سوخت. افراط و پرده دری گروه تقی زاده باعث شد که در ۱۲ ربیع الثانی ۱۳۲۸ آیات عظام‌خراسانی و مازندرانی طی حکمی بر ضدیت مسلک تقی‌زاده با اسلامیت مملکت و قوانین شریعت مقدسه تأکید و به اخراجش از مجلس حکم کردند.

متن حکم: «مقام منیع نیابت سلطنت.... چون ضدیت مسلک سید حسن تقی‌زاده که جدّاً تعقیب نموده است با اسلامیت مملکت و قوانین شریعت مقدسه بر خود داعیان ثابت و از مکنونات فاسده‌اش علناً پرده برداشته شده است، لذا از عقوبت مجلس مقدس و قابلیت امانت نوعیه لازمهٔ این مقام منیع بالکلیه خارج و قانوناً و شرعاً منعزل است؛ منعش از دخول در مجلس ملی و مداخله در امور مملکت بر ملت و بر عموم آقایان علمای اعلام و اولیاء دارالشورای کبرا و قاطبه امرا و سرداران عظام و آحاد عساکر معظّمه ملیّه و طبقات ملت ایران «ایدهم الله» واجب و تبعیدش از مملکت ایران فوراً لازم و اندک مسامحه و تهاون حرام و دشمنی با صاحب شریعت «علیه السلام»....

الاحقر عبد الله مازندرانی ـ محمد کاظم خراسانی[1]

آن دو بزرگوار از نایب السلطنه «عضد الملک» نیز خواستند که مانع دخول وی به مجلس شده و او را از کشور تبعید کند.

مدتی حکم آیات نجف با اعمال نفوذ علیقلی خان، سردار اسعد بختیاری که خود هم مسلک تقی زاده بود پنهان می‌گردد و او از نایب السلطنه «عضد الملک» می‌خواهد که از ابلاغ حکم آیات خودداری ورزد. ولی سرانجام سید حسن تقی

---

۱. حقوق بگیران انگلیس در ایران، صص ۴۴۰ - ۴۳۹.

زاده مجبور به عزیمت از تهران شد[۱].

۲۹ جمادی الاول ستارخان طی نامه‌ای به عضد الملک دفاع از مشروطه را وظیفهٔ خود شمرده و از مداخلات افراد مغرض گلایه کرد.

رجب ۱۳۲۸ ق جناح وابسته به تقی‌زاده شرارت خود را افزایش داد. با دولت سپهدار مخالفت کرد و جو جامعه را آشفته ساخت. متقابلاً عده‌ای نیز برای انتشار حکم آیات نجف دربارهٔ تقی زاده به نایب السلطنه فشار می‌آوردند. آیة الله بهبهانی هم در تدارک تشکیل هیأت نظار از علما در مجلس بود که بر مصوبات مجلس از لحاظ تطابق.... با شرع مقدس نظارت کنند. در چنین شرایطی یاران تقی زاده دست به اقدام خطرناکی زدند و آیة الله بهبهانی را در منزلش به شهادت رساندند. ستارخان طی نامه‌ای ترور وی را محکوم و اعلام کرد که در صورت عدم دستگیری و مجازات قاتلان به وظیفه‌اش در این زمینه عمل خواهد کرد.

کشمکش بین این سردار وطن دوست و مؤمن با طرفداران تقی زاده و یفرم خان ارمنی آغاز شد. سرانجام به توطئه روس و انگلیس با طرح خلع سلاح مجاهدین و طرفداران روحانیت نیروهای دولتی مجاهدین را که در پارک اتابک (اقامتگاه ستارخان) پناه گرفته بودند محاصره کردند. حضور عناصر افراطی و سربازان یپرم ارمنی به دستور قوام السلطنه، حکایت از عزم جدی فراماسونها در سرکوبی انقلابیون اصیل داشت.

اول شعبان ۲۸ آتش جنگ بین طرفین شعله‌ور شد. با سوزاندن درب پارک اتابک، جنگ آغاز شد. سرانجام سردار و سالار ملی مغلوب شدند و از این دو سرباز رشید نهضت به جرم مخالفت با منویات فراماسونها و تقی زاده انتقام گرفتند. بدین ترتیب بازوی نظامی علمای نجف در تهران خلع سلاح و زمینه برای اجرای نقشه‌های بعدی کاملاً مهیا گردید[۲].

البته همهٔ این حوادث شوم را شیخ شهید نوری در آینهٔ روح خود می‌دید. روزی

---

۱. همان.

۲. جام جم، شنبه ۲۱ مرداد سال ۱۳۸۵، ص ۱۱.

که آیة الله بهبهانی برای منصرف کردن مرحوم شیخ از ادامهٔ تحصن در حضرت عبدالعظیم علیه السلام با او ملاقات کرد، مرحوم آیة الله بهبهانی خطاب به حاج شیخ فضل الله گفت: «بیایید به شهر برگردیم، و اِلاّ شما را می‌کشند». شیخ شهید با اتکا به بینش ژرف خود پاسخ داد: «اگر من را بکشند شما را نیز می‌کشند». این پیش‌بینی‌ها زود به حقیقت پیوست. به هر روی شعله بیداد غربگرایان تمام کیان نهضت را به خاکستر تبدیل کرد[1].

قلب مردم ما لا مال از کینه و خشم و سرخوردگی، دلهره، ترس و اضطراب شد. آنان که روزی چشم به نهضت و امیدها به او بسته بودند و روزی در مدحش می‌سرودند:

شاد باش ای مجلس ملی که بینم عنقریب
از تو آید درد ملت را در این دوران طبیب

شاد باش ای مجلس ملی که ظلم از تو گریخت
همچو حجّاج بن یوسف، از غزاله وز شبیب

چشمها را روی حوری، کامها را طعم شهد

.....

بعد از مدتی در مذمت مشروطه چنین سرودند:

بیشتر گشت در این دورهٔ داد — ستم و جور و جفا و بیداد!
اسم مشروطه که بادا گمنام! — دین و دولت، همه را داد به باد
الحق این ظلم که در مشروطه است — ظلم چنگیز و مغول، برد ز یاد
خیل مشروطه طلبها، کردند — آنچه فرعون نکرد و شدّاد
من ندانم که چه ظلمی کم شد — یا چه عدلی شده امروز زیاد؟!
هاتفی وقت سحرگه می‌گفت — این سخن، از سر سوز و فریاد
لعنة الله علی المشروطه — رحمة الله علی الاستبداد!

---

۱. همان، پنجشنبه، ۱۹ مرداد سال ۵۱۳۸، ص ۱۱.

بدوین تردید شعله‌ای که تقی زاده و دیگران افروختند، کیان کشور و انقلاب را به خاکستر تبدیل کرد.

اگر چه دهها سال بعد تقی زاده از حرکت خود پشیمان بود. و او در خطابه باشگاه مهرگان سال ۱۳۳۷ در شرح حوادث مشروطه به نقش مثبت و مؤثر شهید شیخ فضل‌اللّه نوری در پیشبرد نهضت اشاره کرد و گفت: «تکیه‌گاه بزرگ مجلس و مایهٔ قوت و قدرت آن علمای بزرگ تهران چون آیات بهبهانی، طباطبایی و حاج شیخ فضل الله نوری بود»[1].

ولی چه سود آب رفته، کی به جوی باز گردد و تبهکاری و فسادی که دامنگیر ایران شده بود چگونه قابل جبران بود.

---

۱. جام جم، دوشنبه ۹ مرداد سال ۱۳۸۵، ص ۱۱.

پیام بیداری

امام خمینی ﷺ این تلخنامه را پیش روی ملت ایرن گشود. از چوبهٔ دار مرحوم حاج شیخ فضل الله و شهادت و انزوای دیگر علما پرچم هدایتی ساخت که تمام غربزدگان و وارثان فرهنگ التقاط و نفاق را چون طالبوف، آخوند زاده، تقی زاده، فضلعلی به زباله دان تاریخ سپرد. او نگذاشت ویروس وابستگی، غربزدگی و شرق زدگی پیکر مقدس انقلاب را بیمار سازد؛ بلکه با درایت تمام پیکرهٔ مدیریت انقلاب را از آن ویروسها آفت‌زدایی کرد و با تحقق نظام اسلامی و اجرای فرامین آن خونبهای آن مظلومان راگرفت.

امام دریافته بود که یکی از عوامل تخریب و تفرقه افکنی در نهضت مشروطه وجود دهها روزنامه و مجلّه بود که به دنبال آن پیامد ناگواری را به ارمغان آورد. آن گونه که مجد الاسلام کرمانی، روزنامه‌نگار بنام مشروطه در تحلیلی که از علل و موجبات انحطاط مجلس شورای صدر مشروطه به دست می‌دهد، یکی از عوامل سقوط و انحلال را هتّاکی روزنامه‌ها می‌شمارد. او چنین نگاشته: «افسوس که بعضی از آنها (روزنامه‌ها) مسلک خودشان را هتّاکی قرار دادند و چیزها نوشتند که در هیچ روزنامه از روزنامه‌های آزاد چنین مطلب دیده و خوانده نشده، نه بر علما ابقا کردند و نه بر وزرا. مخفی نماند که غرض رفقای من تهذیب اخلاق نوع ملت نبوده بلکه ابداً متوجه به وطن و اهل وطن نبوده‌اند فقط چون به واسطهٔ نگارش این گونه مطالب مشتری روزنامه‌های آنها زیادتر می‌شد.... آقایان بی ملاحظهٔ مسؤولیت هر چه می‌خواستند یا می‌توانستند می‌نوشتند... روزنامه‌جات به اغراض گوناگون آبرو

برای کسی باقی نگذاردند. اگر احیاناً حقیقتی را موضوع مقاله قرار می‌دادند لهجهٔ زشت و ظهور دمهای خروس اصل منظور را از بین می‌برد. معلوم نبود از زبان چه کسی سخن می‌گویند!»[1]

امام خمینی ﷺ موضوع روزنامه‌ها و خطراتی که از این ناحیه ممکن بود انقلاب اسلامی را تهدید کند، یادآوری نمود و نگذاشت مزدوران قلم به دست بیگانه در سرزمین پاک انقلاب بذر فتنه و فساد بیفشانند. از آنجاکه به دنبال روزنامه و جراید به طور طبیعی گروهها نیز شکل می‌گیرند و می‌توان روزنامه جات و گروهها را در تعامل با یکدیگر دانست. بدین معنا که روزنامه گروه می‌آفریند و گروه روزنامه. لذا خطر دیگری که انقلاب اسلامی را تهدید می‌کرد و نمونه‌اش در مشروطه بلای جان آن نهضت شده بود وجود گروهها و تشکّلهای سیاسی بود که امام با این مقوله نیز بر اساس حکمت و عبرت و خردورزی مقابله کرد و نگذاشت که آسیبی دامن انقلاب را فراگیرد. به هر روی آن امام این مشکات هدایت را پیش روی ملت نهاد و با افشاندن نور عبرت و حکمت منهج رهپویان انقلاب را روشن ساخت. موضوع دیگری که در این راستا قابل ذکراست مسألهٔ ایجاد نیروهای نظامی است. امام دریافت که اگر پیکر شیخ فضل اللّه در غیاب علمای بزرگ در تهران به دار آویخته شد، نبود نیروی نظامی مؤمن و متعهد به اسلام بود. آری، وقتی که رهبر و رئیس نظمیّهٔ مشروطه شخصی ارمنی باشد به دار آویختن علما مشکل نیست. از این رو امام به مجرّد پیروزی اولیّه با اعلام تشکیل کمیته‌ها نخستین شاکلهٔ نظامی انقلاب را پدید آورد و پس از آن برای اکمال این روند ارزشی با فرمانی تأسیس سپاه پاسداران را اعلام کرد. و نیز با بازسازی ارتش، کشور و انقلاب را در دژ محکم پولادین این دو نیروی مقدّس قرار داد. با اعلام تأسیس بسیج این قدرت بزرگ مردمی که بر شالودهٔ تقوی و ایمان روئید و شکوفا شد، انقلاب اسلامی را بیمه نمود. امام از تلخنامهٔ مشروطه و نهضتهای دیگر اسلامی درس شیرینی به مردم ایران آموخت. هدایت آن

---

۱. روزنامهٔ جام جم، پنجشنبه ۲۶ مرداد ۱۳۸۵، ش ۱۷۹۳، دکتر علی ابوالحسنی؛ خاطرات و خطرات، ص ۱۵۱.

ابرمرد انقلاب بود که نهضت را پایدار و جاودانه ساخت. پس از عروج آن قدسی آسمانی خلف صالحش، رهبر معظّم انقلاب حضرت آیةالله خامنه‌ای (مدّ ظلّه العالی) با رهبری الهی خود حرکت بالندهٔ انقلاب را رهبری نمود. در اینجا نکوست که از نگاه رهبر معظم انقلاب نیز مشروطه و تلخنامهٔ تاریخ آن ملاحظه گردد. آن رهبر فرزانه نیز در ارتباط با مشروطه با دیدهٔ عبرت بر آن نگریسته و چنین فرموده‌اند:

«از اول مثل خود حادثه (مشروطیت) تاریخ آن هم دست کسانی افتاد که نیّات خوب و سالمی. نداشتند همچنانکه آنها سریع آمدند، خود حادثه را مدیریت کردند و زمام کار را به دست گرفتند و از یک امر مردمی با انگیزه‌های دینی و ملی یک چیز وابسته به بیگانه و یک کشور طراحی شده طبق طراحی‌های انگلیسی ـ که آن روز تقریباً حاکم مطلق دنیا بود ـ ساختند، تاریخ آن را هم به همین ترتیب مدیریت کردند. شما می‌فرمایید حق متدیّنین ضایع شد. اصلاً حادثه را تحریف کردند. قضیهٔ دیگری اتفاق افتاد و اینها آمدند قضیه را به همان ترتیبی که می‌خواستند تعریف کردند. اگر انسان به تواریخ مشروطیت نگاه کند، حقیقت مشروطیت یعنی حادثه‌ای که بعد اسمش شد مشروطیت. اگر چه اسمش از اول مشروطیت نبود. در اینها اصلاًگم شد. اگر چه شواهد و دلایلی فراوانی بر اصالت آن واقعه در این کتابها هم وجود دارد. یعنی نمی‌توانند حرکت‌ها و فداکاری‌های مردم و علما و شعارهای دینی را منکر شوند، اما آنچه از این حادثه استحصال کردند و آن را به عنوان تاریخ مشروطیت مطرح کردند چیز غلط اندر غلطی است. امروز هم همان کار را دارند دنبال می‌کنند... در مسأله مشروطیت نکته‌ای وجود دارد که اگر روی آن تکیه کنید، مشروطیت به درستی خود را نشان خواهد داد و آن نقش اسلام و انگیزه‌های اسلامی است که با حضور علما این معنا حاصل شد. البته دیگران هم در این نکته تردیدی ندارند. حتی مخالفان هم اعتراف کرده‌اند. منتهی همین را هم که در ایجاد حادثه مشروطیت علما نقش اساسی داشتند تحریف کردند. اگر علما

در صحنه نبودند، چنین حادثه‌ای اتفاق نمی‌افتاد. کما این که در انقلاب اسلامی با همه زمینه‌های مساعدی که وجود داشت، اگر علما وارد میدان نمی‌شدند و مرجعیت در صحنه حضور پیدا نمی‌کرد، چنین انقلاب مردمی اصلاً رخ نمی‌داد. حادثه مشروطیت متکی به مردم بود. مردم را هم جز علما هیچ عامل دیگری نمی‌توانست به میدان بیاورد و به آن دفاع جانانه‌ای که از مشروطیت کردند، وادار کند. من می‌بینم در بعضی از نوشته‌های مربوط به مشروطه ـ حتی نوشته‌هایی که از لحاظ سند تاریخی بهتر هم هست ـ آنجایی که به انگیزه‌های دینی و شعارهای دینی می‌رسند، عمداً از آن عبور می‌کنند که بنده در حاشیه بعضی از این کتابها این موارد را یادداشت کرده‌ام و نشان داده‌ام، از جمله کتاب کسروی و بعضی دیگر. شما می‌بینید انجمن‌هایی که در همه ولایات تشکیل شد تقریباً رکن اصلی آنها علما بودند. این نکته را عرض بکنم، همه علما در قضیه مشروطیت با یکدیگر هم نظر بودند. یعنی بین مرحوم شیخ فضل الله و مرحوم بهبهانی و مرحوم طباطبایی در فکر و نظر تفاوتی وجود نداشت، اما دیدشان نسبت به واقعیت‌ها و به اصطلاح روشها و تاکتیک‌هایی که فکر می‌کردند باید عمل کنند متفاوت بود. مرحوم شیخ فضل الله انحراف را دیده بود. نمی‌شود گفت سید محمد طباطبایی یا مرحوم حاج سید عبدالله بهبهانی آن را ندیده بودند. چرا، آنها هم می‌دیدند. منتهی فکر می‌کردند باید با آن مماشات بشود تا بتوان بر آن غلبه کرد. یعنی یک نوع سهل انگاری در برخورد با نفوذی‌های مشروطه در آن‌ها مشاهده می‌شد. اما در مرحوم شیخ فضل‌الله این معنا وجود نداشت. به همین جهت هم شیخ فضل‌الله از همان زمان تا الان مورد تهاجم قرارگرفته است. واقعاً به شیخ فضل الله ظلم شده است... امام نسبت به مرحوم شیخ فضل اللّه خیلی تجلیل و احترام دارند و به خاطر همان تصلّب و شجاعت و دین‌گرایی کاملش، بدون اغماض آن بزرگوار را تعظیم و تجلیل

هم می‌کنند که این در بیانات خود امام هم آمده است[۱].

باید رجال سیاسی و مذهبی ما این آینه تابناک را پیش روی خود نهاده و در آن بنگرند. نکند که در آینده تاریخ از آنان چهره‌هایی ترسیم کند که برای رجال مشروطه ترسیم گردیده است. از این رو گفته‌اند: «تاریخ را همواره یک صفحه در میان باید نوشت تا آیندگان بتوانند با تحقیقات خویش صفحات سفید آن را پر کنند»[۲].

۱. گزیده‌ای ازبیانات مقام معظم رهبری در جمع گروه تاریخ و اندیشه مؤسسه آموزشی ـ پژوهشی امام خمینی رضوان الله تعالی علیه.

۲. حقوق بگیران انگلیس در ایران، ص ۴.

۳۶۴ ..... تحریم تنباکو و مشروطیت

فصل هفتم

انقلاب شکوهمند اسلامی

۳۶۶ ..... تحریم تنباکو و مشروطیت

انقلاب شکوهمند اسلامی

بدون تردید انقلاب اسلامی ایران که در ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۷ شمسی به پیروزی رسید، یکی از حوادث بی نظیر قرن معاصر جهان اسلام بود. این رخداد مبارک و اعجازگونه، با هدایت و رهبری مرجعیت به خصوص ابر مرد اندیشه و ایمان، جان جانان، فقیه و فیلسوف بی بدیل زمان حضرت امام خمینی (قدس سره) به پیروزی رسید. امام با بصیرت خویش که از ضیاء نظر دوست نور می‌گرفت، این انقلاب را توفنده به پیش راند و دریچه‌ای از امید و نوید را فرا روی مسلمانان و مستضعفان گشود. این انقلاب با پشتوانهٔ معرفت اسلامی به وقوع پیوست و معمار بزرگ آن با طرح ولایت فقیه، انگارهٔ سیاسی و نظام اجتماعی جایگزین سلطنت را ترسیم ساخت. آن حکیم توانا با تکیه بر فرهنگ اسلام مردمی‌ترین انقلاب را آفرید، و جاودانه‌ترین تحول دوران معاصر جهان اسلام را محقق ساخت.

نهضت امام، نهضتی بود از جنس نهضت پیامبران علیهم‌السلام؛ یعنی برخاسته از «خود آگاهی الهی» یا «خدا آگاهی». این خود آگاهی ریشه‌اش در اعماق فطرت بشر است و از ضمیر باطن انسان سرچشمه می‌گیرد. هرگاه تذکری پیامبرانه شعور فطری بشر را به خالق و آفریدگارش، به اصل و ریشه، به شهر و دیاری که از آنجا آمده و یک آشنایی مرموز نسبت به آنجا در خود احساس می‌کند، بیدار سازد، این بیداری خود به خود به دل بستگی به ذات جمیل علی الاطلاق منتهی می‌گردد. دلبستگی به خدا که سر سلسلهٔ ارزشهاست، به دنبال خود دل بستگی به کمال و زیبایی و عدل و برابری و گذشت و فداکاری و افاضه و خیر رسانی در او به وجود می‌آورد.

آن احساسی که پیامبران علیهم‌السلام در انسان بیدار می‌کنند؛ یعنی احساس خداجویی و خداپرستی که در فطرت هر فرد نهفته است و او را جویای تعالی و متنفّر از کاستی و پستی در هر شکل و هر مظهر می‌نماید. به انسان ایده می‌دهد، او را طرفدار حق و حقیقت ـ از آن جهت که حق و فضیلت است، نه از آن جهت که پیوندی با منافعش دارد ـ می‌نماید و دشمن باطل و پوچی می‌کند؛ از آن جهت که باطل، باطل است و پوچی، پوچی است. فارغ از هر منفعت یا زیانی.

عدالت و برابری و راستی و درستی از آن جهت که ارزشهای خدایی هستند، خود به صورت هدف و مطلوب در می‌آیند، نه صرفاً وسیله‌ای برای پیروزی در تنازع زندگی.

انسانی که بیداری خدایی پیدا می‌کند و ارزشهای متعالی انسانی برایش به صورت هدف در می‌آیند، از این که طرفدار یک فرد به عنوان یک فرد و یا دشمن یک شخص به عنوان یک شخص بشود، آزاد می‌شود. او دیگر طرفدار عدل است نه عادل، دشمن ظلم است، نه ظالم. طرفداری‌اش از عادل و دشمنی‌اش با ظالم از عقده‌های روانی و شخصی ناشی نمی‌شود[1].

با رهبری و هدایت امام خمینی رحمه‌الله وجدان اسلامی بیدار شد و جامعه را در جستجوی ارزشهای اسلامی برانگیخت. این وجدان مشترک و روح جمعی اسلامی جوشان جامعه که همه مردم را هماهنگ چون رود نوری خروشان جاری ساخت، انقلاب اسلامی را چون دُری تابناک از این کوثر نور پدید آورد.

این انقلاب بزرگ به گروه و طبقهٔ خاصی از مردم ایران اختصاص نداشت. نه کارگری بود و نه کشاورزی، نه دانشجویی و نه فرهنگی، و نه بورژوازی. در این نهضت همهٔ امواج درهم تنیدند و طوفانی پدید آوردند. غنی و فقیر، مرد و زن، شهری و روستایی، طلبه و دانشجو، پیله ور و صنعتگر، کاسب و کشاورز، روحانی و آموزگار، همه و همه در کنار هم انقلاب را به وجود آوردند.

---

۱. نهضتهای اسلامی در صد ساله اخیر، آیة الله مطهری، ص ۶۴.

گذشته از فرهنگ نوگرای اسلامی که تحول و حرکت به سوی کمال ذاتی آن است؛ جریانهایی نیز موجب بیداری و حرکت عمومی مردم شد. جریانها و حوادثی که با روح فرهنگ اسلامی این مردم در تعارض بود و بر ضد اهداف عالیه اسلامی و در جهت مخالف آرمانهای مصلحان صد ساله اخیر بوده و هست و طبعاً نمی‌توانست برای همیشه از طرف جامعه ما بدون عکس‌العمل بماند[1].

آنچه در عصر پهلوی در جامعه اسلامی ایران رخ داد عبارت بود:

۱. استبدادی خشن و وحشی و سلب هر نوع آزادی؛

۲. نفوذ استعمار نو، یعنی شکل نا مرئی و خطرناک استعمار، در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی؛

۳. دور نگهداشتن دین از سیاست، بلکه بیرون کردن دین از میدان سیاست؛

۴. کوشش برای باز گرداندن ایران به جاهلیت قبل از اسلام و احیای شعارهای مجوسی و میراندن شعارهای اصیل اسلامی چون تغییر تاریخ؛

۵. تحریف میراث گرانقدر فرهنگ اسلامی و صادر کردن شناسنامه جعلی برای این فرهنگ به نام فرهنگ موهوم ایرانی؛

۶. تبلیغ و اشاعهٔ مارکسیسم دولتی....؛

۷. کشتارهای بی رحمانه و ارزش قائل نشدن برای خون مسلمانان ایرانی و همچنین زندانها و شکنجه‌ها برای متهمان سیاسی؛

۸. تبعیض و ازدیاد روز افزون شکاف طبقاتی علی رغم اصلاحات ظاهری؛

۹. تسلط عناصر غیر مسلمان بر مسلمانان در دولت و سایر دستگاهها؛

۱۰. نقض آشکار قوانین و مقررات اسلامی، چه به صورت مستقیم و چه به صورت ترویج و اشاعهٔ فساد در همهٔ زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی؛

۱۱. مبارزه با ادبیات فارسی اسلامی که حافظ و نگهبان روح اسلامی ایران است به نام مبارزه با واژه‌های بیگانه؛

---

۱. همان، ص ۶۵.

۱۲. قطع ارتباط از کشورهای اسلامی و پیوند با کشورهای غیر اسلامی و احیاناً ضد اسلامی که اسرائیل نمونه آن است[۱].

از سوی دیگر نمود جریانهایی که چهرهٔ دروغین تبلیغات سیاسی دنیای لیبرال غربی، و دنیای سوسیالیست شرقی را آشکار ساخت و امیدی که روشنفکران به این دو قطب بسته بودند به یأس مبدل ساخت.

محققین، نویسندگان و خطبای اسلامی در دهه‌های اخیر به ترسیم و توصیف چهرهٔ زیبای و جذاب اسلام پرداختند و نسل معاصر را به این مکتب غنی و نجات بخش آشنا کردند. به هر روی روحانیت آگاه و شجاع و مبارز ایران و در رأس آن امام راحل «قدس سره» که از ناهنجاریهای گذشته رنج می‌کشید و در پی فرصت مناسب برای قیام بود و نیز نسل به ستوه آمده از ناهنجاریهای پنجاه ساله، و سر خورده از غرب مآبی و شرق گرایی، و آشنا به تعالیم نجات بخش اسلام، ندای رهبری نهضت را لبیک گفت و از چنین سرچشمه‌هایی زلال انقلاب اسلامی جاری شد.

شعارهای انقلاب که جلوه‌ای از خواست والای مردم بود، در سراسر کشور یکسان بود و از اعماق ضمیر امت اسلامی الهام می‌گرفت. مردم با این شعارها مسیر حرکت انقلاب را روشن و به سوی تحقّق اهداف انقلاب در حرکت بودند.

---

۱. همان، صص ۶۷ - ۶۵.

اهداف انقلاب

با توجه به ریشه‌ها و سرچشمه‌های فرهنگ انقلاب، اهداف نهضت کاملاً روشن بود. این هدفها در شعارهای مردم نیز انعکاس داشت که جامع همهٔ شعارها، استقلال - آزادی - جمهوری اسلامی بود.

این شعار کلی در واقع ترجمان **«نه»** به تمام پلیدیهای، ستم‌ها، تبیعضها و نابرابریها و **«آری»** به همهٔ زیبایی‌ها بود.

آری به هدفهای علی علیه‌السلام در بیان اصلاحاتش، آری به آن چهار رکن اساسی که مولا به عنوان هدف کلی از نهضتش بیان کرد. آری به این اصول:

۱. **نَرُدَّ الْمَعالِمَ مِنْ دِينِکَ**؛ نشانه‌های محو شدهٔ راه خدا را که جز همان اصول واقعی اسلام نیست، بازگردانیم؛ یعنی بازگشت به اسلام نخستین و اسلام راستین، بدعتها را از میان بردن، سنتهای اصیل را جایگزین کردن، اصلاح در فکرها و اندیشه‌ها و تحولی در روحها و ضمیرها و قضاوتها در زمینهٔ خود اسلام پدید آوردن.

۲. **نُظْهِرَ الْاِصْلاحَ فِي بِلادِکَ**؛ اصلاح اساسی و آشکار که نظر هر بیننده را جلب نماید و علائم بهبودی وضع زندگی مردم کاملاً هویدا باشد.

۳. **يأمَنَ الْمَظْلومُونَ مِنْ عِبادِکَ**؛ بندگان ستم دیده خدا از شرّ ستمگران امان یابند، و دست ستمکاران از سر ستمدیدگان کوتاه شود.

۴. **تُقامَ الْمُعَطَّلَةُ مِنْ حُدُودِکَ**؛ مقررات تعطیل شدهٔ خدا و قانونهای نقض شدهٔ اسلام بار دیگر به پا داشته شود و حاکم بر زندگی اجتماعی مردم گردد.

هر مصلحی که موفق شود این چهار اصل را عملی سازد، افکار و اندیشه‌ها را

متوجه اسلام و مسلمین سازد، بدعتها و خرافه‌ها را از مغزها بیرون براند و به زندگی عمومی از نظر تغذیه و مسکن و بهداشت و آموزش و پرورش سامان بخشد، روابط انسانی انسانها را بر اساس برابری و برادری و احساس اخوت و همسانی برقرار سازد، و ساخت جامعه را از نظر نظامات و مقررات حاکم طبق الگوی خدایی ـ اسلامی قرار بدهد، به حداکثر موفقیت نایل آمده است[۱].

پند تاریخ

با وجود آنکه امام خمینی ﷺ یک فقیه نامور و فیلسوف و عارف الهی بود و با مسائل تاریخی، روابط اجتماعی، جامعه‌شناسی، تحلیل تاریخ و... ارتباطی نداشت؛ ولی به حق آن قدیس الهی بزرگترین تحلیل گر رخدادهای تاریخ اسلام بود. او حوادث رخ داده در تاریخنامه مکتب تشیّع به خصوص قرن اخیر را به خوبی می‌شناخت. گویی آن حضرت خود «کتاب تاریخ عصر حاضر» بود.

به پاس تربیت در مکتب وحی حوادث گذشته برای او عبرت و حکمت بود. او از قرآن آموخته بود: ﴿**إِنَّ هَذٰا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَق**﴾[۲]؛ این داستان به حقیقت سخن حق است.

﴿**فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُون**﴾[۳]؛ این حکایت بازگوی شاید خلق به فکر آیند.

﴿**نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيکَ اَحْسَنَ الْقَصَصَ بِمٰا أَوْحَيْنٰا اِلَيْکَ هَذَا الْقُرآن...**﴾[۴]؛ ما بهترین حکایات را به وحی قرآن بر تو می‌گوییم.

از این رو فروغ وحی در جانش درخشید و در پرتو این بصیرت، حوادث گذشته را به تحلیل می‌گرفت و نکات مثبت و منفی آن رویدادها را ارزیابی می‌کرد، گویی خود در بستر آن حوادث بوده و تلخی‌ها و شیرینی‌های آن رویدادها را چشیده

---

۱. نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه ۱۳۱، ص ۴۰۶.
۲. آل عمران / ۶۲.
۳. اعراف / ۱۷۶.
۴. یوسف / ۳.

است، با آن مردم زندگی کرده و خود از آن مردم بوده است.

فرزند مکتب علی علیه‌السلام از آن حضرت آموخته بود: «**أیْ بُنَی إنّی و إنْ لَمْ اَکُنْ عُمِّرْتُ عُمُرَ مَنْ کانَ قَبْلی، فَقَدْ نَظَرْتُ فی اَعْمالِهِمْ وَ فَکَّرْتُ فی اَخْبارِهِمْ، وَ سِرْتُ فی آثارِهِمْ حَتّیٰ عُدْتُ کَأَحَدِهِمْ، بَلْ کَأَنّی بِمَا انْتَهَی اِلَیَّ مِنْ اُمُورِهِمْ، قَدْ عَمِّرْتُ مَعَ أَوَّلِهِمْ اِلیٰ آخِرِهِمْ، فَعَرَفْتُ صَفْوَ ذٰلِکَ مِن کَدَرِهِ و نَفْعَهُ مِنْ ضَرَرِهِ، فَاسْتَخْلصْتُ لَکَ مِنْ کَلِّ أَمْرٍ نِخبلَهُ وَ تَوَخَّیْتُ لَکَ جَمیلَهُ وَ صَرَفْتُ عَنْکَ مَجْهُولَهُ**»[1]؛ پسرم! هر چند من به اندازهٔ همهٔ آنان که پیش از من بوده‌اند نزیسته‌ام، ولی در کارهاشان نگریسته و در سرگذشتهایشان اندیشیده، و در آنچه از آنان مانده رفته و دیده‌ام؛ تا چون یکی از ایشان گردیده‌ام؛ بلکه با آگاهی که از کارهایشان به دست آورده‌ام گویی چنان است که با نخستین تا آخرینشان به سر برده‌ام. پس از آنچه ـ دیدم ـ روشن را از تار و سودمند را از زیانبار باز شناختم و برای تو از هر چیز زبدهٔ آن را جدا ساختم، و نیکویی آن را برایت جستجو کردم، و آن را که شناخته نبود از دسترس تو به دور انداختم»[2].

فرجام مبارک

امام خمینی قدس‌سره که در سایه چنین مکتبی رشد یافته بود، تاریخ پر فراز و نشیب شیعه را به نظاره نشست و رخدادهای آن را به تحلیل گرفت. آن بزرگوار ثمرهٔ تلاش و کوشش چندین قرن جهاد و اجتهاد و شهید و شهادت را به ثمر نشاند و بر درخت سبز فقه و ایمان شکوفهٔ انقلاب اسلامی را بارور ساخت.

از حماسه عاشورا عطر معنویت و عشق و فداکاری، دفاع از کرامت انسانی را گرفته و فضای انقلاب را معطر ساخت. روز عاشورا، در فیضیه مقدسه به منبر رفت و آیات برائت از استبداد و استعمار را به گوش مردم رساند، و سرچشمه انقلاب را به زلال کوثر عاشورا متصل ساخت تا از آن چشمه خورشید، فروغ هدایت فرا روی

---

۱. نهج البلاغه، نامه ۳۱، ترجمه دکتر سید جعفر شهیدی، صص ۲۹۸ – ۲۹۷.
۲. همان.

یاران انقلاب نهد. و خروش مردم رنگ حسینی گیرد، و قیام پانزده خرداد که نقطه عطفی در روند بالندهٔ انقلاب بود خلق گردد، قیامی که پانزدهم خرداد را از ایام الله کرد.

به هر روی امام نهضت مبارک اسلامی را با پشتوانه فرهنگ و فقاهت شیعی استمرار داد و در نیم نگاهی حوادث قرن معاصر را چنین تحلیل کرد.

پاینده و جاودان باد نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران
۱۳۸۵ / ۱۱ / ۲۲

روز شمار مهمترین وقایع انقلاب مشروطه

(۱۲۹۰ ـ۱۲۸۵ ش)

سال ۱۲۸۵ شمسی

مرداد

۱۴ مرداد ماه: مظفرالدین شاه قاجار فرمان حکومت مشروطه را امضاء و صادر کرد.

۱۶ مرداد ماه: شاه دستخط دیگری در تکمیل فرمان مشروطیت صادر نمود.

۱۷ مرداد ماه: پس از صدور فرمان مشروطیت و تشکیل مجلس با شرکت نمایندگان مردم، میرزا نصرالله خان مشیرالدوله صدر اعظم، به اتفاق عده‌ای از علمای اعلام و امنای دولت به قم رفتند و متحصنین را از صدور فرمان مشروطیت و تشکیل مجلس ملی با شرکت وکلای مردم با خبر ساختند و مهاجران پیروز باشادمانی به تهران بازگشتند.

۱۷ مرداد ماه: پناهندگان به سفارت انگلیس از سفارت خارج شدند.

۲۶ مرداد ماه: جلسه با شکوهی در عمارت مدرسه نظام با مشارکت علمای اعلام برای تدوین نظامنامه انتخابات تشکیل شد.

شهریور

۱۷ شهریور ماه: نظامنامه انتخابات به امضای مظفرالدین شاه رسید.

۱۷ شهریور ماه: عین الدوله به خراسان تبعید شد.

مهر

۱۴ مهر ماه: انتخابات مجلس شورای ملی در تهران پایان یافت و نخستین جلسه آن در کاخ گلستان با نطق مظفرالدین شاه افتتاح شد. خطابه احساسی و پر شور شاه مؤید این نکته بود که صدور فرمان مشروطیت از امیال باطنی او بوده است.

۱۵ مهر ماه: در جلسه امروز مجلس شورای ملی مرتضی قلی خان صنیع الدوله، داماد مظفرالدین شاه به ریاست مجلس برگزیده شد.

آبان

۲۳ آبان ماه: میرزا ابوالقاسم خان ناصرالملک وزیر مالیه در جلسه امروز مجلس شورای ملی حضور یافت و پیرامون وضع مالی دولت و تهی بودن خزانه کشور توضیحاتی داد.

۲۵ آبان ماه: از طرف مجلس شورای ملی عده‌ای از نمایندگان تعیین شدند تا نسبت به تعدیل بودجه و توازن دخل و خرج مملکت طرحی تهیه نمایند و از اسراف و تبذیر جلوگیری کنند.

آذر

۳ آذر ماه: روزنامه مجلس در هشت صفحه با چاپ سربی منتشر شد.

۸ آذر ماه: حال مزاجی مظفرالدین شاه رو به وخامت نهاد و محمد علی میرزا ولیعهد از تبریز به تهران احضار شد.

۱۲ آذر ماه: محمد علی میرزا ولیعهد با چهار صد نفر قزاق و تعدادی از محارم و نزدیکان خود از تبریز به سوی تهران حرکت کرد.

۲۵ آذر ماه: محمد علی میرزا ولیعهد با همراهان وارد تهران شد و زمام امور را در دست گرفت.

دی

۸ دی: قانون اساسی ایران به اسم «نظامنامه سیاسی» مشتمل بر ۵۱ اصل که به تصویب مجلس شورای ملی رسیده بود از طرف مظفرالدین شاه تصویب و امضاء شد و صورت قانونی یافت.

۱۸ دی: مظفرالدین شاه قاجار در اثر استمرار بیماری در ۵۴ سالگی درگذشت.

۱۹ دی ماه: به مناسبت درگذشت مظفرالدین شاه از طرف دولت سه روز تعطیل عمومی اعلام شد و مراسم عزاداری در تمام شهرها بر پا گردید.

۲۸ دی: محمد علی شاه طی مراسم با شکوهی تاجگذاری کرد. به دستور پادشاه جدید در جشن تاجگذاری از نمایندگان مجلس دعوت به عمل نیامد.

بهمن

۱ بهمن: حاج محتشم السلطنه معاون رئیس الوزراء در جلسه مجلس شورای ملی حضور یافت و از طرف میرزا نصر اللّه خان مشیرالدوله رئیس الوزراء هیأت وزیران را معرفی کرد.

۱۴ بهمن ماه: مجلس از بین نمایندگان هیئتی را تعیین نمود تا متمم قانون اساسی را تدوین نمایند.

اسفند

۱۹ اسفند ماه: احمد میرزا فرزند دوم محمد علی شاه امروز به ولیعهدی تعیین و معرفی شد.

۲۶ اسفند ماه: میرزا نصرالله خان مشیرالدوله رئیس الوزراء از کارکناره گیری و استعفاء نمود.

۲۹ اسفند ماه: سلطان علیخان وزیر افخم وزیر داخله کابینه قبل تا ورود اتابک موقتاً سرپرست دولت گردید.

سال ۱۲۸۶ شمسی

فروردین

۹فروردین: روزنامه حبل المتین به مدیریت سید حسن کاشانی در تهران انتشار یافت.

اردیبهشت

۱۲ اردیبهشت: میرزا علی اصغر خان اتابک فرمان رئیس الوزرایی خود را از محمد علی شاه دریافت کرد.

۱۳ اردیبهشت: اتابک در جلسه امروز مجلس شورای ملی حضور یافت و ضمن نطقی برنامه و هدف دولت را تشریح کرد.

۲۲ اردیبهشت: مجلس شورای ملی قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی را که مشتمل بر ۱۷۷ ماده بود تصویب کرد.

خرداد

۹ خرداد: قوای عثمانی مرزهای ایران را مورد تجاوز قرار داد و در داخل خاک ایران دست به کشتار و قتل و غارت زد.

۱۹ خرداد: قانون بلدیه مشتمل بر ۱۰۸ ماده به تصویب مجلس شورای ملی رسید.

تیر

۳ تیر: حدود پانصد نفر از روحانیون و طلاب علوم دینی به‌زعامت و پیشوایی شهید حاج شیخ فضل الله نوری و سید احمد طباطبایی در حضرت عبدالعظیم متحصن شدند.

۵ تیر: شهید شیخ فضل الله نوری و سید احمد طباطبایی علیه مشروطه سکولار قیام کردند.

۱۲ تیر ماه: جریده هفتگی مصور «آئینه غیب نما» به مدیریت سید عبدالرحیم کاشانی در تهران انتشار یافت.

شهریور

۸ شهریور: وزیر مختار انگلیس قرارداد منعقده بین روس و انگلیس را در مورد تقسیم ایران به دو منطقهٔ نفوذ طی یادداشتی تسلیم وزارت امور خارجه نمود.

۸ شهریور: هنگام خروج از مجلس علی اصغر خان اتابک ترور شد.

۱۰ شهریور: مجلس شورای ملی تلگراف تسلیت‌آمیزی درباره قتل اتابک به شاه مخابره نمود.

۱۱ شهریور: محمد علی شاه از بیست نفر نمایندگان مجلس دعوت کرد تا دربارهٔ رئیس الوزرای آینده با آنها مشورت کنند.

۱۲ شهریور: مرتضی قلی خان صنیع الدوله از ریاست مجلس شورای ملی استعفا داد.

۱۳ شهریور: نمایندگان مجلس شورای ملی میرزا محمود خان احتشام السلطنه را به ریاست خود برگزیدند.

۱۳ شهریور: روزنامه تندرو «روح القدس» منتشر شد.

۱۴ شهریور: از طرف محمد علی شاه فرمان رئیس الوزرایی به نام میرزا احمد خان مشیرالسلطنه صادر شد.

۱۹ شهریور: روزنامه فکاهی، ولی جدی و سیاسی نسیم شمال در رشت به مدیریت سید اشرف الدین حسینی قزوینی انتشار یافت.

۲۱ شهریور: میرزا نصر الله خان مشیرالدوله آخرین صدر اعظم استبداد و اولین رئیس الوزرای مشروطه به طور ناگهانی در گذشت.

مهر

۱۵ مهر: مجلس شورای ملی متمم قانون اساسی را که مشتمل بر ۱۰۷ اصل بود به تصویب رساند.

۲۵ مهر: میرزا ابوالقاسم خان ناصر الملک با صلاحدید و تصویب عده‌ای از وکلای مجلس از طرف محمد علی شاه به رئیس الوزرایی منصوب شد.

۲۶ مهر: روزنامه تندرو و آزادی خواه «مساوات» منتشر شد.

آبان

۳ آبان: ناصر الملک رئیس الوزراء، وزیران خود را به مجلس معرفی کرد.

۱۹ آبان: محمد علی شاه به اتفاق عده‌ای از شاهزادگان بلافصل در مجلس شورای ملی حضور یافته سوگند وفاداری به مشروطیت را به جای آورد.

آذر

۵ آذر: بعد از ظهر امروز محمد علی شاه عده‌ای از نمایندگان مجلس را به دربار احضار کرد.

۱۷ آذر: قانون تشکیل ایالات و ولایات و دستور العمل حکام که به قوانین داخله یا قانون حکام معروف است مشتمل بر ۴۳۳ ماده به انضمام ۲۶ ماده الحاقی به تصویب مجلس شورای ملی رسید.

۲۲ آذر: ناصر الملک رئیس الوزراء به اتفاق وزیران از کار کناره گیری کردند.

۲۳ آذر: عصر امروز از طرف محمد علی شاه ناصرالملک و کلیه وزیران به کاخ شاه احضار شدند.

۲۴ آذر: در تهران، تبریز، اصفهان و بعضی از شهرها بین مشروطه خواهان و مخالفان مشروطه زد و خورد آغاز شد.

۲۶ آذر: کمیته انقلاب تصمیم گرفت برای نجات و سعادت امت و حفظ آزادی و مشروطیت محمد علی شاه را به قتل برساند.

۲۶ آذر: محمد علی شاه، حسینقلی خان نظام السلطنه را که از رجال کهنسال و با تجربهٔ ایران است برای رئیس الوزرایی انتخاب کرد.

دی

۱ دی: نظام السلطنه رئیس الوزراء یک جلد کلام الله مجید که توسط محمد علی شاه مهر و امضاء شده و متضمن سوگند وفاداری به مشروطیت بود به مجلس تقدیم نمود.

۱۴ دی: روزنامه صور اسرافیل در تهران انتشار یافت.

۲۳ دی: شاه به منظور آشتی و دوستی با مجلس جلسه‌ای در دربار تشکیل داد. در این جلسه سید عبدالله بهبهانی، سید محمد طباطبایی، امام جمعه خوئی، سید نصر الله سادات اخوی، احتشام السلطنه و برخی از نمایندگان حضور داشتند و قرار شد شاه نسبت به مشروطه تجدید قسم نماید.

بهمن

۱۸ بهمن: قانون مطبوعات مشتمل بر ۵۳ ماده به تصویب مجلس شورای ملی رسید.

اسفند

۷ اسفند: محمد علی شاه طی نامه‌ای خوشنودی و خرسندی خود را از کارهای مجلس اعلام و آن نامه در جلسه مجلس قرائت شد.

۸ اسفند: امروز محمد علی شاه که برای گردش آهنگ دوشان تپه را داشت هنگام عبور از خیابان الماسیه مورد سوء قصد قرار گرفت. دو بمب در جلوی کالسکه او انداختند که هر دو منفجر شد. در این سوء قصد به شاه آسیبی نرسید ولی چند نفر مقتول و مجروح شدند.

۹ اسفند: به شکرانهٔ رفع خطر از شاه، در تهران و شهرستانها مراسم دعا و شکرگزاری به عمل آمد.

۹ اسفند: محمد شاه امر به احضار ظفرالسلطنه حاکم تهران داد. وقتی ظفرالسلطنه به حضور رسید شاه او را چوب فراوان زد و به زندان انداخت.

سال ۱۲۸۷ شمسی

فروردین

۸ فروردین: انجمن‌های تهران طی قطعنامه‌ای از احتشام السلطنه خواستند تا هر چه زودتر از ریاست مجلس کناره گیری کند.

۸ فروردین: میرزا محمود خان احتشام السلطنه از ریاست مجلس استعفا داد. نمایندگان به جای وی محمد قلی خان مخبر الملک را به ریاست برگزیدند ولی این سمت را نپذیرفت.

۱۵ فروردین: میرزا اسمعیل خان ممتاز الدوله به کمک نمایندگان آذربایجان به ریاست مجلس انتخاب شد.

اردیبهشت

۲۴ اردیبهشت: حسینقلی خان نظام السلطنه رئیس الوزراء از کار کناره گرفت.

۲۵ اردیبهشت: محمد علی شاه، میرزا احمد خان مشیرالسلطنه را به رئیس الوزرایی انتخاب نمود.

خرداد

۱۰ خرداد: مجلس شورای ملی مصراً درخواست نمود شاه شش نفر از درباریان را که عبارتند از: امیر بهادر، شاپشال روسی، مفاخر الملک، امین الملک، مقتدرالملک و مجلل السلطان، از دربار اخراج کند. شاه متقابلاً درخواست نمود چند تن از وعاظ و روزنامه‌نگاران را تحویل دهند.

۱۳ خرداد: محمد علی شاه ستاد کار خود را در باغشاه قرارداد و شهر تهران حالت جنگی به خود گرفت.

۱۴ خرداد: محمد علی شاه دستخطی به عنوان صدر اعظم بدین صورت صادر کرد: «جناب اشرف مشیر السلطنه، چون هوای تهران گرم و تحملش بر ما سخت بود از این رو به باغشاه حرکت فرمودیم».

۱۴ خرداد: عده‌ای از مجاهدین مسلح پیرامون مجلس گرد آمدند تا از مجلس حفاظت کنند.

۱۵ خرداد: دوازده نفر نمایندگان منتخب مجلس در باغشاه برای مذاکره با محمد علی شاه حضور یافتند، ولی قبل از مذاکره شاه دستور داد تمام آنان را توقیف نمودند.

۱۶ خرداد: شاه دستخطی صادر و اعلان نمود «ملت با کمال آزادی مشغول به کار خود و دارالشورای ملی هم با نهایت قدرت به وظیفه خود عمل نماید. فقط مقصود ما گرفتاری بعضی مغرضین و مفسدین است که مابین دولت و ملت انقلاب و آشوب می‌نمایند».

۱۷ خرداد: نظم شهر تهران به پالکونیک و نیروی قزاق سپرده شد.

۲۲ خرداد: انجمن ولایتی فارس طی تلگرافی که به ایالات مخابره نمود خلع محمد علی شاه را از سلطنت درخواست نمود.

۲۷ خرداد: توپخانه و مهمات زیادی امروز به باغشاه حمل شد.

۲۷ خرداد: بازار تهران تعطیل شد. کسبه و تجّار در اطراف بهارستان اجتماع کردند.

۲۷ خرداد: در شهرهای اصفهان، تبریز و کرمان مردم علیه حکومت مرکزی قیام کردند.

۲۸ خرداد: محمد علی شاه از بیم آنکه علماء و روحانیون فتواهایی بر ضد او ندهند تلگراف مفصلی به علمای نجف فرستاد.

۲۹ خرداد: کلیه انجمن‌های تهران در مدرسه سپهسالار اجتماع کردند.

۳۱ خرداد: به دستور محمد علی شاه از انتشار تمام روزنامه‌ها جلوگیری شد.

تیر

۱ تیر: شاه از مجلس درخواست نمود کمیته مشترکی تشکیل شود تا اختلافات بین مجلس و شاه رفع شود.

۲ تیر: بامداد امروز مشیر السلطنه پاشاخان امیر بهادر را به سمت وزیر جنگ و میرزا محمد علی خان قوام الدوله را به سمت وزیر مالیه معرفی نمود.

۲ تیر: از بامداد امروز دستجات قزاق از سواره نظام و پیاده نظام به فرماندهی صاحب منصبان روسی اطراف مدرسه سپهسالار و مجلس را محاصره کردند.

۲ تیر: در جنگ امروز سیصد کشته و پانصد زخمی باقی ماند.

۲ تیر: به هنگام زد و خورد قزاقان و مشروطه خواهان عده‌ای از وکلای مجلس وو عاظ و روزنامه نگاران برای حفظ جان خود از دیوار شرقی مجلس فرار نموده خود را به پارک امین الدوله رسانیدند.

۲ تیر: عده زیادی از نمایندگان مجلس و روزنامه نگاران برای حفظ جان خود به سفارتخانه‌ها پناه بردند.

۲ تیر: تا عصر امروز تعدادبازداشت شدگان که محل حبس آنها درباغشاه بود به سیصد نفر رسید.

۳ تیر: میرزا جهانگیر خان شیرازی مدیر صور اسرافیل، سلطان العلمای خراسانی مدیر روح القدس، قاضی ارداقی و ملک المتکلمین به وضع فجیعی در باغشاه اعدام شدند.

۳ تیر: محمد علی شاه طی دستخطی که به عنوان مشیر السلطنه صادر کرد متذکر شد مجلس را برای سه ماه منفصل نمودیم.

۳ تیر: آیة الله سید عبد الله بهبهانی به خاک کلهر تبعید شد. سید محمد طباطبایی باشفاعت ملکه جهان همسر شاه به قریه ونک فرستاده شد. سید محمد صادق طباطبایی نیز عازم اروپا گردید.

۳ تیر: از طرف محمد علی شاه عصر امروز فرمان عفو عمومی داده شد.

۴ تیر: مشیر السلطنه رئیس الوزراء از طرف شاه فرمان صدرا عظمی گرفت.

۴ تیر: حسین پاشا خان امیر بهادر وزیر جنگ به لقب «سپهسالار اعظم» مفتخر شد.

۱۲ تیر: محمد ولی خان سپهدار تنکابنی به فراندهی کل قوای آذربایجان برگزیده شد.

۲۸ تیر: به دستور محمد علی شاه عدل مظفری و دارالشورای ملی را از سر در مجلس کندند.

۲۹ تیر: جنگهای سختی در تبریز بین دولتیان و مجاهدان درگرفت.

شهریور

۱۱ شهریور: جنگ بزرگی در تبریز آغاز شد و دولتیان شکست خوردند.

۳۱ شهریور: ستار خان و باقر خان با بیست و یک هزار مجاهد و بیست و پنج کرور فشنگ محور اصلی جنگهای تبریزند.

مهر

۲ مهر: محمد علی شاه فرمانی خطاب به صدراعظم صادر کرد و متذکر شد مجلس شورای ملی در ۲۲ آبان ماه افتتاح و شروع به کار خواهد کرد، ولی اهالی تبریز را از شرکت در انتخابات محروم نمود.

آبان

۲۲ آبان: اجتماع بزرگی در باغشاه مقر محمد علی شاه با شرکت روحانیون، رجال و معاریف، بازرگانان و نمایندگان اصناف تشکیل یافت و درباره نوع حکومت گفتگو شد.

۲۸ آبان: محمد علی شاه ضمن اعلامیه‌ای متذکر شد چون پیرو احکام مقدس اسلام می‌باشد و چون علما اعلام نموده‌اند مشروطیت خلاف شریعت است، لذا انصراف خود را از مشروطه اعلام داشت.

دی

۹ دی: شهید حاج شیخ فضل الله نوری در جلوخان منزل عضد الملک از سوی شخصی به نام کریم دواتگر مورد سوء قصد قرار گرفت.

۱۵ دی: مشیر السلطنه وزیران تازه را به محمد علی شاه معرفی کرد.

اسفند

۲ اسفند: محمد ولی خان سپهدار تنکابنی وارد رشت شد و در زمره مشروطه خواهان قرار گرفت و سرپرستی انقلابیون گیلان به وی سپرده شد.

۲۸ اسفند: شهید میرزا علی آقا ثقة الاسلام طی تلگرافی از محمد علی شاه درخواست نمود برای جلوگیری از کشت و کشتار آذربایجان به مشروطیت تن در دهد.

سال ۱۲۸۸ شمسی

اردیبهشت

۱ اردیبهشت: ستارخان از محمد علی شاه به مناسبت اعادهٔ مشروطیت با تلگرافی تشکر کرد.

۹ اردیبهشت: به دنبال برکناری مشیرالسلطنه محمد علی شاه عمّ خود کامران میرزا نایب السلطنه را صدراعظم و وزیر جنگ نمود.

۱۱ اردیبهشت: شاه صدراعظم جدید را از کار بر کنار کرد.

۱۱ اردیبهشت: محمد علی شاه دستخط مربوط به احیای مشروطه و تعیین روز انتخابات را صادر کرد.

۱۱ اردیبهشت: محمد علی شاه فرمان عفو عمومی صادر کرد و افزود تمام مجرمین سیاسی چه در ایران و چه در خارج مشمول عفو هستند.

۱۲ اردیبهشت: فرمان رئیس الوزرایی برای ناصر الملک صادر شد. چون او در اروپا اقامت داشت موقتاً سعد الدوله سرپرستی دولت را بر عهده گرفت.

۱۳ اردیبهشت: سعد الدوله امروز وزیران را به محمد علی شاه معرفی کرد.

خرداد

۵ خرداد: سعد الدوله و هیأت وزیران استعفا دادند، ولی محمد علی شاه استعفای آنها را قبول

نکرد و کابینه در حال بحران باقی ماند.

۱۴ خرداد: علمای نجف تلگراف بسیار تندی به محمد علی شاه مخابره نمودند و اعمال او را خلاف اسلام دانستند و اتمام حجت نمودند که از هیچ نوع اقدام علیه او فروگذار نخواهند کرد.

تیر

۴ تیر: قوای سپهدار تنکابنی و مجاهدین گیلان به ینگی امام رسیدند.

۴ تیر: هیأت وزیران بجز سعد الدوله به هیئت اجتماع کنار رفتند.

۵ تیر: قوای سردار اسعد بختیاری وارد قم شدند. نمایندگان روس و انگلیس با سردار ملاقات و مذاکره کردند.

۲۲ تیر: قوای سردار اسعد بختیاری و سپهدار تنکابنی و یپرم خان ارمنی و سایر مجاهدین به هم پیوستند و در بیرون شهر اردو زدند.

۲۳ تیر: مجاهدین و مشروطه خواهان قوای دولتی را شکست دادند و از دروازه بهجت آباد وارد تهران شدند.

۲۴ تیر: جنگ در شهر تهران بین قوای قزاق به فرماندهی پالکونیک لیاخوف و مجاهدین و مشروطه خواهان آغاز شد.

۲۴ تیر: عصر امروز جنگ به نفع مشروطه خواهان پایان پذیرفت و لیاخوف از ادامه جنگ دست کشید.

۲۵ تیر: بامداد امروز محمد علی شاه ولیعهد و همسر و نزدیکان وی و سایر رجال و اعیان طرفدار استبداد در پناه پانصد قزاق به باغ سفارت روس در زرگنده رفتند.

۲۵ تیر: کلنل لیاخوف فرمانده دولتی قزاقخانه به اتفاق امیر مجاهد در عمارت بهارستان حضور یافته خود را معرفی کرد و تقاضای تأمین جانی کرد تا از ایران خارج گردد.

۲۶ تیر: یک کمیسیون ۲۸ نفره از رهبران انقلاب انتخاب و امور کشور را به دست گرفتند.

۲۶ تیر: خلع محمد علی شاه و جلوس سلطان احمد شاه با تلگراف به علمای نجف و کربلا و سایر بلاد ایران اعلام گردید.

۲۶ تیر: کمیسیون عالی هیأت وزیران را تعیین نمود.

۲۶ تیر: به دستور مجلس عالی پنج شبانه روز در تهران و شهرها جشن و سرور و چراغانی بر پا شد.

۲۶ تیر: یک دادگاه انقلابی برای محاکمه مخالفان مشروطه و همکاران محمد علی میرزا تشکیل شد تا سریعاً آنان رامحاکمه و مجازات کنند.

۲۶ تیر: مجلس عالی هیأتی را تعیین نمود تا در سفارت روس حضور به هم رسانده با محمد علی میرزا درباره مسائل مبتلا به مذاکره کنند.

مرداد

۱ مرداد: قبل از ظهر امروز عضد الملک نایب السلطنه با دویست نفر قزاق به سفارت روس فرستاده شد که شاه جدید را از سفارتخانه به سلطنت آباد ببرد.

۲ مرداد: روزنامه ایران نو در تهران انتشار یافت.

۴ مرداد: سلطان احمد شاه در اندرون به تخت نشست و سلام عام به عمل آمد. خطبه راامام جمعه جدید خواند.

۹ مرداد: شهید حاج شیخ فضل الله نوری رهبر مشروطه‌مشروعه، واعلم مجتهدان زمان در یک دادگاه‌فرمایشی و با نفوذ انگلیس زیر نظر پیرم خان ارمنی‌محاکمه و در میدان توپخانه به دار آویخته شد.

۲۵ مرداد: انتخابات تهران پایان گرفت و نمایندگان مجلس شورای ملی در تهران انتخاب شدند.

شهریور

۷ شهریور: محمد حسین میرزا برادر سلطان احمد شاه به ولیعهدی انتخاب گردید. ولیعهد جدید نه سال دارد.

مهر

۷ مهر: محمد علی میرزا شاه مخلوع با یک کشتی روسی بندر انزلی را به قصد روسیه ترک کرد. همراهان وی روز قبل از بندر خارج شده بودند.

۷ مهر: روزنامه شرق به مدیریت آقا سید ضیاء الدین به دو زبان فارسی و فرانسه در تهران انتشار یافت.

۸ مهر: از طرف عضد الملک نایب السلطنه سپهدار تنکابنی به رئیس الوزرایی انتخاب گردید.

۹ مهر: رئیس الوزراء وزیران خود را معرفی کرد.

آبان

۲۴ آبان: دوره دوم مجلس شورای ملی با حضور احمد شاه و عضد الملک نایب السلطنه و سران دولت مشروطه افتتاح شد.

۳۰ آبان: در جلسه امروز مجلس شورای ملی میرزا صادق خان مستشارالدوله به ریاست و حاج سید نصر الله سادات اخوی و ممتازالدوله به نیابت تعیین شدند.

آذر

۱ آذر: در جلسه امروز مجلس شورای ملی عضد الملک به عنوان نایب السلطنه انتخاب گردید و در حضور آیات عظام مراسم تحلیف به عمل آورد.

۱۰ آذر: سپهدار تنکابنی وزیران جدید را معرفی کرد.

بهمن

۲۲ بهمن: سپهدار از ریاست وزرایی استعفا داد، ولی عضد الملک استعفای او را نپذیرفت.

اسفند

۲۸ اسفند: ستار خان سردار ملی و باقر خان سالار ملی تبریز را به قصد تهران ترک گفتند.

سال ۱۲۸۹ شمسی

فروردین

۴فروردین: ستار خان و باقر خان با عده‌ای مجاهد مسلح وارد تهران شدند.

۲۲فروردین: هیأت وزیران به طور دسته جمعی از سمت‌های خود کنار رفتند.

اردیبهشت

۸اردیبهشت: سپهدار اعظم رئیس الوزراء وزیران خود را معرفی نمود.

خرداد

۱۶ خرداد: مستشار الدوله رئیس مجلس و نواب وی مستعفی شدند.

۱۶ خرداد: ذکاء الملک به ریاست مجلس انتخاب شد.

تیر

۲۴ تیر: چهار نفر از مجاهدین وارد خانه سید عبد الله بهبهانی یکی از دو زعیم روحانی مشروطیت شدند و او را به ضرب چند گلوله به شهادت رساندند.

۲۵ تیر: به مناسبت شهادت سید عبدالله بهبهانی مجلس شورای ملی و بازار تهران تعطیل شد و عزای عمومی اعلام گردید.

۳۰ تیر: بنا به پیشنهاد عضد الملک نایب السلطنه و تصویب مجلس شورای ملی میرزا حسن خان مستوفی الممالک به ریاست وزرایی منصوب شد.

مرداد

۵مرداد: علمای نجف، از جلمه آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی، سید

حسن تقی زاده نماینده مجلس را به اتهام تحریک به قتل سید عبدالله بهبهانی تکفیر کردند. اخراج او را از مجلس درخواست نمودند.

شهریور

۱۵ شهریور: علیرضا خان عضد الملک نایب السلطنه ایران در اثر کهولت پس از چند روز بیماری درگذشت.

مهر

۱ مهر: ناصرالملک از طرف مجلس شورای ملی به اکثریت ۴۰ رأی نایب السلطنه ایران شد.

۴ مهر: ناصر الملک از لندن طی تلگرافی نیابت سلطنت را پذیرفت، مشروط بر آنکه ماهیانه به وی ده هزار تومان حقوق پرداخت شود.

۱۵ مهر: به دنبال لغو امتیاز روزنامه سرکش و تندرو شرق، سید ضیاءِ الدین به انتشار روزنامه برق اقدام نمود.

بهمن

۱۴ بهمن: مرتضی قلی خان صنیع الدوله اولین رئیس مجلس شورای ملی در چهار راه مخبر الدوله هدف گلوله دو نفر کارگر روسی قرار گرفته به قتل رسید.

۱۸ بهمن: ناصرالملک نایب السلطنه ایران با تشریفات کامل و استقبال فراوان وارد تهران شد و از مجلس عنوان «والا حضرت اقدس» رادریافت کرد.

اسفند

۱۲ اسفند: قانون محاسبات عمومی در ۵۷ ماده و قانون دیوان محاسبات در ۱۴۱ ماده به تصویب مجلس شورای ملی رسید.

۱۳ اسفند: ناصر الملک نایب السلطنه امروز در مجلس مراسم تحلیف را به جای آورد.

۱۸ اسفند: به پیشنهاد ناصرالملک نایب السلطنه و تصویب مجلس شورای ملی سپهدار تنکابنی به رئیس الوزرایی انتخاب شد.

۲۰ اسفند: سپهدار وزیران خود را به نایب السلطنه سپس مجلس شورای ملی معرفی کرد.

۲۴ اسفند: برنامه کابینه در مجلس به تصویب رسید.

سال ۱۲۹۰ شمسی

خرداد

۲ خرداد: سپهدار وزیران تازه خود را معرفی کرد.

۲۳ خرداد: مجلس شورای ملی لایحه اختیارات مورگان شوستر امریکایی را به تصویب رسانید.

۲۵ خرداد: مورگان شوستر خزانه دار کل ایران برای اجرای تصمیمات خود مبنی بر وصول مالیات معوّقه از متنفذین مباردت به تشکیل نیروی نظامی نمود و نام آن را ژاندارمری خزانه نهاد.

تیر

۲۶ تیر: محمد علی میرزا شاه مخلوع به اتفاق برادرش ملک منصور میرزا شعاع السلطنه با مقادیر زیادی اسلحه و سپاه عظیم برای تصرف پایتخت وارد گمس تپه شد.

۲۶ تیر: صمصام السلطنه بختیاری به وزارت جنگ منصوب شد.

۲۸ تیر: محمد علی میرزا با سپاه خود وارد گرگان شد و رشته امور را در دست گرفت.

۲۸ تیر: میرزا علی خان ارشد الدوله شاهرود را تصرف کرد و با سپاه خود به سمت تهران حرکت نمود.

مرداد

۲ مرداد: سپهدار تنکابنی از رئیس الوزرایی معزول شد و مجلس صمصام السلطنه بختیاری را به رئیس الوزرایی تعیین نمود.

۳ مرداد: صمصام السلطنه وزیران خود را تعیین و معرفی کرد.

۳ مرداد: صمصام السلطنه پروگرام دولت را در ۴ اصل به مجلس تقدیم نمود.

۳ مرداد: قانون جدید حکومت نظامی برای اولین بار در یازده ماده به تصویب مجلس شورای ملی

رسید.

۵ مرداد: ابوالفتح میرزا سالار الدوله با دو هزار سوار و پیاده واردکرمانشاه شد و ضمن تلگراف تند و سختی به مجلس خواستار سلطنت محمد علی میرزا شد.

۱۹ مرداد: اولین برخورد جنگی بین قوای بختیاری و قوای دولتی با سپاه محمد علی میرزا در فیروزکوه آغاز شد.

شهریور

۱۳ شهریور: قوای دولتی و جنگجویان ارمنی و نیروی بختیاری به سرکردگی یپرم خان و سردار بهادر و سردار محتشم به استقبال قوای محمد علی میرزا رفتند و در مقابل نیروی ارشد الدوله آرایش جنگی گرفتند.

۱۴ شهریور: ارشد الدوله از سپاه دولتی شکست خورد و پس از برداشتن چند زخم به اسارت در آمد.

۱۵ شهریور: قوای سالار الدوله به دولت آباد ملایر رسید.

۱۵ شهریور: سالارالدوله سلطان آباد عراق را تصرف کرد و مبلغی از ثروتمندان و مشروطه خواهان جریمه گرفت.

۱۹ شهریور: جنگ بین ملک منصور میرزا شعاع السلطنه و قوای دولتی در حوالی مازندران آغاز شد که منجر به شکست شعاع السلطنه گردید.

مهر

۲ مهر: سالار الدوله خود را شاه خواند.

۴ مهر: درباغشاه نوبران جنگ شدیدی بین قوای دولتی و سالار الدوله به وقوع پیوست.

آذر

۸ آذر: سفارت روسیه اولتیماتومی بر مبنای سه اصل به دولت داد و برای آن چهل و هشت ساعت

مهلت قائل شد.

۹ آذر: جلسه فوق العاده مجلس شورای ملی با شرکت وزیران برای اتخاذ تصمیم دربارهٔ اولتیماتوم روسیه تشکیل شد.

۱۰ آذر: به دنبال رد اولتیماتوم روس از سوی مجلس شورای ملی، قوای روس که در تبریز و رشت اقامت داشت وارد قزوین شد.

۱۲ آذر: علمای حوزه علمیه نجف و کربلا پس از اطلاع از اولتیماتوم روسیه تزاری تصمیم گرفتند برای نجات ایران و مبارزه با روس وارد ایران شوند و هدایت جامعه مسلمان ایران را بر عهده بگیرند.

۱۳ آذر: سیل روحانیون و علمای نجف و کربلا و سامره به سوی ایران سرازیر شد و عده زیادی از علماء وارد کرمانشاه شدند.

۲۱ آذر: آخوند ملا محمد کاظم خراسانی مجتهد بزرگ و فقیه عالی قدر و صاحب کتاب کفایة الاصول به طور ناگهانی در گذشت و ماتم و اندوه سراسر جهان اسلام را فرا گرفت.

۲۴ آذر: سفارت روسیه طی یادداشتی اعلام کرد چنانچه ظرف شش روز سه خواسته آنها جامعه عمل نپوشد چهار هزار سرباز روسی وارد تهران خواهند شد.

۲۷ آذر: بنا به تقاضای دولت جلسه فوق العاده مجلس شورای ملی برای اتخاذ تصمیم درباره یادداشت روس تشکیل یافت.

۲۸ آذر: مجلس شورای ملی تسلیم پیرم خان شد و از بین خود پنج نماینده تعیین نمود تا به اتفاق هیئت وزیران اولتیماتوم روس را قبول کند.

۲۸ آذر: دولت تصمیم مجلس را مبنی بر قبول اولتیماتوم از طرف نمایندگان منتخب به سفارت روس اعلام کرد.

۲۸ آذر: در جلسه امروز مجلس شیخ محمد خیابانی علیه روسیه سخن راند و اعمال آنان را به شدت نکوهش نمود و اضافه کرد اولتیماتوم روس را نباید قبول کرد.

۳۰ آذر: سالار الدوله با لشکری مجهز وارد کرمانشاه شد. این بار قصد او تصاحب تاج و تخت ایران است.

دی

۱ دی: فرمان انتخابات دوره سوم قانونگذاری به طریق یک درجه‌ای از طرف نایب السلطنه صادر شد.

۲ دی: ناصرالملک نایب السلطنه پیشنهاد دولت را مبنی بر انحلال مجلس پذیرفت و فرمان آن را صادر کرد و پیرم خان رئیس نظمیه مأمور بستن مجلس شد.

۳ دی: دیکتاتوری ناصر الملک و لجام گسیختگی صمصام السلطنه و بختیاری‌ها آغاز گردید.

۹ دی: میرزا علی آقا ثقة الاسلام تبریزی مجتهد بزرگ و مبارز تبریز هنگام خروج از منزل خود توسط عده‌ای از اعضاء کنسولگری روس دستگیر شد. در همان روز عده‌ای قریب دویست نفر از طرف روس‌ها دستگیر و به زندان کشیده شدند.

۱۰ دی: روس‌ها در تبریز ثقة الاسلام و هفت نفر دیگر از مجاهدین را روز عاشورا به دار آویختند.

۱۸ دی: در جنگ سختی که بین قوای دولتی و سپاهیان سالارالدوله رخ دادمدعی تاج و تخت ایران شکست خورده و عقب نشینی کرد وکرمانشاه به تصرف قوای دولتی در آمد.

اسفند

۱۸ اسفند: محمد علی میرزا که چندی در نواحی مرزی ایران به هوای تصرف تاج و تخت به سر می‌برد مأیوسانه ایران را ترک و به روسیه عزیمت نمود[۱].

---

۱. ر.ک: روز شمار تاریخ ایران، دکتر باقر عاقلی، ج ۱، صص ۶۴ـ ۹؛ روزنامهٔ مذاکرات مجلس، دوره اول تقنینیه، سید مهدی هاشمی، سال ۱۳۲۵.

کتابنامه

* قرآن کریم

۱. اطلاعات ۲۸ هزار روز تاریخ ایران و جهان، موضوع سید جمال الدین.

۲. اللئالی المربوطه فی وجوب المشروطه، شیخ محمد اسماعیل غروی محلاتی، ۱۳۲۷، بوشهر.

۳. امیر کبیر و ایران، فریدون آدمیت، انتشارات خوارزمی، چاپ پنجم، ۱۳۵۵.

۴. ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، فریدون آدمیت، انتشارات پیام، چاپ اول، تهران.

۵. ایران در دورهٔ سلطنت قاجار، علی اصغر شمیم، انتشارات زریاب، چاپ اول، ۱۳۷۹.

۶. تاریخ انقلاب ایران، سید حسن تقی زاده، تهران، ۱۳۴۰ ش.

۷. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، مهدی ملکزاده، انتشارات علمی، چاپ دوم، زمستان ۱۳۶۳، تهران.

۸. تاریخ بیداری ایرانیان، ناظم الاسلام کرمانی، انتشارات بنیاد فرهنگی ایران، تهران، ۱۳۴۶.

۹. تاریخ بیداری ایرانیان، ناظم الاسلام کرمانی، به اهتمام سعیدی سیرجانی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶.

۱۰. تاریخ تحولات سیاسی و روابط خارجی ایران، دکتر سید جلال الدین مدنی، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

۱۱. تاریخ جراید و مجلات ایران.

۱۲. تاریخچهٔ بست و بست نشینی، عباس خالصی.

۱۳. تاریخ سیاسی و دیپلماسی ایران، علی اکبر بینا.
۱۴. تاریخ مشروطهٔ ایران، احمد کسروی، مؤسسه چاپ و انتشارات امیر کبیر، چاپ پنجم، سال ۱۳۴۰ ش، تهران.
۱۵. تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دورهٔ مشروطیت، ج ۲، تألیف ادوارد برون، ترجمه محمد عباسی، انتشارات کانون معرفت، تهران، ۱۳۳۷.
۱۶. تاریخ نو، عزت پور، انتشارات کتابفروشی مظفری، چاپ سوم، چاپخانهٔ شرکت طبع کتاب.
۱۷. تاریخ نو، کتابفروشی مظفری، چاپ سوم، چاپخانه شرکت طبع کتاب.
۱۸. تاریخ هیجده سالهٔ آذربایجان، احمد کسروی، چاپ هشتم، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۵۶.
۱۹. تحریم تنباکو، ابراهیم تیموری، چاپ اول، کتابخانه سقراط، تهران.
۲۰. تحریم تنباکو، حاج شیخ رضا زنجانی.
۲۱. تحریم تنباکو در ایران، نوشته نیکی ر.کِدی، ترجمهٔ شاهرخ قائم مقامی، چاپ اول، ۱۳۳۶، تهران.
۲۲. تشیع و مشروطیت در ایران، عبدالهادی حائری، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۰ ش.
۲۳. تنبیه الامة و تنزیه المّله، آیة الله نائینی، دارالسلام، بغداد، ۱۳۲۷ ش.
۲۴. تنبیه الامة و تنزیه المّله، آیة الله نائینی، تحقیق: عبدالکریم آل نجف، انتشارات أحسن الحدیث، چاپ اول، قم، ۱۳۷۷ ش.
۲۵. حقوق بگیران انگلیس در ایران، اسماعیل رائین، انتشارات جاویدان، چاپ پنجم، سال ۱۳۵۵.
۲۶. خواندنیهای مطبوعات رژیم پیشین در آینهٔ خواندنیها، شماره‌های ۷۲-۷۱، صص ۳۲۰ – ۳۱۴.
۲۷. راهنمای کتاب، صاحب امتیاز: احسان یارشاطر، مدیر مسئول: ایرج افشار.
۲۸. روز شمار تاریخ ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی، دکتر باقر عاقلی، نشر گفتار، چاپ اول، ۱۳۶۹.
۲۹. روزنامه اطلاعات، دی ماه ۱۳۲۷.

۳۰. روزنامه جام جم، صاحب امتیاز: سازمان صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران.
۳۱. روزنامهٔ قانون، میرزا ملکم خان، انتشارات امیر کبیر، سال انتشار: ۱۳۰۷.
۳۲. روزنامهٔ مذاکرات مجلس، دوره اول تقنینیه، سید مهدی هاشمی، سال ۱۳۲۵.
۳۳. سفرنامه میرزا صالح شیرازی، ۱۳۴۹.
۳۴. سفرنامهٔ پولاک، ترجمهٔ کیکاوس جهانداری، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۶۱.
۳۵. سفرنامهٔ تاورینه، کتابفروشی اصفهان، چاپ دوم.
۳۶. سفرنامهٔ ژوبر، ترجمهٔ محمود هدایت، چاپ ۱۳۲۲ ش.
۳۷. سیاحتنامهٔ ابراهیم بیک، زین العابدین مراغه‌ای، چاپ قاهره.
۳۸. شیخ فضل الله نوری و مشروطیت (رویارویی دو اندیشه)، مهدی انصاری، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۹، چاپ اول.
۳۹. صحیفه نور، مجموعه رهنمودهای امام خمینی، ناشر: انتشارات شرکت سهامی چاپخانه وزارت ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۶۱.
۴۰. ظهر الاسلام، احمد امین، مطبعد لجنة التألیف و الترجمه و النشر، قاهره، ۱۳۶۴ ق ۱۹۴۵م.
۴۱. فلسفهٔ بست و بست نشینی، غلامعلی عباسی، قم، انتشارات زائر، ۱۳.
۴۲. قانون اساسی
۴۳. کتاب احمد، عبدالرحیم طالبوف، مجموعه آثار.
۴۴. مجله کاوه، مؤسس و مدیر: سید حسن تقی زاده، دو هفته نامه.
۴۵. مجله یاد، فصلنامهٔ بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی ایران، صاحب امتیاز: عبدالمجید معادیخواه.
۴۶. مسائل الحیات (مجموعه آثار)، عبدالرحیم طالبوف، این کتاب نخست در سال ۱۹۰۶ کمی پس از اعلان مشروطیت چاپ شد.
۴۷. مسالک المحسنین، عبدالرحیم طالبوف، تهران، ۱۳۴۷.
۴۸. مقدمات مشروطیت (تاریخ انقلاب ایران ۱) هاشم محیط مافی، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۳.
۴۹. مقدمه و ملحقات: سید هادی خسروشاهی، چاپ اول، ۱۳۵۰ ش، تهران.
۵۰. میرزا تقی خان امیر کبیر، حسین مکّی، انتشارات سازمان چاپ محمد علی علمی، چاپ

چهارم، ۱۳۳۷.
۵۱. میرزا تقی خان امیر کبیر، عباس اقبال آشتیانی، به کوشش ایرج افشار، انتشارات توس، چاپ سوم، تهران، ۱۳۶۳.
۵۲. نقش سید جمال الدین در بیداری مشرق زمین، محمد محیط طباطبایی،
۵۳. نهج البلاغه، ترجمه دکتر سید جعفر شهیدی، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۸.
۵۴. نهضتهای اسلامی در صد سالهٔ اخیر، متفکر شهید استاد مرتضی مطهری، انتشارات صدرا، چاپ چهاردهم، بهار ۱۳۷۰.
۵۵. هجوم روس، سید حسن ناظم‌الدین‌زاده، به کوشش نصرالله صالحی، چاپ اول، ۱۳۷۷.